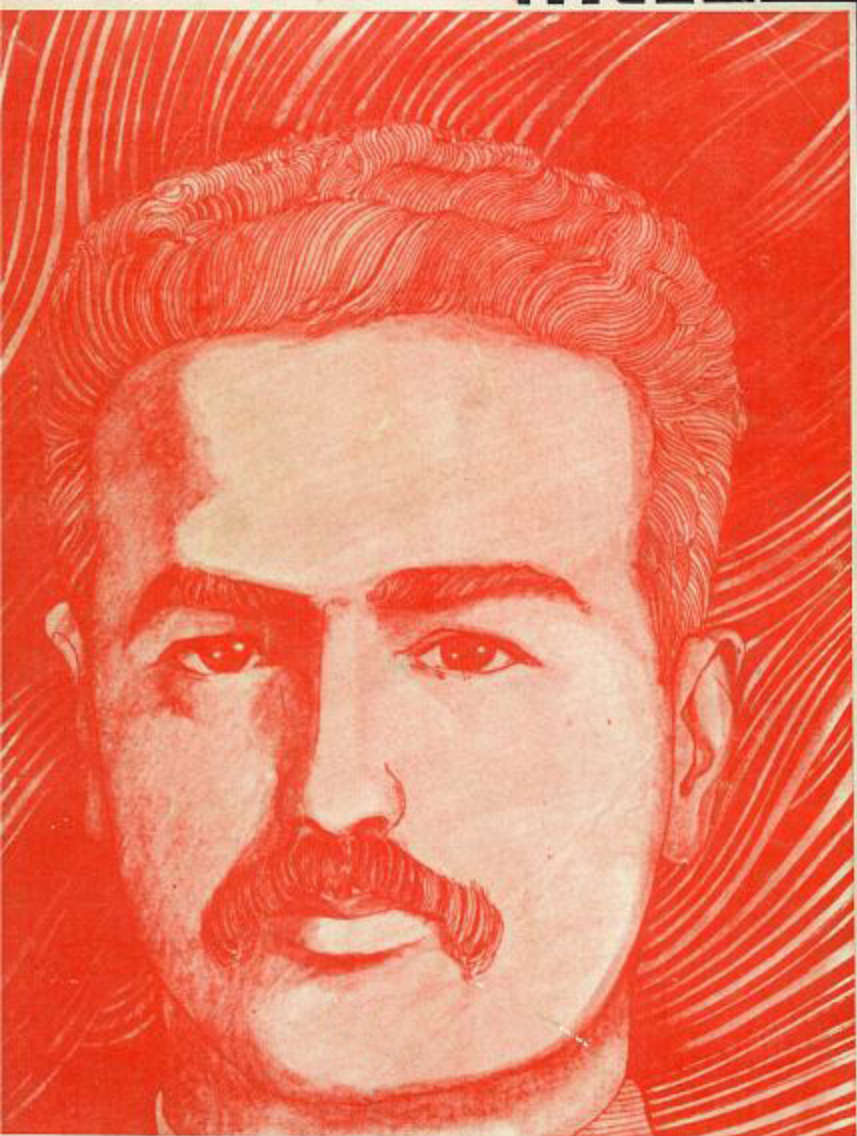


طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی
جنبش انقلابی خلق ایران

بیژن جزنی



بیژن جزنی

طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی
جنبش انقلابی خلق ایران

بخش دوم

تاریخ سی‌ساله سیاسی

فصل اول

زمن‌ات‌مازیر

توضیح ناشر

چون در این آشفته بازار آثار گرانقدر مبارز شهید بیژن جزنی با عنوان های گوناگون، و پرغلط و بدون رعایت حقوق مؤلف به چاپ رسیده است، برای مثال تاریخ وقایع سی ساله با عنوان کلیات و بقیه فصل اول بخش دوم (تاریخ سی ساله سیاسی) با عنوان جلد دوم تاریخ سی ساله سیاسی. از این رو لازم دیدیم که تمام آثار جزنی را در چند جلد، و تا حد امکان بدون غلط، و شسته رفته منتشر کنیم.

مجموعه آثار جزنی عبارتند از:

۱. طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران شامل دو بخش، بخش اول در زمینه تاریخ سی ساله اقتصادی، و بخش دوم در زمینه تاریخ سی ساله سیاسی در سه فصل. کتاب حاضر فقط فصل اول تاریخ سی ساله سیاسی است و دو فصل دیگر آن مفقود شده، که اگر بدست ما برسد، آن را منتشر خواهیم کرد.

۲. چگونگی مبارزه مسلحانه توده ای می شود.

۳. نبرد با دیکتاتوری به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیزم.

۴. مجموعه مقالات (ناشر این عنوان را برای کلیه مقاله های جزنی انتخاب کرده

است)

در پایان کتاب فهرستی از نام ها و مفهومی های این کتاب را آورده ایم که امیدواریم سودمند باشد.

مقالات مازیار

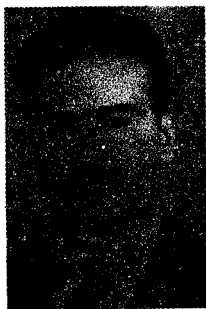
مقابل دانشگاه

- طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران (تاریخ سی ساله سیاسی)
- بیژن جزنی
- چاپ ؟ (از طرف انتشارات مازیار چاپ اول - اسفندماه ۱۳۵۷)
- تیراژ ۲۰۰۰۰ نسخه
- حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

زندگینامه	۵
مقدمه	
موقعیت عمومی جنبش انقلابی ایران	۱۵
فصل اول	۱۷
جمع‌بندی مبارزات گذشته	۱۷
۱. حزب توده و جنبش کارگری (از ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)	۱۷
فرقه دموکرات آذربایجان	۲۱
حزب دموکرات کردستان	۲۸
انشعاب در حزب توده	۳۱
مخفی شدن حزب توده	۳۳
حزب توده در برابر جنبش ملی شدن نفت	۳۴
کودتای ۲۸ مرداد و حزب توده	۴۲
حزب توده و مسئله دهقانان	۴۵
درباره اختلافات داخلی حزب توده	۴۸
۲. جبهه ملی و مصدق (در جنبش ملی کردن نفت)	۵۱
جمع‌بندی خصوصیات و روشهای مصدق	۶۰
درباره احزاب جبهه ملی	۶۱
- مختصری درباره فدائیان اسلام	۶۳
- مختصری درباره احزاب دستگاه حاکمه	۶۴
۳. حزب توده و جنبش کارگری (از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹)	۶۶
تظاهرات عمومی و اعتراضات توده‌ای پس از کودتا	۶۸
سازمان نظامی و نابودی آن	۷۰
نابودی شبکه‌ها و سازمانهای حزب توده	۷۲
مسئله تنفرنامه‌ها	۷۲
رهبری حزب توده در مقابل دشمن	۷۴
درباره توده حزبی و عناصر انقلابی	۷۶
موقعیت زندانها در سالهای پس از کودتا	۷۸
آثار و نتایج شکست حزب توده	۸۰
۴. جبهه ملی و طرفداران مصدق (از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹)	۸۱
تشکیل نهضت مقاومت اسلامی	۸۳

۸۵.....	احزاب جبهه ملی در فاصله ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۳۹
۸۷.....	حزب زحمتکشان (نیروی سوم)
۸۸.....	۵. فعالیت‌های گروه‌های کمونیستی و بقایای حزب توده
۸۹.....	شبکه‌های مربوط به رهبری حزب توده و تابع رهبری خارج
۸۹.....	- کمیته کردستان
۹۰.....	- کمیته آذربایجان
۹۰.....	- کمیته فارس و جنوب
۹۱.....	- کمیته اصفهان
۹۱.....	- کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور
۹۵.....	- تشکیلات تهران حزب توده و تشکیلات جنوب و آذربایجان
۹۸.....	گروه‌های مستقل مارکسیست - لنینیست
۱۰۰.....	گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیستی ضدتوده‌ای
۱۰۲.....	- از کورژوک تا ساکا
۱۰۴.....	- پروسه مارکسیست - لنینیست ایران
۱۰۷.....	- تضادیون
۱۰۷.....	۶. نگاهی به رویدادهای اقتصادی و سیاسی پس از ۲۸ مرداد
۱۱۳.....	۷. عقب‌نشینی دیکتاتوری (یک دوره تنفس از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲)
۱۲۵.....	جبهه ملی و دانشجویان در دوره امینی
۱۲۸.....	جریان‌های داخلی جبهه ملی
۱۳۰.....	- حزب ملت ایران و نهضت آزادی
۱۳۵.....	- جبهه ملی سوم
۱۳۵.....	- نتیجه‌گیری از پروسه و جبهه ملی فعالیت‌های حاشیه‌ای آن
۱۳۵.....	۸. بازگشت دیکتاتوری (پایان تنفس)
۱۳۹.....	نگاهی به موقعیت کاست روحانی و نقش آن
۱۴۰.....	نقش روحانیون در ۱۵ خرداد
۱۴۵.....	۹. نگاهی به فعالیت‌های خارج از کشور
۱۴۶.....	سازمان‌های مارکسیستی خارج از حزب توده
۱۴۸.....	پیدایش سازمان انقلابی حزب توده
۱۵۱.....	اشاره‌ای به فعالیت‌های جبهه ملی در خارج از کشور
۱۵۲.....	۱۰. رشد گرایش‌های قهرآمیز، پیدایش جریان‌های سیاسی - نظامی
۱۵۴.....	گروه واقعه کاخ مرمر
۱۵۹.....	قیام بهمن قشقانی
۱۶۰.....	مختصری درباره حزب ملل اسلامی
۱۶۵.....	۱۱. از محاکمه ۱۴ نفری در سال ۱۳۴۶ تا رستاخیز سیاهکل
۱۶۸.....	گروه تربت حیدریه
۱۶۹.....	گروه فلسطین
۱۷۱.....	جنبش مسلحانه در کردستان در سال ۴۷
۱۷۹.....	فهرست نام‌ها و مفهوما



بیژن جزنی (۱۳۱۶-۱۳۵۴)

بیژن از مبارزان کم‌نظیری است که مبارزه سیاسی را از هنگامی که کودکی بیش نبود آغاز کرد. او در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد و هنگامی که ۱۰ ساله بود یعنی سال ۱۳۲۶ به عضویت در سازمان جوانان حزب توده درآمد. در آن هنگام شرایط عضویت در سازمان جوانان داشتن حداقل ۱۳ سال سن بود. ولی در آن سال به علت فعالیت و علاقه چشم‌گیر، چند نوجوان کمتر از ۱۳ سال حوزه مخصوصی برایشان تشکیل شد که بیژن یکی از افراد حوزه مزبور بود. محیط سیاسی سالهای ۲۰ به بعد، شرایط زمان جنگ که خانواده او بطور مشخصی در آن درگیر بود، وقایع آذربایجان، آتمسفر سیاسی خانواده‌ای که بیژن در آن رشد می‌کرد، همه عواملی بودند که در رشد آگاهی ذهنی او اثر مستقیم می‌گذاشتند.

۱۵ بهمن سال ۲۷ بیژن به همراه هزاران تن دیگر به امامزاده عبدالله برای تجلیل از دکتر ارانی این پیشرو انقلابی شهید راه انقلاب ایران رفته بود. وقتی به تهران برگشت خبر ترور شاه و حمله به سازمانهای حزبی را شنید. از این تاریخ حزب توده بنا به تصویب نامه هیئت وزیران غیرقانونی اعلام شده و فعالیت مخفی خود را شروع کرد و بیژن نیز همزمان با آن در سنین خیلی پائین وارد اولین مراحل مبارزه مخفی در زندگی خود شد. پس از مدتی تجدید سازمان شروع و او که بسیار کوچک بود و شک پلیس را جلب نمی‌کرد به دستور سازمان برای تجدیدارتباط به عنوان رابط بین کادرهای مخفی حزبی فعالیت خستگی‌ناپذیری را شروع کرد و از این راه کمکهای پرارزشی را به سازمان جوانان عرضه نمود.

بیژن سالهای ۲۹ تا ۳۲ را به فعالیت‌های مخفی سازمانی از يك طرف، و فعالیت‌های علنی در سطح سازمان دانش‌آموزان و جوانان دموکرات از طرف دیگر، با پشتکار زایدالوصفی ادامه داد و از نظر سازمانی به مسئولیت‌های مهمی نائل آمد. وی در این سال‌ها در زمینه آموزش تئوریک در حدود آثار موجود، با علاقه‌مندی جالب توجهی کوشش می‌کرد.

کودتای ۲۸ مرداد زندگی مخفی را به او تحمیل کرد. خانه او و دایه‌هایش که در چهارصد دستگاه بود به عنوان کلوپ سیاسی برای دوست و دشمن مشخص بود و به همین جهت از همان ساعات بعد از کودتا مورد تجاوز پلیس و عناصر فاشیست قرار گرفت. اقداماتی نیز جهت به آتش کشیدن خانه به عمل آمد.

بیژن ضمن شروع زندگی مخفی به فعالیت‌های سازمانیش ادامه می‌داد. در این موقع او مسئولیت چند حوزه را به عهده داشت. در این هنگام در سطح جنبش و حزب صحبت بر سر اتخاذ مشی قاطع و قهرآمیز در مقابل رژیم کودتا بود. رژیم هنوز کاملاً تثبیت نشده بود. در ارتش علاوه بر وجود ۶۰۰ افسر متشکل در سازمان نظامی، هزاران افسر و درجه‌دار طرفدار مصدق و حزب توده وجود داشت. توده مردم با رژیم کودتا سر آشتی نداشتند. در بین عناصر رژیم هم یکپارچگی و وحدت کامل موجود نبود. عوامل مناسبی در بین عشایر و ایلات برای مقابله با رژیم کودتا موجود بود. در این اوضاع و احوال بیژن و

۶ طرح جامعه‌شناسی و مبانی...

رفقای نزدیکش از اتخاذ روش‌های قاطع و قهرآمیز به شدت پشتیبانی می‌کردند و وقتی خبر رسید که حزب در صدد ایجاد هسته‌های مقاومت و حمله به کلانتری‌هاست او از این عمل به سختی استقبال کرد و در خط اول قرار گرفت. اما بزودی امیدش مبدل به یأس شد و آن وقتی بود که پس از چند روز آماده باش و زندگی دسته‌جمعی در يك خانه، دستور رسید که مسئله منتفی است و باید متفرق شد.

بیژن و رفقای مبارزه داخل حزبی را شروع کردند. آن‌ها از همان آغاز با تحلیل درست از وضع نیروها در قبل از کودتا و نقش نیروها در انقلاب دموکراتیک ایران، اشتباهات حزب توده را به عنوان «مدعی رهبری طبقه کارگر» بازگو می‌کردند.

چند ماهی از کودتا نگذشته بود که بیژن بازداشت گردید. پلیس ابتدا باور نمی‌کرد که شخصی را که در جستجویش بود یافته است زیرا او هنوز خیلی جوان بود. ولی مدارکی که به دست آمد تردید پلیس را از بین برد. با وجود این به علت صغر سن و جدی نبودن وضع دستگاه‌های نظامی (در آن موقع سرلشکر دادستان فرماندار نظامی بود و با گرفتن چند هزار تومان افراد را آزاد می‌کرد) و بالاخره نفوذ افسران توده‌ای در دادرسی ارتش، او پس از چند هفته بازداشت با قید ضمانت آزاد شد و به فعالیت‌های سازمانی خود ادامه داد. چند ماه بعد در اردیبهشت ۳۳ مجدداً در يك دستگیری دسته‌جمعی او نیز بازداشت شد ولی خوشبختی و حالت بی‌تفاوتی که در مقابل بازپرس گرفته بود موجب شد که امجدی این جلا د فرمانداری نظامی به «بیجگی» او «رحم» کند و او را آزاد نماید. این بار آزادی بیژن ارزش فوق‌العاده‌ای داشت زیرا که به علت این بازداشت دسته‌جمعی عده زیادی از کادرهای حزبی و سازمانی بازداشت شده و وضع حوزه‌ها بهم ریخته بود. بیژن با کار شبانه‌روزی و خستگی ناپذیر به سر و سامان دادن حوزه‌ها و واحدهای از هم پاشیده همت گماشت.

پاییز ۳۳، به دنبال خزان طبیعت، خزان زندگی سیاسی حزب توده و سازمان نظامی آن فرا رسید. ششصد افسر دستگیر کشته و زیر شکنجه قرار گرفته بودند. ستون فقرات حزب توده درهم شکسته شده بود. سازمان‌های دیگر حزبی بیش‌تر ضربه دیده و در معرض ضربه‌های جدیدی بودند. سپر دفاعی حزب یعنی سازمان افسری شکسته شده بود. در این هنگام بیژن از جانب پلیس احضار می‌شود. پلیس به‌ضامن او فشار می‌آورد که او را تسلیم کند و بالاخره او تصمیم می‌گیرد خود را معرفی کند.

زمستان ۳۳ مصادف بود با اعدام‌های قهرمانان سازمان نظامی، سیامک‌ها، میشری‌ها، بهنیاها، وکیلی‌ها، بیژن و رفقای هم زنجیرش هر سینه دم در زندان قصر صدای گلوله‌ها را می‌شنیدند. پیوندها محکم‌تر می‌شد و کینه‌ها عمیق‌تر. بزودی محاکمه بیژن شروع شد ولی در پرونده‌اش اثری از «مدارک مکشوفه» نبود. آخر رفیق بهنیا بیکار ننشسته بود و به موقع پرونده را از مدارک پاک نموده بود. پرونده حتی برای دادرسی ارتش هم «محکمه‌بند» نبود. ولی از آنجایی که بالاخره باید خودشان را به‌طریقی توجیه کنند او را به‌شش ماه زندان محکوم کردند.

بهار ۳۴ آغاز شد و زمانی فرا رسید که بیژن آزاد گشت. آزادی او مصادف بود با سیل تنفر نامه‌های با اجازه و بی‌اجازه مسئولین و اعضای حزب توده* و به دنبال آن دستگیری رهبران حزب (یزدی‌ها،

* حزب توده پس از آنکه مدتی در مقابل «مسئله» تنفرنامه‌ها مقاومت کرد، ناگهان در زمستان ۳۳ تصمیم گرفت به‌اعضاء دستور دهد با دادن تنفرنامه آزاد شوند. تا قبل از آن معیار مقاومت افراد ندادن تنفرنامه و خط پرنسپ‌های حزبی و عقیدتی‌شان بود ولی پس از صدور این دستور دیگر هیچ‌گونه معیاری وجود نداشت.

بهرامی‌ها، شرمینی‌ها،....) و ضعف اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها. آخرین ضربت هم از جانب رژیم فرود آمد و سازمان اطلاعات حزب توده کاملاً کشف گردید. بیژن پس از آزادی به علت وضع بد معیشت خود و خانواده نتوانست به تحصیل ادامه دهد و از آنجا که نقاشی می‌دانست در يك مؤسسه تبلیغاتی به عنوان نقاش اسلایدهای تبلیغاتی استخدام شد و شب‌ها به ادامه تحصیل پرداخت. سازمان‌های حزبی از هم پاشیده شده و کادرهای تنفرنامه داده، و حتی آن‌ها که با دستور حزب مبادرت به این کار کرده بودند به دنبال کار و زندگی خود رفتند. اما برای بیژن مبارزه علیه دشمن خلق، امپریالیسم و سرمایه‌داران طماع تعطیل‌بردار نبود. بزودی رفقای با اعتقاد گرد هم آمدند. این عده بخصوص از میان رفقای بودند که در زندان همدیگر را به خوبی شناخته و عهد و پیمان خود را در زندان بسته بودند. رفیق چوپان‌زاده از جمله این رفقا بود.

هدف از تشکیل این دوره (۳۴ تا ۳۸) حفظ نیروهای اصیل به حالت آمادگی و در سال‌های اول این دوره کوشش برای اتحاد گروه‌ها و احیاء مجدد حزب بود. اما پس از مشاهده دستگیری‌های پی‌درپی گروه‌های حزبی که به علت نفوذ پلیس در آن‌ها هر چند گاه صورت می‌گرفت، گروه تصمیم می‌گیرد که شعار عدم تلفیق گروه‌ها را داده و عضوگیری جدید را به سختی محدود کند با احتیاط لازم در این راه گام بردارد. گروه معتقد بود که برای «حفظ نیروها به حال آمادگی» بایستی آموزش ایدئولوژیک آنان را بالا برده و از آن مهمتر در فعالیت‌های روزمره مبارزاتی مردم که در اینجا و آنجا صورت می‌گرفت شرکت کند. از این رو گروه در جریان اعتصابات کارخانجات بلورسازی تهران (جریاناتی که به دنبال انفجار کوره بلورگدازی بلورسازی هاشمی که منجر به کشته شدن تعداد زیادی از کارگران شد، اتفاق افتاد) شرکت نمود. گروه در اعتصابات کارگران کوره‌پزخانه‌ها شرکت فعال کرد. همچنین در فعالیت‌های صنفی دانشجویان دانشگاه تهران که در این سال‌ها از طرف گروه‌های مترقی بدان دامن زده می‌شد شرکت فعال می‌نمود. در این سال‌ها عده افراد گروه به علت رعایت مسائل امنیتی بسیار محدود بود و شرکت افراد گروه در فعالیت‌های ذکر شده نمی‌توانست نقش تعیین‌کننده در آنها داشته باشد ولی از نظر ورزیدگی و «در فرم آماده بودن» آن‌ها و همچنین «با جریانات اجتماعی محیط خود حرکت کردن» بسیار مؤثر بود. بیژن در تمام طول این دوران به عنوان یکی از سازماندهندگان کادر مرکزی عمل می‌کرد. دید روشن او نسبت به وقایع و حوادث اجتماعی در جامعه ما چراغ راهنمایی بود برای هدایت گروه به سوی جلو.

فروردین ماه ۳۸ گروه تصمیم می‌گیرد که نشریه‌ای به صورت پلی‌کیپی در سطح محدودی منتشر سازد. این کار با امکاناتی در حد صفر شروع شد. دستگاه پلی‌کیپی دستی که مکانیسم بسیار ساده‌ای داشت ساخته شد. در آن هنگام حتی خرید استنسیل و مرکب پلی‌کیپی مشکل می‌نمود. نشریه روی محور وحدت نیروهای ضد رژیم حرکت می‌کرد و با توجه به رشد تضادهای جامعه و بحران اقتصادی رژیم، ضرورت اتحاد نیروها و ایجاد يك جبهه وسیع از نیروهای خلقی برای مقابله با رژیم را در سر لوحه کار خود قرار داده بود. بیژن در تنظیم مقالات و خط مشی نشریه نقش با اهمیتی را ایفا می‌کرد. در پائیز ۳۸ به علت دستگیری یکی از اعضای گروه که به علت ارتباطش با عناصر دیگری لو رفته بود، پلیس از وجود نشریات مطلع می‌شود و از آنجا که ادامه انتشار نشریه گروه را با خطر جدی لو رفتن روبرو می‌ساخت، انتشار مرتب آن متوقف شد ولی تصمیم گرفته شد که در موارد مختلف که ضرورت ایجاد می‌کند، اعلامیه‌هایی صادر شود.

در تدارکات جنبش ۲۰ دی گروه فعالانه شرکت می‌کند و اعلامیه‌هایی، چه قبل و چه بعد از آن، صادر می‌نماید که در سازماندهی و بسیج دانش‌آموزان و دانشجویان نقش ارزنده‌ای ایفا می‌کند.

مشعوف (سعید) کلاتری که با گروه ارتباط داشت دستگیر می‌شود و پلیس برای کشف منبع انتشار اعلامیه‌ها کوشش‌های زیادی به عمل می‌آورد ولی مقاومت سعید پلیس را به جایی نمی‌رساند.

بهار ۳۹ به دنبال به وجود آمدن شرایط جدیدی در جامعه، بیژن و رفقاییش با تحلیل از شرایط جامعه و امکانات مناسبی که برای توسعه مبارزه دموکراتیک ایجاد شده بود تصمیم می‌گیرند، در فعالیت‌هایی که تحت نام جبهه ملی شروع شده بود شرکت کنند. گروه از این حرکت جدید دو هدف داشت:

۱. حرکت در جهت ارتباط با سازمان‌ها و نیروهای اصیل ضد رژیم و کوشش برای ایجاد جبهه واحد ضد رژیمی.

۲. حرکت برای تماس و ارتباط با افراد، نیروها، و سازمان‌های مارکسیست - لنینیستی اصیل و کوشش برای وحدت مارکسیست - لنینیست‌های اصیل.

گروه از این لحظه نیروهای خود را به دو دسته تقسیم کرد:

کادرهای علنی و کادرهای مخفی

جزئی که در پائیز ۳۹ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس فلسفه می‌خواند، به عنوان مسئول فعالیت‌های علنی و دموکراتیک در کادر مرکزی انتخاب شد. اعضای کادر مخفی هم وظیفه‌دار شدند که در فعالیت‌های دموکراتیک محل کار و زندگی خود شرکت کنند ولی نه به صورتی که کاملاً شناخته شوند.

بیژن در جریان این فعالیت‌ها به بهترین وجهی از عهده وظیفه خود برآمد و بزودی به عنوان یکی از رهبران جنبش دانشجویی شناخته شد. او در سازماندهی عناصر و نیروهای مترقی درون جبهه ملی و دانشگاه نقش برجسته‌ای بازی کرد و سازمان دانشجویان دانشگاه تهران تبدیل به سنگری شد که نیروهای مترقی از یک طرف حملات خود را علیه رژیم حاکم و دربار و شاه از طریق آن اعمال می‌کردند و از طرف دیگر رهبری محافظه کار و اپورتونیست جبهه ملی را آماج حملات انتقادی خود می‌نمودند. بزودی بیژن ضمن کارآیی خود به عنوان یک سازمانده قوی، به علت خصوصیات اخلاقی و توده‌ای و دانش وسیع اجتماعی و سیاسی‌اش از محبوبیت بی‌نظیری برخوردار شد. در تظاهرات خیابانی بیژن پیشاپیش همه بود و در هر صحنه درگیری چند مأمور مزدور ساواک و شهربانی را «لت‌وپار» می‌کرد. در جریان تحصن زمستان ۳۹ دانشگاه تهران و تظاهرات موضعی متعاقب آن بیژن نقش عمده‌ای ایفا کرد. او که از تجارب میتینگ‌های موضعی بعد از ۲۸ مرداد بهره‌مند بود، از این تجارب به بهترین وجهی برای سازماندهی تظاهرات موضعی این زمان حداکثر استفاده را کرد. ساواکی پستی به نام ناصری در جریان این تظاهرات خود را بین دانشجویان مبارز جا زده بود و همین او موجب اولین دستگیری بیژن در این دوره شد. در گزارشی که این مأمور پست از «بزن بهادری» بیژن به ساواک داده بود، بیژن را کاراته‌کار، جودیتست، بوکسور، و کسی که یک تنه پنج نفر را حریف است قلمداد کرده بود. هم‌لازم این رو بود که وقتی بیژن در صبح یکی از آن روزها برای ملاقات یکی از رفقا بسر قراری که ناصری هم از آن مطلع شده بود، به میدان فوزیه می‌رود ناگهان ۸-۷ نفر از ساواکی‌های گردن کلفت به او حمله‌ور می‌شوند و از اولین برخورد با وجود تعداد زیادشان با ترس و احتیاط به او نزدیک می‌شوند.

بیژن در این دوره فعالیت (سال‌های ۳۹ تا ۴۲) بارها به زندان افتاد. در زندان سمبل جسارت و مقاومت در مقابل دژخیمان بود. مأمورین ساواک با سابقه‌ای که از او داشتند همیشه با احترام با او رفتار می‌کردند. زندان قزل‌قلعه در این دوره همیشه یک سلول برای او رزرو داشت و «ساقی» رئیس زندان وقتی او را می‌دید با خنده حاکی از احترام و با لهجه مخصوص خودش می‌گفت «آقای جزئی این بار دیر کردید؟ دلمان تنگ شده بود». آخرین باری که بیژن در رابطه با فعالیت‌های دانشجویی بازداشت شد سال ۴۴ بود. او این بار به عنوان «مشاور» کمیته دانشگاه تهران که اینک از جبهه ملی مستقل شده و

رهبری فعالیت‌های دانشگاه را به‌صورت نیمه مخفی ادامه می‌داد، دستگیر شد. در دادگاه نظامی همراه اعضای کمیته دانشگاه محاکمه گردید و به ۹ ماه زندان محکوم شد.

بیژن در سال ۴۲ در رشته فلسفه با عنوان شاگرد اول از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. رساله او درباره «نیروهای انقلاب مشروطیت ایران» یکی از آثار با ارزش تحقیقاتی در تاریخ معاصر ایران بشمار می‌آید. پس از آن او برای دکترای فلسفه به‌تحصیل خود در دانشگاه تهران ادامه داد.

در فروردین ماه ۴۲ با توجه به جمع‌بندی گروه در باره شیوه مبارزه و اتخاذ شیوه قهرآمیز - هم در استراتژی و هم در تاکتیک - گروه اقدام به سازمان‌بندی جدیدی نمود که دوره نوینی را در تاریخ گروه گشود. از این تاریخ گروه به‌عنوان یک سازمان سیاسی - نظامی فعالیت خود را ادامه داد و بیژن در کادر رهبری گروه قرار گرفت.

در سازمان‌بندی جدید نیز مسئولیت فعالیت‌های علنی و دموکراتیک و به‌طور کلی مسئولیت قسمت اول گروه به‌عهده بیژن گذاشته شد. او تا اواخر سال ۴۵ در تمام جریانات علنی و نیمه علنی موجود در ایران دخالت داشت. اکنون دیگر فعالیت کمیته دانشگاه به‌صورت نیمه مخفی درآمده بود و تجدید فعالیت عناصر با تحرک‌تر جبهه ملی تحت عنوان «جبهه ملی سوم» با دستگیری افراد موثر آن و ضعف برخی دیگر، به‌خاموشی گرائیده بود. تنها زمینه‌های دموکراتیکی که برای مبارزه وجود داشت حوادث و اتفاقات غیرمترقبه‌ای بود که جرقه‌ای می‌زد و زود رو به‌خاموشی می‌رفت. از جمله این جرقه‌ها برگزاری مراسم هفتم و چهلم غلامرضا تختی بود که به‌مناسبت حادثه شهادت این جهان‌پهلوان به‌صورت تظاهرات عمومی مردم علیه رژیم - در پائیز سال ۴۶ - تجلی کرد که در این زمینه بیژن و قسمت اول گروه نقش بسیار فعالی داشت.

پائیز و زمستان ۴۶ بیژن یکپارچه آتش بود. او با تمام نیرو برای رفع نیازمندی‌های نظامی گروه کوشش می‌کرد و در جهت هر چه بیشتر جنگنده نمودن گروه کوشا بود. او معتقد بود که گروه هر چه زودتر باید به‌گردان جنگنده‌ای تبدیل شود. او معتقد بود که مبارزه مسلحانه شامل تدارک مسلحانه آن نیز می‌باشد و بنابراین نمی‌توان برای شروع مبارزه مسلحانه به‌پروسه کند تدارکاتی آن از طریق مسالمت‌آمیز قانع شد و به‌انتظار نشست. از این رو نقشه مصادره پول از بانک تعاونی توزیع طرح شد و شناسائی‌های لازم به‌عمل آمد. گروه درصدد رفع سایر نیازمندی‌های مربوط به اجرای این برنامه در زمینه سلاح و غیره بود که بیژن همراه رفیق سورکی در حالی که اسلحه‌ای با خود داشتند توسط پلیس دستگیر شد.

بیژن تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت. پلیس که از فعالیت‌های او در زمینه دموکراتیک بخوبی اطلاع داشت این بار با مسئله تازه‌ای روبرو شد: تدارکات مبارزه مسلحانه، چریک شهری، چریک کوه، شناسائی و غیره. شکنجه‌ها ابعاد وسیعی پیدا کرد. چندین شبانه‌روز بیژن را بی‌خوابی دادند و انواع و اقسام شکنجه از شلاق، دستبند قیانی تا استعمال بطری آجوش را آزمایش کردند. ولی او چون کوهی استوار مقاومت می‌کرد در حالی که انبوهی از اطلاعات در گنجینه محفوظات خود داشت.

ابتدا دادستان نظامی برای بیژن و ۷ تن دیگر تقاضای اعدام کرده بود ولی به‌علت فشار افکار عمومی جهان و همچنین برای آن که نمی‌خواست سروصدای این گروه را بلند کند که می‌خواسته‌اند مبارزه مسلحانه را شروع کنند، حرف خود را پس گرفت و در کیفرخواست تقاضای ۱۰ سال زندان کرد. بیژن عملاً به‌عنوان رهبر گروه محاکمه گردید و علیرغم تقاضای دادستان، دادگاه او را به ۱۵ سال زندان

محکوم کرد. بیژن دادگاه نظامی را به‌صحنه دادگاه خلق علیه رژیم تبدیل کرد و در مقابل ناظرین بین‌المللی از جنایات رژیم پرده برگرفت و از شکنجه‌هایی که به‌او و رفقایش در طول بازجویی داده بودند سخن راند. رژیم ضدخلق و عامل امپریالیزم شاه را رسوا ساخته و ضرورت نابودی آن را به‌اثبات رساند. و بالاخره از مبارزات خلق و پیشرو انقلابی آن به‌شدت دفاع کرد. در طول دادگاه رژیم کوشید با تهدیدهای عذیده و از جمله تهدید نابود کردن او و زن و دو فرزندش، وی را به‌سکوت وادار نمایند و این تهدید را رسماً برای او پیغام فرستادند. اما او از هیچ چیز نهراسید و با عزمی راسخ‌تر به‌افشای رژیم خائن شاه ادامه داد.

بیژن تا فروردین ۴۸ در زندان قصر تهران بود و در این مدت دو اعتصاب غذا در زندان سازمان داد. در این زمان به‌دنبال فرار نافرجام رفقا، او نیز تبعید شد. زندان جدید او زندان قم بود. در این زندان او فرصت یافت که روی چند تابلو نقاشی کار کند و اثرات با ارزشی به‌یادگار گذارد. ضمناً ناگزیر شد برای ترمیم ضایعات ناشی از شکنجه‌های دوران بازجویی در بیمارستان ارتش عمل جراحی کند. اما همچنان زخم معده‌اش که مولود وضع اسف‌بار تغذیه و جنگ اعصاب دائمی درون زندان بود او را آزار می‌داد.

بیژن تا بهار ۱۳۵۰ یعنی مدتی پس از رستاخیز سیاه‌کل در قم بود ولی در این موقع در رابطه با این واقعه به‌اتهام آن که او در زندان با رفقای بیرون در تماس بوده و در سازماندهی مبارزه مسلحانه از داخل زندان شرکت داشته است، به‌زندان اوین منتقل شد و شکنجه او از سر گرفته شد. در این هنگام همسر وفادار و مبارز او نیز با وجود داشتن دو کودک خردسال بازداشت گردید و به‌اتهام داشتن ارتباط با رفیق صفائی فراهانی و دیگر رفقای انقلابی به‌زیر شکنجه رفت. فشار افکار عمومی و کوشش‌های کنفدراسیون جهانی و سازمان عفو بین‌المللی و نداشتن هیچ گونه دلیل و مدرکی علیه او موجب گردید که محاکمه مجدد او - که شایعه آن و تقاضای اعدام دادستان همه جا پیچیده بود - منتفی شود ولی همچنان شکنجه و آزار او ادامه یابد.

بیژن درهر زندانی که با می‌گذاشت در تغییر اتمسفر سیاسی آن موثر بود. به‌سازماندهی می‌پرداخت. برنامه مطالعاتی و تئوریکی زندان را سروسامان می‌داد و ارتباطات لازم را برقرار می‌کرد. از این رو تغییر مکان او هر چند مشکلات جدیدی برای او و رفقای هم‌بندش در آن لحظه به‌وجود می‌آورد ولی در عین حال کمک به‌حل مشکلات موجود در محیط جدید می‌کرد.

در سه سال اخیر بیژن مرتباً با مأمورین زندان و ساواک درگیری داشت. دهها بار او را به‌سلول‌های انفرادی برده و شکنجه‌اش کردند. در جریان برخورد خونین دوازدهم خرداد ۵۲ بین زندانیان سیاسی قصر و کماندوهای پلیس بیژن را به‌انفرادی برده و تحت آزار و شکنجه قرار می‌دهند. رفقای زندانی در بند چهار قصر ضمن نامه تیرماه ۵۲ خود دراین باره می‌نویسند: «مدتی پیش از این واقعه در روز دوازدهم خرداد در زندان شماره ۳ که جنب زندان شماره ۴ است برخوردی با پلیس رخ داد... گارد انتظامی زندان قصر به‌کمک مأمورین زندان آمد. همان روز جمشید طاهری‌پور، عباس شیبانی و بیژن جزینی را به‌زندان مجرد بردند. این سه نفر در انجا اعتصاب غذا کردند و بقیه رفقا دست به‌اعتراض زدند. بالاخره پس از سه روز پلیس عقب‌نشینی کرد».

متعاقب زدوخوردی که بین زندانیان شماره ۴ قصر و کماندوها در ۵ تیر رخ داد مجدداً بیژن را به‌«گادونی» که در قسمت متروکی از محوطه زندان قصر واقع شده بود برده و به‌شکنجه او می‌پردازند. از جمله این شکنجه‌ها این که دژخیمان هر روز او را به‌مدت چند ساعت از یک پا آویزان می‌کردند. روحیه

بیژن در تمام این مدت بسیار عالی و غیرقابل توصیف بوده است. در چند نوبت دژخیمان برای تضعیف روحیه و عبرت زندانیان کم تجربه، هنگامی که بیژن از پا آویزان بود، آن‌ها را به سلول او می‌بردند ولی هر بار با لبخند و روحیه عالی بیژن روبرو می‌شوند. این برخورد برخلاف تصور دژخیمان شاه در روحیه زندانیان بی‌تجربه اثر بسیار مثبتی گذاشته و موجب گشت که آن‌ها نیز بنوبه خود در مقابل مزدوران رژیم مقاومت کرده و استقامت نشان دهند.

برای بیژن که آنی از مبارزه و انقلاب ظفرنمون و حاکمیت طبقه کارگر غافل نبود، زندان و بیرون آن تفاوتی نداشت. همه جا برای او صحنه مبارزه بود. می‌کوشید و می‌جنگید. دست‌ها و فکر او همه جا در کار بودند. در هر کجا که امکان داشت به سازماندهی می‌پرداخت و در این رابطه مرزها و دیوارهای زندان مانعی بشمار نمی‌رفتند. او می‌گفت: از هر امکانی و هر وسیله‌ای برای شعله‌ور ساختن آتش انقلاب ظفرنمون باید بهره گرفت. باید در هر حال و هر شرایطی موثر بود. بیژن به راستی در تمام زمینه‌ها موثر بود. او یک سازمانده کبیر، یک تئورسین زبده و یک انقلابی فروتن بود.

بیژن در زمینه غنا بخشیدن تئوری جنبش انقلابی ایران نقش برجسته‌ای ایفاء کرد. او در تطبیق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ویژه ایران قدم‌های با ارزشی برداشت.

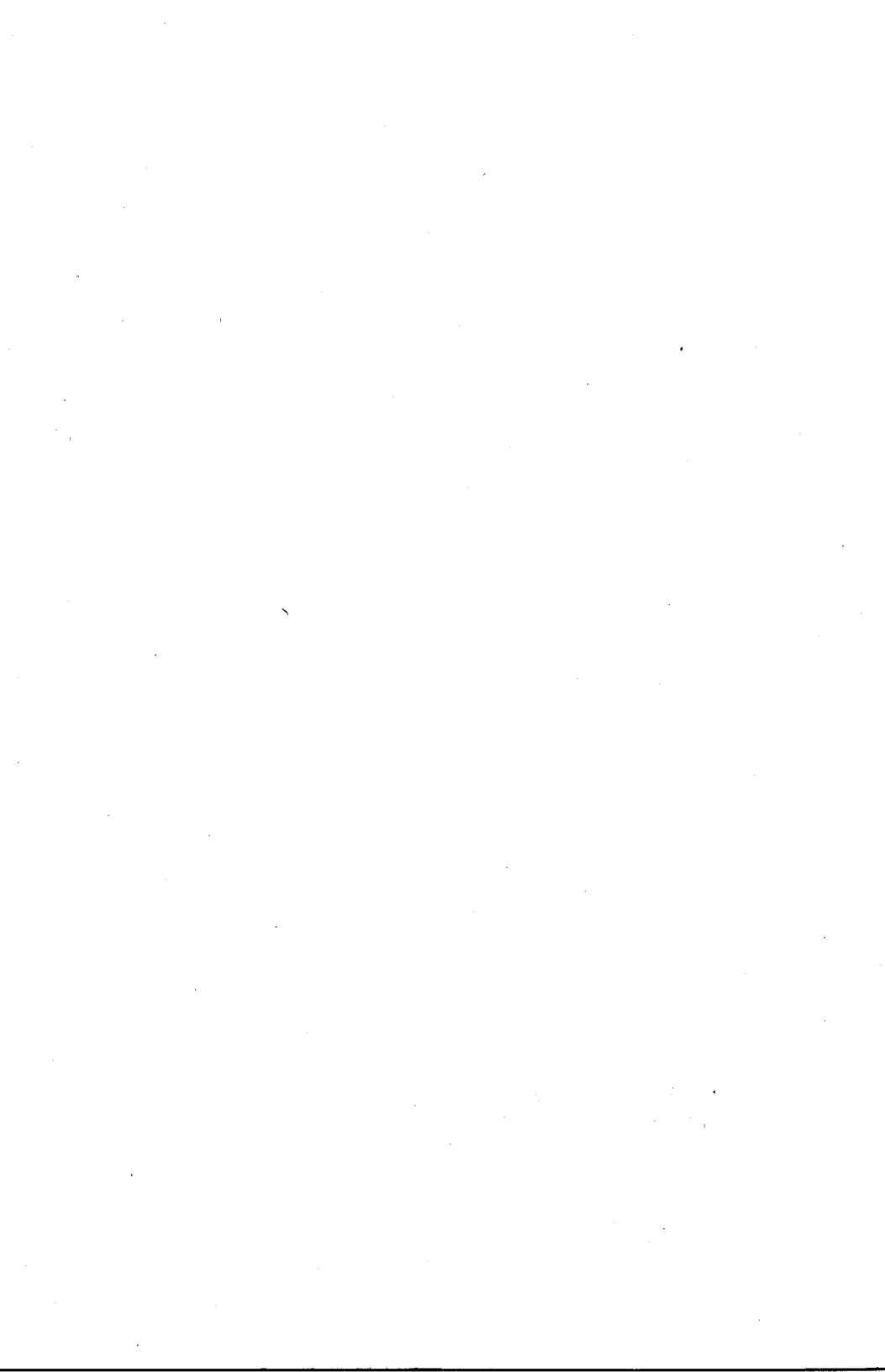
آخرین باری که بیژن را دیدند اواسط اسفندماه ۵۳ در تهران بود. این زمان او را به همراه حدود ۱۵۰ تن از رفقای زندانی دیگر از زندان‌های مختلف انتقال داده و به سلول انفرادی در زندان اوین بردند. و در تاریخ ۳۰ فروردین به همراه سایر رفقایش بدستور شاه خائن تیرباران گردید. پدینسان دژخیمان شاه، در نهایت پستی و زبونی، انسانی بزرگ، کسی را که همه‌ی زندگیش را وقف انقلاب ایران و رهائی پرولتاریا از قید استثمار و بندگی و رهائی از یوغ ارتجاع و امپریالیسم کرده بود به درجه شهادت رساندند.

نام و خاطره بیژن برای همیشه زنده است. مردم ایران برای فرزندان انقلابی و مبارزین راستین خود اوج بسیار می‌نهند و راه و روش رزمنده آنان را همچون میثاقی گرانبار پیروی خواهند کرد.



تاریخ سی سالہ سیاسی

(فصل اول)



مقدمه

موقعیت عمومی جنبش انقلابی ایران

مقدمتاً باید با پروسه‌های اقتصادی و تولیدی جامعه‌ی ایران آشنا شد و ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری وابسته، عوامل زیربنایی و وابستگی ایران به انحصارات امپریالیستی و خصوصیات بورژوازی وابسته به طبقه‌ی حاکم را مورد بررسی قرار داد که نتیجه‌ی این بررسی‌ها شناخت مسیر حرکت فعلی جامعه است.

این شناخت به‌ما امکان می‌دهد پدیده‌های اجتماعی و سیاسی را عمیق‌تر درک کرده و مسیر حرکت جنبش را براساس آن تعیین کنیم. بنیاد استراتژی جنبش را، این حرکت عمیق اجتماعی تشکیل می‌دهد. در این حرکت است که نیروهای رشدیابنده تکامل یافته، بر نیروهای زوال‌یابنده غلبه می‌کنند.

اگر استراتژی جنبش انقلابی از جهت حرکت جامعه و ویژگی‌های آن جدا بماند، با گذشت زمان و تکامل پروسه‌های اجتماعی و اقتصادی جنبش هر روز نیروهای خود را بیشتر از دست می‌دهد، برعکس اگر استراتژی مبتنی بر این حرکت باشد حرکت ناآگاهانه جامعه و حتی تمام کوشش‌های آگاهانه‌ی طبقه‌ی حاکم در زمینه‌ی پروسه‌های تولیدی و اقتصادی به‌قدرت جنبش می‌افزاید. این شناخت هم‌چنین به‌ما اجازه می‌دهد که از غرق شدن در مسائل تاکتیکی صرف پرهیز کرده و با بینشی عمیق و طولانی خط مشی جنبش را در مراحل مختلف تعیین کنیم. از آن پس باید نخست موقعیت عمومی جنبش را بشناسیم و پروسه‌های اجتماعی و سیاسی را که در گذشته‌ی نزدیک روی داده جمع‌بندی کنیم، کیفیت سازمان‌های مبارز فعلی را بررسی کنیم، و سرانجام ویژگی‌های فرهنگی، روحیه، عادات و مسائل توده‌ها را بشناسیم.

همچنین موقعیت دستگاه حاکمه، شیوه‌های اداری پلیس و نقش عوامل خارجی حاکم در ایران را بررسی کرده و موضع‌گیری عوامل مترقی جهانی در ایران را تعیین کنیم. سپس باید آنچه را که در جهان می‌گذرد جمع‌بندی کنیم. موقعیت جنبش کارگری

و جنبش‌رهائی‌بخش را در جهان‌ویژگی‌های جنبش‌های منطقه را بشناسیم و سرانجام پس از تعیین ویژگی‌های ایدئولوژیک جنبش و تعیین تضادهای جامعه و نیروهای انقلابی و کم‌وکیف آن‌ها، استراتژی عمومی جنبش انقلابی و مراحل آن تعیین شود. آگاهی بر این استراتژی بر تمام نیروهای مبارز واجب است. در پروسه‌ی طولانی انقلاب، شناخت عمیق این استراتژی است که می‌تواند جنبش را از انحراف در مراحل مختلف بازداشته و در پیچ‌وخم‌های عمل و در برخورد با واقعیت از گمراهی مصون دارد. اگر در شناخت پروسه‌های اجتماعی - اقتصادی و تعیین مبانی ایدئولوژیک جنبش مرتکب اشتباه شویم، با پرداخت بهائی سنگین و پذیرفتن واقعیت عینی است که موفق به تصحیح مسیر خود می‌شویم.

در این بخش موقعیت سیاسی ایران را بررسی می‌کنیم. این موقعیت را در ۳ فصل مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

در فصل اول مبارزات گذشته را در سه دهه‌ی اخیر جمع‌بندی می‌کنیم. این فصل شامل: فعالیت‌های حزب توده، جبهه ملی، فعالیت‌های پراکنده و جبهه ملی دوم می‌شود.

در فصل دوم موقعیت نیروها و سازمان‌ها را در رستاخیز سیاهکل بررسی می‌کنیم.

در فصل سوم موقعیت دستگاه حاکمه، شیوه‌های حکومتی آن و نقش عوامل مؤثر جهانی در ایران را مطالعه می‌کنیم.

فصل اول

جمع بندی مبارزات گذشته

مبارزات امروز ما نه فقط به دلیل این که با پروسه های اقتصادی و اجتماعی معین سروکار دارد - که طی قرن ها رشد کرده (بخصوص ویژگی های آن ها در دهه های اخیر مورد توجه است) و امروز نیز ادامه دارد - بلکه به این دلیل که پروسه های سیاسی گذشته نزدیک، بدون واسطه در پروسه های امروز اثر می گذارد با مبارزات گذشته بستگی دارد. تحلیل همه جانبه مبارزات گذشته وظیفه ای است که انجام آن در مقابل جنبش انقلابی قرار دارد و از جمله نیازهای تئوریک مبرم جنبش است. ولی این وظیفه با طرح این نوشته مغایر است. لذا جمع بندی مبارزات گذشته مطرح می شود.

۱. حزب توده و جنبش کارگری (از ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

حزب توده در مهر ۱۳۲۰ به دنبال تشکیل مجمعی از روشنفکران رسماً تأسیس شد. هسته اصلی این مجمع، عده ای از گروه معروف به ۵۳ نفر بودند. گروه ۵۳ نفر تنها جریان مارکسیستی قبل از شهریور ۱۳۲۰ نیست. در سال ۱۹۲۱ در انزلی حزب کمونیست ایران تشکیل شد.^(۱)

۱. حزب کمونیست ایران به فرمان انترناسیونال سوم در ۱۹۲۱ پس از ورود ارتش سرخ به رشت در انزلی تشکیل شد. مؤسسين این حزب قبلاً عضو حزب عدالت بودند که مرکز آن در باکو بود. از جمله مؤسسين حزب پیشه وری، حیدر عموآوغلو، احسان الله خان، آوانسیان، جودت و بعدها کامبخش، دکتر جاوید و دیگران بودند که در تشکیل حزب توده شرکت داشتند. (پیشه وری در سال ۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان را تشکیل داد.)

حزب کمونیست در سال ۱۳۱۰ تحت تعقیب قرار گرفت و فعالین آن از جمله پیشه وری محاکمه و محکوم شدند.

این حزب در دولت کوچک خان جنگلی و ارتش بلشویکی در رشت و فرار انگلیسی‌ها شرکت کرده و با شکست جنبش جنگل و برقراری دیکتاتوری رضاخانی، حزب کمونیست به فعالیت مخفی دست زد و در سال ۱۳۱۰ عده‌ای از اعضای آن بازداشت شدند و پس از تصویب قانون ممنوعیت مرام اشتراکی (کمونیستی) محاکمه شدند.

گروه ۵۳ نفر^(۱) يك محفل مارکسیستی بود که مطالعه و انتشار جهان‌بینی مادی (ماتریالیستی) را هدف خود قرار داده بود و اغلب افراد این گروه در خارج از ایران با مارکسیسم آشنا شده بودند. تماس این گروه با عده‌ای از عناصر کارگر به‌منزله‌ی دست زدن به مبارزات کارگری به‌حساب نمی‌آید.

اکثریت قاطع این گروه، روشنفکرانی بودند که اغلب از خانواده‌های میانه‌حال خرده بورژوازی بیرون آمده بودند (در بین این‌ها تعدادی از خانواده‌های مرفه و اشرافی نیز بود). گروه ۵۳ نفر در شرایط اختناق رضاخانی دارای يك خط مشی معین که رشد و تکامل گروه و پرداختن به مبارزات عمومی و توده‌ای را دربر داشته باشد، نبود.

در شهریور ۱۳۲۰ عده‌ای از این گروه هنوز در زندان بودند و با ورود ارتش سرخ به ایران آزاد شدند و هسته اصلی حزب توده را تشکیل دادند. در آغاز تشکیل حزب توده مهم‌ترین کمبود، کم‌تجربگی رهبران و مؤسسان این حزب بود که خود ناشی از نداشتن گذشته مبارزاتی و فقدان جنبش‌های سیاسی طبقه‌ی کارگر و محدودیت محفل‌های مارکسیستی در دوره‌ی اختناق بود. این کمبود، پایه و اساس بسیاری از کج‌روی‌ها و کمبودهای دیگر است. اگر مؤسسان حزب توده در سال‌های قبل در جریان مبارزه پرورش یافته و در جریان عمل تصفیه می‌شدند، تجربه‌ی انقلابی آموخته بودند، اگر آن‌ها در جریان مبارزه ویژگی‌های جامعه‌ی خود را به‌درستی می‌شناختند، و اگر مقابله‌ی دائمی با دشمن طبقاتی و استعمار به‌آنان شخصیت انقلابی بخشیده بود؛ از همان آغاز می‌توانستند علیرغم عوامل خارجی يك خط مشی صحیح در پیش گیرند. این کمبود که خود ناشی از رشد نایافتگی طبقه کارگر و بی‌تجربگی روشنفکران انقلابی بود؛ پایه و اساس تحلیلی است که از خصوصیات رهبری حزب توده به‌عمل خواهیم آورد.

حزب توده برای فعالیت خود قالب قانون اساسی را در نظر گرفت و از يك برنامه‌ی نسبتاً دموکراتیک جانبداری کرد.

۲. گروه ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۴، به‌رهبری تقی ارانی تشکیل شد، که در سال ۱۳۱۶ اعضاء آن بازداشت شدند. ارانی مغز متفکر گروه و عنصر صادق کمونیست پس از دفاع از اعتقادات خود و حمله به رژیم در دادگاه، سرانجام در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان به‌شهادت رسید. پس از تشکیل حزب توده، روز شهادت او به‌نام روز شهدا انتخاب شد.

مهمترین دلایل مؤسسان حزب در اعلام نکردن مرامنامه‌های مترقی از این قرار بود:

۱. عقب ماندگی جامعه و عدم آمادگی توده‌ها برای پذیرفتن يك برنامه‌ی مترقی‌تر.
۲. رعایت مصالح شوروی در جنگ و نیاز به حسن رابطه با متفقین که نسبت به تشکیل يك حزب کمونیست، مستقیم و یا توسط عوامل خود، عکس العمل نشان می‌دادند.
۳. ممنوع بودن حزب کمونیست در قانون مجازات عمومی ایران (۳).

مهمترین اشتباهات حزب توده در آغاز عبارتند از:

۱. غفلت نسبت به مبارزه ضدامپریالیستی و بی‌اعتنائی به احساسات توده‌ها نسبت به امپریالیزم انگلیس.
۲. تبعیت بی‌قید و شرط از سیاست شوروی و انحراف از انترناسیونالیزم پرولتری.

در ارتکاب اشتباه اول این عوامل دخالت داشتند:

۱. عدم شناخت اهمیت به مبارزه‌ی ضدامپریالیستی از جانب رهبری حزب توده.
۲. بی‌توجهی جنبش کارگری جهان، به رهبری شوروی نسبت به جنبش‌های رهائی‌بخش ملی.

۳. مصالح شوروی در جنگ دوم ایجاب می‌کرد که بخصوص در سال‌های اول جنگ، همکاری با انگلستان و آمریکا خللی نبیند. امپریالیزم انگلیس به مثابه امپریالیزم حاکم در ایران متحد شوروی محسوب می‌شد و مقابله با آن مغایر مصالح شوروی بود. تبعیت حزب توده از شوروی و عدم توجه به مسئولیت سنگین خود، در به عهده گرفتن رسالت رهبری جنبش رهائی‌بخش، او را به انحراف کشاند. (۴)

در ایجاد رابطه‌ی غلط با شوروی عوامل زیر مؤثر بود:

۱. فقدان تجارب و شخصیت انقلابی در رهبری حزب (همانطور که قبلاً یاد شد).

۳. برای آشنائی با گروه ۵۳ نفر و برنامه‌ی حزب توده کتاب‌های: ۵۳ نفر نوشته بزرگ علوی، دفاعیات ارانی، حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد، مرامنامه و اساسنامه‌ی حزب توده مطالعه شود. حزب توده در برنامه خود این مطالب را گنجانده بود:

۱. تأیید مشروطیت ایران و قانون اساسی.
۲. دفاع از دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی.
- در اولین برنامه، از اصلاحات ارضی هم یاد شده بود.
۴. حزب توده از گسترش خود در خوزستان تا سال ۲۳ خودداری کرد و اتحادیه‌ی کارگران نفت را پس از پایان جنگ به مبارزه کشاند و در سال ۲۵ اعتصاب خونین کارگران نفت را رهبری کرد.

۲. حاکمیت مشی‌استالین در جنبش جهانی که به‌صورت تبعیت بی‌قید و شرط احزاب برادر از حزب کمونیست شوروی ظاهر می‌شد. این عامل دوم دست به‌دست عامل اول داد و رهبری بی‌تجربه حزب توده را به‌پیروی کورکورانه از حزب و دولت شوروی کشاند. تجارب جنبش‌های جهانی نشان می‌دهد که رهبران انقلابی دیگر احزاب کمونیست، علیرغم مشکلاتی که از مشی استالینی ناشی می‌شد، توانستند خود را از پیروی بی‌قید و شرط رهبری شوروی رها سازند و خط مشی خود را علیرغم مخالفت پنهانی و یا ظاهری اتحاد شوروی، دنبال کنند.

۳. در ایران مشی استالینی با نیروی مضاعفی همراه بود. وجود حزب توده و سرنگون شدن دستگاه دیکتاتوری رضاخانی نه با قدرت توده‌ها (یعنی تکامل و رشد عوامل درونی و دینامیکی جامعه) بلکه با ضربه‌ی مکانیکی ناشی از جنگ دوم (یعنی اشغال نظامی ایران) بدست آمد. وجود ارتش سرخ عامل مؤثری در وابستگی بیش از حد حزب توده به‌دولت شوروی بود.

غفلت از مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و تبعیت کورکورانه از اتحاد شوروی، کار را به‌آنجا کشاند که حزب توده در مهرماه سال ۱۳۲۳ به‌پشتیبانی از پیشنهاد شوروی برای کسب امتیاز نفت، در جلو مجلس (چهاردهم) دست به‌تظاهرات زدند و نمایندگان عضو فراکسیون حزب توده با رسوائی ازاین پیشنهاد حمایت کردند. (سبب رسوائی فقط ماهیت پیشنهاد شوروی که مغایر با صلح و سوسیالیزم و همزیستی لنینی بوده نیست، بلکه این است که همین نمایندگان چندی پیش در همان مجلس با پیشنهاد استاندارد اوایل آمریکا صریحاً مخالفت کردند و ایران را واجد صلاحیت برای استخراج نفت خود اعلام کرده بودند و حال ناچاراً حرف خود را پس گرفتند.)

حزب توده طی سال‌های ۲۰ تا ۲۴ فعالیت‌های خود را صرف امور زیر کرد:

۱. تشکیل اتحادیه‌های کارگری و نفوذ در این اتحادیه‌ها. نتیجه فعالیت حزب توده در این زمینه در سال ۱۳۲۲ به‌صورت تشکیل «شورای متحده مرکزی کارگران» ظاهر شد و کلیه اتحادیه‌های کارگری را زیر این عنوان متحد کرد.

۲. جذب عناصر روشنفکر و خرده بورژوازی به‌طور کلی به‌حزب و آشنا ساختن اعضای فعال خود با جهان‌بینی مارکسیستی بخصوص بصورت تبلیغ عقاید سوسیالیستی بین آن‌ها.

۳. همکاری با عناصر لیبرال و ظاهراً لیبرال در زمینه مبارزه با دیکتاتوری و تمایلات فاشیستی که قبل از جنگ و در سال‌های اول جنگ (پس از اشغال) در ایران به‌چشم می‌خورد.

شعارهای حزب توده در این سال‌ها عبارت از نان، فرهنگ، بهداشت، کار برای همه و افشاگری از رژیم اختناق رضاخانی و مبارزه با عناصر دست‌راستی (مثل سیدضیاء) بود.

سقوط دیکتاتوری رضاخانی و مسائل اقتصادی-اجتماعی ناشی از جنگ و ورود متفقین که بصورت قحطی^(۵)، بیکاری - ده هزار مهاجر از روستاها به شهرها از جمله تهران روی آورده بودند که برای آن‌ها کاروان وجود نداشت -، گرانی، تیفوس و تورم شدید ظاهر شده بود. برای جلب نیروهای زحمتکش به سوی حزب توده، زمینه‌ی مساعدی فراهم ساخته بود. طی این سال‌ها طبقه‌ی کارگر ایران داشت اولین تجارب جدی خود را فرا می‌گرفت و همبستگی طبقاتی پیدا می‌کرد.

قطع فشار دستگاه و مشکلات اقتصادی برای خانواده‌های معمولی شهرها، موجب ناراضانی روشنفکران و خرده بورژوازی نیز شده بود و این عوامل علیرغم اشتباهات اساسی حزب توده، نیروهای عظیمی را بسوی آن کشا ند. شعارهای حزب توده که در چهارچوب يك برنامه دمکراتیک مطرح می‌شد، آنقدرها آشکارکننده‌ی ماهیت حزب نبود تا روابط آن با شوروی به مثابه اولین دولت کارگری و سوسیالیستی جهان تأیید متقابل حزب توده و دولت شوروی به منزله‌ی تأیید کمونیزم و پذیرفتن يك برنامه سوسیالیستی از جانب حزب توده تلقی می‌شد. حزب توده بخصوص در ایالات شمالی که در اشغال ارتش سرخ بود با سرعت بیشتری گسترش یافت. در مرکز نیز حزب از حمایت وسیعی برخوردار بود. در شمال بخصوص در سال آخر جنگ و يك سال پس از آن حزب و شورای متحده مرکزی تبدیل به نیمه حکومت‌هایی شده بودند.

فرقه دموکرات آذربایجان

با طلیعه‌ی پایان جنگ، جبهه متحد شوروی متفقین، رو به متلاشی شدن گذاشت. برخورد‌های حزب توده با دولت به موازات آن شدیدتر شد. تا پایان جنگ مسأله خروج ارتش‌های خارجی پیش آمد و شوروی تمایل به خارج شدن از ایران نشان نداد. در شهریور ۱۳۲۴ ایران تقاضای تخلیه‌ی نیروهای خارجی را کرد و در آبان ماه نیروهای آمریکائی برای ندادن بهانه به شوروی از ایران خارج شدند.

دولت شوروی که می‌دانست نمی‌تواند در ایران بماند، در شهریور ۱۳۲۴ بدست پیشه‌وری و همکارانش فرقه دموکرات آذربایجان را تشکیل داد. خواسته‌های فرقه دموکرات در اول کار عبارت بود از:

۱. تدریس زبان مادری (آنادیلی)
۲. تشکیل انجمن ایالتی آذربایجان.

۵. در هفده آذرماه ۱۳۲۱ مردم تهران بر اثر قحطی‌ن و دیگر موادغذائی دست به شورش زدند. شورش با تظاهرات دانش‌آموزان دارالفنون شروع شد و بسرعت گسترش یافت. مغازه‌ها غارت شد، در جلو مجلس به ضرب گلوله مردم را سرکوب کردند و بلافاصله حکومت نظامی برقرار شد.

۳. اضافه شدن تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس.

۴. تخصیص ۷۵٪ از درآمد آذربایجان برای مصرف خود این ایالت.

قبل از تشکیل فرقه در آذربایجان، جنبش‌های چپی وجود داشت که مهم‌ترین جنبش معروف به «پارتن‌ها» است. این جنبش در سال‌های ۲۱ تا ۲۴ در سراب و قره‌داغ جریان یافت. جانشین «غلام‌یحیی» از جمله رهبران این جریان بودند. پارتن‌ها با پشتیبانی جدی شوروی روبرو نشدند و عده‌ای از آن‌ها بازداشت شدند. در سال ۲۳ پارتن‌ها در زندان شورش کردند. پس از تشکیل حکومت فرقه، زندانیان مربوط به این جنبش با عده‌ای از دولتی‌هایی که بازداشت شده بودند، معاوضه شدند. همچنین غلامحسین خان یوزباشی در اطراف مراغه مسلح شده بود و تا چند صد نفر سوار مسلح داشت که عده‌ای از آن‌ها کرد بودند. این عده انبار مالکان را مصادره می‌کردند. در سال ۱۳۲۱ این عده «بناب»، «مراغه» و «آذرشهر» را مورد حمله قرار دادند. این‌ها با شوروی‌ها همکاری نمی‌کردند. طی سال‌های جنگ، شوروی به حفظ امنیت منطقه اهمیت زیادی می‌داد و مانع گسترش جنبش‌ها می‌شد. جنبش‌های کوچک‌تری نیز وجود داشت که نیاز به ذکر آن‌ها نیست. حزب توده مانند دیگر ایالات اشغالی ارتش سرخ در آذربایجان فعالیت زیادی داشت و در تبریز کمیته ایالتی داشت و در شهرها و روستاهای پیرامون آن‌ها نفوذ کرده بود. علاوه بر این در همان آغاز ورود ارتش سرخ «انجمن آذربایجان» تشکیل شد که با پیشه‌وری تماس داشت. پیشه‌وری در آن موقع مدیر روزنامه آژیر در تهران بود - در تشکیل فرقه از صد نفر رجال سرشناس و آزادی‌خواهان قدیمی استفاده کرده و اعلامیه‌هایش را به امضای آن‌ها رساند. پس از اعلام موجودیت فرقه، کمیته ایالتی حزب توده در تبریز پس از بیست روز بدون کسب اجازه به فرقه پیوست و خود را منحل کرد.

تشکیل فرقه و انحلال کمیته حزب توده، رهبران حزب توده را غافلگیر کرد و موجب بروز اختلافاتی بین آن‌ها و فرقه شد. و سرانجام پس از اعزام يك هیئت رسیدگی سه نفری (خلیل ملکی، شاندرمنی و يك نفر دیگر) با وساطت و حکمیت شوروی‌ها، اختلافات به‌سود فرقه حل شد. میرجعفر باقراف نخست‌وزیر آذربایجان شوروی از تشکیل فرقه و ایجاد حکومت خودمختار در آذربایجان به شدت حمایت کرد و تمایلات برای پیوستن دو آذربایجان را دامن زده. فرقه دموکرات ظرف سه ماه سازمان‌های خود را تشکیل داد و بعداً تقاضای تشکیل مجلس مؤسسان را کرد.

فرقه سرانجام فرمان انتخاب انجمن ایالتی را داد - در این انتخابات به زنان نیز حق رای داده شد - در آبان ۲۴، ضمن انجام انتخابات که از طرف مرکز غیرقانونی اعلام شده بود، پاسگاه‌های ژاندارمری مورد هجوم قرار گرفت و سرانجام پادگان‌های میانه، زنجان و سایر شهرهای نزدیک به مرکز خلع سلاح شدند. دولت مرکزی برای سرکوب، نیرو فرستاد که از جانب ارتش سرخ در شریف‌آباد قزوین متوقف شد. در بیست آذر، فرقه با کمک کارگران و روشنفکرانی که مسلح کرده بود، تبریز را تصرف کرد و فرمانده پادگان دولتی

شهر را تسلیم نمود. در رضائیه نیز برخوردی روی داد که به شکست دولتی‌ها انجامید. در ۲۱ آذر سال ۲۴ انجمن ایالتی تشکیل شد، که نام خود را به مجلس ملی آذربایجان تغییر داد و تشکیل دولت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. روز بعد پیشه‌وری کابینه خود را تشکیل داد و معرفی کرد. کابینه فقط فاقد وزیر خارجه بود. حزب توده که پشتیبانی خود را اعلام کرده بود، حال با تشکیل حکومت خودمختار، دچار محذور شد و خود را از مسأله کنار کشید. دولت که از اعمال قدرت ارتش سرخ شدیداً ناراحت بود، در دی‌ماه ۲۴ به سازمان ملل شکایت کرد. شورای امنیت در فروردین سال ۲۵ رای به مذاکره طرفین برای توافق داد. در هفت بهمن قوام با برنامه کنار آمدن با شوروی‌ها و نشان دادن نرمش، سرکار آمد و در آخر بهمن به شوروی مسافرت کرد. مسافرت قوام بیست روز به طول انجامید و با موفقیت به تهران بازگشت. قوام با استالین و مولوتف مذاکره کرده بود و در سه مورد به توافق رسیدند:

۱. قرارداد نفت شمال تنظیم و موقتاً از جانب قوام امضاء شد و تصویب آن به تشکیل مجلس پانزدهم موکول گردید.
۲. قرار شد که دولت ایران مسأله آذربایجان را از راه مسالمت‌آمیز حل کند و به نیروی نظامی متوسل نشود.
۳. ارتش سرخ از ایران خارج شود. ضمناً قوام قول داد که منافع شوروی را در تمام زمینه‌ها رعایت کند و با حزب توده همکاری نماید.
- در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ پیشه‌وری برای مذاکره به تهران می‌آید (۶) مظفر فیروز از جانب دولت به تبریز می‌رود. مذاکرات فرقه با تهران به نتایج زیر می‌رسد:
۱. در آذربایجان انجمن ایالتی رسمیت بیابد نه مجلس ملی.
۲. تدریس زبان مادری قبول می‌شود.
۳. آذربایجان دولتی از خود نخواهد داشت و استاندار آذربایجان از جانب انجمن ایالتی به مرکز پیشنهاد می‌شود و مرکز بین دو نفر یکی را انتخاب می‌کند.
- این توافقات که با مشورت و توصیه شوروی‌ها به عمل آمد، عقب‌نشینی آشکاری برای فرقه بود. پس از آن تابلوهای وزارتخانه‌ها پائین آمد و سرانجام سلام‌الله جاوید به عنوان استاندار تبریز پیشنهاد شد و به عنوان استاندار به تهران آمد و به این توافقات رسید: (۷)
۱. افسران ارتش که به فرقه پیوسته‌اند، به عنوان افسر ارتش ایران در فرقه شناخته

۶. در این موقع در تهران جبهه دموکراتیک از حزب ایران و فرقه تشکیل شده بود و رهبران حزب ایران در ضیافتی که به افتخار پیشه‌وری و همراهانش برپا شده بود شرکت داشتند. حزب توده در تفسیری که از همکاری خود با حزب ایران کرد آن را نماینده بورژوازی ملی اعلام نمود.

۷. در تهران جاوید پیش شاه پذیرفته شد. حتی شاه صدهزار تومان از جیب خود به عنوان کمک به لوله‌کشی تبریز داد.

می‌شوند و فرمانده ارتش فرقه از مرکز و معاون او از انجمن ایالتی تعیین می‌گردد. افسرانی که در ماجرای حمله به پادگان گنبد تحت فرماندهی سرهنگ نوائی و سرگرد اسکندانی در شهریور سال ۲۴ شرکت داشتند و به‌شوروی فرار کرده بودند، به‌تبریز بازگشتند. (۸) به‌ر حال علاوه بر این عده، تعدادی افسران ارتش و ژاندارمری از مرکز و دیگر شهرها به‌آذربایجان رفتند و در اختیار فرقه بودند. علوی مقدم به‌عنوان فرمانده و پناهیان به‌عنوان معاون او انتخاب شدند.

۲. فدائیان فرقه بنام نگهبان جانشین ژاندارم می‌شدند (فدائیان از اعضای فرقه و طرفداران آن در روستاها و قصبات تشکیل شده بودند) و نیروئی بود که فرقه به‌کمک آن حکومت را بدست گرفت. (تعداد این نیروها در پایان کار فرقه تا هشتاد هزار نفر ذکر شده است.)

ارتش فرقه از داوطلبان خدمت وظیفه تشکیل شده بود.

۳. توافق شد که زنجان به‌دولت مرکزی تحویل شود. ولی در عوض ناحیه جنوبی آذربایجان «تیکان تپه» به‌فرقه داده شد. (۹) انتخاب مجلس پانزدهم نیز قرار شد انجام شود. پس از مذاکرات قوام در شوروی، کابینه او ترمیم شد و سه نفر از رهبران حزب توده - یزدی، اسکندری، کشاورز - (۱۰) وارد کابینه شدند. حزب توده بیش از همیشه در مرکز و سایر شهرها قدرت یافته بود. در اول ماه مه ۱۳۲۵ بزرگترین نمایش کارگری در حضور هیئت و اعضای اعزامی از کنفدراسیون جهانی کارگران - سه نفر بودند که رئیس هیئت لوئی سایان دبیر فرانسوی کنفدراسیون بود - برگزار شد. (حزب دموکرات قوام که اتحادیه‌های دولتی را تشکیل داده بود به‌نمایش‌های مشابهی دست زده و این اتحادیه‌ها که به‌اتحادیه‌های زرد معروف شدند تقاضای عضویت در کنفدراسیون را داشتند ولی شورای متحده مرکزی به‌عضویت پذیرفته شد).

در تیرماه همین سال بود که اعتصاب کارگران نفت برپا شد. در خوزستان شرکت نفت حاکمیت مطلق داشت. مصباح فاطمی نوکر حلقه بگوش شرکت بود. حزب توده که دیگر محظور جنگ جهانی دوم را نداشت، کارگران را تحریک و رهبری می‌کرد. شرکت نفت از عناصر عرب و هندی برای تفرقه استفاده می‌کرد. اعراب نیمه عشیره‌ای مسلح شده و

۸. حمله به‌گنبد که در آن ۱۲ نفر افسر و نفرات زیردست آن‌ها شرکت داشتند، ظاهراً بدون موافقت حزب توده و دولت شوروی به‌عمل آمده بود.

۹. در مذاکرات تهران مصالح حزب دموکرات کردستان و حکومت دموکرات کردستان نیز مطرح و در ازای زنجان صحبت گرفتن سردشت و سقز که در محاصره نیروهای کرد بود به‌میان آمد.

۱۰. یزدی وزیر بهداری و کشاورز، وزیر فرهنگ و اسکندری وزیر کار و پیشه و هنر بود. این نوع انتخاب با شعار دائمی حزب توده پی‌ارتباط نبود. (فرهنگ، بهداشت، کار) دستگاه می‌خواست در ضمن دست حزب توده را در پوست گردو بگذارد.

تهدید دائمی برای کارگران نفت بشمار می آمدند. در چنین زمینه ای اعتصاب با خواسته های زیر شروع شد:

عزل مصباح فاطمی استاندار، خلع سلاح عشایر، عدم مداخله شرکت نفت در امور داخلی ایران، پرداخت دستمزد روز جمعه و مزایای کارگری. اعتصاب در روز جمعه ۲۳ تیرماه آغاز شد و بعد از ظهر بین کارگران و اعراب درگیری شد که با دخالت اعراب مسلح و نیروهای مسلح دولتی عده ای از کارگران کشته شدند.

ارتش سرخ در خرداد سال ۲۵ (با راحت شدن خیال شوروی ها) از ایران خارج شد. دستگاه حاکمه که چند ماه در مماشات گذراند. در مهرماه سال ۲۵ عشایر قشقایی ادعای استقلال فارس را کردند و بوشهر را اشغال کردند ولی دولت با آنان مذاکره کرد.

شورش جنوب، عکس العمل هائی بود به نیمه حکومت های فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان. مقارن شورش قشقایی ها، کابینه ائتلافی سقوط کرد و وزرای حزب توده از دولت خارج شدند. روزنامه های حزب توده بنای انتقاد را از قوام گذاشتند. زمینه برای تهاجم به آذربایجان فراهم شد. آمریکا با اعزام «جرج ال» به ایران، پشتیبانی خود را از لشگرکشی به آذربایجان اعلام داشت. دولت به عنوان آماده کردن زمینه انتخابات، نیروی نظامی به آذربایجان گسیل داشت. از ۱۴ آذر ارتش حرکت کرد. دولت مرکزی مقارن حرکت ارتش، فرقه را با تبلیغات رادیوئی زیر فشار می گیرد و مردم را به طغیان برضد فرقه دعوت می کند. فرقه آذربایجان دچار التهاب می شود. نیروهای فدائی و هزاران نفر تقاضای پیوستن به ارتش و عملیات نظامی کردند. پیشه وری اعلام کرد: فرقه می جنگد و عقب نشینی نمی کند. در این فاصله دولت شوروی به فرقه اعلام می کند که نمی تواند از نیروهای فرقه حمایت نظامی کند و توصیه عقب نشینی را می دهد. پس از اعلام نظر شوروی، کمیته مرکزی فرقه در مقابل دو راه حل قرار می گیرد:

۱. توقف و پذیرفتن ارتش مرکزی و از دست دادن حکومت.

۲. عقب نشینی به شوروی.

با اخباری که از عملیات ارتش و نیروهای مسلح طرفدار دولت می رسید، ماندن به معنی پذیرفتن قتل عام بود. بنابراین عقب نشینی انجام شد. بین ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر به شوروی گریختند. دولت که از چندی قبل عشایر را مسلح کرده، (توسط ذولفقاری ها و شفیق و بختیار و مانند آن ها) و عناصر مخالف فرقه را بسیج کرده بود، اجازه داد که این نیروها در جلوی ارتش بقایای فرقه را قتل عام کنند. نیروهای ارتش سه روز در باسمنج ماندند تا کار قتل عام تبریز تمام شود. کسانی که رسماً اعدام شدند، قریب بیست نفر بودند که از آن جمله فریدون ابراهیمی دادستان تبریز در دوره فرقه بود.

نیروها و اقدامات فرقه

فرقه از نیروی زحمتکشان شهری (که از قبل پیرامون حزب توده متشکل شده بودند) و در برخی نواحی از پشتیبانی دهقانان برخوردار بود. کارگران و روشنفکران طی یکسال حکومت فرقه از آن حمایت کردند، ولی بورژوازی و قشرهای خرده بورژوازی (به‌خصوص کسبه که تحت تأثیر روحانیون بودند) مخالف فرقه بودند. هرچند که در تبریز و شهرها دست به اقدامات عمرانی از قبیل لوله‌کشی، تأسیس رادیو، دانشگاه و مانند آن زد. در روستاها اعلام کرد که ملک مالکی که گریخته به دهقانان تعلق خواهد گرفت. اما کسانی که مانده‌اند حق مالکیت و بهره مالکانه دارند ولی عملاً هرجا دهقانان تمایل نشان می‌دادند، مالکان نمی‌توانستند بهره مالکانه بگیرند. در عوض در پاره‌ای نواحی عقب‌ماندگی و اعتقادات مذهبی و تحریک روحانیون محلی موجب می‌شد که سهمیه مالکان گریخته نیز شبانه به انبارهای اربابی حمل شود، تا سهم دهقانان «حلال باشد».

جمع‌بندی عملیات فرقه ما را به‌نتایج زیر می‌رساند

۱. فرقه دموکرات دارای زمینه‌های ملی و انگیزه‌های توده‌ای مترقی بود ولی این زمینه‌ها و انگیزه‌ها به‌حدی رشد نیافته بود که برقراری حاکمیت فرقه را ایجاب می‌کرد.
۲. فرقه دموکرات عجولانه و بنا به مصالح فوری شوروی تشکیل شد. و قبل از این که نیروی سازمان یافته و شایسته‌ای داشته باشد با حمایت ارتش سرخ دست به عمل زد و حکومت را بدست گرفت.
۳. وابستگی به شوروی و تظاهرات چپ از طرف عناصر فرقه‌ای، بورژوازی و خرده بورژوازی را رم داده بود. فتودال‌ها و مالکان و سرمایه‌داران بزرگ و عشایر و خوانین دیگر مرتجعین مثل روحانیون آذربایجان، متحد با دولت مرکزی برضد فرقه اقدام کردند. در واقع هنگام هجوم به آذربایجان یک نیروی محلی مخالف که ناچیز هم نبود، برضد فرقه عمل می‌کرد.
۴. فرقه در پایان یکسال حکومت خود، قدرت مقاومت و حتی درهم کوبیدن ارتش اعزامی را داشت ولی همانطوری که با توصیه شوروی کار خود را آغاز کرده بود، در مقابل توصیه شوروی‌ها مقاومتی نکرد.
۵. دولت شوروی که با این اقدامات می‌خواست امتیازات و موقعیتی را که در جنگ به‌دست آورده بود در ایران حفظ کند، عملاً نشان داد که در محاسبات خود اشتباه کرده است و با توجیه قیام و حاکمیت (بدست گرفتن حاکمیت) در سال ۲۴ و توجیه عقب‌نشینی در سال ۲۵ دچار تناقض شده است. (کسانی که از بمب اتمی آمریکا و جنگ چین

گفت‌وگو می‌کنند، باید بدانند که اولاً هنگام تشکیل فرقه بمب اتمی در ژاپن به‌کار رفته بود و برخوردهای شدید کمونیست‌ها و کومین تانگ پس از پایان جنگ با ژاپن در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) هنوز آغاز نشده بود.

۶. حزب توده در جریان فرقه نه فقط به‌دنبال‌هروی و همبستگی از سیاست شوروی ادامه داد، بلکه در تعیین ماهیت و خصوصیت مرتجعینی چون قوام دچار خوش بینی شد. (۱۱)

۷. رهبران فرقه به‌تضادهای خلق ترک و فارس پربها داده، و مناسبات تاریخی این دو خلق و همبستگی بورژوازی و فتودالیزم و حتی خرده بورژوازی مرفه ترک را با طبقات حاکم، کم‌بها داده بودند. تمایلات تجزیه‌طلبانه‌ای که از جانب رهبران و وابستگان فرقه آشکار شده بود (۱۲)، نه فقط در بورژوازی فارس (اعم از ملی و کمپرادور) بلکه در خرده بورژوازی نیز عکس‌العمل ایجاد کرده بود. انعکاس این عکس‌العمل حتی در حزب توده آشکار شد.

۸. فرقه دموکرات توانست همکاری اقلیتی از تجار و مالکان را جلب کند ولی همکاری این عده نمی‌توانست جبران کمبود حمایت مردم (به‌خصوص خرده بورژوازی) را بکند.

۹. عقب‌نشینی فرقه پس از تدارک نیروهای مسلح بدون درگیری مسلحانه جدی، قرار بیست هزار نفر به‌شوروی و قتل عام ۲۵ هزار تن از طرفداران فرقه به‌جنبش کارگری و جنبش رهائی‌بخش ملی در آذربایجان ضربه جبران‌ناپذیری وارد کرد.

۱۰. شکست فرقه به‌تمام جنبش کارگری در ایران ضربه زد. و نقطه افول این مبارزات که از سال ۲۰ دائماً رو به‌رشد داشت به‌حساب می‌آید.

شکست فرقه، به‌خوش‌بینی‌ها و امیدهای بیجا در افراد و رهبری حزب توده خاتمه داد. و اولین شکستی بود که در داخل و خارج حزب انعکاس جدی‌تری پیدا کرد. احساسات خرده بورژوازی در جریان آذربایجان جریحه‌دار شده بود، و در رهبری حزب منعکس شد. این احساسات با وابستگی بی‌قیدوشرط رهبری به‌شوروی برخورد پیدا می‌کرد. و گرچه در داخل حزب، حمله‌ای به‌شوروی نمی‌شد، معذک بطور غیرمستقیم سیاست شوروی مورد اعتراض قرار می‌گرفت. از سوی دیگر ضرورت تکامل حزب احساس می‌شد. از همان روزهای نخست کسانی بودند که ضرورت انضباط حزبی و تعلیمات مارکسیست - لنینیستی را تأکید می‌کردند. يك جناح‌گیری «جوان و پیر» هم در رهبری حزب شکل گرفته بود. تمام این جناح‌بندی‌های داخلی پس از شکست سال ۲۵ تشدید شده و حزب را

۱۱. روزنامه‌های حزب توده در سال ۲۴ از دموکرات منشی قوام و سوابق آزادخواهی او یاد می‌کردند و در آستانه بروز اختلافات در شهریور ۲۵ از تغییر این خصوصیات و تمایلات دیکتاتورمآبانه «حضرت اشرف» شکوه می‌کردند.

۱۲. پیریا شاعر آذربایجانی که وزیر فرهنگ فرقه بود شعری سروده بود که در آن از ارس گلایه می‌کرد که چرا میان خلق ترک جدائی افکنده است. احساسات وحدت‌طلبی با آذربایجان شوروی خود بخود مبنای تجزیه‌طلبی از ایران تلقی می‌شد.

با مشکلات داخلی روبرو ساخت. یکی از مظاهر این اختلاف‌ها، انشعاب سال ۲۶ بود، لکن قبل از جمع‌بندی خصوصیات این انشعاب، باید نگاهی به جریان تشکیل فرقه دموکرات کردستان و حاکمیت آن در کردستان بیندازیم.

حزب دموکرات کردستان

خلق کُرد که در قرن اخیر همواره مورد تجاوز عثمانی و ایران قرار داشت، با دگرگونی‌های سیاسی پس از جنگ جهانی اول در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه زیر حاکمیت فارس و ترک و عرب قرار گرفت. قبل از ظهور جنبش‌های ترقیخواهانه خودمختاری خوانین کُرد، و سپس شورش‌های عشایر (از قبیل اسماعیل آقا رئیس ایل شکاک) علاوه بر گردن کشی‌های خانخانی مظهر تمایلات ملی کردها نیز بوده است. ولی جنبش‌های ترقیخواهانه با شورش‌های ملی کردها نیز در عراق، و تکمیل فرقه دموکرات کردستان در عراق آغاز شد. هسته‌های حزب میدای (امید) عراق در دوره‌های رضاخان در ایران بطور محلی به‌وجود آمده بود. پس از شهریور ۲۰ بتدریج این هسته‌ها بهم نزدیک شدند، و در سال ۲۱ «کوموله ژک» (جمعیت زندگی کرد) را تشکیل دادند. کوموله ژک یک جریان ناسیونالیستی مرفقی بود. در سال ۲۳ کوموله به‌حزب دموکرات کردستان تبدیل شد و فعالیت علنی خود را آغاز کرد.

ارگان حزب روزنامه‌ی «کردستان» بود و چند مجله و نشریه‌ی دیگر نیز از طرف حزب دموکرات کردستان منتشر شد. (۱۳)

اعضای مؤثر و مؤسسان حزب دموکرات قاضی محمد ذبیحی، وهاب بلوریان، ایوبی، سلطان‌نیا و دیگران بودند. برادر قاضی محمد بنام صدر قاضی در دوره‌ی چهاردهم نماینده‌ی مهاباد، در مجلس شورای ملی بود.

حزب دموکرات کردستان در کنگره‌ی اول خود (در سال ۲۳) روی زبان کردی و آزادی خلق کرد و خودمختاری کردستان کم‌وبیش تأکید کرد. مؤسسان حزب دموکرات کرد، هیچیک دازای سوابق کمونیستی نبودند. و شبکه‌ای از حزب توده در کردستان وجود نداشت. مقارن کوشش‌های فرقه‌ای دموکرات آذربایجان که برای بدست گرفتن حاکمیت بعمل می‌آورد. در کردستان نیازی به این کوشش‌ها نبود زیرا از مدتی پیش در کردستان نیروی مسلح دولتی وجود نداشت. بنابراین در مهاباد انتقال قدرت بدون برخورد مسلحانه انجام گرفت.

در دوم بهمن سال ۲۴ قاضی محمد از طرف مجمع ملی بعنوان رئیس دولت جمهوری دموکرات کردستان انتخاب شد و کابینه‌ی خود را تشکیل داد. دولت خودمختار کردستان از

تاریخ سی ساله سیاسی (فصل اول) ۲۹

جانب حکومت مرکزی به هیچ وجه پذیرفته نشد، و نیروهای دولتی در سقز و سردشت، در مقابل نیروهای مسلح گرد قرار گرفتند. نیروهای مسلح گرد اساساً نیروی داوطلب عشایر بودند و عده‌ای از عشایر تحت رهبری رؤسای خود، با دولت گردهمکاری می‌کردند و عده‌ای نیز زیر سلطه سران خود با آن مخالفت می‌ورزیدند^(۱۴) در اواخر کار دولت کردستان به فکر ایجاد نیروی قوی و منظم افتاد. ولی تعداد این نیروها که از میان مردم داوطلب انتخاب شده بود، زیاد نبود و هنوز تعلیمات و سازمان کافی نیافته بودند. یکی از عوامل مؤثر در ایجاد و ادامه‌ی جنبش دموکرات کرد، موقعیت ایل بارزانی بود. ایل بارزانی در اواخر سال ۲۲ و اوایل سال ۲۳ پس از برخوردی که با دولت عراق پیدا کرده بود، در سال ۲۳ به حزب دموکرات پیوستند. «ملا مصطفی» فرمانده نظامی و «ملا احمد» رئیس رسمی بارزانی‌ها بودند. بارزانی‌ها هسته‌ی اساسی نیروی مسلح گرد به حساب می‌آمدند ولی بجز آن‌ها مردم شهر (کسبه، پیشه‌وران و روشنفکران) و عده‌ای از عشایر مسلحانه از حکومت کرد دفاع می‌کردند. در آن دوره دهقانان کرد که اساساً نیمه دهقان و نیمه ایلاتی بودند، و با پیوندهای قومی و خونی مربوط می‌شدند، اعتراض به نظام استثمارری نیمه فئودالی و نیمه شبانی نداشتند^(۱۵). تا پایان ماجرا نیز دهقانان، در حقیقت عشایر (تخته‌قاپو) نقشی نداشتند. مرکز دولت کردستان مهاباد بود. و شهرهای میاندوآب، بوکان، خانه، نقده بطور کلی کردستان شمالی تحت حاکمیت آن قرار داشت. سقز و سردشت در محاصره بودند^(۱۶). رضائیه با همکاری دولت کرد و دولت آذربایجان اداره می‌شد. دولت دموکرات زبان کردی را در مدارس رسمیت داد^(۱۷). ایستگاه رادیویی تأسیس کرد و در صدد ایجاد ارتش ملی برآمد. چاپخانه‌ای نیز برای انتشارات تأسیس کرد. پس از آن که در تهران جبهه دموکراتیک از طرف حزب توده، حزب ایران و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان تشکیل شد، حزب دموکرات کردستان نیز به آن پیوست. مذاکراتی که بین رهبران فرقه و حزب توده از یک طرف، و دولت قوام از طرف دیگر انجام شد، مسأله کردستان نیز مطرح شد. و بعد سلطانیان نیز به صدرقازی که در تهران بود پیوست و با وساطت حزب توده در مذاکره با دولت شرکت کردند. از آن پس بین دولت و کردها آتش‌بس برقرار شد و دولت مانند آذربایجان تا حدودی حقوق کردها را به رسمیت شناخت. پایان ماجرا نیز مانند آذربایجان پیش آمد. ارتش به عنوان

۱۴. عشایری که با دولت دموکرات همکاری می‌کردند عبارت بودند از طایفه‌ی مادری از ایل مامش و تاحدی ایل پیران و آن‌ها که مخالف بودند عبارت بودند از خانواده امیرعشایر از ایل مامش و اغلب عشایر جنوبی.

۱۵. بهره‌ی مالکانه در کردستان تاحدی تعدیل شده بود. از گندم پنج یک و از توتون نصف از چغندر قند یک سوم سهم ارباب بود.

۱۶. ارتش سرخ کردستان شمالی را اشغال کرد ولی واحدهای رزمی خود را در کردستان مستقر ساخت (پس از اشغال به تدریج به آذربایجان بازگرداند) سنج و شهرستان‌های اطراف آن منطقه‌ی شمالی در اشغال ارتش انگلیس بود. دولت دموکرات در منطقه اشغالی ارتش سرخ مستقر شد.

۱۷. برای اثبات حقوق اقلیت‌ها، حتی مدرسه‌ی یهودیان مهاباد در این دوره به زبان عبری آموزش می‌داد در حالی که یهودیان بیش از سی خانوار نبودند.

تأمین آزادی انتخابات عازم مهاباد شد. چند روز پس از پایان کار تبریز، ارتش با مسالمت وارد مهاباد شد تا جایی که قاضی محمد بی‌آن که عنوان خود را داشته باشد با فرمانده ارتش باب مراده را گشود. قبل از ورود ارتش، همان مسائلی که در تبریز پیش آمده بود، در مهاباد نیز به وجود آمد. کمیته‌ی مرکزی حزب دموکرات کردستان نیز با مساله رفتن یا ماندن روبرو بود. از همان وقت عقب‌نشینی فرقه مسلم بود و پشت جبهه‌ی کردها خالی ماند. قاضی محمد و کسانش (سیف قاضی و دیگران) تصمیم گرفتند بمانند و حاکمیت دولت را بپذیرند. ولی بارزانی‌ها تصمیم گرفتند بروند. ملامصطفی وقایع آینده را پیش‌بینی می‌کرد و از قاضی محمد مصرأ می‌خواست که با او عقب‌نشینی کند. تا جنبش کرد زنده بماند. ولی قاضی محمد عقب‌نشینی را به معنی گریختن می‌گرفت و می‌گفت نمی‌شود زن و بچه‌ی مردم را در مقابل عشایر و ارتش بی‌پناه گذاشت. سرانجام ملااحمد و ملا مصطفی با افراد ایل به «خانه» عقب نشستند، و در آن‌جا ملااحمد، زن‌ها و بچه‌ها و افراد ایل را به عراق بازگرداند. ملامصطفی و حدود ۵۰۰ نفر با جنگ و گریز در دو سوی خط مرزی ایران و عراق و سپس ایران و ترکیه به طرف شوروی عقب نشستند و سرانجام به شوروی پناهنده شدند.^(۱۸)

رفتار مسالمت‌جویانه‌ی قاضی با دولتی‌ها احساسات مردم را جریحه‌دار ساخت. تاحدی که او را مورد طعن و دشنام قرار می‌دادند. ولی بزودی این دوره‌ی مسالمت پایان یافت. و قاضی و کسانش بازداشت شدند. قاضی حاضر نشد علیه منافع و احساسات خلق کرد اقدامی به عمل آورد و سرانجام او و کسانش اعدام شدند.^(۱۹)

دولتی‌ها گرچه از پشتیبانی عشایر نیز برخوردار بودند (علاوه بر عشایر مخالف دموکرات‌ها، عشایر دیگر نیز با احساس حاکمیت قریب‌الوقوع دولت مرکزی می‌خواستند از دیگران عقب نمانند) دست به قتل عام در کردستان نزدند، و به اعدام قاضی و اطرافیانش و بازداشت حدود دویست نفر از افراد موثر حزب دموکرات اکتفا کردند. حدود صدویست نفر از این عده، پس از محاکمه در تبریز، مهاباد، رضائیه و سقز زندانی شدند.

جمع‌بندی جنبش دموکرات کردستان ما را به نتایج زیر می‌رساند

۱. ناسیونالیزم کرد در کردستان واقعیت جدی داشته و دارد. و کردها ستم ملی را به مراتب از ترک‌ها بیشتر احساس می‌کردند. این زمینه‌ی مساعدی برای حرکات

۱۸. ملا و افرادش سرانجام در دوره‌ی عبدالکریم قاسم به عراق بازگشتند و در اواخر حکومت قاسم بر سر خودمختاری کردها در شمال عراق با دولت قاسم درگیر شدند.

۱۹. قاضی محمد و برادران و بستگانش يك هفته پس از ورود ارتش به مهاباد بازداشت شدند. و در ۱۵ فروردین سال ۲۶ چهار نفر، و پس از يك هفته سه نفر در مهاباد؛ و ۵ یا ۱۵ نفر در سقز اعدام شدند. سرشناس‌ترین اعدام شدگان: محمد قاضی، سیف قاضی، صدراعظمی، مازوحی، فاطمی، نقده‌ای، روشنفکر علی‌بیک يك‌شوه بودند.

استقلال طلبانه‌ی حزب دموکرات بود.

۲. توده‌های خرده بورژوازی شهری نیروی عمده‌ی جنبش دموکرات کردستان بودند. و عشایر و دهقانان نقش عمده‌ای در این جنبش ایفا نکردند. (البته بجز ایل بارزانی).

۳. با عقب‌نشینی فرقه، ادامه‌ی مقاومت مسلحانه و حفظ دولت کردستان غیرممکن بود. و بخصوص که عشایر و دهقانان آمادگی برای حمایت از جنبش کرد را نداشتند.

۴. حزب دموکرات کردستان نیز مانند فرقه بیش از آن که آمادگی لازم را در توده‌ها به‌وجود آورده باشد، سازمان مناسب به‌وجود آورده، دست به‌حرکت زده، از خلاء دولت استفاده کرد و در کردستان شمالی حاکم شد.

۵. محدود بودن جنبش به‌شمال کردستان، یکی از کمبودهای عمده آن به‌حساب می‌آمد.

۶. ریشه‌های واقعی جنبش کرد و آمادگی نسبی نظامی کردستان باعث شد که حکومت مرکزی نتواند جنبش را به‌شدت سرکوب کند. در نتیجه مجدداً در سال ۱۳۲۶، هسته‌های حزب دموکرات ایجاد شد. بعدها نیز حزب توده (برخلاف آذربایجان) در کردستان بنام حزب دموکرات عمل می‌کرد. (۲۰).

۷. در دوره مهاجرت، افراد بارزانی و رهبران‌ها علیرغم مشکلات توانستند همبستگی خود را حفظ کرده و خود را به‌دولت شوروی بقبولانند. این امر در ادامه‌ی جنبش کرد در منطقه مؤثر افتاد.

انشعاب در حزب توده

در سال ۲۶ اختلافات داخلی حزب توده بالا گرفت. ملکی و خامنه‌ای روی عقاید خود با فشاری می‌کردند. همانطور که قبلاً یاد شد، ملکی جزو ۵۳ نفر بود و در هیأت اعزامی به آذربایجان عضویت داشت. و در سال ۲۵ نیز بنا به‌دعوت حزب کارگر انگلیس مسافرتی به آنجا کرده بود. (پس از انشعاب ملکی متهم شد که در سفر به انگلستان خریده شده) ملکی در هیأت بازرسی اعزام به کادرهای سابق حزب توده (که با تشکیل فرقه عضو آن شده بودند) در زمینه‌ی چپ روی و آشکار ساختن تمایلات خود نسبت به شوروی، ایراداتی گرفته بود. قبلاً نیز در جناح «جوانها» به حزب ایراد می‌گرفت.

پس از شکست فرقه، اعتراضش بلندتر شده بود و (روشنفکران) و هنرمندان را دور خود جمع کرده بود. جلال آل‌احمد که مدتی سردبیری ماهنامه‌ی مردم را به‌عهده داشت از جمله‌ی این افراد بود. با نشان دادن احساسات ضدشوروی و انتقاد صریح از ماجرای

۲۰. حزب توده در سال ۲۶ این هسته را به‌رسمیت نشناخت ولی در سال ۲۸ پس از تجدید سازمان و شروع فعالیت مخفی آن را به‌رسمیت شناخت. در سال ۲۷ در حدود چهل نفر از اعضای حزب دموکرات را قبل از (۱۵ بهمن) دردی‌ماه بازداشت کردند.

آذربایجان، ملکی بتدریج از دیگر «جوانها» جدا شد، و تنها ماند. معذک هنگامی که از حزب انشعاب کرد عده‌ی قابل توجهی با او همراه شدند. در رأس این انشعابی‌ها: ملکی، خامنه‌ای و آل‌احمد قرار داشتند. خنجی نیز از جمله آن‌ها بود. ملکی و همکارانش خود را مارکسیست واقعی و صدیق اعلام می‌داشتند. و ظاهراً انتظار تأیید شوروی و یا حداقل بیطرفی آن را داشتند. اما به دلایلی این انتظار بیجا بود. حزب توده از دولت شوروی کمک گرفت و رادیو مسکو انشعابی‌ها را مرتد اعلام کرد. آنگاه حزب ۲۰ روزه انشعابی‌ها فرصت داد تا به حزب باز گردند. البته به رهبران انشعابی چنین فرصتی داده نشد. پس از جدائی، بتدریج ملکی از مارکسیسم روی گرداند و به دشمن شوروی و حزب توده تبدیل شد. مارکسیسم-لنینیسم را نیز تخطئه کرد. مجله‌ی علم و زندگی ارگان ملکی و همکارانش و (کار و اندیشه) هر دو منعکس‌کننده‌ی افکار انور خامنه‌ای و ملکی بود. ملکی بعد به فعالیت خود ادامه داد، تا سرانجام به حزب زحمتکشان بقائی پیوست. در آنجا مبارزات خود را با حزب توده ادامه داد. در دوره‌ی همکاری ملکی با بقائی، مطالب فقط در يك روزنامه «شاهد» از جانب ملکی تنظیم می‌شد. رهبرانی که قبلاً با ملکی نوعی فراکسیون تشکیل داده بودند و در جریان انشعاب با دیگران (پرها) در يك صف قرار گرفتند و رهبری حزب که در زیر ضربات شکست آذربایجان قرار داشت، شعاروحدت را در مقابل مطرح کرده و اختلافات داخلی را سرپوش گذاشت. پس از شکست آذربایجان هزاران نفر از حزب و پیرامون آن جدا شدند. و مبارزه برضد حزب توده از جانب حکومت به شدت دامن زده شد. حزب سیاست دفاعی در پیش گرفت. گروهی از رهبران و مسئولان از حزب جدا شدند و در نتیجه حزب در بالا و پائین ابعاد کوچکتری پیدا کرد و شکست آذربایجان و انشعاب سال ۲۶ مسائل تازه‌ای برای حزب به وجود آورد. این دگرگونی‌ها را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد:

۱. گرچه حزب توده از نظر کم‌بها دادن به کیفیت ایدئولوژیک خود، و دنباله‌روی از شوروی و خط مشی آن در جریان پیدایش فرقه، تا پایان آن مورد انتقاد جدی بود؛ اما عناصری که زیر همین عناوین از آن جدا شدند، روی فقر خصوصیات انقلابی بوده، و نقش سازنده‌ای در جنبش کارگری ایفا نکردند. در نتیجه ماهیت انشعاب، گرایش به راست بود و نه يسوی تکامل بخشیدن مبارزه.

۲. روابط بین‌المللی جنبش کارگری، عامل تعیین‌کننده‌ای در تأیید و یا تکفیر رهبری بود.

حزب توده از این عامل برای کوبیدن انشعابی‌ها استفاده کرد. در چنان موقعیتی جدا شدن انشعابی‌ها به منزله‌ی جدا شدن از جنبش کارگری بود. حرکات بعدی انشعابی‌ها، این خصلت را به خوبی نشان داد.

۳. حزب توده، زیر پرچم مبارزه با انشعابی‌ها، توانست مانع بروز مبارزات سازنده در داخل حزب شود. بخصوص اثر سازنده‌ی شکست سال ۲۵ را به این وسیله از بین برد. (در

هر شکست ضمن این که جنبش آسیب‌های جدی می‌بیند، این جنبه دیالکتیکی شکست نیز ظاهر می‌شود که زمینه برای تکامل مبارزه و تصفیه‌ی مادی و ذهنی حزب یا سازمان آماده می‌شود.

۴. پس از شکست و انشعاب، افرادی که در حزب ماندند، تصورات واقعی‌تری از مبارزه و راهی که در پیش دارند، پیدا کردند. و با از بین رفتن تصور پیروزی نزدیک، عناصر فرصت‌طلب و ترسو از حزب بریدند. پس از شکست آذربایجان، گرچه حزب توده غیرقانونی شد. ولی فشارهای جدی را می‌بایست تحمل کند. حزبی که در پناه ارتش سرخ حرکت خود را آغاز کرده بود، اینک می‌بایست روی پای خود بایستد. پس از انشعاب، حزب خود را برای تشکیل کنگره دوم آماده می‌کرد. (کنگره اول سال ۲۳ تشکیل شده بود). کنگره دوم در بهار سال ۲۷ تشکیل شد. و کمیته‌ی مرکزی، و کمیته‌ی ایالتی تازه را انتخاب کرد. اختلاف جناح‌های داخلی، موقتاً سرپوش گذاشته شد. ولی عملاً این اختلاف ادامه یافت. کنگره، توجیه رهبری از شکست آذربایجان را تأیید کرد. توجیه رهبری تأیید بر موقعیت جهانی دوازدوگاه و نیاز شوروی به ساختمان پس از جنگ خود، و ندادن بهانه به تعرض امپریالیسم آمریکا بود.

پس از کنگره، مسأله آذربایجان و پاسخ گفتن به آن مطابق استانداردهای رهبری، یکی از ملاک‌های تعیین صلاحیت افراد شد. افرادی که می‌خواستند به حزب یا سازمان بپیوندند، لازم بود در مورد آذربایجان و انشعابی‌ها، نظرات روشن مطابق با حزب داشته باشند. جدولی که صلاحیت افراد سازمان نظامی را تعیین می‌کرد، روی مسأله آذربایجان و اتحاد شوروی تأکید داشت.

مخفی شدن حزب توده

در سال ۲۷ درحالی که دوباره حزب توده داشت نیرو می‌گرفت و به فعالیت خود می‌افزود، دستگاه حاکمه درصدد بود که ضربه‌ی خود را فرود آورده، به فعالیت حزب توده خاتمه دهد. واقعه‌ی ۱۵ بهمن ۲۷ مستمسک لازم برای فرود آوردن ضربه را فراهم ساخت. در روز جمعه ۱۵ بهمن حزب توده بر سر قبر ارانی در امامزاده عبدالله اجتماع بزرگی را تشکیل داده بود. (روز شهدا ۱۴ بهمن بود ولی آن را یک روز به تعویق انداخته، تا با روز تعطیل مصادف شود). شاه به مناسبت روز تأسیس دانشگاه، به دانشگاه تهران رفته بود. شخصی به نام فخرآرانی؛ در لباس عکاس به شاه تیراندازی کرد. و خود او در دم کشته شد. در جیب او کارت عضویت حزب توده پیدا شد. دولت فوراً اعلام حکومت نظامی کرد. و به باشگاه و مراکز حزب توده یورش برده، بازداشت دسته‌جمعی رهبران و اعضاء شروع شد. اقبال، تصویب‌نامه‌ی دولت را مبنی بر غیرقانونی بودن حزب توده در مجلس قرائت کرد. و با تأیید نمایندگان روبرو شد. به این ترتیب، حزب توده غیرقانونی و منحل اعلام

شد. گفته شده است که فخرآرائی و چند تن از دوستان او از اعضای حزب توده بودند، و قصد خود را توسط یکی از رهبران - احتمالاً کیانوری - به اطلاع رسانده بودند. حزب پیشنهاد آن‌ها را ظاهراً رد کرده بود. ولی کیانوری بطور ضمنی آن‌ها را تأیید کرده بود. بهرحال رهبران حزب توده، وابستگی فخرآرائی را در موقع ارتکاب عمل تکذیب کردند. و در دادگاه نیز به‌موجب ماده يك مقدمین محاکمه شدند.

رهبران فراری و دیگر افراد موثر حزب، در سال ۱۳۲۸ شروع به تجدید سازمان مخفی حزب کردند. از میان افراد حزب در دوره‌ی قانونی، کسانی که صلاحیت کار مخفی داشتند، در حوزه‌ها و کمیته‌های مخفی متشکل شدند. سازمان جوانان نیز به‌دنبال حزب تجدید سازمان شد. در سال ۲۹ ده نفر رهبران حزب توده، (از جمله روزبه) توسط سازمان نظامی حزب از زندان قصر فراری داده شدند. فرار رهبران به‌منزله‌ی اعلام موجودیت مخفی حزب بود. ولی پاره‌ای محافل شایع کردند، که رزم‌آرا در این فرار دست داشته است. و این فرار از بازی‌های سیاسی دستگاه حاکمه است. مخفی شدن حزب، نتایج زیر را داشت:

۱. معیارهای عضوگیری حزب دگرگون شد و کیفیت آن افزایش یافت.
۲. محظور رعایت قانون از بین رفت، حزب توده مارکسیزم - لنینیزم را ایدئولوژی خود اعلام کرد. و باعث شد که اساسنامه و مرامنامه را تغییر بدهد.
۳. امکانات علنی و قانونی حزب به‌میزان قابل توجهی کاهش یافت. بطوری که اتحادیه‌های واقعی کارگران نیز فعالیت مخفی داشت.
۴. رهبری حزب که در دوره‌ی مخفی عیناً با همان عناصر قبلی ادامه یافته بود، از مصونیت ناشی از سلسله مراتب و اصول کار مخفی بهره یافت. و در برج عاج پنهان شد. توده‌های حزبی به‌رهبری دسترسی نداشتند. و دو قطب حزب (یعنی رهبری و توده‌های حزبی) هر روز شناخت ذهنی‌تری از یکدیگر پیدا کردند.
۵. در مجموع ظرفیت و کارآئی حزب و سازمان‌های وابسته به آن، (سازمان جوانان و شورای متحده) افزایش یافته و از انضباط بیشتری برخوردار شدند.

حزب توده در برابر جنبش ملی شدن نفت

اولین اشتباه حزب توده پس از تجدید فعالیت، بی‌توجهی به‌جبهه ملی و جنبش ملی شدن نفت بود. در حالی که این مبارزه مقارن مذاکرات (گس - گلشائیان) آغاز شده، و سرعت گسترش می‌یافت. حزب توده ضرورت و اهمیت آن را دریافت. در سال ۲۹، حزب از یک‌سودرصد ایجاد جنبش‌های کارگری در کارخانه‌ها بود. و از طرف دیگر فعالیت علنی خود را، با جمع‌آوری اعضاء در ذیل ورقه‌های انجمن ایرانیان هوادار صلح، شروع کرد. جنبش صلح‌خواهی، جنبشی جهانی بود که اتحاد شوروی علیه اردوگاه امپریالیستی و بخصوص آمریکا به‌راه انداخته بود. این جنبش، آنقدر در ایران بی‌معنی جلوه می‌کرد، که

توده‌های زحمتکش شهری هیچگاه نتوانستند معنی آن را دریابند. معذک حزب توده بیش از یک میلیون امضا ذیل این ورقه‌ها جمع‌آوری کرد. با تشکیل خانه صلح، (در خیابان فردوسی) و رسمیت یافتن جمعیت هواداران صلح، عده‌ای از رجال لیبرال و سرشناس به‌ظاهر در رأس این جمعیت قرار گرفتند. مهمترین این عناصر آیت‌الله کاشانی بود. ذیل ورقه صلح را با متنی «فتوا» مانند امضا کرده بود. یکی از علل سرکوبی حزب توده در سال‌های ۲۷ و ۲۸، فراهم کردن زمینه مساعد تجدید قرارداد نفت با انگلستان بود. رزم‌آرا در تیر سال ۲۹، با این رسالت نخست‌وزیر شد که کار نفت را به‌پایان برساند. مصدق و همکارانش که در دوره‌ی اخیر فعالیت خود را از مهر ۲۸ با تخصص در کاخ مرمر، به‌عنوان اعتراض به‌جریان انتخابات مجلس شانزدهم شروع کرده بودند، در مقابل رزم‌آرا جبهه گرفتند و هنگام طرح لایحه‌ی نفت در مجلس به‌مخالفت با آن پرداختند. حزب توده که پس از یک دوره دوباره داشت نیرو می‌گرفت، از تریبون‌های علنی محروم شد. و قادر به‌رقابت با مصدق نبود. ولی مهمتر از این محدودیت‌ها، موضع‌گیری کاملاً غلط حزب توده در آن شرایط بود. جنجال شدید تضادهای آمریکا و شوروی، و خطری که شوروی خود را در آستانه آن حس می‌کرد، بزودی بعنوان مهمترین قدرت ضدامپریالیستی شناخته شده؛ و اردوگاه سوسیالیستی و احزاب کمونیست را به‌مبارزه برضد امپریالیسم امریکا هدایت می‌کرد. این استراتژی جهانی در ایران درست با استراتژی جبهه ملی تضاد پیدا می‌کرد. در ایران امپریالیزم آمریکا چهره‌ی ته‌اجمی داشت و می‌خواست انحصار نفت ایران را از دست انگلیس خارج کند. و مصدق با علم به‌این تضاد، شعار ملی شدن نفت را مطرح ساخته بود. و از حمایت آمریکا برخوردار می‌شد. اتحاد شوروی و حزب توده نیز این موضع‌گیری را می‌دیدند، و با توجه به‌حساسیت شوروی در مقابل آمریکا، (که خود به‌خود موجب اغماض نسبت به‌انگلیس در چهارچوب مسائل جهانی نمی‌شد) جنبش ملی شدن نفت و جبهه ملی را پدیده‌ای ناشی از تضاد امپریالیزم می‌شناختند. و به‌دلایل زیر حزب توده برای خود رسالت رهبری قائل بود. شرکت مصدق در مبارزه نفت را، که در آن از امپریالیزم آمریکا کمک می‌گرفت، و حمایت آمریکا از جنبش نفت در مرحله اول - یعنی تا خلع ید - را حمل بر وابستگی مصدق به‌آمریکا کرده، و با وابستگی سیاسی به‌مشی شوروی، خود را ملزم می‌دانست با «نفوذ آمریکا» مبارزه کند. حزب توده قبل از ملی شدن نفت، نتیجه بخش بودن این مبارزات را قبول نداشت. و فکر می‌کرد که سرانجام این سروردها با توافق آمریکا و انگلیس تمام خواهد شد. با همه‌ی این‌ها، حزب توده نمی‌توانست از جریانی که به‌سرعت نضج می‌گرفت، برکنار بماند. بنابراین، شعار الغای امتیاز نفت جنوب را داد. (مقارن طرح ملی شدن نفت در اواخر سال ۲۹) و سپس ملی شدن نفت جنوب، و سرانجام پس از تصویب ملی شدن نفت شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور را پذیرفت. این تغییر دادن شعارها نشانه‌ی سردرگمی حزب توده، و عقب ماندن آن از جریان بود. ولی مسخره‌ترین جنبه‌ی این شعارها، رعایت حقوق شوروی در امتیاز نفت

شمال (که هرگز تصویب نشده) بود. به همین جهت اول سال ۳۰، حزب سازمان‌های مخفی خود را گسترش داد. و نیروی مادی لازم را برای مقابله پیدا کرد. اولین تظاهرات حزب حدود یک ماه پس از خلعید، در آستانه ورود «اورل هریمن»؛ فرستاده‌ی مخصوص «ترومن»، برای حل مسأله نفت بود. قبل از ۲۳ تیر، سازمان‌های حزب توده در کارخانه‌های مختلف اعتصاب‌هایی راه انداخته بودند. از جمله این اعتصاب‌ها؛ اعتصاب کارگران نفت در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ بود، که به‌زدو خورد کشیده و موجب اعلام حکومت نظامی گردید. نیروی دریائی انگلیس از این اعتصاب استفاده کرد و ناوهای خود را به‌عنوان حفظ جان اتباع انگلیسی به‌خلیج فارس و سواحل خوزستان آورد. این تهدیدی بود برای بازداشتن مصدق، از ادامه‌ی راه خود. سرانجام در دهم اردیبهشت، شاه لایحه مصوبه مجلس را امضاء کرد. و در سیزده اردیبهشت مصدق را به‌نخست‌وزیری برگزید. در ۲۳ تیر، «هریمن» با پیشنهادی شبیه کنسرسیوم در سال ۲۳، به ایران آمد. آمریکا اینک می‌خواست حاصل ملی شدن صنعت نفت را به‌ریابد. مصدق سعی می‌کرد که مناسبات خود را با آمریکا تیره نکند. مرتجعین به‌رهبری دربار و امرای ارتش می‌خواستند نشان‌دهند که قدرت واقعی را در دست دارند. حزب توده تصمیمی گرفت که بنظر خود مانع سازش مصدق با آمریکا، و پایان ماجرای نفت شود. حزب معتقد بود که اینک زمان سازش مصدق فرا رسیده، و باید رهبری را از او گرفت.

تظاهرات ۲۳ تیر سال ۳۰ ظاهراً به‌مناسبت یادبود اعتصاب و تظاهرات کارگران نفت در ۲۳ تیر ۲۵ برقرار شد ولی هدف اصلی آن مخالفت با آمریکا و اعتراض به‌ورود هریمن بود. روحیه ناشی از مبارزه مخفی در ۲۳ تیر، به‌صورت برخورد با نیروهای پلیس و ارتش ظاهر شد. «توده‌ای‌ها» شجاعت و انضباط پیش‌بینی نشده‌ای از خود آشکار ساختند، که باعث شگفتی جبهه ملی و دربار شد. مصدق به تظاهرات خونین کمونیست‌ها تکیه کرد و «هریمن» را دست به‌سر کرد. حزب توده، شکست مأموریت «هریمن» را بحساب خود گذاشت و تمایلات مصدق و جبهه ملی را به‌حساب نیاورد. شرکت عناصری چون زاهدی، امینی و دیگران در کابینه اول مصدق و گسترش فعالیت اداره اصل چهار ترومن و افزایش فعالیت اداره آمریکا و ارتش در ماه‌های اول حکومت مصدق از جانب حزب توده، به‌منزله تأیید شناخت خویش - یعنی وابستگی مصدق به آمریکا - بود. حزب، گرچه قبلاً در ائتلاف با حزب ایران در سال ۲۵، این حزب را نماینده بورژوازی ملی اعلام کرده بود؛ یعنی با مسئله بورژوازی و نقش آن آشنائی قبلی داشت، در برابر مصدق، او را عامل امپریالیزم آمریکا اعلام می‌کرد و در مورد سوابق مصدق، از جمله مجلس چهاردهم و مخالفت با امتیازات «استاندارد اویل»، معتقد بود که پس از آن مصدق با آمریکا سازش کرده است. حزب توده خون‌ریزی ۲۳ تیر را جلادی مصدق و قتل عام کمونیست‌ها و قربانی کردن آن‌ها را، در مقدم ارباب اعلام کرد. دربار و عناصر مرتجع، که زمام نیروهای مسلح را در دست داشتند، و مسبب اصلی این واقعه بودند، از بالا گرفتن اختلاف سود

می‌جستند. در مجلس نیز مصدق را مورد تهاجم قرار می‌دادند. برخوردهای حزب توده با مصدق ادامه یافت.

در چهاردهم آذر، همان سال، نیروهای سازمان جوانان (زیر عنوان همدردی با محصلین عراقی) دست به تظاهرات، خونین در تهران زدند. و نیروهای مسلح به مرکز سازمان‌های علنی حزب توده، مثل خانه صلح، کانون جوانان دموکرات، جمعیت آزادی ایران، اداره روزنامه‌های بسوی آینده، چلنگر و مرکز جمعیت ملی مبارزه با استعمار هجوم بردند. این هجوم‌ها قادر نبودند در فعالیت حزب اثر چندانی بگذارند. زیرا شبکه‌های حزبی، مخفی بود. و حزب به حرکت خود ادامه می‌داد. پس از رد پیشنهاد هریمن از جانب مصدق، برای اولین بار نشانه‌های مثبتی در روزنامه‌های «ایزوستیا» نسبت به مصدق پیدا شد. ولی در پایان سال ۳۰ بود که در ارگان بالای حزب اولین آثار تجدیدنظر نسبت به مصدق آشکار شد. سازمان جوانان در دنبال برخوردهای قبلی در ۸ فروردین ۳۱، دست به ماجراجویی زد. و علیرغم سیاست حزب که تظاهرات شدید ضد مصدق را تحریم می‌کرد، تظاهرات خونین در تهران راه انداخت. واقعه هشتم فروردین آخرین تظاهرات ضد دولتی (ضد مصدقی) توده‌ای‌ها بود.^(۳۱)

در بررسی این حرکت، نشانه‌های تجدیدنظر نسبت به مصدق هویدا می‌شود. معذک می‌بایست ۳۰ تیر نقطه‌ای عطف این دگرگونی‌ها شود.

قیام ۳۰ تیر حتی بیش از خلعید از شرکت نفت، انگلستان همزمان با توسل به سیاست و اعزام کشتی جنگی، به دیوان داوری لاهه شکایت کرد. (در چهار خرداد ۱۳۳۰))
با تحریم خرید نفت ایران، اختلاف ایران و انگلیس بالاتر گرفت. در مهرماه ۳۰، انگلستان به شورای امنیت نیز متوسل شد. مبارزه با انگلستان و کوشش در خروج از بن‌بست فروش نفت، مهمترین مساله دوره مصدق بود. اعمال نفوذ و توطئه‌های انگلستان موجب بسته شدن کنسولگری‌های انگلیس در دیماه ۱۳۳۰ شد. اگرچه مناسبات ایران و آمریکا پس از رد پیشنهادات هریمن به سردی گرائیده بود، ترومن ایران را به توافق با انگلیس تشویق می‌کرد. در تاریخ تقاضای مصدق برای دریافت کمک تأکید کرده بود، نمی‌تواند به کشوری که در پیچه‌های ثروت خود را به روی خود بسته است، از کیسه مالیات‌دهندگان آمریکا کمک کند. اما گریدی سفیر آمریکا همواره به دولت خود هشدار

۲۱. شرکت حزب توده در انتخابات دوره ۱۷ مجلس در بهمن ۳۰، نشانه‌های گرایش به مسالمت تلقی می‌شود. با تمام کوشش‌هایی که حزب توده در تهیه رأی به عمل آورد، با صندوق‌سازی و اعمال نفوذ درباری‌ها و خود جبهه ملی، اجازه داده نشد که حتی يك نماینده‌ی توده‌ای به مجلس برود. انتخابات چندشهر به همین منظور متوقف شد. حزب توده در تهران با ۲ نفر که سوابق ارتجاعی داشتند، ائتلاف کرد که از آن جمله: «فرو» بود که از همان زمان به دربار و مرتجعین وابستگی داشت. نفر دیگر... بود که بدنام بود. این ائتلاف در حالی که هیچ نتیجه مثبتی برای حزب نداشت موجب بی‌آبرویی آن شد.

می‌داد که، به‌اغناگری انگلیس در مورد برکنار کردن مصدق تسلیم نشود. و خطر کمونیسم در ایران را در نظر داشته باشد. مصدق با تکیه به تجاری چون ۲۳ تیر، «خطر کمونیسم» را لولویی برای آمریکا کرده بود. در نتیجه آمریکا معتقد شده بود که، فقط مصدق است که می‌تواند با اتکاء به ناسیونالیسم، جلوی کمونیسم را بگیرد. ولی انگلستان با شناخت و نفوذی که در ایران داشت، معتقد بود که برکناری مصدق متضمن خطر جدی نیست (در خاطرات آیدن، این اختلاف روابط و نظر دو امپریالیسم در ماجراهائی که به ۳۰ تیر و سپس توطئه‌های پس از آن منجر شده، منعکس شده است) انگلستان که از مجامع بین‌المللی امید برگرفته بود، در خرداد سال ۳۱ کشتی ایتالیائی (رزماری) را که از ایران نفت خریده بود، در بندر مستعمراتی عدن، بازداشت کرد. و کوشش جدی بعمل آورد تا آمریکا را با اقدامات خود در ایران هماهنگ سازد. سرانجام ترومن به انگلستان چراغ سبز مشروطی نشان داد. انگلستان اجازه یافت که دست به اقدام بزند، بشرط آن که منافع غرب (آمریکا) در ایران با خطر حاکمیت کمونیست‌ها روبرو نشود. به این ترتیب تضاد دو امپریالیست به توافق رسید. در زیر این تضمین ۴۰٪ نفت ایران برای آمریکا قرار داشت. در خرداد مصدق به لاهه رفت، تا از حقوق خود دفاع کند. پس از دفاع در لاهه - قبل از صدور رای - مصدق به ایران بازگشت. و بر سر تعیین پست وزارت جنگ با دربار اختلاف آشکاری پیدا کرد. انتخاب وزیر جنگ و فرماندهان شهربانی و ژاندارمری برخلاف قانون اساسی، در اختیار شاه قرار گرفته بود. به همین دلیل نیروهای نظامی از دولت (نخست‌وزیر) تبعیتی نمی‌کردند. و در واقع برخوردهای خونین تهران به همین دلیل با سیاست لیبرال مصدق مطابقت نمی‌کرد. مصدق از موقعیت دادگاه لاهه که افکار عمومی را بشدت تحریک کرده بود، می‌خواست استفاده کند، و پست وزارت جنگ را مثل سایر پست‌های کابینه تحت اداره خود بگیرد. برای کنترل ارتش و نیروهای مسلح و تصفیه این نیروها می‌بایست قبلاً اختیارات غیرقانونی شاه، در این مورد سلب شود. به همین دلیل پس از چند بار کنگره در ۲۴ تیرماه ۱۳۳۱، مصدق شاه را تهدید به استعفای خود کرد... شاه و مرتجعین که قبلاً آماده توطئه شده بودند، درست در آستانه‌ی صدور رای دادگاه لاهه وارد عمل شدند. مصدق به‌رغم بدست گرفتن پست وزارت جنگ و گرفتن اختیارات، از مجلس استعفا داد. و شاه قوام‌السلطنه را به نخست‌وزیری برگزید. قوام بلافاصله اعلامیه‌ای صادر کرد، و پایان دوران هرج و مرج و عوام‌فریبی را اعلام کرد. و از سوئی به‌سوابق «آزادیخواهانه» خود در گذشته اشاره کرد. از سوی دیگر مخالفان را تهدید به شدت عمل کرد. قوام با علم به اختلاف‌های حزب توده و مصدق، می‌خواست با وعده‌های ضمنی حزب توده را بفریبد. و بدادن امتیازات امیدوار کند. ولی این تاکتیک قوام و مرتجعین نگرفت. حزب توده از چندی پیش سیاست احتیاط‌آمیزی در مقابل مصدق در پیش گرفته بود. و اینک برکناری او به‌تردیدها خاتمه می‌داد و در نتیجه، اتخاذ یک تصمیم جدی را ضروری می‌ساخت. از سوی دیگر نمایندگان جبهه‌ی ملی که در اقلیت قرار گرفته بودند، (اکثریت مجلس ۱۷ به قوام رای

اعتماد داد و این نشان‌دهنده‌ی ماهیت انتخابات در بهمن سال ۳۰ بود. در مجلس متحصن شدند. از همان روزهای استعفای مصدق (که دیگر حالت برکنار کردن او را پیدا کرده بود)، عناصر دست‌چپی و مصدقی در خیابان‌های مرکزی به هم نزدیک شده بودند. مشترکاً روزنامه‌های شاهد و شهباز را می‌فروختند. فراکسیون جبهه ملی (آیت‌الله کاشانی)، روز ۳۰ تیر را اعتصاب عمومی اعلام کرد. و آیت‌الله کاشانی که در زمان رضاخان از ایران تبعید شده بود، و بعدها با شکوه تمام بازگشته بود، متنفذترین روحانی زمان خود به حساب می‌آمد. و ریاست مجلس را به عهده داشت. و دومین شخصیت جبهه ملی شناخته می‌شد. کاشانی روی توده‌های بازاری و کسبه نفوذ داشت. با همه‌ی این‌ها نه اعلامیه جبهه ملی، و نه اعلامیه کاشانی، مردم را دعوت به تظاهرات نکرده بود. در روز ۲۸ تیر جمعیت مبارزه با استعمار، اعتصاب ۳۰ تیر را تأیید کرد و مردم را دعوت به تظاهرات کرد. در روز ۲۹ تیر دولت حاضر شد اعلامیه جبهه ملی را از رادیو بخواند. و مهندس حسینی اعلامیه را خواند. در این اعلامیه از مردم دعوت شده بود که دست به اعتصاب آرام بزنند. ولی خوشبینخانه توده‌ها اعلامیه را باور نکردند و آن را نپذیرفتند. اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار، طی روز ۲۹ تیر پخش شد ولی بعد افراد حزب و سازمان‌های وابسته آن در تظاهرات شرکت کردند. کارخانه‌ها هم تعطیل شد. کمبود فرصت و زمینه‌های منفی برخوردهای حزب توده و مصدق باعث شد، که بسیج افراد بطور کامل اجرا نشود. ولی با این همه عده زیادی از افراد حزب در تظاهرات ۳۰ تیر شرکت کردند. تظاهرات از صبح، از خیابان‌های اطراف بازار (بوزرجمهری، ناصرخسرو، سیروس، خیام، پامنار و برق) شروع شد، و به طرف توپخانه و اکباتان پیش رفت. نیروهای ارتش اول با یورش‌های سرنیزه و سپس با شلیک گلوله و بکار بردن تفنگ و مسلسل، با جمعیتی که بسوی مجلس حرکت می‌کرد، مقابله می‌کردند تا سرانجام در میدان سپه، بهارستان و اکباتان، تانک‌ها به مقابله با مردم رفتند. و در این برخوردها عده زیادی مجروح و گروهی نیز کشته شدند. بیمارستان‌ها (بخصوص بیمارستان سینا) مملو از زخمی‌ها شده بود. جنازه‌ها بر سر دست‌ها در جلو جمعیت حرکت می‌کرد. بالاخره نمونه‌های ترمز در نیروهای نظامی دیده شد. و جمعیت به اکباتان و بهارستان رسید. اخبار شهر به دربار و قوام می‌رسید. (برادر شاه علیرضا به خیابان آمده بود و شایع بود که در چهارراه آب سردار شخصاً به مردم شلیک کرده است. مستشاران نظامی خطر ترمز ارتش را خاطر نشان ساختند. سفیر امریکا به دربار اعلام خطر کرد. و از قیام مردم بهراس افتاد. آمریکائی‌ها خطر حاکمیت سرخ را پیش‌بینی می‌کردند. توده‌ای‌ها در تظاهرات در کنار شعار «مصدق پیروز است» و یا «یا مرگ یا مصدق» شعارهای ضددرباری می‌دادند. توده‌ها هنوز از این شعارهای حزب استقبال نمی‌کردند. عناصر دست‌راستی جبهه ملی در حال تظاهرات، با شعارهای ضددرباری مخالفت می‌کردند. (طرفداران کاشانی مثل شمس قنات‌آبادی و شعبان بی‌مخ هنوز در صفوف جبهه ملی بودند). سرانجام پس از هفتاد و چند تن کشته و صدها زخمی دربار وحشت‌زده عقب نشست و بازگشت مصدق را

پذیرفت. این بار مصدق با نیروهای توده‌ها پست نخست‌وزیری را اشغال می‌کرد.

ویژگی‌های سی‌ام تیر بشرح زیر بود.

۱. سی‌ام تیر نقطه‌ی عطفی بود در تغییر جهت مبارزه از مبارزه ضدانگلیسی به مبارزه ضددرباری. یعنی تکامل مبارزه و موضع‌گیری ضداستعماری و ضدارتجاعی (ضدفتودال کمپرادوری).

۲. گسترش این جنبه مبارزه پس از ۳۰ تیر موجب تغییر جناح‌گیری نیروهای داخلی شد. یعنی اولاً جناح راست جبهه ملی، یعنی نمایندگان بورژوازی بزرگ سازشکار و کمپرادورها، از مصدق جدا شدند. این پدیده‌ها بصورت جدائی کاشانی، بقائی و دیگران از جبهه ملی ظاهر شد. این نیرو با فتودالیزم و بورژواکمپرادور اداری سازش کرد. و به‌صورت متحد امپریالیزم در مقابل مصدق قرار گرفت. ثانیاً جنبش کارگری موضع قبلی خود را ترک کرد و به‌مصدق نزدیک شد. و از او حمایت کرد. پشتیبانی حزب توده از مصدق که با قیام سی‌ام تیر شروع شد، از آن پس ادامه یافت.

۳. با تغییر جناح‌گیری نیروهای داخلی، و گسترش یافتن تکامل مبارزه؛ امپریالیستهای سازش کرده و امپریالیسم آمریکا از مخالفت غیرفعال به‌دشمن فعال مصدق تبدیل شد. در مقابل؛ اتحاد شوروی از مصدق حمایت کرد. ولی این حمایت فعال و مؤثر نبود. پس از سی‌ام تیر حزب توده موضع خود را نسبت به‌مصدق و جبهه ملی تصحیح کرد. تخطئه کردن مصدق و کارشکنی کردن در کار او که به‌صورت تظاهرات مخالفت‌آمیز و تحریم برنامه‌هایی چون «قرضه ملی» و مانند آن ظاهر شده بود، جای خود را به‌تدریج به‌حمایت از مصدق داد. با این همه حزب نتوانست رسالتی را که در مقابل جنبش ملی به‌عهده داشت، به‌انجام رساند. پس از سی‌ام تیر، سیاست حزب توده نسبت به‌مصدق عبارت بود از: انتقاد از محافظه‌کاری و تردیدهای مصدق. پیشنهاد روزنامه‌های علنی حزب مثل شهباز و بسوی آینده و مانند آن‌ها، این سیاست را نمودار می‌سازد. حمایت حزب توده از مصدق در توطئه نهم اسفند از طرح هیات هشت نفری در فروردین ۳۲، شرکت در فراندوم مرداد ۳۲، و تظاهرات ۲۵ تا ۲۸ مرداد، و ادامه این سیاست در دوره پس از کودتا بود. ولی آن چه می‌بایست حزب توده بکند، به‌هیچ‌وجه با آنچه کرد، مطابقت نمی‌کند. حزب توده می‌بایست پس از سی‌ام تیر به‌تدارک نیروهای سازمان یافته نظامی (و شبه نظامی) برای مقابله با ارتجاع به‌خشم آمده بپردازد. با شناخت تعریفی که حزب توده از مصدق می‌کرد، (او را محافظه‌کار و نهایتاً سازشکار می‌شناخت که در خلع سلاح ضدانقلاب قاطعیت و هوشیاری لازم را نشان نمی‌دهد) دیگر حق نداشت به‌حمایت‌گاه و بیگاه از او اکتفا کند و سرنوشت جنبش را به‌اقدامات او و جبهه ملی واگذار کند. ولی اپورتونیزم‌بیکرانی که رهبری حزب را درنوردیده بود، و در صفوف حزب ریشه‌های جدی داشت، موجب شد که حزب توده از

موضع سکنارستی چپ، به موضع دنباله‌روی بیفتد، ترس از ماندن مصدق از یکسو، و دنباله‌روی سازشکارانه از سوی دیگر، حزب توده را به اپورتونیزم‌راست دچار ساخت. حزب توده برای توجیه تغییر سیاست خود با اشکال جدی در میان افراد روبرو شد. اما نتوانست مناسبات خود را با مصدق بر پایه‌های کاملاً اصولی برقرار سازد. اختلاف بر سر نحوه همکاری با مصدق در درون حزب پس از سی‌ام تیر ادامه یافت. طرح شعار «جبهه واحد به‌رهبری طبقه کارگر» در مقابل «جبهه واحد» بدون ذکر رهبری آن، نموداری از برداشت‌های مختلفی بود که از رابطه با مصدق وجود داشت. ما به این مسأله در ذکر اختلاف‌های داخلی حزب توده، خواهیم پرداخت. مصدق و جبهه ملی نیز متقابلاً هیچ‌گاه حاضر نشدند رسماً همکاری حزب توده را بپذیرند. نتیجه این بود، که حزب توده مناسبات روشنی با جبهه ملی و مصدق نداشت. و به دنبال موقعیت‌های مختلف، روابط آن‌ها تعیین می‌شد. سازمان جوانان حزب توده که يك نیروی سیاسی پرچوش و فعال بود، قبلاً نیروی خود را صرف تظاهرات و اعتصاب‌ها می‌کرد. در موضع حمایت از دولت نمی‌توانست آن جوش و خروش را در يك جریان سازنده در جهت جنبش رهایی‌بخش هدایت کند. با مصادف شدن شش ماه آخر حکومت، مصدق با تدارک جشن جهانی «فستیوال» به‌برگزار کردن گردش‌های جمعی، جمع‌آوری آثار هنری و کارهای دستی، جمع‌آوری کمک و اعانه، و سرانجام تشکیل کمیته‌ها و باشگاه‌های ایالتی و مجلس «فستیوال» و برگزاری جشن‌های ایالتی و فستیوال جهانی پرداخت. در حقیقت نیروهائی که می‌بایست از میانش يك نیروی نظامی انقلابی بیرون آورده شود، و در ماه‌هائی که سرنوشت خلق را کارزار تعیین می‌کرد، حزب و سازمان جوانان آن، در خرده‌کاری‌ها و بی‌عملی غرق شده بودند. بدون توجه به برنامه حزب و سازمان جوانان، در این ماه‌ها و نحوه گذران سیاسی و مبارزاتی آن‌ها، و درك بی‌عملی حزب توده، جریان کودتای ۲۸ مرداد غیرقابل فهم است. جریان دیگری که در سال ۳۲ رخ داد، اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها بود.

اعتصاب به‌رهبری حزب توده شروع شد و بیش از دو هفته ادامه یافت. کوره‌پزخانه‌ها از طرف نیروهای مسلح محاصره شد. رساندن آذوقه به‌سی هزار کوره‌پز و خانواده‌های آن‌ها، به‌عهده کمیته‌های حزبی و سازمانی گذاشته شد. با پایان اعتصاب، شور و شوق ناشی از يك عمل سازنده، فروکش کرد. و روال قبلی «جشن و شادمانی» ادامه یافت. بیاس نقشی که حزب توده در جریان اعتصاب بازی کرده بود، کوره‌پزها بطور جمعی در میتینگ سالروز قیام سی تیر در بهارستان شرکت کردند. تضادهای جنبش با مرتجعین هر روز شدیدتر می‌شد. پس از ۹ اسفند که کودتائی بود، و در نطفه خفه شد. در شانزدهم اسفند مصدق اقدام به بازداشت مرتجعین از جمله زاهدی کرد. مخالفان برای نشان دادن ضعف دولت، افشارطوس رئیس شهربانی وقت را که از جانب مصدق گمارده شده بود، (مصدق در عین حال وزیر دفاع شده بود) ربودند، و به قتل رساندند. دکتر بقائی که پس از ۳۰ تیر از مصدق بریده و دشمن او شده بود و در این ماجرا دست داشت، به‌بازجویی احضار

شد. جنازه‌ی افشارطوس از غار «تلو» کشف شد. کاشانی نیز به مخالفت جدی با مصدق دست زد، و در خانه‌ی خود در حضور طرفدارانش قسم خورد که حتی اگر قرار باشد با امپریالیزم انگلیس همکاری کند، مصدق را سرنگون خواهد کرد. مصدق که در معرض فشارهای سیاسی، توطئه‌ها، و مشکلات اقتصادی و مالی قرار داشت، تصمیم گرفت سیصد میلیون تومان اسکناس چاپ کند. مجلس به مخالفت پرداخت. عبدالله معظمی از همکاران مصدق روش محیلانه‌ای پیش گرفت. و معلوم شد که علیرغم قیام سی‌ام تیر، مجلس هفدهم برای مصدق و ملت همچنان موضع ضدانقلاب است. در تیرماه نمایندگان جبهه ملی در مجلس شورا استعفا دادند. در مرداد ماه مصدق انحلال مجلس را به‌فراندم گذاشت. در ۲۵ مرداد ۳۲ انحلال مجلس اعلام شد. و همان شب «کودتای اول» مرداد آغاز شد و با شکست روبرو شد.

کودتای ۲۸ مرداد و حزب توده

در مرداد ۳۲ اشرف پهلوی که به تقاضای مصدق از کشور تبعید شده بود، در پاریس با «آلن دالس» و «شوارتسکف» نمایندگان ایالات متحده، جلسه مشترک تشکیل داد و دستور سرنگون ساختن مصدق را صادر کرد. شاه فرمان عزل مصدق را بدست نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی داد. و خود با ملکه ثریا به کلاردشت رفت، و منتظر نتیجه ماند. سرهنگ نصیری در نیمه شب ۲۵ مرداد افسران خود را در راس سربازان، به‌خانه وزرای مصدق روانه کرد. و چند تن از آن‌ها را بازداشت کرد. (از جمله فاطمی که در سعدآباد به‌همسرش تجاوز کردند). خود نصیری برای بازداشت مصدق رفت. در آنجا با نیروی مسلح که به‌فرماندهی ممتاز از خانه‌ی نخست‌وزیر محافظت می‌کرد، روبرو شد. مصدق نصیری را فریب داد. و بازداشت کرد، و از جمله وقایع آگاه شد. نیروهای نظامی به‌فرمان نخست‌وزیر، (که وزیر دفاع هم بود) به‌کاخ سعدآباد رفتند و اسرا را آزاد کردند. فرمان خلع سلاح گارد شاهنشاهی صادر شد. و افسران و درجه‌داران (سربازان گارد در سربازخانه‌های جمشیدیه و باغشاه و عشرت‌آباد و حشمتیه) بازداشت شدند. صبح روز ۲۵ شاه و ملکه با هواپیمای خصوصی از کلاردشت به بغداد گریختند. کودتای ۲۵ مرداد شکست خورد. و با پخش شدن خبر کودتا، تهران و شهرستان‌ها به‌وجود آمدند. حزب توده که در ماه‌های قبل به‌خواب خرگوشی فرو رفته بود، از شناخت مسئولیت خطیر خود در این لحظات حساس بازماند. و آخرین فرصت را برای آماده ساختن نیروهای خود برای مقابله با ضد انقلاب، از دست داد. و در عوض، فرصت طلبانه به‌استفاده سطحی از موقعیت پرداخت. و شعار (جمهوری دیمکراتیک) را مطرح کرد و افراد خود را به‌فروش علنی روزنامه «مردم» و برگزاری میتینگ‌های موضعی بسود علنی شدن حزب، و شرکت در تظاهرات خیابانی و پائین کشیدن مجسمه‌های شاه، و نامگذاری خیابان‌های تهران کشاند.

برای مقابله با کودتا به تماس تلفنی با مصدق و نوشتن سرمقاله‌های پر آب و تاب چون «کودتا را برضد کودتا تبدیل خواهیم کرد» و افشاگری از کودتاپچیان و مرکز کودتا در روزنامه‌های خود اکتفا کرد. در روز ۲۶ مرداد بدون برنامه‌ی قبلی میان افراد توده‌ای پراکنده در خیابان‌ها و افراد حزب ملت ایران، (پان‌ایرانیزم فروهر) برخورد پیش آمد، که برای اولین بار پلیس در آن بیطرف ماند. باشگاه حزب ملت ایران (در اول خیابان صفی‌علیشاه) مورد تهاجم قرار گرفت و غارت شد. مصدق که از تظاهرات خیابانی به‌ستوه آمده بود، با این برخورد دستور قطع تظاهرات را داد. حزب دستور را پذیرفت و روز ۲۷ مرداد آن را به کمیته‌های خود ابلاغ کرد. با آرام شدن خیابان‌ها، آخرین مانع از سر راه کودتاپچیان برداشته شد و به این ترتیب بود که صبح روز ۲۸ مرداد کودتا با تظاهرات بی‌اهمیت اوباشان حرفه‌ای، میدانی‌ها، و دیگر اقشار لمپنی شروع شد. رئیس شهربانی وقت، سرتیب دفتری که جزو کودتاپچیان بود، ناآنجا که توانست مصدق را خام کرد. ووقتی نیروهای پلیس به تظاهرکنندگان پیوستند، و کار بالا گرفت، گفت که نمی‌تواند برای دولت کار کند. «دفتری» نیروهای پلیس را ظاهراً برای سرکوب کردن تظاهرات می‌فرستاد. ولی طبق برنامه قبلی ماموران به‌او باش می‌پیوستند. کامیون‌های پلیس و بارکش مملو از اوباش و میدانی‌ها و پلیس از جنوب شهر حرکت می‌کرد، و شعار «زنده باد شاه» و «شاه - شاه - شاه» را می‌دادند. درجه‌داران و افسران گارد شاهنشاهی که در سربازخانه‌ها بازداشت بودند، سر به‌شورش برداشتند و به اسلحه‌خانه‌ها حمله‌ور شدند و مسلح به خیابان‌ها ریختند و عازم خانه نخست‌وزیر شدند. بدون این که به‌مانعی بر بخورند. حزب توده به‌وسیله‌ی خدابنده، (از اعضای سرشناس جمعیت ملی مبارزه با استعمار) چندبار با مصدق تماس گرفت و کسب تکلیف کرد. مصدق در تماس‌های اول اعلام کرد که از دست من دیگر کاری ساخته نیست. هر کاری می‌توانید بکنید. در این موقع تماس توده‌های حزب با رهبری قطع بود. اصولاً روابط مخفی اجازه نمی‌داد که به‌فاصله چند ساعت، افراد بسیج شوند. بخصوص که عصر روز قبل پس از سه روز تظاهرات دستور بازگشت به‌خانه، به‌کادرها صادر شده بود. اغلب مسئولین متوسط و افراد حزب و سازمان علیرغم مطالبی که از کودتا شنیده و خوانده بودند، در شناخت واقعه سردرگم شدند، و آن‌ها نیز که به‌سرعت به‌خود آمدند و به‌بسیج افراد خود دست زدند، موفق به ایجاد ارتباط با بالا نشدند (بطور کلی در حزب و سازمان جوانان، ارگان‌های رهبری در گفت و گو و موارد غیررسمی بالا خوانده می‌شدند) اولین ارتباط‌ها عصر، (از ساعت سه به‌بعد) برقرار شد. رهبری خود قادر به اتخاذ تصمیم نبود. مسئولین سازمان جوانان در تهران که موفق به ایجاد تماس با افراد شده بودند، دستور دادند که افراد با کلیدی وسائل ممکن (سلاح سرد) در قرار عصر حاضر شوند. این تماس تا سقوط و غارت خانه‌ی مصدق ادامه داشت. و بعد به‌دستور رهبری به‌روز بعد موکول شد. تا ساعت دو بعد از ظهر هنوز خانه‌ی مصدق با فرماندهی سرهنگ ممتاز مقاومت می‌کرد. سرانجام خانه‌ی مصدق سقوط کرد. مصدق فرار کرد و خانه غارت شد. رادیو ایران

(بی‌سیم پهلوی در جاده قدیم) حدود ظهر، توسط نیروهای تیپ زرهی اشغال شد. فریادهای «زنده باد شاه» از آن برخاست.

سقوط رادیو اهمیت زیادی در یکسره شدن کار داشت. روز ۲۹ تماس‌های حزبی و سازمانی بهتر شده بود. حداقل ۵۰٪ کادرها در سر قرارها حاضر بودند. حزب تصمیم گرفت کادرهای ضربتی تشکیل دهد. افراد واجد شرایط؛ یعنی آن‌هائی که خدمت سربازی انجام داده بودند، و قدرت بدنی خوبی داشتند، و از واحدها جدا بودند. و هر بیست نفر در یک خانه دور از چشم پلیس برای ضربه زدن به دشمن آماده شدند. افسران سازمان نظامی با شتاب به این خانه‌ها اعزام شدند، تا تعلیمات لازم را به افراد بدهند. برای هر بیست نفر دو اسلحه کمری و دو نارنجک وجود داشت. این گروه‌ها ۴۸ ساعت در خانه‌ها بسر بردند. عده‌ی قابل توجهی از افسران یکدیگر را شناختند. و عده‌ای از آن‌ها توسط افراد غیرنظامی شناخته شدند. با همدی این‌ها پس از ۴۸ ساعت، این گروه‌ها مرخص شدند. و افراد که انتظار عکس‌العمل حزب را می‌کشیدند، با بازگشت رفقایشان نومید شدند. طی این دو روز، (تا روز ۳۱ مرداد) تماس‌ها برقرار بود. در هر تماس اخبار و شایعات که اغلب در زمینه‌ی پایداری نیروها در شهرستان‌ها بود، می‌رسید. مهمترین این شایعات عبارت بود از:

قیام ایل قشقائی، و حرکت به طرف شیراز. مقاومت ارتشی‌های اصفهان به حمایت از مصدق و حرکت آن‌ها به طرف تهران پایداری کلیه سازمان‌های اداری و نظامی رشت. سرانجام خبر قیام افراد توده‌ای در گیلان و به جنگل زدن آن‌ها رسید. از میان همه شایعات این خبر تا حدی واقعیت داشت. و آن این بود که عده‌ای از افراد سازمان جوانان در گیلان به جنگل رفتند و آماده‌ی عملیات جنگلی شدند. بعدها حزب با زحمت زیاد این افراد را از جنگل بازگرداند. سرانجام رهبری کودتا را انجام یافته دانست و عکس‌العمل خود را به بعد موکول کرد. ضعف‌های حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد شرح زیر بود:

۱. حزب توده علیرغم هشدارهائی که به مصدق می‌داد، خود در مقابل کودتا غافلگیر شد.
۲. گرچه حزب توده قبلاً نیروهای خود را آماده‌ی مبارزه‌ی نظامی نکرده بود، معذک می‌توانست در کودتای ۲۸ مرداد نیروهای موجود را وارد عمل کند. برخوردهای نظامی با کمک سازمان نظامی میسر بود و حتی اگر این برخورد به شکست می‌انجامید، باعث می‌شد که اولاً پروسه‌ی سیاسی به پروسه‌ی سیاسی - نظامی تکامل پیدا کند. ثانیاً رسالت مبارزه رهائی‌بخش بدست نیروهای طبقه کارگر بیفتد. بنابراین مهمترین ضعف رهبری حزب توده، هراس از عمل و بکار نبردن نیروهای خود در مقابله (توده‌ای نظامی) با دشمن بود. ثالثاً عناصر انقلابی در رهبری و لرگان‌های مسئول، جای رهبری اپورتونیست را بگیرند.
۳. رهبری حزب توده قادر نبود در لحظات حساس تصمیم بگیرد. و اختلافات داخلی و بی‌شخصیتی فرصت‌طلبانه بر آن‌ها غلبه می‌کرد.
۴. نفوذ عناصر فرصت‌طلب در شرایط مبارزه نیمه علنی، بدرون حزب توده که زمینه

ادامه اپورتونیزم در رهبری است، باعث ضعف عمومی حزب در ماجرای ۲۸ مرداد شد بطوری که در همان روزهای اول عده قابل توجهی از افراد ساده با واحدهای خود قطع تماس کردند.

۵. پس از پیروزی کودتا رهبری حزب از درك اهمیت این پیروزی‌ها و نتایجی که به بار می‌آورد عاجز مانده و درصدد تجدید سازمان و تغییر برنامه‌های خود برنیامد. به این ترتیب، که اولاً اصرار داشت که همه‌ی افراد خود را حفظ کند. و ثانیاً با دست زدن به میتینگ‌های موضعی و پخش اعلامیه و شعارنویسی، با کودتا مقابله کند. رهبران حزب توده فکر می‌کردند که همانطور که «کودتای صغیر» ۱۵ بهمن مانع ادامگی حیات حزب نشد، این کودتاهم «به‌خیر» خواهد گذشت. رهبری عملاً با سیاست دفع‌الوقت، آغاز حرکت خود را به تعویق انداخت. و سرانجام پس از یکسال تعلل، و دست زدن به تاکتیک‌های نامناسب، با بازداشت سازمان نظامی، ضربه‌ی مرگبار دشمن بر سراسر حزب و سازمان‌های وابسته به آن وارد آمد. قبل از آن که رویدادهای پس از ۲۸ مرداد را تحلیل کنیم باید چند جنبه مختلف از فعالیت‌ها و مسایل حزب توده را بررسی کنیم.

حزب توده و مسئله دهقانان

در برنامه‌ی اولیه حزب توده از تقسیم اراضی صحبت شده بود، بدون این که معین کند این اراضی باید مصادره شود یا بازخرید شود. در برنامه‌های بعدی (در دوره مخفی) مصادره‌ی اراضی و تقسیم آن به‌میان آمده است. اشتباه است اگر بخواهیم مشی حزب توده در مورد دهقانان را در این برنامه‌ها جست‌وجو کنیم. حزب توده از روز نخست از کارگر و دهقان حرف می‌زد. اتحاد کارگران و دهقانان از شعارهای دائمی حزب و سازمان‌های وابسته به آن بود. ولی تماس عملی حزب با مسئله دهقانان گیلان و مازندران و آذربایجان تحقق یافت. در شمال مصادره‌ی اراضی فتودال‌ها توسط دربار و سپس سقوط رضاشاه، يك رشته مسائل ارضی و دهقانی را به وجود آورده بود. بخصوص در گیلان که هنوز اداره املاك نتوانسته بود بلعیدن اراضی را خاتمه دهد، (برخلاف دشت گرگان و مازندران شرقی که اداره املاك پهلوی، زمین‌های خود را ثبت کرده بود). این مسأله جدی‌تر بود. دهقانان معتقد بودند که این اراضی متعلق به‌شاه بود. و حالا که رفته است متعلق به‌خود آن‌هاست. مالکان این تحولات را نپذیرفتند. و خود را صاحب اراضی دانسته، بهره‌ی مالکانه مطالبه می‌کردند. در سال ۲۰ نه اجاره‌های اداره املاك پرداخته شد، و نه بهره‌ی مالکانه ارباب‌ها که آغاز به‌بازگشت کرده بودند. در سال ۲۱ بر سر بهره‌ی مالکانه، برخوردها ادامه یافت و با توجه به این که این نواحی در اشغال ارتش سرخ بود، به کار بردن نیروی نظامی برای سرکوب کردن دهقانان به آسانی میسر نبود. معذلك در اغلب نواحی طی سال‌های ۲۱ تا ۲۳ مالکان توانستند بهره دریافت دارند. (سیاست جنگی شوروی‌ها مبتنی بر حفظ امنیت در

گرماگرم جنگ اجازه نمی‌داد، که این جنبش‌ها را حزب توده تقویت کند. از سال ۲۳ اتحادیه‌های دهقانی در گیلان آغاز به رشد کرد. اتحادیه‌ها با حمایت و سازماندهی حزب توده تشکیل شد و در میان دهقانان نفوذ کرد. مراکز اتحادیه‌ها در روستاها بود. آگاهی دهقانان گیلان و برخورد‌های پاد شده، در سال‌های ۲۰ تا ۲۳ زمینه مساله تشکیل اتحادیه بود. و استقرار ارتش سرخ موقعیت مساعدی برای گسترش کمی و کیفی آن‌ها را به وجود آورد. دهقانان به تدریج حالت تهاجمی بخود گرفتند. در سال ۲۴ استنکاف از پرداخت بهره مالکانه شروع شد. در سال ۲۵ (مقارن فرقه دمکرات)، ارباب را از ملک راندند. حتی تهاجم‌های خونین نسبت به آن‌ها روی داد. در این تهاجمات، مهاجمینی را که ارتش یا ژاندارمری گرفته بود، (به تعداد کم) در اختیار رهبران کمیته‌ها گذاشت. پس از خروج ارتش سرخ، دستجات مجازات مسلح از طرف ارباب‌ها، و مرتجعین دولتی، تشکیل شد. حزب جنگل (۳) که مرکز آن در چالوس بود. اوباش و وابستگان ارباب (مباشران، چاروادارها، کدخداها و مانند آن‌ها) را متشکل کرده زیر حمایت ژاندارمری به نواحی تحت کنترل دهقانان گسیل داشت. این برخوردها طی چند ماه ادامه یافت ولی پس از آذرماه ۲۵ که تهاجم عمومی ارتجاع آغاز شد، تعقیب‌ها و کشتارها، تجاوزها، یغما و آتش زدن‌ها، به مقیاس وسیع اعمال شد. فعالان جنبش فراری شدند و عده‌ای جان خود را از دست دادند. جعفرخان رشوند رئیس ایل جلیلو از ناحیه اشکور و رودبار گذشته و به پشتیبانی فتودال‌ها ریاست پاك کردن منطقه رانکوه را به عهده گرفت. «از رودسر تا لاهیجان» با چنین ترتیبی طبیعی‌ترین و جدی‌ترین کوشش حزب توده در برپا کردن جنبش دهقانی سرکوب شد.

در آذربایجان طی سال‌های ۲۳ تا ۲۴، یعنی قبل از تشکیل فرقه در مناطق مساعد کمیته‌های حزب توده، دست به تشکیل اتحادیه‌های دهقانی زد. در اطراف مراغه، آذرشهر و رضائیه، این کوشش‌ها نتایج مساعدی بدست دادند. زمینه‌های جنبش دهقانی در آذربایجان پس از تشکیل فرقه، استخوان‌بندی نیروی فدائی را به وجود آورد. در آذربایجان نیز استقرار ارتش سرخ عامل موثری در برپا کردن این جنبش‌ها بود. سرانجام جنبش‌های دهقانی آذربایجان با شکست فرقه دموکرات به خاموشی گرائید. پس از تجدید سازمان از سال ۱۳۳۰، حزب توده دوباره برنامه‌های دهقانی خود را از سر گرفت. ولی از همان اول با کمبود امکان روبرو شد. شرایط مخفی، نزدیک شدن حزب توده به دهقانان را مشکل‌تر کرده بود. مهم‌تر از آن، پس از سرکوبی سال‌های ۲۵ تا ۲۶، جنبش‌ها خود به خود فروکش کرده و توده‌های دهقان، حتی در نواحی ذکر شده که قبلاً به حال اعتراض و حرکت در آمده

۲۲. حزب جنگل يك دارودسته‌ی ارتجاعي بود که در سال ۲۵ در گیلان و مازندران فعالیت می‌کرد. و مؤسسين آن عده‌ای از مالکان بزرگ و نظامیان مرتجع بودند. مثل بهارمست، حسین‌خان زال، جعفرخان رشوند و صوفی و مانند آن.

بودند، در حالت رکود و نومیدی بسر می بردند. حزب توده و سازمان جوانان اقدام به اعزام واحدهای (اکیپ‌های) کادر دهقانی از شهر به روستا می کردند. تقریباً در تمام موارد، نتیجه کار این واحدها نزدیک به صفر بود. واحدها در روزهای تعطیلی در دسته‌های هفت هشت نفری، تا بیست و سی نفری، به روستاهائی که اغلب هیچگونه رابطی قبلی با روستائیان آنجا نداشتند می رفتند. و در زمینه‌ی نقش ارباب‌ها و ضرورت گرفتن زمین‌ها صحبت می کردند. ژاندارم، کدخدا، مباشر و ملاهای ده دشمنان پیگیر این اکیپ‌ها بودند. و اغلب کار به کتک خوردن و بیازداشت شدن همه می رسید. عامل شکست این اکیپ‌ها عبارتند از:

۱. عدم وجود جنبش‌های خودبخودی در روستا.
 ۲. نداشتن تماس ریشه‌دار و درونی با روستائیان.
 ۳. نشناختن روحیه روستائیان، و عدم توجه به عوامل سنتی و فرهنگی روستائیان. اکیپ‌های حزبی که افراد آن متین‌تر بود، حتی از تظاهر مذهبی و خواندن نماز نیز کوتاهی نمی کردند. ولی اکیپ‌های سازمان جوانان، اغلب دچار چپ‌روی و رم دادن روستائیان می شدند.
 ۴. نداشتن امکانات قانونی و علنی؛ باعث می شد که این کوشش در مقابل آنچه باید انجام پذیرد، بسیار حقیر و نارسا از کار درآید.
- با همه این‌ها پس از آن که مصدق در شهریور ۳۱ قانون ۲۰٪ بهره‌ی مالکانه و الغای سوروسات را اعلام کرد،^(۳۳) همزمان با اوج گرفتن جنبش ضدامپریالیستی، و درست در موقعی که جنبش از جنبه‌ی ضدامپریالیستی صرف به جنبه‌ی ضدفئودالی (دربار و مرتجعین) و ضدامپریالیستی دهقانی در مناطق آماده‌تر آغاز به نضج گرفتن کرد. این بار نیز گیلان در پیشاپیش سایر مناطق حرکت می کرد. نقطه اوج جنبش دهقانی گیلان در برخورد های خونین در «لشت نشا» بود که، دهقانان بطور دسته جمعی به رشت آمده و در آنجا با نیروی مسلح برخورد کردند. استنکاف از دادن بهره‌ی مالکانه در دیگر مناطق نیز بندرت بجشم می خورد. رمز موفقیت حزب توده در این موارد، داشتن پیوند درونی با دهقانان بود. این پیوند اصولاً به صورت رابطه کارگران و دیگر زحمتکشان شهر، با محل زادگاه خود و بستگان‌شان انجام می گرفت. همچنین دموکراسی سال‌های ۳۱-۳۲ اجازه می داد که حزب توده با دست بازتری در این مناطق عمل کنند. با کودتای ۲۸ مرداد، نه فقط جنبش در شهر سرکوب شد، بلکه در روستا نیز ارتجاع بدون هراس از مجازات جنبش‌ها، تمایلات ضدفئودالی را ریشه‌کن ساخت.

۲۳. قانون ۲۰٪ بهره مالکانه برای جلب رضایت دهقانان در مبارزه با مالکان بزرگ، بموجب اختیارات مصدق وضع شد. روحانیون از جمله کاشانی با لایحه مخالفت می کردند. و در راه اجرای آن کارشکنی می نمودند. سرانجام در سال ۳۲ این قانون را فسخ کردند و آن را از ارزش انداختند. بموجب این قانون ۱۰٪ از بهره مالکانه به دهقانان و ۱۰٪ برای مصارف عمومی روستا به انجمن ده تعلق گرفت.

درباره‌ی اختلاف‌های داخلی حزب توده

کنگره دوم (در سال ۲۷) که پس از انشعاب در پرتو جهاد برضد انشعابیون برگزار شد، نتوانست اختلاف‌های درونی را نابود سازد. بزودی پس از تجدید سازمان، يك جناح‌بندی تازه در حزب خودنمایی می‌کرد. این جناح‌بندی بدنبال اختلاف‌های دوره علنی (و حتی اختلاف‌های پیش از انشعاب ملکی) بود. در يك طرف احمد قاسمی، کیانوری و امان قریشی و اکثریت قاطع اعضای کمیته ایالتی، و در طرف دیگر، یزدی، جودت، شرمینی، علوی و اکثریت قاطع کمیته مرکزی سازمان جوانان قرار داشتند. این جناح‌بندی خطوط ممیزه روشنی نداشت. لکن به‌طور کلی جناح قاسمی - کیانوری تمایلات تندتری داشتند. آن‌ها روی معیارهای تشکیل حزب و ضرورت ایدئولوژی طبقه کارگر تأکید بیشتری می‌کردند. و با عناصر قدیمی بر سر این معیارها اختلاف داشتند. در مقابل جنبش ملی، این جناح چپ‌روتر بود. و در تعیین خصوصیات مصدق و جبهه ملی در دوره اول نقش مهمی بازی کرد. و در جدائی حزب توده از جبهه، (که دلایل و زمینه‌های آن قبلاً مورد بررسی قرار گرفته) نقش بیشتری داشت. کیانوری در رأس کمیسیون تعلیمات، و قاسمی در رأس تشکیلات کل شهرستان‌ها (تکش) قرار داشت. این دو موقعیت مهم، اجازه داد که: اولاً نظرات این جناح در حوزه‌ها و کمیته‌های حزب مورد قبول قرار گیرد. ثانیاً مسئولان شهرستان‌ها از طرفداران این جناح برگزیده شوند. به‌همین منظور تقریباً تمام اعضای کمیته ایالتی تهران، که می‌بایست مسئول کمیته‌های محلی تهران باشند، به‌شهرستان‌ها اعزام شدند. و مهم‌ترین استان‌ها و ولایت‌ها در اختیار آن‌ها قرار گرفت، که با تجدیدنظر نسبت به جبهه‌ی ملی (قبلاً دلایل آن ذکر شد) موقعیت این جناح به‌خطر افتاد. قاسمی در سال ۱۳۳۱ برای شرکت در کنگره نوزدهم (به‌عنوان یکی از اعضای هیئت نمایندگی حزب) به‌خارج رفت. و جای او را در هیئت اجرائیه مهندس علوی گرفت. (هیأت اجرائیه از این افراد تشکیل شده بود: یزدی، جودت، کیانوری، قاسمی، بهرامی که نفر آخر چون بین دو جناح بی‌طرف بود، عنوان دبیر هیأت اجرائیه را داشت. ولی چندان اعتباری در هیأت نداشت). نادر شرمینی بی‌آن که به‌عضویت هیأت اجرائیه درآید، با علوی همکاری کرد، و طرفداران جناح کیانوری - قاسمی را از مسئولیت شهرستان‌های مهم بازگرداندند. و در رأس کمیته‌های محلی تهران گماردند. پس از این که شعار «جبهه واحد» اعلام شد؛ دو جناح اختلاف خود را روی آن پیاده کردند. جناح کیانوری - قاسمی تأکید داشت که «جبهه واحد» باید به‌رهبری طبقه کارگر تشکیل شود. و جناح مقابل از ذکر رهبری خودداری می‌کرد. و طبیعی است که این تأکید ناشی از ادامه همان چپ‌روی قبلی بود. و شعار جناح مقابل، با توجه به‌دست بالائی که جبهه ملی داشت، و حکومت مصدق به‌واقعیت نزدیک‌تر بود، بر سر تعیین خصوصیات حزب و نام آن نیز

اختلافی وجود داشت. جناح تندرو معتقد بود که حزب توده حزب طبقه‌ی کارگر ایران است. و جناح مقابل معتقد بود که حزب توده، «حزب طبقه‌ی زحمتکش» است. این دو اختلاف که اساسی‌ترین اختلاف دو جناح بود، آن‌ها را در موضع چپ و راست قرار می‌داد. همان قدر که جناح قاسمی - کیانوری در چپ‌روی دوره اول (رابطه با مصدق) مؤثر بود. جناح دوم در راست‌روی و دنباله‌روی در مرحله دوم اثر گذاشت. با همه این‌ها، عواملی وجود داشت که مانع از شناخت قطعی دو جناح به‌عنوان جناح چپ و راست می‌شود. این عوامل از این قرارند:

الف - موقعیت و تاکتیک سازمان جوانان که در بست در اختیار شرمینی قرار داشت. برخلاف اساننامه آن و مناسبات رسمی که می‌بایست با حزب داشته باشد، تبدیل به یک سازمان نسبتاً مستقل شده و مقررات سنی در آن رعایت نمی‌شد. (عضویت در سازمان جوانان بین ۱۳ تا ۲۰ سالگی مجاز بود. حال آن که مسئولین ساده سازمان تا سن ۲۳ سالگی، و مسئولین مهم‌تر برای همیشه در سازمان می‌ماندند. تقریباً تمام مسئولین دوعضوبتی بودند. یعنی در آن واحد عضو حزب و سازمان بودند.) کمیته‌ی مرکزی سازمان جوانان با تعصب از جناح یزدی، جودت، شرمینی که اکثریت رهبری حزب را پشت سر خود داشت، حمایت کرد. کمیته جناح مخالف را دائماً در کادرهای خود رسوخ می‌داد. و دو جناح یکدیگر را «منشویک» خطاب می‌کردند. و پس از واقعه ۸ فروردین ۳۱ شدیدترین برخورد بین سازمان جوانان و جناح مخالف روی داد. بطوری که از تهدید علنی یکدیگر خودداری نمی‌کردند. سازمان جوانان در حالی که از جناح راست حمایت می‌کرد، در اغلب موارد دست به ماجر اجوبی می‌زد. و کارائی افراد آن در مجموع به کارائی حزبی‌ها می‌چربید. انضباط و تعلیمات ایدئولوژیک در سازمان جوانان، سطحی بالاتر از حزب داشت. سازمانی که می‌بایست از هر نظر پائین‌تر از وضعیت حزب باشد، تقریباً در تمام موارد بر حزب می‌چربید. برای تظاهرات، افراد سازمان خیلی سریع بسیج می‌شدند. در برخورد با پلیس و سربازان، فقط کارگران حزبی بر آن‌ها پیشی داشتند. و اکثریت افراد حزبی از آن‌ها عقب‌تر بودند. طرح شرمینی این بود که با انحصاری کردن سازمان جوانان، و تربیت سیاسی و سازمانی افراد آن، آینده حزب را برای خود و جناح خود تعیین کند. این خطری جدی برای جناح مخالف بود. به همین دلیل در هر فرصت سعی می‌کردند نفوذ شرمینی را در سازمان جوانان از بین ببرند. او را رسماً از سرپرستی سازمان برداشتند. ولی در عمل هیچ نتیجه‌ای بدست نیاوردند. نفوذ شرمینی تا پائین‌ترین کادرهای مسئول سازمان جوانان رسوخ یافته، و برخلاف حزب که اختلاف‌های داخلی در صفوف پائین آن مطرح نمی‌شد، در این جا مسئولان جزء هم از قضایا باخبر بودند. خصوصیات سازمان جوانان و تاکتیک‌های آن اساساً می‌بایست با افکار جناح مخالف یکی باشد. و این یک جنبه از غیراصولی بودن جناح‌بندی درونی حزب بود. واقعیت این بود که شرمینی دارای تمام خصوصیات تندروی چپ‌نمائی بود. در جناح قاسمی - کیانوری امثال او زیاد بودند. حال

آن که قدیمی‌ها به اصطلاح پیروپاتال‌ها به یک جوان مثل او احتیاج داشتند. در این جناح رهبری آینده او، مسلم بنظر می‌رسید. اکثریت رهبری نیز که اغلب در خارج بودند، با این جناح بود. جناح‌بندی بیشتر «باندبازی» عناصر رهبری بود. و بر سر اشغال پست‌های حزبی و بدست آوردن نفوذ بیشتر. ولی این باندبازی‌ها جنبه‌های ایدئولوژیک یافته، و نمودهای سیاسی پیدا می‌کرد.

ب - عامل دوم، ترکیب دو جناح از نظر منشاء و سوابق افراد آن است. جناح قاسمی - کیانوری اغلب از کمونیست‌های جوان بودند، که در جنبش کمونیستی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ سوابقی نداشتند. خصوصیات روشنفکرانه آن‌ها نیز بر جناح مخالف می‌چربید. علیرغم تأکید ایشان، روشنفکرترین کادرهای خائن حزب در صف آن‌ها جا داشت. و از همه عجیب‌تر این که در به‌کار گرفتن افراد کارگر و رشد دادن مسئولان کارگر، کوشش به‌عمل نمی‌آوردند. گرچه این خودنموداری از زمینه‌های مادی راست روی در این جناح است، ولی این پدیده با شعارها و برداشت‌های آن‌ها وفق نمی‌داد. حاکمیت جناح یزدی - شرمینی مقارن بود با توجه به ترکیب طبقاتی حزب، و دگرگون ساختن نسبت کارگران به روشنفکران در سطح مسئولان متوسط حزب. در سازمان جوانان که در سال ۳۱ بطور مکانیکی به‌عناصر کارگر توجه شده و کوشش به‌عمل آمد که کارگران مسئولیت‌های بیشتری به‌عهده بگیرند. این پدیده ناشی از عدم شناخت طبقه کارگر ایران، و بی‌توجهی به کیفیت واقعی کادرهای کارگر در حزب و سازمان جوانان بود، باعث شد که مسئولین متوسط و نسبتاً بالای حزب در یکساله‌ی ۳۱ تا ۳۲ مرداد از عناصر بی‌تجربه، و ناقد خصوصیات لازم تشکیل شود. و صرف کارگر بودن، ملاکی برای مسئولیت بشمار برود. در نتیجه تعداد مسئولان به‌قربان‌گو افزایش یابد. در واقع این کادرهای تازه‌کار اغلب به‌صورت مهره‌ای در دست روشنفکران بالائی به‌کار می‌رفتند. حداقل می‌توان گفت که این دگرگونی، هیچ‌گونه بهبودی در رابطه‌ی رهبری و توده‌های حزبی به‌وجود نیاورد. و اثر مثبتی در مقابله با رهبری فرصت‌طلب بر جای نگذاشت. حتی شکست ۲۸ مرداد به‌اختلاف‌های داخلی خاتمه نداد. کیانوری روی عکس‌العمل فوری تأکید می‌کرد. از جمله اقدامات این جناح، انتشار اعلامیه‌ای به‌امضای کمیته ایالتی در آبان سال ۳۲ بود، که طی آن دشمن به‌انتقام تهدید شد. و همه کسانی که برضد مردم و حزب دست به‌اقدام بزنند، (مثل روزنامه‌نویس‌ها، اعضای دادگاه‌ها و غیره) به‌مجازات وحشتناک تهدید شده بودند. ولی همانطور که می‌دانیم این تهدیدها، زمینه مادی در حزب نداشت و بیشتر بلوف بود تا عمل. گذشته از این، این عمل خودسرانه انجام گرفته و موافقت هیأت اجرائی را کسب نکرده بود. بنابراین هیچ عملی به‌دنبال نیاورد. پس از آن که کیانوری و جودت به‌رهبران خارج پیوستند، اختلاف در زمینه‌های دیگر ادامه یافت. سرانجام در جدا شدن چین از شوروی، و بروز اختلاف در جنبش جهانی، این جناح‌بندی به‌انشعاب در سازمان حزب توده، در خارج از کشور انجامید. و قاسمی و فروتن و همکارانش از بقیه جدا شدند. کیانوری در این

مرحله از قاسمی جدا شد. رسیدگی به پروسه‌های خارج از کشور، و از جمله سازمان حزب توده که دیگر به مثابه يك «حزب» شناخته نمی‌شد، در فصل‌های بعد خواهد آمد. گرچه پس از ۲۸ مرداد تا اواخر سال ۳۴ حیات حزب توده در داخل کشور ادامه یافت، معذک ۲۸ مرداد نقطه عطفی در زندگی حزب توده و جنبش ملی بود. بنابراین با توضیحاتی که درباره حزب توده داده شد، نتیجه می‌گیریم:

اولاً حزب توده از همان اوان تأسیس خود جانشین يك جریان کارگری شد. یعنی علیرغم تمام انحرافات و اشتباهات رهبری، جنبش طبقه کارگر را به دست گرفت. یعنی عملاً نقش پیشاهنگ را به عهده گرفت. در واقع به همین دلیل است که پروسه حیاتی و مبارزات حزب توده، از دیدگاه مارکسیستی مورد بررسی قرار گرفته، و اپورتونیزم درونی این حزب مورد مطالعه و انتقاد قرار می‌گیرد.

ثانیاً حزب توده در طول دوازده سال از يك حزب دموکراتیک، به يك حزب طبقه کارگر تکامل یافت. ولی این حزب طبقه کارگر فاقد خصوصیات انقلابی لازم بود. و اپورتونیزم در رهبری و صفوف حزب ریشه عمیق داشت.

ثالثاً با از دست رفتن نفوذ حزب توده در میان مردم، و از جمله در صفوف زحمتکشان، و با قطع فعالیت سازمانی و سیاسی این حزب در داخل کشور، نقش این حزب به مثابه پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر، اگرچه فرصت طلبانه و غیرانقلابی بود، خاتمه یافته است. بقایای حزب در داخل کشور و خارج از کشور به هیچ وجه به منزله‌ی ادامه‌ی حیات پروسه‌ی پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر تلقی نمی‌شود. اینک قبل از این که به ادامه‌ی حیات حزب توده، و دیگر جریان‌های پس از ۲۸ مرداد بپردازیم باید پروسه جبهه ملی و مبارزات مصدق را مورد مطالعه قرار دهیم:

۲. جبهه ملی و مصدق (در جنبش ملی کردن نفت)

محمد مصدق در يك خانواده اشرافی بزرگ شده، و در فرانسه در رشته حقوق دکترا گرفته بود. مصدق پس از بازگشت به ایران، تمایلات ملی از خود نشان داد. و در پایان جنگ جهانی اول، در جریان قرارداد ۱۹۱۹ چهره‌ی او آشکار شد. ولی در این دوره جناح ملیون، چهره‌های سرشناس تری از مصدق دارد. در کودتای ۱۲۹۹، هنگامی که سیدضیال‌الدین نخست‌وزیر می‌شود. و دستور بازداشت رجال قاجار را صادر می‌کند، مصدق والی فارس بود. و هنگامی که به تهران احضار شد، در اصفهان مسیر خود را عوض کرد. و به چهار محال بختیاری رفت. پس از سقوط کابینه صدروزه، و تشکیل کابینه قوام، مصدق پست وزارت دارائی را به عهده گرفت. با توجه به موضعی که ملیون در مقابل جنبش‌های انقلابی آن دوره داشتند، مصدق در مقابل جنبش جنگل و قیام کلنل ومانند آن، روشی

«اعتدالی ولی محافظه‌کارانه» داشت. (در مقابل رضاخان، ملیون مدت‌ها روش محافظه‌کارانه داشتند.) مدرس که سرشناس‌ترین چهره‌ی این دوره بود، در ابتدای امر سعی کرد از تضادهای رضاخان با دربار استفاده کند. ملیون نمی‌توانستند عواقب سیاست خود را پیش‌بینی کنند. و موقعی واقعیت را درک کردند، که دیگر دور کردن رضاخان از قدرت، در توانائی آنان نبود. مدرس و همکارانش می‌خواستند رضاخان را با «پولیتیک» از میدان بدر کنند. ولی دست‌هایی که رضاخان را روی کار آورده بودند، در استفاده از مانورهای دیپلماتیک و برپا کردن صحنه‌های فریبنده برشاگردان مکتب دیپلماسی «امین‌السلطان» و «موتمن‌الملک»^(۲۴)، استادتر بود. با همین معیارها بود که مصدق در مجلس چهاردهم، سیاستمداران به مخالفت با سلطنت رضاخان می‌پردازد. و اظهار می‌دارد که چون رضاخان (که سردار سپه و نخست‌وزیر بود)، مرد لایق و کاردانی است. و با نشستن او بر جایگاه سلطنت، ملت ایران نمی‌تواند از این لیاقت بهره‌مند شود. بهتر است رضاخان شاه نشود و در همان سمت‌های خود بماند. سرانجام رضاخان حاکم شد و دیکتاتوری خود را برقرار کرد. مصدق خانه‌نشین شد و منتظر حوادث ماند. هنگامی که متفقین وارد ایران شدند، و رضاشاه سقوط کرد، مصدق بیش از شصت سال داشت. و این امتیاز را بر دیگران داشت که از دوره «صنيع‌الدوله» و «موتمن‌الملک» تا مدرس، در صف ملیون مبارزه کرده بود. برای مردم تهران، بخصوص برای قشرهای بازاری و کسبه که قدیمی‌تر بودند. (تهران در دوره‌ی رضاشاه رشد زیادی کرده بود. و جمعیت زیادی از شهرستان‌ها به تهران آمده بودند.) به‌این ترتیب پس از شهریور ۲۰، مصدق دوباره پا به میدان گذاشت. در دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی، مصدق از تهران نامزد شد و به‌عنوان اولین نماینده تهران انتخاب شد. در مجلس عده‌ای از نمایندگان منفرد و نمایندگان عضو حزب ایران گرد او جمع شده بودند. و مصدق سخنگوی آن‌ها بود. اولین مسئله‌ای که در مجلس چهاردهم موضع مصدق را روشن کرد، اعتراض به اعتبارنامه‌ی سید ضیاءالدین طباطبائی بود، که مصدق طی سخنرانی‌های خود پرده از کودتای ۱۲۹۹ و نقش سید ضیا در آن برداشت. بر سر این مسأله فراکسیون حزب توده، در کنار مصدق بود. ولی مصدق مانورهائی در مجلس داد تا جدائی خود را از این فراکسیون آشکار سازد. در مجلس چهاردهم، امتیازنامه‌ی «استاندارد اوایل کمپانی» مطرح شد که مصدق با آن مخالفت ورزید.^(۲۵) و نه فقط بر علیه آن، بلکه بر علیه شرکت نفت ایران و انگلیس، و امتیاز نفت جنوب نیز صحبت کرد. هنوز مدتی از

۲۴. مقصود یکی کردن امین‌السلطان با موتمن‌الملک نیست. بلکه توجه دادن به روش‌های سیاسی و دیپلماسی کهنه و فرسوده‌ای بود که رجال آن دوره در هر صفی که بودند به‌کار می‌بستند. آثار این «دلق‌بازی» تا سال‌های پس از شهریور ۲۰ نیز در جهان سیاسی دیده می‌شود.

۲۵. سخنرانی معروف مصدق در مورد امتیازنامه «استاندار اوایل کمپانی» در ۷ آبان ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم انجام گرفته.

این ماجرا نگذشته بود، که مسأله امتیاز نفت شمال پیش آمد. در اینجا مصدق به روش خود ادامه داد. اما فراکسیون حزب توده، خطائی بزرگ مرتکب شد. و از امتیاز نفت شمال درست حمایت کرد. در اینجا مصدق و حزب توده، در مقابل هم قرار گرفتند. ولی مصدق برای این که مخالفتش با قرارداد، حمل بر مخالفت با شوروی که در مقابل آلمان هیتلری می جنگید نشود، طی نامه ای به سفیر شوروی در ایران موضع خود را درباره نفت روشن کرد. مصدق در این نامه، پس از تشریح رابطه ایران با شوروی، و تأیید فعالیت، یعنی همزیستی و کمک برادرانه ی شوروی جوان به تهران، صرف نظر کردن از کلیه مطالبات دولت تزاری و الغای قراردادهای یک جانبه به دولت شوروی، توصیه می کرد که پیشنهاد امتیاز نفت شمال را پس بگیرد. و به جای آن پیشنهادی برای کمک به دولت ایران برای استخراج نفت شمال بدهد. فشرده ی پیشنهاد مصدق این است که: دولت شوروی وام برای کارشناسی و ماشین آلات و ایجاد تأسیسات در اختیار ایران می گذارد. (که همه از شوروی تهیه می شود). با این وام شوروی، نفت شمال را استخراج، و انحصاراً به نرخ مبادله (بنابر بازار روز) به شوروی فروخته می شود. وام شوروی و بهره ی عادلانه آن از این طریق مستهلك خواهد شد. این پیشنهادها که امروز برای دولت شوروی حداکثر چیزی است که ممکن است در يك کشور به آن برسد، (با توجه به انحصار فروش محصول به شوروی) و در اغلب موارد بدون توجه به ماهیت رژیم طرف معامله، خود قراردادهائی به مراتب سودمندتر از نظر کشور طرف قرارداد، (مثلاً ایران یا مصر و مانند آن) امضا می کند. با بی اعتنائی شوروی ها رو برو شد و انعکاس زیادی هم نیافت. موضع مصدق در این مورد نشان دهنده ی موضع ملی اوست.

پس از تشکیل فرقه ی دموکرات، مصدق خواسته های عمومی فرقه را در زمینه ی زبان مادری، و مصرف مالیات ها و تشکیل انجمن ایالتی، با روح قانون اساسی مطابق دانسته، خواستار رسیدگی به آنها شد. ولی هنگامی که فرقه دموکرات حکومت را در دست گرفت، و خودمختاری اعلام کرد، و «توافق قوام» با شوروی، مسأله نفت شمال را بنابر پیشنهاد «کافنارادز» حل کرد، مصدق از میدان خارج گردید. حال آن که در همین دوره حزب ایران با حزب توده و فرقه دموکرات، جبهه ی دموکراتیک را تشکیل داده و رسماً همکاری می کردند. با وقایع آذربایجان، و تهاجم ارتجاع به دنبال آن، مصدق يك دوره کم فعالیت را گذراند. دوره ی تازه خود را با فعالیت های انتخاباتی دوره شانزدهم شروع کرد. در ۲۲ مهر ۱۳۲۸ مصدق به اتفاق دوازده نفر از طرفداران سرشناس خود، در کاخ مرمر متحصن شده و به عنوان اعتراض به جریان انتخابات دوره شانزدهم، دست به اعتصاب غذا زدند. اعتصاب چهار روز طول کشید، و به دنبال این جریان در سیزدهم آبان، «هژیر» وزیر دربار در مسجد سپهسالار بدست امامی (از فدائیان اسلام که قبلاً کسروی را کشته بود)، ترور شده بازار و کسبه به هیجان آمدند. و علیرغم اختناق که پس از ۱۵ بهمن برقرار شده بود، مردم شهری تمایلات مخالفت آمیز خود را نشان می دادند. در چنین جوی بود که «چرج ملك کی» از طرف

وزارت خارجه آمریکا به تهران آمد و نظرات آمریکا را برای مقامات ایرانی توضیح داد. آمریکا که پس از وقایع آذربایجان در ایران نقش موثری پیدا کرده بود، پس از سرکوبی حزب توده، می‌خواست رسماً در منافع نفت و موقعیت سیاسی ایران سهم خود را بدست آورد. هیجدهم آبان انتخابات دوره‌ی شانزدهم هم ابطال و فرمان تجدید انتخابات صادر شد.

تضادهای آمریکا و انگلیس رو به‌رشد بود. شوروی که ضامن داخلی خود را از دست داده بود، با بدبینی به وقایع می‌نگریست. و جریان‌های داخلی را که حزب توده در آن نقشی نداشت، به‌مثابه انعکاس تضادهای امپریالیستی می‌شناخت. در اواخر اسفند سال ۱۳۲۸، انتخابات انجام شد و مصدق و همکارانش به نمایندگی تهران انتخاب شدند. حزب توده که مشغول تجدید سازمان خود بود، این انتخابات را تحریم کرد.

وقایعی که از این پس می‌آید، کم‌وبیش در شرح فعالیت‌های حزب توده آمده است. در واقع توضیح و جمع‌بندی فعالیت‌ها و جریان‌های حزب توده، بدون پرداختن به زمینه عمومی جنبش غیرممکن است. پس ما در اینجا فقط روی آن جنبه‌های ویژه مبارزات مصدق و جبهه ملی تأکید می‌کنیم.

تا اینجا خصوصیات مصدق و مبارزات او چنین است:

۱. مصدق به‌عنوان عنصری ملی، یعنی ناسیونالیست با تمایلات ضداستعماری شناخته می‌شود.

۲. مصدق و همکارانش از سازمان دادن مبارزات توده‌ای در طی این سال‌ها خودداری کرده و به‌روش‌های صرفاً سیاسی، آن‌هم در چارچوب امکانات قانونی توسل جسته‌اند.

۳. در حرکت مجدد مصدق و یارانش، تضاد آمریکا و انگلیس زمینه مساعدی ایجاد کرده بود و مصدق به‌این امر آگاهی کامل داشت. استفاده از یکسو و کمبودهای مبارزه‌ی توده‌ای در جناح مصدق و همکارانش از سوی دیگر، خاطرات بدی را که عناصر آگاه از سیاست‌بازی‌های پشت پرده داشتند، زنده می‌کرد. این امر در موضع‌گیری انحرافی حزب توده نسبت به مصدق تأثیر داشت. مذاکرات نفت بین «گس» نماینده شرکت نفت انگلیس و گلشائیان وزیر دارائی ایران در مجلس شانزدهم، مشکل شد و به‌مهمترین مسأله روز تبدیل گردیده بود. سپهبد رزم‌آرا - مرد مقتدر ارتش - برای حل این مسأله و سفت کردن مهار مردم که تحت تأثیر وقایع چندماه گذشته شل شده بود، در سوم تیرماه ۱۳۲۹ به‌جای منصور نخست‌وزیر شد. رزم‌آرا از مذاکرات «گس - گلشائیان» حمایت می‌کرد. مذاکرات به‌نتیجه ۵۰-۵۰ رسیده بود. فرمول ۵۰-۵۰ فرمولی بود که کارتل جهانی نفت، پس از جنگ دوم برای انعقاد قراردادها، و گرفتن امتیازهای تازه در خاور به‌کار بسته بود. (از جمله در مورد نفت عربستان، این فرمول ازجانب کمپانی‌های آمریکائی به‌کار بسته شده بود) رزم‌آرا این توافق را حداکثر چیزی می‌دانست که در دست امکان بوده است. مصدق حمله خود را به‌توافق نامه جدید شروع کرد و در سال ۲۹ بر سر مسأله نفت رزم‌آرا را استیضاح کرد.

مسأله نفت در مجلس هر روز داغ‌تر می‌شد. سرانجام در ۱۳ اسفندماه ۱۳۲۹، مصدق که ریاست کمیسیون نفت مجلس شورا را به‌عهده داشت، به‌جای اعلام نظردرباره توافق نامهی «گس - گلشانیان»، پیشنهاد ملی شدن نفت را در مجلس به‌میان آورد. مردم گوش به‌زنگ وقایع بودند. و نمایندگان طرفدار مصدق ازمدتی قبل به‌عنوان فراکسیون «جبهه ملی» شناخته می‌شدند. در گرماگرم این جریان، رزم‌آرا توسط یکی از فدائیان اسلام (خلیل طهماسبی) در شانزدهم اسفند در مسجد شاه ترور شد. با ترور رزم‌آرا، مردم به‌هیجان آمدند، و تضادهای موجود به‌اوج خود رسید. حسین علا یك كاینه موقت تشکیل داد. هنوز چند روز از ترور رزم‌آرا نگذشته بود که دکتر زنگنه نیز ترور شد. در چنین جوی بود که مرتجعین عقب نشستند. و در مجلس که جبهه ملی در آن اقلیتی بیش نبود، لایحه ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند سال ۲۹ به‌تصویب رسید. درباره که نمی‌خواست رسماً در مقابل نظرات آمریکا مقاومت کند، از مخالفت رسمی با این جریان خودداری کرد. ولی «توشیح» لایحه تا دهم اردیبهشت سال ۳۰ به‌تعویق افتاد. در ششم اردیبهشت، مصدق برای اجرای قانون ملی شدن نفت به‌نخست‌وزیری رسید. و از مجلس رأی اعتماد گرفت. آمریکا که خود را در بدست آوردن پیروزی سهیم می‌دانست، امیدوار بود که ایران پس از خلع‌ید از شرکت نفت، با آمریکا و انگلیس تحت شرایط تازه‌ای توافق کند. پس از خلع‌ید در ۲۹ خرداد، «هاریم» در ۲۳ تیر به‌ایران آمد و تظاهرات خونین ۲۳ تیر برپا شد. مصدق به‌آمریکا جواب مثبت نداد. اما هنوز خود را آنقدر قوی نمی‌دانست که از حمایت آن صرف‌نظر کند. در اینجا همان مانورهای سیاستمدارانه به‌چشم می‌خورد. نامه‌های مصدق به‌ترومن و بالعکس نموداری از این دیپلماسی است. در این مورد هدف مصدق امپریالیزم انگلیس است و بس، حتی مرتجعین داخلی هدف حملات او نیستند عناصر آمریکائی مثل زاهدی، امینی و دیگران، و عناصر دست راستی مثل کاشانی، بقائی و مانند آن‌ها با مصدق در يك خط قرار دارند. و با تشدید اختلاف‌های ایران و انگلیس و توطئه‌هایی که سفارت انگلیس برضد دولت شروع کرده بود، در دی ماه ۱۳۳۰ مصدق به‌عنوان تشدید فشار، کنسولگری‌های انگلیس را بست. و تقریباً مقارن آن مجلس سنا را منحل کرد. مجلس موسسان که در سال ۲۸ زیر فشار مرتجعین و درباره برپا شده بود، برخلاف قانون اساسی، تشکیل مجلس سنا را تصویب کرده بود. و در همان شرایط انتخابات آن انجام یافته بود. انحلال مجلس سنا، سرآغاز درگیری مصدق با مرتجعین داخلی و درباره بود. به‌دنبال این اقدامات، انتخابات دوره‌ی هفدهم در بهمن سال ۳۰ انجام گرفت. مصدق به‌نحو غیرمنتظره‌ای دست مرتجعین را باز گذاشت و بنابر اسناد و شواهد مسلم از تقلب در انتخابات و تعویض صندوق‌ها، یعنی شیوه‌ی مرسوم جلوگیری نکرد. حتی در این کار از عناصری که در دوره‌های قبلی در این کار تخصص یافته بودند استفاده کرد. هدف این بود که نمایندگان حزب توده وارد مجلس نشوند. این هدف با تعطیل گذاشتن انتخابات در برخی شهرستان‌ها کاملاً تأمین نشد. حزب توده که دارای نفوذ و کمیته‌ی زیاد شده و طرفداران نیمه متشکل زیادتری داشت،

عملاً حتی يك نماینده به مجلس نفرستاد. و در عوض طرفداران واقعی مصدق در مجلس در اقلیت قرار گرفتند. و مرتجعین اکثریت خود را حفظ کردند. این شیوه‌ی سازشکارانه طی سال‌های ۳۱-۳۲ مصدق را با مشکلات زیادی روبرو کرد. (از جمله در رای اعتمادی که مجلس هفدهم به قوام داد و پس از ماجراهای سال ۳۲ که به انحلال مجلس و انجام رفراندوم منجر شد) طی ماه‌های اول سال ۳۱ مبارزه با انگلیس و خنثی کردن فشار اقتصادی و نتایج محاصره اقتصادی ایران، از طرف کمپانی‌های نفتی، تمام نیروی مصدق را به خود اختصاص داد. مصدق برای تأمین بودجه دولت به محدود کردن واردات و رشد صنایع داخلی متوسل شد. ضمناً اوراق قرضه‌ی ملی منتشر کرد. حزب توده برای توسعه‌ی مخالفت خود با قرضه‌ی ملی، به هزینه‌های نظامی و نقش مستشاران آمریکایی در ارتش و خرید تانک‌های شرمین آمریکایی، که خلق را نابود می‌سازد، متکی شد (۱۶). (اشاره به ۲۳ تیر و وقایع مانند آن است) معذک قرضه ملی از طرف قشرهای خرده بورژوازی (پیشه‌وران، کسبه و کارمندان دولت)، و بورژوازی ملی بزرگ و کوچک مورد استفاده قرار گرفت. گرچه مبلغ آن نمی‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در موقعیت وخیم اقتصادی ایران داشته باشد، با همه فشارها، مصدق موفق شد جلوی افزایش قیمت‌ها را بگیرد. در يك مورد همین که نرخ قند و شکر افزایش یافته بود، با پادرمیانی مصدق، بازرگانان مربوطه نرخ را به‌بهای زیان فروش نگهداشتند. در سال‌های ۳۰-۳۲ و اقتصاد بدون نفت، مصدق باعث رشد صنایع داخلی شد، و توازن بازرگانی خارجی تأمین شد. با این همه بروز نارسائی‌های مالی در پرداخت‌های دولتی، (مثل حقوق‌ها که اغلب پس از مدتی از پایان ماه پرداخت می‌شد و بودجه گاهی به‌صورت يك دوازدهم تصویب می‌شد) اجتناب‌ناپذیر بود. در چنین اوضاع اقتصادی بود که مصدق تقریباً با انگلیس به‌دادگاه لاهه رفت. دکتر سنجابی و خسرو قشقائی از جمله اعضای هیئت نمایندگی ایران بودند که قبلاً به لاهه رفته بودند. در همین موقع نفتکش رزماری (ایتالیائی) که تحریم خرید نفت ایران را نقض کرده بود، در عدن بازداشت شد.

مصدق که از لاهه برگشت با توطئه‌های پنهانی امرای ارتش روبرو شد، از سوی دیگر مصدق که نقش فرماندهان نظامی (رئیس شهربانی، ژاندارمری و فرمانداری نظامی تهران) را در ایجاد برخوردهای خونین و کارشکنی دریافته بود، درصدد چاره برآمد. مصدق تصمیم گرفت حق غیرقانونی شاه را در تعیین وزیر جنگ ملغی سازد. و پست وزارت جنگ را بدست خود گیرد. در ذهن رجال قدیمی يك مشابهتی بین حرکت مصدق با حرکت رضاخان در سال‌های قبل از سلطنت وجود داشت. زیرا او نخست‌وزیر و سردار سپه و وزیر جنگ بود. با این تفاوت عمده که مصدق نظامی نبود، و هدف‌ها و سوابقش جز رضاخان بود. در

۲۶. حزب توده در توجیه این که چرا دولت شوروی مطالبات ایران در طی جنگ دوم را (مسأله ۱۱ تن طلای ایران) در این موقعیت خطرناک تحویل نمی‌دهد، به‌همین قبیل استدلال‌ها متوسل می‌شد.

۲۶ تیر مصدق به عنوان تهدید استعفا داد. و قوام به جایش آمد. (جریان قیام سی ام تیر قبلاً بررسی شده است)

پس از پیروزی مصدق در آخر مرداد ۳۱، مجلس اختیارات مصدق را تصویب کرد که او بدون مجلس، قوانینی را به مورد اجرا بگذارد. این اختیارات برای خنثی کردن ماهیت ارتجاعی مجلس هفدهم ضرورت یافته بود. در مهرماه ۳۱، ایران با انگلیس قطع رابطه کرد.

تضادهای درونی به سرعت رشد یافته بود. جناح راست جبهه ملی بر سر مشی مصدق بتدریج از او فاصله می گرفت. مصدق دید بی طرفی آمریکا را از دست داده، و به تدریج آمریکا سیاست فعال تری بر ضد او پیش گرفته است. دربار و امرای ارتش دست به توطئه می زدند. مصدق عده ای از مرتجع ترین امرای ارتش را بازنشسته کرده بود. (با اتکاء به داشتن پست وزارت دفاع، مصدق اسم وزارت جنگ را به وزارت دفاع ملی عوض کرده بود). در دی ماه، اختیارات مصدق برای يك سال تمدید شد. دیگر از طریق مجلس و مانورهای سیاسی ممکن نبود، مصدق را سرنگون ساخت. این بار ارتجاع دست در دست امپریالیزم توطئه نهم اسفند را به وجود آورد. توطئه به این ترتیب شروع شد که شاه اعلام کرد که می خواهد به اروپا سفر کند. درباری ها (برادران و خواهران شاه و دیگر مرتجعین) او باش را جمع کردند، تا بر ضد مصدق دست به تظاهرات بزنند. در این روز بود که «شعبان بی مخ» به خانه مصدق حمله کرده، و بازداشت شد، جبهه ملی و حزب توده علیه شاه و امپریالیست ها دست به تظاهرات زدند. و تظاهرات خیابانی چند روز ادامه یافت. در پایان همین تظاهرات بود که خبر فوت استالین پخش شد. (مارس - ۱۴ اسفند) در سایه حسن روابط حزب توده با دولت، حزب توده اجازه پیدا کرد که میتینگ یادبود استالین را در میدان فوزیه برگزار کند. این میتینگ با شکوه تمام برگزار شد. ولی به حیثیت حزب توده نیفزود. بلکه به مردم نشان داد که حزب توده هنوز چه وابستگی عمیقی به شوروی دارد.

به دنبال توطئه نهم اسفند، مصدق نزدیک به دو بیست تن از مرتجعین را بازداشت کرد. که از جمله آن ها فضل الله زاهدی بود. ارتجاع با ضربه ای روبرو شد. دیگر از هر طریقی می باید حکومت مصدق را سرنگون کرد. ارتجاع از هیچ عملی فروگذار نکرد. از یکسو ابوالقاسم خان بختیاری را تحریک کرد، که سر به شورش برد تا نشان ناامنی باشد. و دست ارتشی ها باز شود. و از سوی دیگر، در اردیبهشت ۳۲، افشار طوس رئیس شهربانی وقت را که از جانب مصدق به این پست گمارده شده بود، ربودند و به قتل رساندند. تا ناامنی و بی لیاقتی دولت بر همه روشن شود. مقارن این توطئه، زاهدی که آزاد شده بود، در مجلس متحصن شد. و اختلاف کاشانی و مصدق به اوج خود رسید. کاشانی، علناً برای سرنگون کردن مصدق با مرتجعین متحد شد، کاشانی سرشناس ترین چهره ی روحانی آن دوره بود. آخوندی عوام فریب و سیاست باز بود. جاه طلبی او برای همه روشن بود، مصدق از حمایت او بی نیاز نبود و نمی توانست از آن صرف نظر کند. لذا جاه طلبی ها و فرصت طلبی های او را تحمل می کرد.

ولی کاشانی نتوانست تکامل جنبش ضدامپریالیستی را تحمل کند. پس از سی‌ام تیر مصدق با مرتجعین برخورد‌های جدی پیدا کرد و در عوض حزب توده به‌مصدق نزدیکتر شد. کاشانی از جنبش روی گرداند. ولی برخورد رسمی مصدق و کاشانی چند ماه به‌تعویق افتاد، کاشانی دولتی در دولت مصدق تشکیل داده بود، خانه آقا در پامنار از يك وزارتخانه فعال‌تر بود. آقازاده‌ها و میرزاها و روزی‌برها، از صبح تا شام کارچاق‌کنی می‌کردند. مهرهای کاشانی زیر ده‌ها و صدها توصیه می‌خورد. و بی‌آن که خودش همه این توصیه‌ها را خوانده باشد (۳۷) در هر ماه يك گونی توصیه به‌سر وزارتخانه‌ها می‌ریخت. با اختلاف‌هایی که بروز کرده بود، مصدق دستور داد که توصیه‌های آقا راجع کنند. به‌آن وقعی ننهند. این ضربتی بود به‌جاه‌طلبی آیت‌الله کاشانی که جدائی او را از مصدق جلو انداخت. شمس قنات‌آبادی ملقب به (شمس خان‌دار) از دست‌پروردگان کاشانی بود. مظفر بقائی (برای تحصیلات به‌فرانسه رفته بود و به‌علت عیاشی و ولگردی موفق به‌درس خواندن نشده بود. و بدون گرفتن عنوان از فرانسه باز می‌گردد.) اولین دغلکاری او این بود که برای خودش عنوان دکترا جعل کرده بود. رئیس حزب زحمتکشان که آدم خیانت‌پیشه جاه‌طلب و فاسدی بود، در جریان ملی شدن نفت به‌مصدق چسبیده بود. خلیل ملکی و همکارانش حزب زحمتکشان و روزنامه‌ارگان این حزب، «شاهد» را به‌سنگر مبارزه با حزب توده تبدیل کرده بودند. پس از نزدیکی حزب توده به‌مصدق، دیگر حنای این حزب رنگی نداشت. و حیثیت حزب روز به‌روز رو به‌نابودی می‌رفت. - معذک جدائی بقائی از مصدق درست به‌خاطر بالا گرفتن موج مبارزه و رشد و تکامل آن بود. بقائی در مجلس دست به‌توطئه زد. و سرانجام به‌درجۀ پادوئی دربار تنزل یافت. در ۲۸ مرداد بقائی به‌این افتخار می‌کرد که با زاهدی کودتاچی در همان روز عکس یادگاری بگیرد. حسین مکی (۳۸) عنصری توخالی بود، که در جریان خلعید جزو هیأت بود، مکی در جریان خلعید، «سرباز فداکار» نام گرفت و نماینده‌ی اول تهران در مجلس هفدهم بود. مکی نیز در کنار بقائی قرار گرفت. بعدها گفته شد که هر دو نفر خریده شده‌اند. مکی که قبلاً مرد فقیری بود، در این جریان توانست سرمایه لازم را برای يك زندگی مرفه به‌هم بزند. معذک مکی بعدها در برپا کردن جنجال‌های ضد‌مصدقی به‌پای بقائی نرسید. از جمله رجال دست‌راستی جبهه ملی که از مصدق جدا شدند، حائری‌زاده و عبدالقدیر آزاد بودند که در فرصت‌طلبی از دیگران دست

۲۷. ننگین‌ترین این توصیه‌ها، توصیه‌ای بود که با مهر کاشانی به‌راديو ایران رسیده بود به‌این مضمون که «بانو غزال» خواننده‌راديو تهران را به‌خوانندگی بپذیرد. این توصیه را یکی از آقازاده‌ها در ازای خوشگذرانی به‌مهر پدر بزرگوار خود رسانده بود.

۲۸. حسین مکی پیش از شهریور ۲۰ درجه‌دار ارتش بود. مکی با ملك‌الشعرا به‌ار آشنا شده، مدتی از مریدان او می‌شود. وزیر نظر او تاریخ بیست ساله را تنظیم می‌کند. عامل معروفیت مکی همین تاریخ بیست ساله شد، و او را که فاقد تجارب سیاسی و صفتهای ارزنده بود، در يك قطع‌الرجال به‌معروفیت رساند.

کمی نداشتند. به این ترتیب پس از آن که در همان ماه‌های اول عناصری (مثل امینی، زاهدی) از مصدق جدا شدند، در ماه‌های پس از ۳۰ تیر (تقریباً به فاصله دو ماه) گروه مهمی از رهبران جبهه ملی از مصدق بریدند. و به صف دشمن پیوستند. در این شرایط عناصری مثل عبدالله معظمی وکیل مجلس به دو دوزه بازی دست زدند. و مصدق را تنها گذاشتند. با جدائی این عده، عناصر صادق پا به پای تکامل جنبش رشد کردند. در رأس این عده، حسین فاطمی وزیر امور خارجه قرار داشت. حسین فاطمی پیش از پیوستن به مصدق، سابق همکاری با (انتلیجنت سرویس) را داشت. ولی در پرتو جنبش ملی، وجدان او بیدار شد. و کلیه اسرار این سازمان جاسوسی را که در اختیار داشت به مصدق تسلیم کرد. پس از این که فاطمی از مصدق صادقانه تبعیت کرد، با سرعت در جبهه ملی رشد کرد. فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز بود، که به هیچ یک از احزاب جبهه ملی وابستگی نداشت. و سخنگوی رسمی جبهه شناخته می‌شد. فاطمی در سال ۳۱ از سوی فدائیان اسلام مورد سوؤ قصد قرار گرفت و عبد خدائی نوجوان عنصر فدائیان اسلام او را با تیر زد. ولی فاطمی از توطئه زنده بیرون آمد. این تحریکات در حرکت فاطمی تردیدی ایجاد نکرد. فاطمی وزیر امور خارجه مصدق بود. و تا آخرین روز حیات به او وفادار ماند. دیگر از افراد صادق جبهه ملی، دکتر شایگان و مهندس رضوی بودند که از محبوبیت برخوردار بودند و به او وفادار ماندند. الهیار صالح سفیر ایران در آمریکا بود، صالح سفیری محافظه کار و حسابگر شناخته می‌شد. گفته شده است که صالح در ماه‌های بحرانی پیش از کودتا با آمریکا مذاکره کرد، و اعلام کرده بود که حاضر است جای مصدق را بگیرد. این ماجرا در مناسبات مصدق با صالح و اطرافیان او در جریان سال‌های ۳۹-۴۲ بی تأثیر نبود. علاوه بر رجال منفرد که مانند خود مصدق از تربیون «دولت» با مردم تماس می‌گرفتند، جبهه ملی احزابی نیز داشت، علاوه بر حزب زحمتکشان که ذکر آن گذشت، حزب ایران مهم‌ترین حزب جبهه ملی بود. حزب پان ایرانیزم نیز از جمله احزاب جبهه ملی بود که درباره‌ی یکایک آن‌ها در پایان این مبحث خواهیم نوشت. در خرداد سال ۳۲ نیز مصدق درمانده بود. دولت آن قدر مفلس بود که فوق العاده‌ی نیروهائی را که به جنگ ابوالقاسم بختیاری فرستاده بود نمی‌توانست بپردازد و اصلاً قادر نبود حقوق درجه داران و افسران را ترمیم کند. این وضع در ایجاد ناراضائی در صفوف پائین ارتش اثر می‌گذاشت. مصدق برای از بین بردن این ریشه‌های ناراضائی، اقدام نمی‌کرد. و در چارچوب «قانون» مانده بود. حال آن که می‌توانست بامانورهائی^(۳) درجه داران را از افراد جدا کند، افسران جز خود به خود طرفدار او بودند. به هر حال مصدق تصمیم گرفت سیصد میلیون اسکناس منتشر کند و

۲۹. مصدق می‌توانست حقوق درجه داران را افزایش دهد ولو بزیان بودجه عمومی و به آن‌ها تأمین و خانه بدهد. این برنامه می‌توانست درست از هنگامی آغاز شود که مصدق پس از سی تیر پیروز شد و پست وزارت دفاع را به عهده گرفته بود.

«لیبرال‌های» محافظ قانون دست در دست دربار و امپریالیزم، این مسأله را وسیله مبارزه با او قرارداد، در تیر ۳۲ نمایندگان طرفدار مصدق که در اقلیت بودند، از مجلس استعفا دادند. ولی مجلس همچنان پابرجا بود. در ۱۲ مرداد مصدق رفراندوم کرد. در این موقع وزیر کشور غلامحسین صدیقی بود که از جمله رجالی بود که بدون هیچ سابقه‌ی سیاسی به مصدق پیوسته بود. و به او وفادار مانده و با جنبش پیش رفته بود. توسل به رفراندوم، بدون هیچ نسبت و سابقه‌ی قبلی، اقدامی انقلابی به حساب می‌آمد، در ۲۵ مرداد، انحلال مجلس اعلام گردید. همان شب کودتائی شد. و بعد از آن کودتای ۲۸ مرداد به حاکمیت مصدق خاتمه داد. مصدق تا عصر روز ۲۸ مرداد در خانه‌ی خود بود. و وقتی دید که دیگر مقاومت فایده ندارد، از خانه فرار کرد (از روی بام‌ها) ولی چند روز بعد دستگیر شد.

جمع‌بندی خصوصیات و روش‌های مصدق

۱. مصدق خود با جنبش رشد کرد. در مرحله اول به نقش ارتجاع داخلی کم‌بها می‌داد، ولی در عمل به اهمیت آن پی برد.
۲. علیرغم دگرگونی‌هائی که در روش مصدق بوجود آمد، نتوانست پاسخگوی ضرورت‌های عصر خود باشد. مصدق در موارد متعددی می‌بایست به دشمن امان ندهد. و امکان رشد بیشتری به مردم بدهد. پس از سی‌ام تیر می‌بایست ارتش را تصفیه کند و از روحیه انقلابی مردم برای سرکوبی آن‌ها بهره بگیرد. امرای ارتش برکنار و مرتجعان فعال بازداشت شده و عملیاتشان خنثی گردد. نمونه‌ی بزرگ دیگر، مماشائی است که پس از شکست کودتا در نهم اسفند، و بخصوص در ۲۵ مرداد از مصدق مشاهده می‌شود.
۳. نقص عمده مصدق نداشتن سازمان و رابطه متشکل با مردم بود. همچنان که خواهیم گفت، احزاب جبهه ملی، حزب به معنی واقعی نبودند بلکه باشگاه‌های سیاسی‌ای بودند، بدون برنامه‌ی روشن و انضباط و مرکزیت. بنابر این مصدق و همکاران منفردش با توده‌ها تماس آزاد یک‌طرفه داشتند.
۴. مصدق علیرغم توطئه‌گری‌های دربار، هیچگاه با شاه طرف رسمی نشد. (گرچه اشرف را مودبانه به اروپا تبعید کرد.) احترام مصدق به (مشروطیت) و قانون اساسی در کندی حرکت جنبش و در جهت مبارزه با ارتجاع داخلی اثر می‌گذاشت، و به مرتجعین فرصت می‌داد که در پشت قانون اساسی پنهان شوند.
۵. مصدق تا آخرین روز حکومت خود حاضر نشد رسماً همکاری حزب توده را، که تغییر سیاست داده بود، بپذیرد، و به شعار جبهه واحد ضد استعماری بهر نحو که مطابق جنبش بود، جواب مثبت بدهد.
۶. روش مصدق در اغلب موارد، تحت تأثیر آموزش‌های بسیار قدیمی رجال ملی قرار

داشت. و این با محتوای جنبش در آن سال‌ها وفق نمی‌داد. قالبی که مصدق برای مبارزات خود در نظر گرفته بود، خود به‌خود موجب محافظه‌کاری او می‌شد. اما در کنار این کمبودها که در شکست مصدق نقش اساسی داشت، مصدق واجد خصوصیات ممتازی بود:

۱. مصدق روحیه‌ی توده‌های خرده بورژوازی (بخصوص کسبه، پیشه‌وران، بازرگانان، کارمندان) را به‌خوبی می‌شناخت. و تاکتیک‌های خود را با توجه به آن انتخاب می‌کرد. با همه‌ی این‌ها مصدق در طول مبارزات خود، از انگیزه‌های مذهبی شخصاً استفاده نکرد. و حاضر به‌تظاهر مذهبی برای جلب نظر توده نشد.

۲. مصدق در انتخاب بین انگلستان و شرکت نفت، مشی درستی را انتخاب کرد. و استفاده‌ی مصدق از تضادهای امپریالیستی آن دوره عملی بجا بود. لکن در این مورد روش و نحوه‌ی عمل مصدق خالی از انتقاد نیست.

۳. مصدق در راه خود پیگیر بود، گرچه قاطعیت لازم را نداشت، ولی به‌ملت ایمان داشت. و این ایمان را تا آخرین لحظه حیات حفظ کرد. مصدق دیدگاه ناسیونالیستی داشت. او به‌مفهوم مبارزه‌ی طبقاتی و تقسیم ملت به‌طبقات عقیده نداشت. ولی در حفظ عقاید خود محکم و پابرجا بود.

۴. مصدق با بردن مسأله نفت بین توده‌ها، مفهوم رابطه‌ی استعماری را به‌مردم فهماند. و درك اجتماعی - اقتصادی مردم را در شناخت امپریالیزم تکامل داد. همچنان درمقابله با امپریالیزم انگلیس - که امپریالیزم حاکم بر خاورمیانه بود - به‌جنبش ضدامپریالیستی کمک کرد. و جنبش ملی ایران را به‌جهان شناساند.

۵. مصدق با دفاع از حقوق ملت و اقداماتی که کرده بود، در دادگاه نظامی حیثیت جبهه ملی را حفظ کرد. مردم که جبهه ملی را در مصدق می‌شناختند، با دفاع مصدق در دادگاه، محکومیت و سپس زندانی کردن او در (قلعه احمدآباد «ضعف‌ها و تسلیم‌طلبی‌های اکثر رهبران جبهه را ندیدند. در حالی که این امر شایستگی مصدق را می‌رساند. به‌عناصر فرصت‌طلب» مثل - صالح، سنجابی، صدیقی و دیگران) اجازه داد که در پناه حیثیت مصدق برای خود کسب محبوبیت کنند.

درباره‌ی احزاب جبهه ملی

حزب ایران در سال‌های پس از شهریور ۲۰ تشکیل شد. تشکیل‌دهندگان این حزب عناصری لیبرال و اغلب اشراف‌منش بودند. حزب ایران در تمام دوره حیاتش يك باشگاه سیاسی بود. یعنی توده‌های وسیع را به‌خود جلب نمی‌کرد. حتی در اوج جنبش، حزب ایران نتوانست نیروی عمده‌ای را جلب کند. وسیع‌ترین قشر این حزب عناصر روشنفکری بودند، که تمایلات آزادیخواهانه‌ی ملی داشتند. محافظه‌کاری حزب ایران به‌آن امکان می‌داد که از زیر ضربات سهمگین همواره برکنار بماند. این حزب با این که در «جبهه

دموکراتیک» با حزب توده و حزب دموکرات متحد شده بود، عملاً از ضربات ناشی از شکست مصون ماند. سرانجام محافظه‌کاری رهبران حزب در اواخر سال ۳۱ موجب انشعاب در حزب شده، «نخشب» و «رازی» از حزب ایران جدا شدند. و حزب «مردم ایران» را با طرز تفکر (سوسیالیزم - اسلامی) و چنانچه خودشان می‌گفتند «سوسیالیست‌های خداپرست» بوجود آوردند. حزب جدید توانست جوان‌ترین افراد حزب ایران را از آن جدا کند. این حزب پس از ۲۸ مرداد و تشکیل نهضت مقاومت، نقش مثبت‌تری از حزب ایران داشت. محافظه‌کارترین رهبران جبهه ملی مثل (صالح، و سنجابی، شاپور بختیار و بسیاری دیگر) از رهبران این حزب بودند. حزب ملت ایران بر مبنای پان‌ایرانیزم، حزبی بود با اعتقادات افراطی ناسیونالیستی، با تمایلات شبه‌فاشیستی که در حوزه‌های آن آثار هیتلر و حزب نازی آلمان مورد بحث و تعلیم قرار می‌گرفت.^(۳۰)

این حزب از حزب پان‌ایرانیزم نشعاب کرده بود. (به روایت خودشان حزب پان‌ایرانیزم پزشکپور از آن انشعاب کرده است). داریوش فروهر فعالیت خود را از مکتب‌های ایرانیزم که بعدها بنام حزب پان‌ایرانیزم شکل گرفت، شروع کرد و پس از بروز اختلافات بر سر دربار و مصدق، فروهر جانب مصدق را گرفت ولی پزشکپور گرایش‌های شاه‌دوستی خود را حفظ کرد. برخوردهای خیابانی توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌ها، اغلب بین پان‌ایرانیزم‌ها و افراد سازمان جوانان که زیر سرپوش کانون جوانان دموکرات پنهان شده بودند، روی می‌داد. پیرامون پان‌ایرانیزم عده‌ای از اوپاش حرفه‌ای جمع شده و برخوردها را حتی به کشتار می‌کشاندند. از این جمله گروهی بود که خود را «آوارگان پان‌ایرانیزم» می‌نامید. امیر موبور (زرین کیا) در رأس این عده قرار داشت. این گروه که بسیار بدنام و شرور بود، از هر دو جناح حزب پان‌ایرانیزم رانده شده بود. مسئولیت اعمال آن‌ها به عهده‌ی حزب نبود. از جمله اقدامات حزب ملت ایران، (فروهر) حمله به خانه کاشانی در سال ۳۲ بود که منجر به قتل یکی از کسانی که در خانه کاشانی بودند، شد. پس از بروز اختلاف بین بقائی و مصدق، خلیل ملکی و همکارانش نمی‌توانستند در حزب زحمتکشان بمانند. بقائی که صاحب امتیاز حزب و روزنامه‌ی شاهد بود، اجازه نمی‌داد مطلبی برخلاف میلش نوشته شود. ملکی و باندش در حالیکه تشکیلات و تعلیمات حزب را در دست داشتند، ناچار به تبعیت از بقائی بودند. سرانجام در جریان قتل افشار طوس، ملکی از حزب جدا شد و حزب زحمتکشان (نیروی سوم) را ایجاد کرد. این حزب گرچه به‌طور کلی طرفدار مصدق بود، ولی هدف‌های ضد توده‌ای خود را همچنان ادامه می‌داد. پس از ۲۸ مرداد بر سر روشی که حزب می‌بایست در مقابل دولت پیش گیرد، در این حزب انشعابی روی داد. و جناح طرفدار مصدق را که دکتر محمدعلی خنجی در رأس

۳۰. مراسم و تشریفات این حزب نشانی از این تمایلات بود. یکدیگر را «سرور» خطاب می‌کردند و به سبک هیتلری سلام می‌کردند، سلامشان «پاینده ایران» بود. شعار حزب «فلات ایران به زیر یک پرچم» بود.

آن بود، از ملکی جدا شد. و در نهضت مقاومت شرکت کرد. حال آن که ملکی به نحوی سیاست‌بازانه و عالم‌نمایانه، رژیم را تأیید می‌کرد. بعدها خنجی در جبهه ملی دوم نقش ارتجاعی خود را ایفا کرد. حزب ملت ایران که جوان‌ترین نیروی جبهه ملی بود، پس از کودتا در نهضت مقاومت شرکت کرد. و جزو اولین جریان‌هایی بود که همکاری ضمنی با توده‌ایها را پذیرفت. و در ماه‌های پس از کودتا، افراد آن علیرغم برخوردهای خشن با افراد حزب - بخصوص سازمان جوانان - عملاً در فعالیت‌ها همکاری می‌کردند. طی سال‌های بعد نیز اغلب (نه همیشه) فروهر و همکاران نزدیکش این مشی را ادامه دادند و با عناصر بطورکلی کمونیست همکاری ضمنی داشتند. در پایان این مبحث، به موقعیت مهدی بازرگان و همکارانش اشاره‌ای می‌کنیم.

بازرگان از جمله منفردین جبهه ملی بود که از همان نخست اعتقادات مذهبی را با اعتقادات سیاسی آمیخته بود. بازرگان رئیس هیأتی بود که برای خلع‌ید شرکت نفت ایران و انگلیس به خوزستان رفت. و این عمل تاریخی را با موفقیت به انجام رساند. در همین جریان یک‌دندگی مذهبی بازرگان، ناراحتی کوچکی فراهم کرده بود که به دستور مستقیم مصدق حل شد. (مسأله بر سر مشروبات الکلی شرکت نفت بود که بازرگان قصد انهدام آن را داشت. ولی مصدق از جنبه‌ی اقتصادی با این کار مخالفت می‌کرد.) مادامی که آیت‌الله کاشانی با مصدق همکاری می‌کرد، عناصر مذهبی به‌خصوص بازاریان چشم به‌او دوخته بودند. ولی پس از جدائی کاشانی از مصدق، یکباره حیثیت او در پیش اکثریت قاطع بازاریان نیز از بین رفت. با همه‌ی این‌ها در غیاب کاشانی هم، بازرگان توانست چهره‌ی محبوبی برای توده‌ها شود. خصوصیات بازرگان با موقعیت مطابقت نمی‌کرد. مادامی که مصدق و فاطمی از نظر سیاسی در جلو توده‌ها قرار داشتند، میدانی برای این فرد نسبتاً فرصت‌طلب و متعصب مذهبی باقی نمی‌ماند. ولی پس از ۲۸ مرداد، که عناصر سطحی و «هوچی» از میدان خارج شدند، و پای ایستادگی به‌میان آمد، استواری و تعصب مذهبی بازرگان جای خود را در بین گروهی از عناصر جبهه ملی باز کرد. به این ترتیب بازرگان و همکارانش (مثل سنجابی، طالقانی، و بعدها شیانی) در ایجاد و ادامه‌ی نهضت مقاومت نقشی موثر بازی کردند. ارزیابی فعالیت‌های احزاب جبهه‌ی ملی نشان می‌دهد که این احزاب، در جنبش ملی دارای نقش تعیین‌کننده‌ای نبودند. و مصدق و همکارانش بدون داشتن یک سازمان متشکل سیاسی، جنبش را رهبری می‌کردند. همانطور که یاد شد این بزرگترین کمبود جنبش در جناح ملیون بود.

مختصری درباره‌ی فدائیان اسلام

نواب صفوی مردی مذهبی بود که قادر به جذب عناصر ساده با ایمان مذهبی شده بود. نواب عقاید خود را از اخوان المسلمین تقلید کرده بود و حکومت شرعی اسلام را تبلیغ

می‌کرد. نواب صفوی در مخالفت با کسروی، معروفیت یافت و با قتل کسروی توسط امامی، ترورهای فدائیان اسلام شروع شد. نواب شخصاً مردی صادق و پرهیزکار نبود. و عده‌ای را که مجذوب عقاید او بودند، بدور خود جمع کرده بود. مهمترین ترور فدائیان اسلام، ترور رزم‌آرا بود که درست در موقع اوج‌گیری جنبش و در يك موقعیت تاریخی انجام شد. و زشت‌ترین آن‌ها سؤ قصد به دکتر فاطمی همکار مصدق بود. قتل کسروی یکی از ترورهای زشت فدائیان اسلام بود. آخرین ترور فدائیان اسلام، سؤ قصد به حسین علا پیش از عزیمت به بغداد در سال ۳۴ بود که موجب تعقیب جدی فدائیان اسلام از طرف دولت علاء شد. در ۲۱ دیماه ۱۳۳۵ نواب صفوی و سه نفر دیگر (خلیل طهماسبی، ذوالقادر و واحدی) اعدام شدند. در میان فدائیان اسلام، برادران واحدی از دیگران صادق‌تر بودند. بعدها بقایای فدائیان اسلام با گروهی بنام (هیئت مؤتلفه) ادغام شدند. و در سال ۴۳ (اول بهمن) حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت را ترور کردند که موجب اعدام چهار نفر از آنان شد. ترورهای فدائیان اسلام (به جز در مورد رزم‌آرا و تاحدی هژیر) نتیجه‌ای در جریان‌های سیاسی موجود بیار نیاورد. و واجد تمام صفات ترور کور می‌باشد. فدائیان در طول حیات خود، چند ترور انجام دادند که اغلب با هم فاصله‌های زیادی داشت. این نشان‌دهنده‌ی ماهیت این ترورهاست.

مختصری درباره‌ی احزاب دستگاه حاکمه

پس از شهریور ۲۰ همانطور که حزب توده و احزاب و دستجات ملی به وجود آمدند، احزاب ارتجاعی نیز علم شدند. از جمله حزب اراده‌ی ملی، که رئیس آن سیدضیال‌الدین معروف بود. مهم‌ترین حزبی که طی دوازده سال از جانب مرتجعین ایجاد شد، حزب دموکرات قوام بود که می‌بایست در مقابل حزب توده قد علم کند. این حزب از همه امکانات دولتی و ارتشی برخوردار می‌شد. و برای صحنه‌سازی، حتی در دموستراسیون‌های آن از نوعی اونیفورم و اسب‌های ارتشی استفاده می‌شد. معذک این حزب نمی‌توانست کوچک‌ترین نفوذی در مردم بکند. با اوج‌گیری جنبش ضد امپریالیستی، برای مقابله با حزب توده که مخفی بود - از سازمان‌های علنی استفاده می‌کرد. اول حزب «سومکا» و بعد حزب آریا بوجود آمد. حزب سومکا را که مخفف «سوسیالیزم ملی کارگران ایران» بود متشی‌زاده از هیتلری‌های سرشناس تأسیس کرد. حزب سومکا اونیفورم سیاه با بازوبند و ساطور داشت می‌گرفت. به سبک هیتلری‌ها سلام می‌دادند و مبارزه با کمونیست‌ها، هدف آن‌ها بود. این حزب در تهران بیش از صد نفر عضو نداشت و از دربار کمک می‌گرفت. در خیابان‌ها به کسانی که روزنامه‌های توده‌ای می‌فروختند، حمله می‌کردند. و در ماجرای ۲۳ تیر و آذر و ۸ فروردین قدرت‌نمایی و میدان پیدا کرده بود. حزب آریا توسط سپهری نامی

تشکیل شده بود که قبلاً از همکاران منشی زاده بود. (۳۱) گویا سر نفت بین آن‌ها اختلاف افتاده بود. اونیفورم آریائی‌ها، ارتشی رنگ بود و فرم و لباس و آرایش‌شان متفاوت از سومکانی‌ها بود. نحوه عمل و حرکات هر دو یکی بوده باشگاه حزب سومکا در خیابان خانقاه بود که آنجا را با سنگ سیاه و محافظ به صورت قلعه‌ای در آورده بودند. و حتی در چند مورد کسانی را ربوده و به آنجا بردند و شکنجه کردند. باشگاه آریائی‌ها در خیابان ژاله (مقابل مدرسه اتحاد یهودی‌ها) بود. در جریان ۲۸ مرداد حزب آریا به باشگاه حزب مردم ایران که در خیابان ژاله مقابل بیمارستان شفا بود، حمله کرد. و آنرا به تصرف خود در آورد و در آنجا مستقر شد. ملکه اعتضادی (از معروفه‌های دربار) نیز حزبی بنام ذوالفقار داشت. از این قبیل دسته‌ها باز هم وجود داشت. این احزاب از دربار کمک می‌گرفتند و در ۲۸ مرداد نقشی هم به عهده گرفتند.

علاوه بر این‌ها، از چند ماه پس از سی‌ام تیر، شعبان بی‌منخ و دارودسته‌اش در يك سو، و طیب و دارودسته‌اش از سوی دیگر، در صف دربار قرار گرفتند. و نقش این دو، بخصوص نقش طیب (از جهت تسلطی که به میدان و جنوب شهر داشت) به مراتب از احزاب سومکا و آریا و امثال آن در برپا کردن ۲۸ مرداد بیشتر بود.

۳. حزب توده و جنبش کارگری (از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹)

کودتای ۲۸ مرداد ضربه‌ای بود که نهضت ملی را در اوج خود متوقف ساخت. حزب توده که طی سالهای ۲۹ تا ۳۲ رشد یافته بود، در شکست جنبش ضد امپریالیستی امکانات زیادی را از دست داد.

۲۸ مرداد نقطه عطفی در حیات حزب توده بود، ولی نقطه پایان حیات آن به مثابه يك حزب نبود. رهبری حزب توده که از انجام وظایف خود طی یکسال قبل از ۲۸ مرداد، - یعنی از قیام ۳۰ تیر - بازمانده و شرایط مساعدی را برای آمادگی نظامی نیروهای طبقه کارگر در جنبش رهایی بخش از دست داده بود، از امکانات موجود خود در روبرو شدن با کودتا استفاده نکرد و از شناخت اهمیت کودتا و اثر مرگباری که بر جنبش ملی و کارگری می گذاشت عاجز ماند. در نتیجه بجای تجدید سازمان و تدارک نیروی زنده برای درگیری مسلحانه با دشمن، و تبدیل پروسه اقتصادی و سیاسی به پروسه سیاسی و نظامی، به تاکتیک‌های مسالمت آمیز خود ادامه داد. پس از سپری شدن روزهای اول کودتا، رهبری حزب توده دستور برگزاری میتینگ‌های موضعی و شعارنویسی و پخش تراکت و اعلامیه را داد. رهبری‌ای که در سال ۲۷ توانسته بود حزب را از زیر بار ضربه بیرون کشیده، و با تجدید سازمان آن (ایجاد سازمان مخفی) حتی به کیفیت حزب بیفزاید، اینبار نیز فکر می کرد که ۲۸ مرداد فقط شکستی برای جنبش ملی و بویژه برای مصدق و جبهه ملی خواهد بود و حزب و سازمان‌های مخفی آن خواهند توانست به مبارزه مخفی ادامه دهند. نتیجه این طرز تفکر پیش گرفتن سیاستی غیر فعال و تسلیم طلبانه در مقابل کودتا بود. رهبری حزب توده می توانست در روزهای اول حکومت کودتا، و حتی در ماه‌های نخست عمر آن با اتکا به سازمان نظامی خود، - که تا قبل از لو رفتنش کسی قدرت واقعی آنرا نمی دانست - از میان ۱۰۰ هزار اعضای حزب و سازمان جوانان، يك نیروی نظامی فراهم آورده، تا ضربه غافلگیرانه‌ای که سازمان نظامی می توانست به مراکز حساس رژیم تازه پا وارد

آورد، يك مبارزه خرد کننده را بر ضد دشمن آغاز کند. در چنین حالتی توده‌ها از حزب حمایت می‌کردند و رسالت انقلاب رهائی بخش، عملاً بدست جنبش کارگری می‌افتاد. و حزب سرسخت بر ضعف‌های خود غلبه کرده، اپورتونیزم را از رهبری و صفوف خود ریشه کن ساخته، به يك حزب انقلابی تبدیل می‌شد که در جریان مبارزه مسلحانه توده‌ای تجارب خود را تکامل می‌بخشید.

در اینجا مسئله این نیست که حزب توده با يك حرکت سریع به پیروزی می‌رسد یا نه. مسئله این است که این فرصت تاریخی بی نظیری بود که حزب توده می‌توانست طی آن مبارزه مسلحانه را آغاز کرده، و توده‌ها را به نبرد توده‌ای بکشاند. به فرض اینکه این حرکت در حله نخست با شکست‌هایی روبرو می‌شد، و تلفات سنگینی می‌داد، هیچ آسیبی به پیشاهنگ انقلابی و جنبش انقلابی نمی‌رسید. تجارب و سنت‌هایی که این مبارزه ایجاد می‌کرد، صلابتی برای حرکت انقلابی توده‌ها تحت رهبری طبقه کارگر در جهت ایجاد حاکمیت خلق، و برپاداشتن انقلاب دموکراتیک بود. ولی اپورتونیزم بیکرانی که بر رهبری و صفوف حزب توده حاکم شده بود، اجازه چنین حرکتی را نداد. اعضای ساده و مسئولین پائین حزب که در تماس با توده‌ها شکست و عواقب شرم آور آنها با گوشت و پوست خود حس می‌کردند، از همان لحظه شکست خواستار عکس العمل جدی رهبری حزب بودند. موج اعتراض که در روزهای نخست کودتا ایجاد شده بود، طی ماههای نخست تبدیل به طوفان اعتراض شد. رهبری بارها دستور صادر کرد که هرگونه بحث درباره مشی حزب در مقابل کودتا ممنوع است. این دستورها برخلاف همیشه فقط در يك جلسه می‌توانست دهان افراد را ببندد. ولی اعتراض به صورت‌های غیر رسمی دوباره از سر گرفته می‌شد. در این میان مسئولان میانی نقش دوگانه‌ای بازی می‌کردند. نزد افراد پائین دست خود از رهبری و سانترالیزم حزب دفاع کرده، در صدد خاموش کردن موج اعتراض بر می‌آمدند. و نزد مسئولین بالا دست خود، به مشی حزب اعتراض می‌کردند. هرچه مسئولیت بیشتری شد اعتراض جای خود را بیشتر به توجیه می‌داد. این خود یکی از دهها عوارض اپورتونیزم در صفوف حزب توده بود. در آبان ۳۲، اعلامیه‌ای به امضای کمیته ایالتی تهران منتشر شد که طی آن کودتاچیان و همکاران آنان بسختی تهدید شده بودند. اعلامیه تمام کسانی را که برضد افراد سازمان‌های حزب قدمی بردارند، تهدید به مجازات می‌کرد. افسران، فرمانداران نظامی، اعضای دادگاه‌های نظامی، روزنامه‌نگاران و بسیاری دیگر از عوامل رژیم مشمول این اعلام خطر می‌شدند. این اعلامیه در دل افراد گرمی می‌بخشید. تماس‌هایی که پس از کودتا بین افراد برگزیده برای تشکیل گارد ضربت وجود داشت، و در آن به صفوف حزب و سازمان جوانان درز کرده بود، مؤید تصمیم حزب برای يك چنین عکس‌العمل‌هایی بود. ولی بزودی معلوم شد که کمیته ایالتی تحت نفوذ کیانوری بدون کسب موافقت هیئت اجراییه، چنین اعلامیه‌ای صادر کرده. و از آن بدتر اینکه قبلاً هیچ آمادگی واقعی برای بکار بستن این تهدیدها بوجود نیامده بود. در واقع جناح کیانوری - قاسمی (در این موقع قاسمی در

خارج بود) می‌خواست دشمن پیروز شده را، با بلوف سرکوب کند. چند ماه پس از کودتا برای پایان دادن به جنبش‌ها و اعتراض‌هایی که علیه رهبری بعمل می‌آمد، رساله‌ای زیر عنوان (دربارۀ ۲۸ مرداد) منتشر شد. این رساله توسط زاخاریان عضو کمیته ایالتی، (از طرفداران استثنائی شرمینی در این کمیته) نوشته شده، و حاوی نظرات اکثریت رهبری حزب توده در داخل کشور بود. در این رساله موقعیت اجتماعی و اقتصادی ایران شتاب زده تحلیل شده، و اعلام شده بود که در مرحله فعلی انقلاب دهقانان بمثابه متحد طبقۀ کارگر نقش اساسی را دارد. و عدم آمادگی آنها مانع حرکت حزب بسوی يك انقلاب دموکراتیک است. نتیجه نهائی استدلال‌های این رساله این بود که، شرایط عینی برای دست زدن به حرکت نظامی و آغاز انقلاب آماده نبوده و در صورت دست زدن به این حرکت شکست سنگینی به حزب و جنبش رهایی بخش وارد می‌شود. توجیه‌های این رساله مورد قبول افراد قرار نگرفت. و بحثها را پایان نداد ولی وسیله‌ای بدست مسئولین داد، تا پی عملی رهبری را توجیه کند. جناح کیانوری نیز این رساله را مورد انتقاد قرار دادند. ولی يك خط مشی روشن و انقلابی در مقابل آن پیشنهاد نکردند. به این ترتیب حزب توده، بی توجه به واقعیت سهمگین کودتا و غلبه دشمن درنده، به حیات عادی خود ادامه داد. و با رسیدگی به جدول‌های حضور و غیاب افراد، تیراژ رونا‌های مخفی، وصول حق عضویت، و جمع‌آوری اعانه و شعارنویسی و پخش اعلامیه و شرکت در چند تظاهرات عمومی، سال اول حکومت کودتا را گذراند.

تظاهرات عمومی و اعتراضات توده‌ای پس از کودتا

همانطور که گفتیم حزب توده پس از کودتا، دستور برگزاری میتینگ‌های موضعی را صادر کرد. ترتیب برگزاری این تظاهرات بدین نحو بود که به يك شبکه مخفی دستور می‌دادند که در ناحیه معینی از شهر، طی يك ساعت معین تظاهراتی برگزار کنند. بسته به وسعت و اهمیت این تظاهرات، ممکن بود يك واحد یا بخش حزبی یا سازمانی در تظاهرات شرکت کند. مسئولین شبکه نقاط پر جمعیت را در منطقه مورد نظر، انتخاب می‌کردند. مثلاً قرار می‌شد که ساعت ۷ بعد از ظهر، در دروازه دولت و ساعت ۷/۵ در چهارراه سید علی، و ساعت ۸ در چهارراه اسلامبول، تظاهرات کوتاه مدتی که از ۳ تا ۱۰ دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید، برپا شود. افراد از چند دقیقه قبل از اینکه پلیس متوجه تجمع آنها شود سر ساعت به محل موعود می‌رسیدند. ناگهان سر ساعت ۷ در دروازه دولت بیش از ۱۰۰ و گاهی ۲۰۰ نفر جمع می‌شدند. یک نفر بالا می‌رفت و سخنرانی کوتاهی می‌کرد و جمعیت شعار می‌دادند. و تا رسیدن پلیس به تظاهرات ادامه می‌دادند. بعد افراد پراکنده می‌شدند و از راههای مختلف سرقرار بعدی می‌رفتند. و تظاهرات را تکرار می‌کردند. در این تظاهرات اغلب عده کمی بازداشت می‌شدند. رویهم رفته این وسیله خوبی برای غافلگیر کردن

پلیس بود. ولی به هیچوجه نمی توانست نقشی در برانگیختن مردم به مبارزه جدی با دشمن داشته باشد. و سلطه دشمن را تضعیف کند.

این نوع تظاهرات، چند ماه پس از کودتا ادامه داشت. ولی اولین تظاهرات عمومی در روز ۲۱ آبان سال ۳۲ برگزار شد. این تظاهرات پس از شروع محاکمه مصدق از جانب (نهضت مقاومت ملی) که (بعداً تشکیل آن ذکر خواهد شد) برپا شده بود. و حزب توده در آن شرکت کرده، طی اعلامیه‌هایی این روز را اعتصاب عمومی اعلام کرده بودند. در این روز بازار، مدارس و دانشگاه تعطیل شد. و در خیابان‌های مرکزی و بازار تظاهرات برضد شاه و کودتاچیان برپا افتاد. دستگاه علاوه بر نیروهای مسلح از اوباشان و میدانی‌ها برای سرکوبی تظاهرات استفاده کرد. و طیب حاج رضائی در رأس عده‌ای هفت تیر بدست بسود دولت و دربار تظاهرات می‌کرد. و به مردم حمله می‌کردند. شعبان بی مخ نیز با جیب در شهر می‌گشت و چاقوکشهایش به مردم حمله می‌کردند. در این روز عده زیادی بازداشت شدند. از جمله عده‌ای از بازاریان، که محرك تعطیل بازار شناخته شده بودند. حاج حسن شمشیری از مریدان مصدق، از جمله این عده بود. بازداشت شدگان اغلب به جنوب و به جزیره خارک تبعید شدند. بعدها دستگاه مدعی شد که حزب توده در این روز در صدد کودتای نظامی بوده، و این مسئله مورد تأیید قرار نگرفته است. فقط بحث‌هایی بر سر عکس‌العمل نظامی، و استفاده از سازمان نظامی در این ایام در محافل بالائی حزب در میان بوده است، که نتیجه آن رد هرگونه عکس‌العمل نظامی فوری، و عملاً در پیش گرفتن سیاست انتظار بوده است. در ۱۴ آذر ۳۲، انگلستان پیروزی رسمی خود را پس از محاکمه مصدق، با تجدید روابط رسمی با ایران اعلام کرد. قطع رابطه که در بحرانی‌ترین لحظه جنبش ملی بعمل آمده بود، اینک خنثی می‌شد. دانشگاه تهران که طی این ماهها دستخوش تظاهرات دائم بود، عکس‌العمل خود را به تجدید رابطه و محاکمه مصدق، با تظاهرات پیگیر ظاهر ساخت. از سوی دیگر بنا بود در ۱۸ آذر، نیکسون معاون رئیس جمهوری آمریکا برای بازدید از پیروزی‌های حاصله به ایران بیاید. دستگاه تصمیم گرفت برای همیشه به تظاهرات دانشجویان خاتمه دهد. بنابراین در جریان این تظاهرات در روز ۱۶ آذر، نیروهای تیپ ۴ زرهی را به دانشگاه اعزام کرد، تا دانشجویان را سرکوب کند. دانشجویان در مقابل نیروهای مهاجم مقاومت کردند و سربازان و درجه داران، آنان را به گلوله بستند، خونریزی در دانشکده فنی انجام شد. و سه تن از دانشجویان به نامهای قندچی، بزرگ نیا، شریعت رضوی، به شهادت رسیدند. و عده بیشتری زخمی شدند. تظاهرات سرکوب شد. و سربازان که از روزهای پس از کودتا در دانشگاه مقیم شده بودند، از آن پس با خشونت بیشتری حکومت نظامی را اعمال می‌کردند. (نیروی نظامی تا آغاز ریاست دکتر اقبال در دانشگاه ماند. اقبال برای کسب وجهه، در آغاز کار خود، آنها را از دانشگاه بیرون کرد). با همه این خشونت‌ها در ۱۸ آذر تظاهرات وسیعی برضد نیکسون برپا شد و سوم شهدای دانشگاه تبدیل به اعتراض عمومی و برخوردهای شدید با پلیس و

نظامیان گردید. صدها تن در این روز بازداشت شدند. تظاهرات بعدی در جریان انتخابات دوره هجدهم در پایان سال ۳۲ بعمل آمد. آخرین تظاهرات عمومی در سال ۳۲ در جریان مذاکرات کنسرسیوم بعمل آمد که در آن طرفداران مصدق و اعضاء جبهه ملی در کنار افراد حزب توده و سازمان جوانان شرکت کردند. این اعتراض‌های خیابانی، نقشی در بازداشتن دیکتاتوری رژیم نداشت.

سازمان نظامی و نابودی آن

مبارزات حزب توده در دوره علنی باعث شد که عده‌ای از افسران ارتش، ژاندارمری، شهربانی از خود تمایلات توده‌ای نشان داده، و به عضویت حزب توده در آیند. معدودی از این افراد قبل از شهریور ۲۰، دارای سوابق و افکار کمونیستی بودند. از آن جمله: عبدالصمد کامبخش که از پایه‌گذاران سازمان نظامی بود. سرهنگ سیامک نیز دارای چنین سوابقی بود. خسرو روزه از اولین افسران جوانی بود که به عضویت حزب توده درآمد. سازمان نظامی از همان نخست، تشکیلات مخفی بود. ولی طی دوره علنی با شکست آذربایجان اصول مخفی کاری در آن چندان رعایت نمی‌شد. به همین سبب عده‌ای از افراد آن شناخته شده بودند. در جریان آذربایجان افسران لشکر خراسان برخوردی خونین کردند. عده‌ای از افراد سازمان نظامی علناً در مقابل دستگاه قرار گرفتند. پس از عقب نشینی فرقه، اغلب این قبیل افسران به شوروی و عده کمتری از آنها به عراق پناهنده شدند. که بعداً تحویل ایران گردیدند، و تا هنگام لورفتن سازمان نظامی در زندان بودند. طی سالهای ۲۹ تا ۳۲، سازمان نظامی مانند دیگر سازمانهای حزب توده سرعت گسترش یافت. و عده اعضای آن تا حدود سه برابر افزایش یافت. در فاصله ۳۰ تیر تا ۲۸ مرداد اعضای سازمان نظامی نقشه و توطئه‌های نیروهای مسلح را در اختیار حزب گذاشت. و حزب نیز با رابطین آنرا در اختیار مصدق می‌گذاشت. از جمله این رابطین خدا بنده، رئیس جمعیت ملی مبارزه با استعمار بود. در روزهای قبل از کودتا، اخبار و اسرار توطئه توسط افسران حزب به نخست‌وزیر می‌رسد. و در روزنامه‌ها منتشر می‌شد. این افشاگرها، نتوانست مانع دست زدن ارتجاع به کودتا و موفقیت آن گردد. زیرا نیروی لازم برای خنثی کردن نیروی کودتاچیان وجود نداشت. در روزهای ۲۹ تا ۳۱ مرداد، عده‌ای از افسران در گروههای ۲۰ نفری به گارد ضربت اعزام شدند، تا به افراد تعلیمات نظامی بدهند. عده بیشتری از اعضای سازمان نیز در این روزها یکدیگر را شناختند. پس از آن که عکس العمل از جانب حزب نسبت به کودتا نشان داده نشد، سازمان نظامی در صدد خنثی کردن شناسائی افراد نسبت به هم برآمد. افراد شناخته شده را به شهرستان‌ها منتقل کردند. در مرداد سال ۳۳ عباسی، افسر اعزامی ارتش که از کادرهای حرفه‌ای سازمان نظامی بود، با یک چمدان کتاب و اوراق مخفی بازداشت شد. پلیس می‌دانست عباسی با افسران توده‌ای، از جمله با روزه رابطه دارد. او را زیر شکنجه قرار داد. تا اطلاعات خود را در اختیار آنها بگذارد. گزارش بازداشت عباسی توسط اعضای سازمان، که در رکن دوم فرمانداری نظامی بودند، به حزب و سازمان نظامی

رسید. فولاد دژ در گزارش خود موقعیت وخیم عباسی را ذکر کرده، و چون امکان فرار دادن او نبود، پیشنهاد کشتن او را می دهد. ولی از آنجا که عباسی همشهری روزبه، و از همکاران قدیمی او بود، روزبه اطمینان می دهد که عباسی حتماً مقاومت خواهد کرد. ولی پیش بینی روزبه غلط از آب درآمد. عباسی اطلاعات خود را در اختیار پلیس قرار داد. یورش پراکنده به سازمان نظامی آغاز شد.

اعضای هیئت دبیران، که متوجه این یورش شدند، از هیئت اجرایی خواستند که تصمیم فوری بگیرد تا تکلیف سازمان نظامی روشن شود. عده ای پیشنهاد دست زدن به عکس العمل فوری نظامی کرده بودند. ولی سازمان که ظرف يك سال فرصت هرگونه عکس العمل صحیح و تدارك نیروی نظامی از اعضای حزب و سازمان را از دست داده، و تسلیم رهبری مردود و فرصت طلب حزب شده بود، چگونه می توانست در لحظاتی بحرانی وزیر ضربات دشمن حرکتی انقلابی از خود نشان دهد؟! رهبری نه تنها با عکس العمل نظامی سازمان موافقت نکرد، حتی دستور فرار جمعی و مخفی شدن اعضای سازمان را نیز صادر نکرد. تردید، ضعف و تسلیم طلبی رهبری حزب، در ماجرای لو رفتن سازمان نظامی به اوج خود رسید. هیئت اجراییه استدلال کرده بود که دستگاه نمی تواند با ۷۰۰ افسر کاری بکند. این نحوه برخورد نشان دهنده عدم درک موقعیت حزب، و جنبش و عدم شناخت دشمن و مقاصد و تاکتیک های او بود.

عباسی محل دفترهای رمز سازمان را لو داد. دو دفترچه با رمز مثلثاتی اسامی و مشخصات اعضای سازمان، و سازمان زنان افسران را، که در جنب آن تشکیل شده بود، ثبت کرده بود. این دفترچه ها از خانه سرگرد دادخواه بدست آمد. مبشری از اعضای هیئت دبیران، که جزو سی چهل تن افسرانی بود که عباسی آنها را می شناخت، و لوداده بود و در این هنگام در بازداشت بود. زیر شکنجه سنگین و طولانی، کلید رمز را در اختیار دشمن گذاشت. بازداشت های پراکنده تبدیل به بازداشت های سیستماتیک شد. فولاد دژ، افسر رکن دوم در آخرین فرصت، اسامی دفترچه سازمان زنان را که در اختیارش قرار گرفته بود، برداشت و فرار کرد. اگر چند تن افسر دیگر که در رکن دوم بودند با او همکاری می کردند ممکن بود دفتر اصلی نیز ربوده شود، ولی این افراد (افخمی) از نظر تشکیلاتی فولاد دژ را نمی شناختند. ثانیاً با کیفیتی که رهبری و حزب داشت، نابودی سازمان نظامی، و شکست استراتژیک حزب امری محتوم بود. که این روی دادها نه علت آن بلکه معلول آن بحساب می آید. گروهی از افسران گریختند. ولی نزدیک به شصت تن از آنان بازداشت شدند. جمعا ۲۷ تن از این عده اعدام شدند. اولین دسته اعدام شدگان به تعداد ۹ نفر در روز ۲۷ مهر بهشهادت رسیدند. آخرین دسته آنان به تعداد ۶ نفر در ۲۶ مرداد ۳۴ به جوخه اعدام سپرده شدند. کشف و نابودی سازمان های نظامی، سرآغاز نابودی دیگر سازمان های حزب بود. سازمان نظامی که طی سالها، و بخصوص یکسال پس از کودتا، حزب را از ضربه دشمن مصون می داشت، در ادامه حیات حزب نقش اساسی داشت. نابودی این سازمان عظیم، به روحیه افراد آسیب جدی زد. اعضای حزب که هرگز فکر نمی کردند حزب با داشتن

چنین نیروی خردکننده‌ای، در مقابل کودتا تسلیم شده باشد، نسبت به رهبری عکس العمل شدید نشان دادند. به این ترتیب نابودی سازمان نظامی نقطه عطفی در عقب نشینی حزب توده شد. و از آن پس حزب و سازمان‌های آن به عقب نشینی نامنظم دست زده و صفوف آن در هم شکست.

نابودی شبکه‌ها و سازمان‌های حزب توده

همانطور که ذکر شد، در یکسال پس از کودتا چند هزار تن از اعضای حزب و سازمان و طرفداران آنها، به زندان کشیده شدند. اکثریت قاطع این عده در تظاهرات و فعالیت‌های تبلیغاتی و سازمانی بازداشت شده بودند و به‌ندرت افرادی که مسئولیت مهمی داشتند در حین فعالیت تشکیلاتی به دام پلیس افتاده بودند.

در شش ماه اول، سرتیپ دادستان که نسبتی هم با دربار داشت فرماندار نظامی تهران بود. در این مدت افراد بازداشت شده، حتی کسانی که با مدارکی بازداشت می‌شدند، زیر شکنجه شدید قرار نمی‌گرفتند. شکنجه به‌صورت سیستماتیک اعمال نمی‌شد. ولی در پایان سال ۳۲ تیمور بختیار با حفظ فرماندهی تیپ ۲ زرهی، به فرمانداری نظامی برگزیده شد. افسران رکن دوم ستاد ارتش در خدمت فرمانداری نظامی قرار گرفتند. پادگان تیپ ۲ زرهی به‌محل تحقیقات و شکنجه تبدیل شد. هم‌اگر به‌تیپ زرهی رفت و اسامی ماموران شکنجه و تحقیق مثل امجدی، زیبایی، مبصر، عمید سالاری و زمانی لرزه بر اندام مبارزان می‌انداخت در اواخر سال ۳۲ دو نفر از اعضای سازمان جوانان، که مسئول توزیع روزنامه رزم ارگان مرکزی سازمان بودند، در حین توزیع روزنامه بازداشت شدند. این دو تن وارطان بالاخیان و محمود کوچک شوشتری بودند. هر دو زیر شکنجه شدید قرار گرفتند و جان سپردند. سازمان نظامی محل جنازه وارطان را به‌حزب اطلاع داد. و جنازه که تقریباً مثله شده بود، از جاجرود گرفته شد و با تشریفاتی در سلیمانیه بخاک سپرده شد. از آن پس شکنجه به‌صورت سیستماتیک و منظم و در مقیاس فوق‌العاده‌ای اعمال شد. اعضای مؤثر سازمان نظامی زیر شکنجه شدید قرار گرفتند. همسران و خواهران آنها بازداشت شده، و برای به‌حرف در آوردن آنان مورد شکنجه و تجاوز قرار می‌گرفتند و حتی از خرس برای ایجاد حداکثر فشار روحی استفاده می‌کردند و زنان را در معرض تهاجم قرار می‌دادند. شهرت این شکنجه وحشیانه از مرزهای کشور گذشت. و به‌مجامع بین‌المللی کشید. مستشاران آمریکایی برای مطالعه آن به‌بازدید خرس رفتند.

مسئله تنفرنامه‌ها

در تظاهرات عمومی افراد زیادی بازداشت می‌شدند، که هیچ مدرک و دلیلی برای عضویت

و همکاری آنها با حزب توده در دست نبود. در تابستان ۳۳ در همان هنگامی که خشونت رژیم ابعاد بزرگ پیدا کرده بود، هنوز عده‌ای از مسئولین حزبی واقعیت کودتا و اختناق را نپذیرفته بودند. و از جمله نشانه‌های آن برگزاری عروسی قلابی بود. (یک بخش حزبی برای جمع آوری اعانه تصمیم گرفت، مجلس جشنی زیر نام ظاهری عروسی برپا کند. که از اعضای شرکت کننده در آن مبلغی ورودیه گرفته شود. و از فروش اغذیه نیز مبلغی جمع آوری شود. کارت‌های ورودی بین اعضا و طرفداران حزب و سازمان جوانان فروخته شد. و نزدیک به ۳۰۰ تن در مجلس شرکت کردند. این جریان بسادگی لو رفت. و فرمانداری نظامی به راحتی همه شرکت کنندگان را بازداشت کرد. در اینجا مدرکی مبتنی بر عضویت اعضا وجود نداشت. و بازداشت شدگان با کسانی که در تظاهرات عمومی بازداشت می‌شدند، وضع مشابهی داشتند.) فرمانداری نظامی در مقابل افراد، ورقه‌های ابراز تنفر نسبت به حزب توده را قرار داد تا هر کس آنرا امضا کند، آزاد شود و گرنه در زندان بماند. این اولین باری نبود که دستگاه به این وسیله متوسل می‌شد. در تظاهرات ۲۱ آبان نیز با بازداشت شدگان، چنین معامله شده بود. حزب توده امضای تنفرنامه را برای اعضای خود ممنوع کرد. در نتیجه تنفرنامه نیز غربالی شد برای جدا کردن اعضای حزب از بی گناهان. اکثریت قاطع افراد از دستور حزب تبعیت کرده، با مقاومت در مقابل تنفرنامه در زندان ماندند. و عده‌ای بهمین دلیل به حبس‌های نسبتاً سنگین محکوم شدند. پس از بازداشت، سازمان نظامی از جمله عکس العمل‌های رهبری، دستور آزاد بودن افراد در امضای تنفرنامه‌ها بود. در زندان، کمیته زندان به افراد مخفیانه دستور می‌داد، تنفرنامه را امضاء کنند. این دستور منحصر به اعضای ساده و مسئولین پائین حزب، و سازمان بود. و شامل مسئولین بالائی و افراد سرشناس آن نمی‌شد. فرمانداری نظامی که متوجه عقب نشینی حزب شد، تنفرنامه را تشدید کرده و معرفی مسئولین و معروفین را از افراد مطالبه می‌کرد. هر روز روزنامه‌ها تعدادی تنفرنامه را با عکس منتشر می‌کردند انتشار این تنفرنامه‌ها، به موقعیت عمومی حزب توده در جامعه آسیب رساند بعدها امضای تنفرنامه به کادرهای بالا سرایت کرد، و حتی رهبران درجه یک حزب، از حزب اظهار تنفر کردند. برخورد حزب توده با مسئله تنفرنامه‌ها، خود یک نمونه از سر درگمی و ندانم کاریهای رهبری حزب، در مقابله با دشمن بود. عقب‌نشینی حزب در مورد اظهار ندامت افراد، صفوف مقاومت حزب را در مقابل دشمن درهم شکست.

پس از بازداشت سازمان نظامی، پلیس کاملاً بر حزب چیره شد. مسئولین که بازداشت می‌شدند، زیر شکنجه اطلاعات خود را به دشمن می‌دادند. افراد ضعیف به خدمت پلیس در می‌آمدند. حزب توده و سازمان‌های آن که بر اثر بازداشت چند هزار تن از اعضا آسیب جدی دیده بود، به اصطلاح از پائین شکست ناپذیر از کار درآمده بود. از بالا شروع به نابود شدن کرد. در آبان ۳۳ چاپخانه روزنامه مردم و انبار مهمات حزب توده در داودیه کشف شد. در دیماه همان سال عده‌ای از مسئولین سازمان جوانان بازداشت شدند. در بهمن،

انبار اسلحه و مهمات از جمله ۱۲ هزار نارنجک در داودیه کشف شد. در اسفند ۳۳ مرتضی یزدی و نادر شرمینی بازداشت شدند. در سال ۳۴ سه تن دیگر از رهبران درجه یک حزب، یعنی محمد بهرامی، محمد علوی و امان الله قریشی بازداشت شدند. پلیس عده‌ای از مسئولین را مخفیانه، یعنی بدون اینکه آنها را بازداشت کند، بخدمت گرفت، و تمام شبکه‌های سازمانی را متلاشی کرد. و سازمان اطلاعات حزب توده، که اقدامات ضد اطلاعاتی انجام می‌داد، (اخبار و اطلاعات از سازمانهای دولتی و نظامی و پلیسی را جمع آوری می‌کرد)، کشف و نابود شد. مسئولیت این سازمان زیر نظر خسرو روزبه بود. از اعضای آن سروش استپانیان، آرسن و هوشنگ‌پور و رضوانی دستگیر و محکوم به اعدام شدند. سروش خود را در اختیار پلیس قرار داد و دو نفر دیگر، با یک تأخیر طولانی اعدام شدند. سازمان اطلاعات که با همکاری سازمان نظامی کار می‌کرد، چند تن را که پلیس شده بودند، تا نیمه‌ی اول سال ۳۳ به قتل رسانید. از آن جمله بودند: حسام الدین لنگرانی و پرویز نوائی. همچنین سازمان اطلاعات نقشه‌ای برای نابودی عده‌ای از کادرهای مؤثر فرماندهی نظامی چیده بود، که عملی نشد.

رهبری حزب توده در مقابل دشمن

از کودتای ۲۸ مرداد تا مدتی پس از بازداشت سازمان نظامی، یعنی تا هنگامی که رهبری حزب به زندان کشیده نشده و حیثیت خود را از دست نداده بود، افراد و بخصوص مسئولین پائین و میانی حزب و سازمان، و از جمله اعضای سازمان نظامی، از خود مقاومت نشان می‌دادند. تعداد کسانی که شکنجه و حشایانه را به خوبی تحمل می‌کردند، کم نبود. علاوه بر وارطان و محمود کوچک شوشتری، زاخاریان نیز زیر شکنجه شهید شد. قهرمانان مقاومت زیر شکنجه، در دادگاه نیز ایستادگی می‌کردند. تا وقتی که به آنها دستور ندادند که برای آزادی یا تخفیف مجازات از حزب اظهار تنفر کنند، این مقاومت ادامه داشت. ولی رهبری از اولین بازداشتها، چهره خود را آشکار ساخت. هیئت اجراییه هنگام کودتا از افراد زیر تشکیل شده بود: یزدی، بهرامی، علوی، کیانوری و جودت. دو نفر آخر پس از کودتا از ایران خارج شدند، و در بوته آزمایش قرار نگرفتند. ولی سه نفر اول بازداشت شدند و از خود ضعف و درماندگی نشان دادند. یزدی افتخار می‌کرد که توانسته است از قیام حزب توده بر ضد شاه ممانعت بعمل آورد. و بهمین دلیل خود را شایسته عفو همایونی می‌دانست. و مورد عفو نیز قرار گرفت. بهرامی خود را خائن اعلام کرد و مذبحخانه اعلام کرد، که دیگر حاضر نیست نان خیانت بخورد. علوی در آخرین روزهای قبل از اعدام اظهار ندامت کرد. و با اصرار آزموده علیرغم ندامت، اعدام شد. نادر شرمینی که مسئولیتش کمتر از سه نفر بالا نبود، در تحقیقات ابتدائی از خود روحیه و مقاومت نشان داد. ولی بعدها در هم شکست. و بعد به شاه اظهار وفاداری کرد. و به توصیه رژیم برای خلیل ملکی نامه‌ای نوشت. و او را استاد خطاب کرد. و از عقاید خود و مخالفتش اظهار تأسف و پشیمانی کرد. شرمینی یک تبریک ۱۰۱ نفری را در ۲۱ آذر سال ۳۵

امضا کرد، و بقیه امضا کنندگان، کادربهای درجه يك و دو و سه بودند. امان الله قریشی، دبیر کمیته‌ی ایالتی دست راست کیانوری، و از رهبران مؤثر حزب بود. قریشی پس از بازداشت به مشاور پلیس تبدیل شد. و با نوشتن کتاب سیر کمونیزم در ایران و اهدای آن به بختیار، رسماً در خدمت دشمن قرار گرفت. علاوه بر این رهبران درجه يك، اعضای کمیته ایالتی تهران و اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان نیز، بازداشت شدند. و با توجه به نقشی که در رهبری داشتند، سرنوشت آنها نموداری از کیفیت رهبری حزب بشمار می‌رود. در کمیته ایالتی يك تن پلیس شد. و با ساختن شبکه پلیسی، به دشمن خدمت کرد. او علی متقی بود و با نوشتن مقالات و انتشار ندامت‌نامه، حزب و مارکسیسم را مورد حمله قرار داد. و مورد لطف دشمن قرار گرفته، و پستهای معتبری در دستگاه پیدا کرد. و عملاً مشاور دشمن شد. بهترین آنها تبدیل به افراد سرخورده، و از میدان بدر رفته، هرگونه نقش مبارزاتی را از دست دادند. در این میان فقط زاخاریان که پیش از شکست عمومی حزب بازداشت شده بود، زیر شکنجه کشته شد. چند تن از اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان، به خدمت دشمن درآمدند. مثل سیامک جلالی و بقیه به درجات کمتر و یا بیشتر اظهار ندامت، و تنفر از اعمال و رفتار خود کردند. فقط جهانگیر باغدانیان از طرف داشناکها (دارو دسته‌ی فاشیست ارمنی که در اصل ادامه حزب سوسیال دمکرات ارمنستان بنام داشناکسیون بودند) شناسائی شده، و به قتل رسید. ارسلان پوریا عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان، که بنام مستعار شاهین، پرچم طرفداری از شرمینی را در دست داشت، هنگام کودتا در اروپا بود. و در آنجا به قول خودش، زیر علم کیانوری رفت. و برای تجدید سازمان جوانان به ایران بازگشت. و پس از چند ماه فعالیت مخفی به دام افتاد. در اولین ساعات بازداشت، اطلاعات خود را در اختیار پلیس قرار داد. (از جمله محل چاپخانه جدید روزنامه رزم را) و بعد به گرداندگی مجله‌ی عبرت برگزیده شد. و در آنجا به انتقاد از خود پرداخت، و ضمن محکوم کردن افکار و اعمال، خود را مردی مقلد و متظاهر نامید که برای جلب احترام دیگران دست به هر عملی می‌زده. پوریا پس از آزادی، همکاری خود را با پلیس ادامه داد. و برای توجیه خیانت خود، ماسک مصدقی به چهره زد و با نوشتن کتابی بنام (کارنامه‌ی مصدق) تحلیل‌های ناقص و تأسف آمیزی از جنبش ملی ارائه داد. و عملاً از شبکه سازی زیر نظر پلیس دست نکشید.

این چهره رهبری حزب توده در مقابل دشمن بود. اما این رهبری در زندگی مخفی و حرفه‌ای خود نیز چهره‌ای آلوده دارد. ضعفهای اخلاقی رهبران در حدی بود که پلیس با آشکار کردن گوشه‌ای از آن، از سوی رهبرانی چون یزدی کشف ناپاکی و سوء استفاده جنسی از موقعیت خود، که همه از چشم اعضاء ساده و پائین حزب پنهان مانده بود، روی دیگر سکه بود. در حقیقت کسانی که بدون سابقه، و صلاحیت انقلابی در همان روزهای نخست تشکیل حزب، بر مسند رهبری تکیه زدند، تا آخرین روز بی آنکه تربیت انقلابی داشته باشند، در همان مسند باقی ماندند.

عده‌ای از رهبران که پس از کودتا خود را در خطر می‌دیدند، به خارج گریختند که مهمترین آنها کیانوری وجودت بودند. حسین نوروزی از رهبران درجه دوم مصرانه و

عاجزانه اصرار داشت او را به‌خارج بفرستند. زیرا از بازداشت وحشت داشت. نوروژی تقریباً با تهدید مسئولین به‌خارج اعزام شد. و از بوته آزمایش گریخت، ولی در اروپا همراه گروه عظیمی از رهبران حزب و فرقه دمکرات، موقعیت بحرانی و ننگ آور خود را فراموش کرده، و داعیه انقلابیگری داشت. و در تجدید سازمان در اروپا نقش مؤثری داشت.

برای هر فرد آگاه عکس العمل رهبران بازداشت شده در مقابل دشمن، سند زنده‌ای است از ضعف و زبونی رهبران حزب توده که خود بخود شامل رهبران مقیم اروپا نیز می‌شود. رهبران بازداشت شده کسانی بودند که بیش از دیگران (بخصوص آنها که بعد از بهمن ۲۷ به‌خارج رفته بودند) صلاحیت رهبری در خود می‌دیدند. و بهمین دلیل حساس‌ترین پست یعنی هیئت اجرائیه را در داخل به‌عهده گرفته بودند. خیانت، ضعف، تسلیم طلبی آنها، دلیل وجود و ادامه‌ی این خصوصیات در مجموعه‌ی رهبری حزب توده است.

درباره‌ی توده‌ی حزبی و عناصر انقلابی

همانطور که ضعفهای رهبری دلیل بر اپورتونیسمی است که بر حزب و رهبری آن مسلط شده بود، مقاومتی که افراد و کادرهای متوسط و پائین حزب از خود نشان دادند، دلیل بر وجود عناصری مبارز در همین حزب است. برخلاف رهبران که بدون گذراندن يك دوره مبارزه و برخورداری از تربیت سیاسی در مراحل مختلف، از همان نخست بر مسند رهبری تکیه زدند، افراد در جریان مبارزات سالهای ۲۰ تا ۲۷ و سپس مبارزه مخفی سالهای ۲۸ تا ۳۳. در برخورد با دشمن طبقاتی و رژیم و در تماس با توده‌ها، با ایدئولوژی انقلابی آشنا شده بودند. جدائی بین توده‌ی حزبی و رهبری، باعث شده بود که اعضای حزب و سازمان مستقلاً تحت تعلیم آثار ایدئولوژیک و ادبی جهانی قرار گیرند و معیارهای خود را نه بر مبنای نحوه‌ی عمل و زندگی رهبران حزب، بلکه بر مبنای ضوابط کمونیستی انتخاب کنند. در حقیقت در کل حزب دو جریان وجود داشت. يك جریان خرده بورژوائی که اکثریت و رهبری حزب را در اختیار داشت و همین ریشه و زمینه مادی تسلط اپورتونیسم بر حزب توده بود و يك جریان کارگری که خصلت عمومی جنبش و ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر را نمودار می‌ساخت. جریان کارگری به‌معنی عناصر کارگری عضو حزب و سازمان نیست. بلکه مجموعه افرادی است که ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر را پذیرفته، و در عمل آنرا ملاک فعالیت خود قرار داده است. بزرگترین نقص این جریان سالم این بود، که هنوز در درون حزب به‌صورت يك جناح شکل نگرفته بود. و بر ضد رهبری اپورتونیسم به‌مبارزه سازمان یافته درون حزبی دست نزده بودند. این نیرو، فاقد رهبری بود. و بنابراین ظرفیت جانشینی اپورتونیسم را در بحرانهای جنبش بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد نداشت.

معدالك مقاومت توده‌ی حزبی در سالهای ۳۲ و ۳۳، و ادامه این مقاومت در يك اقلیت مبارز، حتی پس از خیانت و تسلیم شدن رهبری نشانه‌ی وجود چنین نیروی در درون حزب توده است. در حقیقت جنبش کارگری طی سالهای ۳۰ تا ۳۴، جز حزب توده، جریان دیگری برای رشد و ظهور خود نداشت. بهمین دلیل عناصر منفردی که می‌بایست يك جناح انقلابی را در آینده بوجود آورند، و حزب توده را تکامل داده، در جریان مبارزه انقلابی، آنرا به‌صورت يك حزب انقلابی تبدیل کنند، به‌نماینده‌ی جنبش طبقه کارگر، درحزبی که ایدئولوژی خود را ایدئولوژی طبقه کارگر انتخاب کرده، و عملاً نقش پیشاهنگی این طبقه را بدوش گرفته بود، شرکت داشتند. این عناصر پس از اینکه رهبری شکست کامل را اعلام کرد. و شبکه‌های حزبی و سازمانی درهم کوبیده شدند، رأساً تصمیم به‌ادامه مبارزه گرفت. و يك دوره فعالیت گروهی را بوجود آوردند، که به‌موقع به‌آن خواهیم پرداخت. معدالك فقدان رهبری انقلابی موجب شد، که این جناح مبارز پراکنده مانده، نتواند نقش يك جناح انقلابی را ایفا کند. از جمله کسانی که بعنوان مظهر این جناح در حزب به‌شمار می‌روند، خسرو روزبه است (قبلاً به‌موقعیت سازمان‌های نظامی اشاره کردیم). سازمان نظامی در شرایط قبل از کودتا نیز به‌صرف نظامی بودن افراد آن برای عضویت، معیارهای دقیق‌تری را بکار می‌یست، و افسرانی که عضو آن می‌شدند، به‌عواقب کار خود دقیق‌تر اندیشیده و با فداکاری و احساس مسئولیت بیشتری خطر را قبول کرده و از سطح مبارزاتی بالاتری برخوردار بوده و لازمه‌ی قبول این مسئولیت و فداکاری، آگاهی بیشتر اعضای آن از ایدئولوژی انقلابی و رسالت روشنفکر انقلابی بود. بهمین دلیل شهدای سازمان نظامی، اغلب با شجاعت و استواری بیمانندی شهادت را پذیرفتند. و گروه کثیری از محکومان به‌حبسهای سنگین، علیرغم دستور رهبری به‌ندامت، حاضر به‌ندامت و بازگشت به‌زندگی خصوصی خود نشدند. قهرمانی عده‌ای از اعضای سازمان نظامی در مقابل دشمن، همواره پشتوانه‌ای برای جنبش انقلابی خواهد بود. معدالك موقعیت عمومی سازمان نظامی در حزب، امکان نداد که آگاهی و فداکاری آنان برای تکامل جنبش و حزب بکار گرفته شود.

در میان افراد غیر نظامی نیز قهرمانانی دیده شدند که تا آخرین لحظه گامی به‌عقب نگذاشتند: انوشه و دو تن ناوی. وظیفه که به‌اتهام خرابکاری در ناوبری در سال ۳۳ تیرباران شدند، از جمله این قهرمانان بودند. از وارطان و محمود قبلاً یاد شد و از آرسن و هوشنگ‌پور و عنوانی و کیوان نیز می‌توان نام برد.

علاوه بر این شهدا، دهها و صدها تن در زیر شکنجه مقاومت کرده و به‌دشمن تسلیم نشدند. در حقیقت همه اینها سنتنهائی ایجاد کرد که ادامه‌ی مبارزه را برای صدها تن اعضای مبارز پس از سالهای ۳۵ نیز میسر گردانید. خسرو روزبه نمونه‌ای از افراد مبارز حزب بود. روزبه پس از شهریور ۲۰، به‌حزب روی آورد. عضویت سازمان نظامی را پذیرفته بود. روزبه افسری تیزهوش و در دانش نظامی نسبت به‌همکاران خود فوق العاده بود. از همان

نخست، شور انقلابی داشت. از ارتش اخراج شده و تحت پیگرد قرار گرفت. یکبار از زندان گریخت و یکبار دیگر با رهبران حزب از زندان قصر فراری داده شد. مدت‌ها جزو هیئت دبیران سازمان نظامی بود. و بر دیگران در سازمان برتری سیاسی داشت. مسئول سازمان اطلاعات حزب بود. و در این مسئولیت‌ها از قبول خطر و جانپازی دریغ نداشت. پس از آنکه سازمان نظامی لو رفت، با توجه به اشتباهی که در مورد عباسی مرتکب شده بود، حاضر نشد از ایران خارج شود. پس از بازداشت اعضای هیئت اجرایی، او در راس این هیئت اجراییه جدید قرار گرفت و کوشش کرد که مبارزه را ادامه دهد. و از این شکست يك جناح انقلابی بوجود آورد. ولی این کوشش دیر شده بود. روزبه در ۱۵ تیر ۳۶ توسط علی متقی و با همکاری عظیم عسگری بازداشت شد. و پس از دفاع از مبارزات و افکار خود و حزب، در ۲۲ اردیبهشت ۳۷ به‌شهادت رسید. روزبه با دفاع خود مشت محکمی به‌دهان رهبری نادم و تسلیم شده‌ی حزب توده زد. او از پروسه‌ی حزب توده دفاع کرد. ولی دفاع او از مبارزه که تا آن زمان در قالب حزب توده انجام یافته بود، وسیله‌ای شد در دست رهبران اپورتونیست حزب که در خارج به‌انحراف‌های خود ادامه می‌دادند. بدین ترتیب مقاومت و دفاعی که روزبه به‌خاطر خلق خود و طبقه کارگر به‌آن دست زد، طی يك دوره‌ی طولانی تا به‌امروز از جانب رهبران فرصت طلب حزب توده مورد سوء استفاده قرار گرفته است. با این وجود روزبه عنوان يك فرد مبارز و فداکار همواره مورد احترام جنبش انقلابی خواهد بود. ولی روزبه بعنوان يك رهبر نمی‌تواند مورد ستایش قرار گیرد. او در سازمان نظامی و در صفوف حزب از محبوبیت و موقعیت لازم برای کوشش در راه ایجاد يك جناح انقلابی برخوردار بود. ولی در يك دوره‌ی بحرانی که شرایط آماده‌ی چنین کوششی بود، روزبه بسان يك سرباز عادی از کوشش بازماند. و تابع محض رهبری باقی ماند. کوشش‌های روزبه از سال ۳۴ تا ۳۶ اقدامات مآیوسانه‌ای است که تنها می‌تواند دلاوری و فداکاری روزبه را در مقایسه با رهبران از میدان گریخته‌ی حزب اثبات کند. و نیروهائی که ضعف‌ها و زیونی رهبری به‌روحیه آنها آسیب جدی زده یاری رسانده، آنها را به‌ادامه‌ی مبارزه تشویق کند. ولی متأسفانه روزبه در دفاعیه خود فقط به‌ادامه‌ی مبارزه می‌اندیشید و نه به‌مسیر و جهت و چگونگی آن. یعنی روزبه يك خط مشی روشن انقلابی پیش چشم مبارزان نمی‌گذارد. و فقط وفاداری خود را به‌ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر نمایان می‌سازد.

موقعیت زندان‌ها در سالهای پس از کودتا

قبل از کودتا، بازداشت‌ها کوتاه مدت بود. و زندانیان از حمایت جدی و علنی سازمان‌های طرفدار حزب توده و روزنامه‌های علنی آن برخوردار می‌شدند. در سال ۳۰ زندانیان توده‌ای دست به‌اعتصاب غذائی زدند که ۱۷ روز طول کشید. هدف اصلی اعتصاب، اعتراض

به دادگاههای نظامی و صلاحیت آنها بود. در این اعتصاب که در زندان موقت روی داد، نوزده تن شرکت کرده بودند. يك تن از آنها بنام غنچه در اعتصاب شهید شد. ولی اعتصاب به نتیجه رسید. و دیوان کشور رای خود را مبنی بر صلاحیت محاکم دادگستری اعلام کرد. و پرونده این عده به دادگاه عالی ارجاع شد. با توجه به موقعیت قضات دادگستری و نفوذ حزب توده در این صنف، تقریباً متهمان بلا استثنا آزاد می شدند. و این خشم دربار و دادرسی ارتش را برانگیخته بود. بهر حال بیش از کودتا، تحمل یکی دو سال زندان برای اعضای حزب يك نوع قهرمانی بحساب می آمد. کسانی که بعد از ۱۵ بهمن چند سال زندانی کشیده بودند، به دیده احترام نگریسته می شدند. پس از کودتا به فاصله ی چند ماه، زندانها انباشته شد. و سازمانهای نظامی اعضای حزب را در جریان تحقیقات، کنترل می کرد. و رابطه زندانیان را با حزب برقرار می کرد. در زندانها اعضای حزب و سازمان جوانان شبکه های مخصوص به خود داشتند. در زندانها حوزه ها و مراسم سیاسی برگزار می شد. نشریه های حزبی به افراد می رسید. و در مقابل پلیس، مقاومت جمعی می شد. اعضای حزب و سازمان و طرفداران آنها، همراه افراد جبهه ملی کمونهای مشترک داشتند. نسبت توده ای ها به مصدقی ها، چندین برابر بود. روابط دو جریان کاملاً حسنه بود. و همانطور که در خارج از زندان توده های دو جریان بزودی با یکدیگر نزدیک شدند، در زندان نیز بسوی وحدت گام بر می داشتند. در حقیقت طی سالهای ۳۲ تا ۳۴، زندانها، دانشکده ی جنبش شده بود. و هزاران تن در مقابل دشمن مقاومت می کردند. زندان بانها برای کاستن از مقاومت، زندانیان سیاسی را در بندهای زندانیان عادی تقسیم می کردند. و گاه در يك بند نیز اجازه نمی دادند در اتاقهای مخصوص به خود بسر برند. و آنها را در میان عادیها تقسیم می کردند. در این حالت کار توضیحی و تبلیغی میان عادی ها شروع می شد. و پلیس ناچار دوباره زندانیان سیاسی را جمع می کرد. برخوردهای شدید، و خونین بین پلیس و زندانیان روی می داد. در رشت در یکی از این برخوردها زندانیان را به گلوله بستند. و علی اقدام دوست و دو تن دیگر به شهادت رسیدند. سرود خوانی و حرکات جمعی، برگزاری روزهای حزب و جشن ملی ادامه داشت. و موجب برخوردهای دائمی با پلیس می شد. و در این جریان بحث و انتقاد نسبت به مشی حزب در طی جنبش ملی شدن نفت و بخصوص در مقابله با کودتا، رشد کرده، و با آشکار شدن ضعف رهبری به اوج خود رسید. پس از لو رفتن سازمان نظامی، آزاد شدن تنفرنامه ها، افراد ضعیف، شعار بازگشت به خانه را دادند. و اعتراض به رهبری تبدیل به اعتراض به حزب و بازگشت از راه شد.

هنگامی که ضعف رهبری در سال ۳۴ آشکار شد، اکثریت افراد دچار تسلیم طلبی شده، روحیه ی عمومی خرد شد. رهبران و مسئولان مؤثر حزب که طی سالهای ۳۴-۳۵ به زندان آمدند، اکثراً در زندان قزل قلعه جمع شدند. به این ترتیب موج شکست و ندامت از زندان قزل قلعه به زندانهای شهربانی سرازیر شده، و زندان قزل قلعه تبدیل به مؤسسه خیانت و ندامت شد. مجله ی عبرت که مانند دیگر مجلات فروخته می شد، ارگان رسمی نادمان حزب

توده بود، که رهبران و نویسندگان آن در قزل قلعه بسر می‌بردند. عبرت به مبارزه‌ی ضد مارکسیستی دست زده، نام رهبران درجه یک و دوم حزب توده در بالای مقالات سیاسی و ایدئولوژیکی به چشم می‌خورد.

در همین دوره «سیر کمونیزم در ایران» و «کتاب سیاه» تنظیم و منتشر شد. در زندانها مراسم صبحگاهی و شامگاهی برقرار گشت. و جشنهای منفور در روزهای رژیم برگزار می‌شد. و نادمین در این جشنها سخنرانی می‌کردند. و در آذین‌بندی زندان و ترتیب دادن برنامه‌های نمایش شرکت فعال داشتند. کار به آنجا رسیده بود که زندانیان نادم را دسته جمعی به تالار فرهنگ می‌بردند. (تقریباً بدون محافظ در میان سایرین تنها می‌گذاشتند). در زندان نادمین با هر فرد مقاوم مقابله کرده، او را وادار به ندامت می‌کردند. عده‌ای نیز به عیش و نوش پرداخته، و به میخوارگی دائمی در زندان دست زده بودند. برای افراد شرافتمند محیط وحشتناکی ایجاد شده بود. مسئولین که بدون محاکمه آزاد شده بودند، عده‌شان کم نبود. ولی آنهایی که به زندانهای شهربانی منتقل شده بودند، آنجا با یک جناح مقاوم روبرو شدند، که با نادمین برخورد آشتی‌ناپذیری داشتند.

زندانها در چنین حالت دوگانه‌ای که اساساً روحیه ضعف بر آن غلبه داشت، بسر می‌بردند. تا موج بعدی در رسید. موجی که ناشی از هجوم پلیس از سال ۳۷ و اساساً سال ۳۸ به سازمانها و شبکه‌های توده‌ای بود. (ما به موقع خود از آن یاد خواهیم کرد).

آثار و نتایج شکست حزب توده

حزب توده طی سالهای ۲۰ تا ۳۴ علیرغم انحرافها و کمبودهایش، رهبری طبقه‌ی کارگر ایران و نمایندگی ایدئولوژی طبقه‌ی کارگرایران را به عهده داشت. این حزب گرچه حتی در آخرین مرحله تکاملش، فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیست - لنینیستی بود، بخش مهمی از نیروهای توده را پشت سر خود داشت. به این ترتیب در حالیکه حزب توده نقش پیشاهنگ را ایفا میکرد، با توده ارتباط داشت. و توده از منشی آن (درست یا غلط) پیروی می‌کرد.

ضربات رژیم طی سالهای ۳۲-۳۴، تشکیلات این حزب را درهم شکست. و به نقش آن به مثابه پیشاهنگ (و لو اپورتونیست) خاتمه داد. از آن پس حزب توده، تبدیل به یک سازمان اساساً خارج از کشور شد، که ارتباطی با توده‌ها نداشت. و قادر نبود در جریان‌های سیاسی جامعه نقش مؤثری ایفا کند. این دگرگونی عمده موجب شد، که جنبش طبقه کارگر از آن پس یکپارچگی خود را از دست بدهد. و جای پیشاهنگ طبقه، یعنی سازمانی که از عناصر پیشرو طبقه کارگر و دیگر عناصر پیشرو (که ایدئولوژی طبقه کارگر را پذیرفته‌اند بوجود آمده و با توده‌ها ارتباط داشته و آنها را رهبری کند) در جامعه ما تا به امروز خالی بماند. این کمبود باعث شد، که علیرغم ادامه تضادهای عمده جامعه، و علیرغم تضادهای

درونی طبقات حاکم در دوره‌ای چنین که تضادها موقعیت نسبتاً مساعدی برای رشد و گسترش جنبش ملی، و کارگری فراهم آورد، پیشاهنگی سازمان یافته و نیرومند در میدان مبارزه نباشد. و توده‌ها نتوانند عقب نشینی خود را در این دوره جبران کنند. دستگاه حاکمه و سازمان پلیسی - نظامی آن از این فرصت استفاده کرده، و امکان رشد و پیدایش مجدد سازمانهای سیاسی را بنحوی که بتوانند چنین خلائی را پر کنند، از بین برد. عناصری که پس از شکست به خدمت دشمن در آمده، و او را در ایجاد سازمانهای ساختگی و تعقیب و سرکوبی سازمانها و گروههای سیاسی یاری می‌دادند، در ایجاد روحیه سرخوردگی توده‌ها از مبارزه نقش موثری بازی می‌کردند. هم چنین رژیم برای تجدید سازمان اداری خود، بخصوص پس از رفرمهای ارضی و اداری، از افراد و کادرهای حزب توده که در این حزب آموزش سیاسی دیده و کارآئی و بینش آنها بر افراد هم‌طراز خود می‌چربید، بهره جست و عملاً آنها را در جهت مخالف مصالح طبقه‌ی کارگر و بسود ارتجاع بکار گرفت.

بدین ترتیب درهم شکستن سازمان بندی حزب توده، و شکست استراتژیک این جریان سیاسی، که از جمله مظاهر آن خیانت و زبونی رهبری، و تسلیم طلبی گروه کثیری از کادرها و اعضای آن بود، در سرکوب کردن جنبش توده‌ای و عقب راندن روحیه توده‌ها تأثیر قاطعی گذاشت. در حقیقت با این شکست تاریخی، شرایط ذهنی مبارزه بشدت آسیب دید. و با دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی شرایط عینی نیز دگرگون شد. نتیجه نهائی این تحولات ترکیب منفی شرایط ذهنی و جمع شدن عوامل منفی در جهت ادامه و طولانی شدن اختناق شد. پس از اینکه در يك بحث موقعیت جبهه ملی و بطور کلی چگونگی ادامه نهضت ملی را مورد بررسی قرار دهیم، مجدداً به ادامه فعالیت بقایای حزب توده در داخل کشور و به عبارت دیگر به بررسی و کوششهای پراکنده‌ای که در جهت ادامه جنبش کارگری پس از شکست حزب توده بعمل آمده، باز می‌گردیم.

همچنین به موقعیت و مشی حزب توده به عنوان يك سازمان سیاسی اساساً برون مرزی می‌پردازیم.

۴. جبهه ملی و طرفداران مصدق (۲۸ مرداد ۳۲ تا سال ۳۹)

۲۸ مرداد شکست آشکارتری برای مصدق و جبهه ملی بود تا برای حزب توده، زیرا مصدق و همکارانش در موقع کودتا دولت را دردست داشتند و بویژه طی دوره‌ی پس از ۳۰ تیر سهم بیشتری در حاکمیت سیاسی پیدا کرده بودند. مصدق و رهبران جبهه ملی برای تماس با توده‌ها و رهبری آنها از تریبون‌های دولتی و امکانات سیاسی و تبلیغاتی کامل برخوردار بودند. این امکانات ضعف سازمانی جبهه ملی و احزاب آن را جبران می‌کرد و در مجموع به جبهه ملی امکان می‌داد که با مردم تماس سیاسی وسیع و مؤثری برقرار سازد.

کودتای ۲۸ مرداد تفاوت فاحشی در این امکانات و این ارتباط با توده‌ها ایجاد کرد. احزاب جبهه‌ی ملی که عبارت بودند از حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیزم و حزب زحمتکشان (نیروی سوم)، حتی در مجموع فاقد يك نیروی سازمانی و سانترالیزم حزبی مؤثر بودند، پس از کودتا قادر به حفظ تماس خود با اعضای محدود خود نیز نبودند چه رسد به حفظ ارتباط وسیع با توده‌ها.

در مقایسه با این احزاب، حزب توده ایران دارای سازمان مخفی بود که طی حدود پنج سال مبارزه مخفی و تحمل فشار حکومت (اگرچه این فشار بخصوص پس از ۳۰ تیر اندک بود) تجاری اندوخته و از نظر روابط حزبی دارای يك مکانیزم متمرکز بود. از نظر نیرو نیز به‌تنهایی چندین برابر مجموع احزاب جبهه‌ی ملی عضو داشت و تازه بین اعضا و طرفداران حزب تا حدود زیادی يك رابطه سیستماتیک بوجود آمده بود که می‌توانست پس از کودتا نیز ادامه یابد. درک موقعیت جبهه‌ی ملی و محاسبه درست نیرو و امکانات آن، این نتیجه‌ی قطعی را می‌دهد که مصدق و جبهه‌ی ملی پس از کودتا امکانی برای ادامه يك مبارزه جدی و مؤثر با رژیم را نداشتند. مصدق که توانسته بود در روز ۲۸ مرداد جان سالم از معرکه به‌در ببرد در روز ۲۹ مرداد خود را معرفی کرد و بازداشت شد. موقعیت سنی مصدق و موضع شخصی او و افکار و معیارهایش اجازه نمی‌داد که دست به‌يك مبارزه مخفی بر ضد رژیم بزند. در آبان ۳۲ محاکمه مصدق و سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش در زمان او) آغاز شد. اتهام او قیام بر ضد رژیم مشروطه بود. مصدق در دادگاه از مبارزات خود دفاع کرد و اعلام داشت که این امپریالیزم انگلیس است که او را محاکمه می‌کند و نه دست نشاندهانش. دادگاه مصدق طولانی بود. دادگاه بدوی و تجدید نظر تا اردیبهشت سال ۳۳ بطول انجامید و مصدق به‌سه سال زندان محکوم شد. محل زندان و محاکمه مصدق پادگان قصر بود. در دادگاه علاوه بر خبرنگاران عده‌ای تماشاچی نیز شرکت می‌کردند که جزو عوامل رژیم بودند. از جمله در دادگاه فاحشه معروف «ملکه اعتضادی» به‌مصدق می‌تاخت و عجیب اینکه مصدق که در موقع اظهارات دادستان ارتش یعنی آزموده ظاهراً به‌خواب می‌رفت با نکته سنجی گاهی جواب زنک را می‌داد. مصدق در دادگاه مخالفان خود را به‌تنگنا می‌انداخت و به‌موقع افشاگری می‌کرد. پس از پایان محکومیت، به‌مصدق اجازه ندادند در تهران ساکن شود و به‌زندگی خود ادامه دهد. مصدق به‌احمدآباد که ملک شخصی او بود اعزام شد و تا پایان زندگی خود یعنی تا سال ۴۵ در آن جا ساکن بود و نمی‌توانست با افرادی بجز بستگان خود تماس بگیرد. احمدآباد قریه‌ای در آبیک قزوین است که ملک آن بین ورثه مصدق در همان دوره حیاتش تقسیم شده بود و مصدق شخصاً دارای ملک نبود.

تشکیل نهضت مقاومت ملی

گفتیم در جبهه ملی اساساً دو نوع رابطه برقرار بود. رابطه احزاب و رابطه افراد. گروه معتبری از جبهه ملی عضو هیچ حزبی نبودند و پیرامون شخص مصدق گرد آمده بودند. و برخی از آن‌ها گرچه زمانی عضو فلان یا بهمان حزب بودند اما در عمل خارج از حیطه حزب عمل کرده و به اعتبار شخصی خود نقشی به عهده داشتند. از این نظر پس از شخص مصدق، حسین فاطمی بر دیگران برتری داشت و از قاطعیت و کارآئی استثنائی برخوردار بود. شایگان و رضوی (احمد) نیز موقعیت خاصی در بین رهبران جبهه ملی داشتند. از این‌ها گذشته يك جناح مذهبی منفرد در جبهه ملی وجود داشت که قبل از ۲۸ مرداد میدانی برای نشان دادن خود پیدا نکرده بود. این جناح از آیت الله زنجانی، مهدوی، مهدی بازرگان، آیت الله طالقانی، عباس سمیعی، رحیم عطائی و همکاران آنها تشکیل شده بود. مهدی بازرگان گرچه در خلع ید، ریاست هیئت را بر عهده داشت ولی خصوصیات شخصی و طرز تفکر او فرصت نمی‌داد که در دوره حاکمیت جبهه ملی میدان وسیعی برای اظهار نظر و نفوذ پیدا کند. این خصوصیات از یکسو اعتقاد نسبتاً خشک مذهبی و از سوی دیگر احتراز از جنجال‌ها یا بکار بستن شیوه‌های پارلمانی یا سیاستمدارانه و سیاست بازی بود. ولی پس از اینکه فشار زیاد شد و جبهه موقعیت حاکم خود را از دست داد، يك دندگی مذهبی و پایداری بازرگان و همکارانش جاذبه پیدا کرد و جوانان مصدقی بخصوص آنها که تمایلات مذهبی داشتند، گرد این جناح جمع شدند. عامل دیگری که نباید از یاد برود نقش جناح کاشانی تا چند ماه پس از ۳۰ تیر در جبهه ملی و در کنار مصدق بود. که جایی برای جاذبه مذهبی (که عده‌شان کم نبود) در کنار آن‌ها نگاه می‌داشت و با جدا شدن کاشانی و جناح او از جبهه ملی عناصر مذهبی مصدقی در این جناح، رهبری خود را یافتند. بهر حال چند ماه پس از کودتا افراد این جناح در تشکیل نهضت مقاومت ملی و جمع کردن احزاب و افراد مصدقی پیشقدم شدند.

آیت الله زنجانی در آغاز جریان نقش «ریش سفید» را بازی کرد و گرد او نطفه نهضت مقاومت بسته شد. اولین حرکت این هسته صدور اعلامیه‌ای بود «بنام نهضت ادامه دارد». علاوه بر افراد نام برده قبلی، عبدالله معظمی رئیس مجلس هفده و چند تن دیگر در تشکیل نهضت مقاومت شرکت داشتند. نهضت با حسین فاطمی که مخفی بود ارتباط داشت. احزاب جبهه ملی نمایندگان یا نمایندگان خود را به نهضت مقاومت فرستادند. بر سر همکاری با نهضت و مبارزه با رژیم کودتا در حزب زحمتکشان نیروی سوم اختلافی روی داد که با انشعاب خنجی از خلیل ملکی رسمیت یافت. و در این جا کافی است یادآور شویم که محمدعلی خنجی و همکارانش معتقد به همکاری با نهضت مقاومت بودند. نهضت مقاومت در ۲۱ آبان ۳۲ اعلام اعتصاب و تظاهرات عمومی کرد که با تأیید و

همراهی حزب توده روبرو شد. از این پس فعالیت نهضت مقاومت محدود به ارتباط‌های داخلی و انتشار اعلامیه‌هایی شد. نهضت در تهران حوزه‌های پنج نفری تشکیل داده بود که توسط يك رابط با مركز نهضت تماس برقرار می‌کرد. هیچ کدام از احزاب حق تبلیغ در جهت مرام حزب در این حوزه‌ها را نداشتند.

ارگان نهضت «راه مصدق» بود. در سال ۳۳ فاطمی، زنجانی، بازرگان، بازداشت شدند و همکاری رسمی احزاب با نهضت دچار وقفه شد. از همان نخست به این دلیل که احزاب دارای سازمان‌های مخصوص بخود بودند بین حزبی‌ها و منفردها اختلاف سازمانی وجود داشت. از نظر فکری جناح منفرد معتقد به حرکات تندتری بود و احزاب به درجات مختلف تمایل به اعتدال و روش‌های محافظه کارانه داشتند. از نظر فکری خنجی و یارانش درست در مقابل بازرگان و همکارانش قرار داشتند. اختلاف‌هایی که در نهضت مقاومت ظاهر شد سابقه‌ای برای اختلاف‌های جناح‌ها در آغاز حرکت جبهه ملی دوم در سال ۳۹ شد. آخرین اقدام رسمی نهضت مقاومت انتشار يك جزوه ۲۴ صفحه‌ای درباره نفت و حمله به قرار داد با شرکت ایتالیایی آجیپ بود. در سال انتشار این جزوه، دستگاه نهضت را تعقیب کرد و با بازداشت افراد مؤثر آن در تهران و شهرستان‌ها به فعالیتش خاتمه داد. با این همه روابط جناح بازرگان و طرفدارانش کم و بیش ادامه یافت و در آستانه شروع مجدد فعالیت‌های جبهه ملی این روابط دوباره تصحیح گردید و زیر عنوان «نهضت» جناحی را بوجود آورد که در سال ۴۰ رسماً بنام «نهضت آزادی ایران» شکل گرفت.

حسین فاطمی پس از مخفی شدن با حزب توده رابطه برقرار کرد و در خانه یکی از افسران عضو سازمان نظامی مخفی شد. فاطمی در این میان با چندتن از بستگان مصدقی خود با نهضت مقاومت ارتباط داشت. در اوایل سال ۳۳ خانه فاطمی لو رفت و در همانجا بازداشت شد. در این موقع هنوز سازمان نظامی لو نرفته بود آنچه تا امروز گفته شده است حکایت از لورفتن تصادفی فاطمی در خانه‌ای که در تجربش بود می‌کند، به این ترتیب که پیرزن مستخدم خانه از شخصی که بنام آقاداتی یا آقاعمو در خانه‌شان زندگی می‌کند و زندگی مرموزی دارد برای مستخدم دیگری حرف می‌زند و از این راه پلیس از وجود شخصی مشکوک در خانه اطلاع پیدا می‌کند و به آن هجوم می‌برد. ولی با توجه به تماس‌های فاطمی با عده‌ای افراد بی تجربه و احتمالاً نفوذ پلیس در این ارتباط‌ها ممکن است فاطمی بدام افتاده باشد. موقع انتقال فاطمی از مخفیگاه به فرمانداری نظامی اوباش و از جمله شعبان بی‌منخ نیز با استفاده از این فرصت با کارد به فاطمی حمله کرد و او را که در میان مأموران بود بشدت مجروح ساخت. توطئه این بود که فاطمی به این ترتیب کشته شود تا رژیم از سختی محاکمه او نجات پیدا کند ولی فاطمی زنده ماند و تا آخرین روز بشدت علیل بود.

در مهر ماه ۳۳ فاطمی با شایگان و رضوی تحت محاکمه قرار گرفت و هر سه از مصدق و جنبش دفاع کردند. دفاع فاطمی با قاطعیت بیشتری انجام گرفت. فاطمی در هر دو

دادگاه به اعدام محکوم شد. دو تن دیگر به حبس ابد محکوم شدند. فاطمی در روز ۱۹ آبان ۳۳ بشهادت رسید.

احزاب جبهه ملی در فاصله ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۳۹

حزب پان ایرانیست فروهر بمنزله سازمان جوانان جبهه ملی بود. این حزب که قبل از کودتا همچنان با توده‌ای‌ها (به‌خصوص سازمان جوانان) برخورد داشت، پس از کودتا جزء اولین جریان‌های جبهه ملی بود که همکاری ضمنی توده‌ای‌ها را پذیرفت. در تظاهرات پراکنده پس از کودتا افراد این حزب نسبت به سایر افراد احزاب تحرك بیشتری نشان می‌دادند. داریوش فروهر رهبر این حزب مخفی شد و تماس خود را با افراد حفظ کرده بود ولی بعد از مدتی فروهر لو رفت و بازداشت شد و پس از آزادی فعالیت مخفی حزب به مقیاس محدودی ادامه یافت.

ارگان این حزب روزنامه آرمان ملت بود. در این دوره بین عناصر توده‌ای با فروهر همکاری غیر رسمی وجود داشت. ارگان حزب در هر شماره شعار می‌بیتی بر وحدت همه نیروها می‌نوشت. مقالات نشریه نیز دارای چنین نیتی بود. فروهر برای دومین بار بازداشت شد و لحن نشریه عوض شد. با توجه به برخورد ایدئولوژیکی ناصر با شوروی‌ها، لحن آرمان ملت نیز تمایلات ضد کمونیستی گرفت.

بهر حال، روابط حزب ملت ایران پیرامون شخص فروهر دور میزد و بیشتر به نقش فردی او وابستگی داشت. برای سومین بار فروهر در سال ۳۸ بازداشت شد و هنگامی که فعالیت‌های جبهه ملی در سال ۳۹ از سر گرفته شد او در زندان بود ولی افراد او از همان آغاز با نهضتی‌ها همکاری می‌کردند و از اولین افرادی بودند که در تجدید فعالیت‌های دانشجویی شرکت داشتند.

حزب زحمتکشان (نیروی سوم)

پس از ۲۸ مرداد دچار اختلاف نظر شد. خلیل ملکی که در تمام دوره پس از ۳۰ تیر در نزدیک شدن حزب توده به مصدق سنگ‌اندازی می‌کرد پس از کودتا به توجیه تدریجی موقعیت جدید دست زد. ملکی پس از کودتا بازداشت شد ولی بعد از چند ماه آزاد گردید و اختلاف داخلی حزب بالا گرفت و سرانجام محمدعلی خنجی و همکارانش از جمله مسعود حجازی از ملکی جدا شدند و حزب سوسیالیست را تشکیل دادند.

حزب سوسیالیست از نظر کمیت، اقلیت حزب زحمتکشان بود و طی سالهای ۳۳ تا ۳۹ به روابط محدود درون حزبی می‌پرداخت. در حقیقت افراد این حزب چند ده نفر بیشتر نبودند. در سال ۳۹ خنجی و افرادش که تعلیمات سیاسی خاصی دیده بودند و در

انشعاب‌ها و دوز و کلک‌های فرقه‌ای مهارت یافته بودند در داخل جبهه ملی نقش فعالی پیدا کردند. باقیمانده حزب زحمتکشان (نیروی سوم) یعنی خلیل ملکی، حسین ملک، حاج سید جواد و قندهاری - بعدها جامعه سوسیالیست را بوجود آوردند. نشریه علم و زندگی طی این سالها به جهت مقالاتی که در تفسیر و توجیه مسائل اجتماعی از دیدگاه (نیروی سوم) با تمایلات آشکار ضد کمونیستی می‌نوشت، عملاً منتشر می‌شد. بررسی جامعه و پیش بینی حرکت آن در جهت رشد بورژوازی کمپرادور و موضع گیری به سود این قشر از بورژوازی در مقابل فئودالیزم، دفاع از موضع امپریالیزم آمریکا بر ضد امپریالیزم انگلیس برای اولین بار توسط ملکی و همکارانش در علم و زندگی منتشر شد. این مقالات هسته اساسی موضع فکری (مارکسیست‌های آمریکائی) در سالهای بعد بشمار می‌رود. موضع ضد کمونیستی و ضد توده‌ای خلیل ملکی و طرفدارانش همچنان به عنوان اساسی‌ترین خصوصیات آن‌ها ادامه یافت.

حزب ایران به محافظه کاری خود ادامه داد. این حزب که همواره بمثابه باشگاه رجال و شخصیت‌های محافظه کار ملی شناخته می‌شد طی این سالها جز دیدارهای خصوصی فعالیتی نداشت. الله یار صالح از رهبران درجه يك حزب در سال ۲۷ مقارن اعلان دکترین آیزنهاور فرصت طلبانه به دفاع رسمی از آن پرداخت و اعلامیه‌هایی صادر کرد. دکترین آیزنهاور مؤید نقش آمریکا در دفاع از جهان و وابستگی نظامی این کشورها به امپریالیزم آمریکابود. صالح با این اقدام خود به فکر استفاده از حمایت آمریکا و بازگشتن به قدرت افتاده بود ولی در آن شرایط آمریکا هنوز در ایران دست بالا نداشت و از آن گذشته صالح نمی‌توانست خواسته‌های آمریکا را برآورده سازد. معذالک این موضع گیری ارتجاعی از جانب صالح، حسن رابطه او و جناح راست جبهه را با محافل آمریکائی بوجود آورد.

حزب مردم ایران به رهبری نخشب و حسن رازی، بصورت ارتباط سیاسی محدود در داخل و يك محفل سیاسی در خارج به حیات خود ادامه می‌داد. این حزب که از حزب ایران انشعاب کرده بود مانند حزب ایران تمایلات سوسیالیستی داشت. ویژگی ایدئولوژیکی آن تأکید بر مکتب اسلام بود. این حزب رسماً خود را «سوسیالیست‌های خداپرست» می‌نامید. اساس طرز فکر احزاب و محافل جبهه ملی ناسیونالیزم ضد امپریالیستی بود. برخی احزاب و محافل علاوه بر ناسیونالیزم، روی مذهب تأکید می‌کردند. برخی تمایلات سوسیالیستی از خود نشان می‌دادند ولی این تمایلات سوسیالیستی در جهت سوسیالیسم راست اروپائی تحقق می‌یافت نه در جهت مارکسیسم. بدین ترتیب می‌توان طرز فکر رسمی احزاب و محافل جبهه ملی را به ترتیب زیر طبقه بندی کرد:

حزب ملت ایران (پان ایرانیزم) معتقد به ناسیونالیزم افراطی بود و از رسوم و تشریفات دولتی حمایت می‌کرد. (فروهر)

حزب ایران ناسیونالیست و مایل به سوسیالیسم بود. (الله یار صالح)

حزب مردم ایران ناسیونالیست اسلامی و متعایل به سوسیالیسم بود. (حسن رازی - نخشب)

جامعه سوسیالیست‌ها - ناسیونالیست و سوسیالیست دست راستی بود. (ملکی - قندهاری)
حزب سوسیالیست، طرز تفکری مانند جامعه سوسیالیست‌ها داشت. (خنجی)
نهضت آزادی دو جناح داشت که هر دو ناسیونالیست اسلامی بودند ولی يك جناح تمایلات سوسیالیستی نیز داشت. (جناح رحیم عطائی - رادنیبا و عباس سمیعی)
این نمائی از طرز تفکر سیاسی این احزاب است ولی خط مشی و ویژگی‌های مبارزاتی آنها در عین وحدت اختلاف‌هایی دارد که قبلاً به آن اشاره شده است.

۵. فعالیت‌های گروه‌های کمونیستی و بقایای حزب توده

هنگامی که شبکه‌های اصلی حزب توده درهم شکست عده‌ای علیرغم جوی که شکست بوجود آورده بود، رسالت مبارزه با دشمن را از دست ندادند. این افراد بعنوان افراد کمونیست و در عین حال اعضای صدیق توده خود را ملزم به ایجاد شبکه‌ها و ادامه تشکل مخفی می‌دانستند. پلیس که در جریان کشف و نابودی سازمان حزب توده افرادی را به خدمت خود گرفته بود از این تمایلات استفاده کرد و در این شبکه‌ها نفوذ کرد. خصوصیات این شبکه‌ها را می‌توان بشرح زیر جمع‌بندی کرد:

- (۱) مؤسسين و افراد این شبکه‌ها از اعضای حزب و سازمان جوانان تشکیل شده بودند.
- (۲) این شبکه‌ها خود را يك جریان موقتی تلقی کردند و يك برنامه مبارزاتی طولانی نداشتند.

(۳) این شبکه‌ها نسبت به مشی حزب توده بطور کلی اعتراض داشتند ولی برای حل و فصل اعتراض‌ها و انتقادهای خود (مثلاً به نقش رهبری در جریان ۲۸ مرداد بطور اخص) منتظر تشکل حزبی بودند. در مجموع این شبکه‌ها به صلاحیت رهبری مقیم در خارج نیز اعتراض داشتند.

(۴) شکل سازمانی این شبکه‌ها نسبت به شبکه‌های مخفی قبلی، از محدودیت بیشتری برخوردار بود و اغلب دارای يك هسته مرکزی و شاخه‌های زنجیره‌ای (تماس فردی افراد) بود. اولین شبکه‌ها در واقع دنباله و بقایای شبکه‌های رسمی حزب توده بود. در مواردی حتی اعضای شبکه نمی‌دانستند که شبکه با حزب توده و رهبری حزب تماس ندارد ولی پس از سال ۳۵ شبکه‌هایی تشکیل شد که هدف خود را تماس با شبکه‌های دیگر و ایجاد ارتباط با رهبری حزب در خارج قرار داده بود. تعداد این قبیل شبکه‌ها زیاده بود. از سال ۳۷ بخصوص پس از کودتای عراق و سقوط رژیم سلطنتی در عراق و برخوردهای سیاسی و تبلیغاتی ایران و عراق این شبکه‌ها را به فعالیت‌های زیاده‌تری برانگیخت. این شبکه‌ها بطور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

اول. شبکه‌هایی که مربوط به رهبری حزب توده بودند و خود را تابع رهبری خارج می‌دانستند.

دوم. شبکه‌هایی که منکر صلاحیت رهبران خارج از کشور بودند و مستقلاً عمل می‌کردند و گرچه به رهبری اعتراض داشتند، بنحوی خود را وارث حزب توده دانسته و به درجات مختلفی در محیط خود دست به فعالیت می‌زدند. این دسته شبکه‌ها بصورت گروه‌ها و سازمان مخفی مستقل توده‌ای در آمدند.

سوم. شبکه‌هایی که نسبت به حزب توده بطور کلی مخالفت شدیدی نشان داده و هدف اصلی خود را مبارزه با حزب توده قرار داده و مدعی بوده‌اند که جریان اصیل مارکسیست - لنینیست ایران هستند.

در حالیکه منشأ دو دسته قبل حزب توده بوده و پس از پراکندگی سازمان این حزب فعالیت آن‌ها شروع شده بود. این گروه‌ها اغلب منشأ و انشعابی از حزب توده داشتند. به موقع خصوصیت هر دسته را تشریح خواهیم کرد.

شبکه‌های مربوط به رهبری حزب توده و تابع رهبری خارج

قبلاً گفتیم که خسرو روزبه پس از پراکنده شدن سازمان‌های رسمی حزب، کوشش کرد از پراکندگی جلوگیری کرده حزب را تجدید سازمان دهد. از آن جا که او در آخرین ماه‌ها به عضویت هیئت اجراییه در آمده بود، کمیته‌ای که تشکیل داده بود به نام کمیته اجرایی نامیده شد. مقارن فعالیت‌های این کمیته شبکه‌هایی توسط علی متقی تشکیل شد که خود را کمیته ایالتی نامید. زیرا علی متقی از اعضای کمیته ایالتی حزب توده بود. این دو شبکه فعالیتشان طی سالهای ۳۵ تا ۳۷ ادامه یافت. خسرو روزبه در تماس با کمیته ایالتی لو رفت و پس از لو رفتن خسرو روزبه، علی متقی پلیس اعلام شد. ولی همکاران او تا سال ۳۸ به کار خود ادامه دادند. در سال ۳۷ برای مذاکره درباره وحدت کمیته‌ها و گروه‌هایی که خود را تابع کمیته مرکزی در خارج می‌دانستند در کرج پلنومی تشکیل دادند که اعضای کمیته ایالتی نیز در آن شرکت داشتند. در این پلنوم از شبکه‌های هیئت اجراییه کمیته ایالتی فارس و جنوب و آذربایجان شرکت داشتند. از عناصر پلیس نیز در پلنوم حضور یافتند و کلیه مذاکرات در اختیار سازمان امنیت قرار گرفت. از طریق شبکه‌های آلوده، کلیه اطلاعات از دیگر شبکه‌ها جمع آوری شده، به پلیس می‌رسید.

در اواخر سال ۳۷ و طی سال ۳۸ هجوم پلیس به این شبکه‌ها و کمیته‌ها آغاز شد. اعضای فعال کمیته ایالتی عبارت بودند از علی متقی، قدرت‌الله نادری، حسن هشترودی، عبدالرحیم طه‌پوری معروف به سلطان، حبیب ثابت، زرنندی، عظیم عسکری چند تن از این افراد به پلیس رسمی تبدیل شدند که عبارتند از متقی، ثابتی و عسگری، بقیه نیز کم و بیش با پلیس همکاری می‌کردند. زرنندی پس از مدتی همکاری با

پلیس از ایران گریخت و به شوروی رفت و پناهنده شد. طهوری، ثابتی، جوانشیر نادری، در نفوذ به شبکه آذربایجان نقش مؤثری بازی می کردند. اعضای فعال هیئت اجراییه، باستانی، حسین گنجی، ویگن و حسن خشنودی بودند. افراد هیئت اجراییه رویهم رفته افراد صادقی بودند و گرچه پس از بازداشت عده ای از آنها دچار ضعف شدند ولی بندرت به آلت بالفعل دشمن تبدیل شدند.

کمیته کردستان

قبلاً گفتیم که بعد از شکست حزب دمکرات کردستان و سقوط حکومت دمکرات قاضی محمد، کمیته ایالتی حزب توده در کردستان زیر عنوان «حزب دمکرات کردستان» فعالیت می کرد و در حقیقت کمیته مرکزی حزب دمکرات کمیته ایالتی حزب توده در مهاباد بوده و پس از پراکنده شدن کمیته کردستان، بقایای این سازمان در منطقه مانده بود. در اواخر سال ۳۶ و اوایل ۳۷ کوشش هایی برای تجدید سازمان حزب دمکرات بعمل آمد.

پس از کودتای عراق با توجه به موقعیت کردستان عراق این شبکه در صدد تشدید فعالیت خود نیز بر می آید و در رابطه با عراق ضربه می خورد، کمیته کردستان با کمیته آذربایجان که نام فرقه دمکرات آذربایجان را بر خود داشت در ارتباط بود.

افراد مؤثر کمیته کردستان که در سال ۳۷ تا ۳۸ بازداشت شدند عبارتند از: اسماعیل قاسم لو، دکتر مولوی، غنی بلوریان، عزیز یوسفی و حسن شریعت. سه نفر از این عده یعنی بلوریان، یوسفی و شریعت محکوم به اعدام شدند ولی حکم آن ها تبدیل به ابد شد. قاسم لو از اعضای مؤثر این کمیته به اروپا گریخت و سلیمان معینی از اعضای این کمیته بعدها در کنار شریف زاده و دیگران دست به مبارزه مسلحانه زد و به شهادت رسید. قاسم لو و چند تن از اعضای شبکه، همکاری با پلیس را پذیرفتند و مولوی و شریعت اظهار ندامت کردند.

کمیته آذربایجان

کمیته آذربایجان که در عین حال کمیته مرکزی فرقه دمکرات نیز محسوب می شد در سال ۳۸ مورد تهاجم قرار گرفت. این کمیته سعی کرده بود با کمیته مرکزی در خارج تماس بگیرد. کمیته کردستان نیز ارتباط هایی با خارج برقرار کرده بود. در سال ۳۲ کمیته تبریز که عنوان فرقه را نیز داشت بازداشت شد. کسانی که در تشکیلات فرقه فعالیت می کردند مهندس ایرانشهر، بهزاد بهزادی، سلیمان پور، علی شناسائی، حسن فغفوری و دیگران. در سال ۳۸ در رأس کمیته تبریز افراد زیر قرار داشتند: حسن زهتاب سرابی، ایوب کلاتری، علی عظیمی، علی آذری و جواد فروغی که هر پنج تن محکوم به اعدام و در

سال ۳۹ بشهادت رسیدند.

کمیته فارس و جنوب

این شبکه که از بقایای حزب در شیراز و فارس تشکیل شده بود با خوزستان و بحرین نیز تماس‌هایی داشت. در رأس این کمیته سید محمد صفایت، محمود جلیلی، والی محمودی و مسیح‌خوا و دیگران قرار داشتند. شبکه فارس نیز در سال ۲۸ متلاشی شد. این شبکه نیز ارتباط‌هایی با خارج برقرار کرده و کمک‌هایی از کمیته مرکزی دریافت کرده بود. اعضای مهم این شبکه به جس‌های سنگین محکوم شدند ولی اغلب از خود ضعف نشان داده و اظهار ندامت کردند.

کمیته اصفهان

این شبکه در سال ۳۷ تشکیل شد و تا سال ۴۰ به فعالیت خود ادامه داد. با شروع فعالیتهای عمومی جبهه ملی و آزادی‌های نسبی دوره امینی اعضای کارگر این شبکه که در اتحادیه‌های کارگری اصفهان نفوذ داشتند، دست به فعالیتهای عمومی زدند. تظاهرات و اعتصابات کارگری اصفهان را رهبری کردند. در رأس این کمیته صدر عاملی قرار داشت که ظاهراً در آستانه لو رفتن شبکه به خارج گریخت ولی شایع است که او خود را به دشمن فروخته و برای خرابکاری به خارج گریخته است.

اعضای فعال کمیته اصفهان عبارت بودند از: رحیم ناکی کمالی، حاج انصاری خیابانی، سلیمانی، شریف زاهدی، ماکوئی و دیگران. اکثریت اعضای این شبکه را کارگران تشکیل می‌دادند و در آن دو دستگی وجود داشت. پلیس نیز در يك جناح نفوذ کرده به راحتی همه اعضای شبکه را بدام انداخت. ناکی از اعضای فعال این شبکه عضو کمیته جبهه ملی در اصفهان و دبیر سندیکای کارگران ریسندگی و بافندگی و عضو کادر مرکزی کمیته اصفهان بود. افراد این شبکه نیز ارتباط‌هایی بوسیله مکاتبه با خارج برقرار کرده بودند و در مرحله بازجویی اکثریت قاطع مسؤولین این شبکه تسلیم پلیس شدند و ضعف شدیدی از خود نشان دادند. از این کمیته فقط حاج انصاری که مدتی فراری بود محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد و بقیه پس از مدتی بلامتکلیفی آزاد شدند. با شکست این کمیته‌ها در سال ۳۸ صدها نفر از اعضای سابق حزب توده که به مبارزه ادامه می‌دادند، بازداشت شدند. به این ترتیب کوشش برای تجدیدسازمان حزب و ایجاد ارتباط با کمیته مرکزی بی نتیجه ماند. کمیته مرکزی که پس از تشکیل پلنوم چهارم در سال ۳۵ اعلام کرده بود که در ایران شبکه رسمی ندارد و از آن پس سعی کرده بود با این کمیته‌های خود ساخته تماس برقرار سازد. از این کوشش نیز دست کشید.

اینک موقع آن رسیده است تا نگاهی به فعالیت‌های خارج از کشور حزب توده بیندازیم.

کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور

اعضای کمیته مرکزی که در جریان‌های مختلف و از شکست فرقه گرفته تا دوره پس از کودتا به خارج از ایران پناهنده شده بودند پس از شکست حزب نتوانستند عکس‌العمل فوری از خود نشان بدهند. سرانجام پس از بحث‌های طولانی در سال ۳۵ پلنوم کمیته - مرکزی فعالان حزب توده را در خارج از کشور تشکیل دادند و به گذشته حزب نظر انداختند. در این پلنوم کمیته مرکزی به بخشی از اشتباهات خود اعتراف کرد. مهمترین قسمت این انتقاد مربوط به رابطه با مصدق و عدم شناخت جبهه ملی و سپس عدم تحرك رهبری در جریان کودتای ۲۸ مرداد بود. رهبری حزب توده حتی در این پلنوم حاضر نشد از پروسه‌های اجتماعی و سیاسی ایران تحلیلی جامع بعمل آورد و انحراف‌های حزب را تجزیه و تحلیل کند. اعتراف کمیته مرکزی خالی از صداقت انقلابی بود. هدفش خاموش کردن معترضین و بدست آوردن حیثیت از دست رفته بود. پس از آن پلنوم کمیته مرکزی منتظر نشست تا بقایای حزب در داخل حرکتی در جهت تشکیل و تجدید سازمان نشان دهد. کمیته مرکزی حاضر نشد اعضای خود را برای تماس با این بقایا و رهبری مبارزه به داخل بفرستند. تماس‌هایی که با شبکه‌های یاد شده بوجود آمد، اساساً با اقدام و کوشش داوطلبانه خود این شبکه‌ها بود که بعمل آمد و رابط‌هایی به خارج اعزام شدند و یا بوسیله مکاتبه و یا با واسطه‌هایی این تماس به وجود آمد.

رادیو پیک ایران در سال ۳۸ در برلین آغاز بکار کرد. این رادیو به ادامه حیات حزب در خارج کمک مؤثری کرد. این رادیو مولود اختلاف‌های شوروی با ایران بود و عدم رابطه سیاسی و بین ایران و جمهوری آلمان شرقی، زمینه فعالیت این رادیو را فراهم ساخته بود. در این مدت کمیته مرکزی در اروپای شرقی و شوروی شبکه‌هایی ایجاد کرده بود و در بین ایرانیان مقیم اروپا بخصوص در بین دانشجویان نفوذ کرده و با ایجاد شبکه با افراد جبهه - ملی رقابت می‌کرد.

مهمترین عاملی که پس از شکست به کمیته مرکزی حزب توده و عناصر مقیم خارج از حزب امکان داد موقعیت ظاهری خود را بنام حزب طبقه کارگر ایران حفظ کند، روابط بین‌المللی جنبش جهانی و بخصوص تأیید حزب کمونیست شوروی از این حزب بود. بنابراین رابطه حزب توده از جانب کلیه احزاب کمونیست بنام حزب برادر شناخته شد. این مسأله در داخل نیز انعکاس می‌یافت و در راه مبارزه مستقل گروه‌ها و محافل مارکسیست - لنینیست مانع ایجاد می‌کرد. بخصوص اگر فراموش نکنیم که هنوز جنبش جهانی کارگری از وحدت برخوردار بود.

حزب توده همانطور که در سال ۳۱ به کنگره نوزدهم نماینده اعزام کرد، در سال ۳۴

(۱۹۵۶) به‌کنگره بیستم يك هیئت نمایندگی به‌ریاست رادمنش فرستاد. رادمنش در این کنگره سخنرانی کوتاهی کرد و به‌روال همیشگی مشی حزب کمونیست شوروی را صد در صد تأیید کرد. بدون اینکه به‌مسائل حادی که کنگره بیستم و خروشچف مطرح کرده بود، مشی‌ای که در رد استالین و طرفداران او بود توجهی نشان دهد به‌تعریف و تمجید از خروشچف پرداخت که حتی با پرخاش خروشچف نیز روبرو شد. بهر حال حزب توده در بستر دنبال مشی شوروی رفت.

در کنفرانس جهانی ۱۹۶۷ و سپس در سال ۱۹۷۱ نیز بدنبال روی همیشگی خود از شوروی ادامه داد. تا این موقع عده‌ای از اعضای مؤثر حزب در پکن بودند و در تنظیم برنامه فارسی رادیو پکن فعالیت می‌کردند. حزب کمونیست چین نیز این حزب را به‌نام حزب طبقه کارگر ایران می‌شناخت. با شدت گرفتن اختلاف‌های چین و شوروی اکثر افراد حزب توده از چین خارج شدند و حزب توده به‌مخالفت با مشی چین پرداخت و به‌بحثهای تئوریک بر ضد چین دست زد. در این موقع (۳۴) قاسمی، فروتن و سغائی و گروهی از اعضای قدیمی حزب از آن انشعاب کردند و سازمان مجزائی به‌وجود آوردند که پرداختن به‌آن و دیگر سازمانهای کمونیستی خارج از کشور در بحث دیگری خواهد آمد.

در سال ۳۷ پس از کودتای عراق در زمینه‌ای که مبارزه و تبلیغات رژیم‌های ایران و عراق وجود داشت، عده‌ای از آنان از جمله فریدون کشاورز در رادیو بغداد بر ضد دولت ایران فعالیت می‌کردند. پس از آنکه دولت قاسم با حزب کمونیست عراق و حزب دموکرات کردستان اختلاف‌هایی پیدا کرد، رهبران و فعالان حزب توده از عراق خارج شدند زیرا عراق را به‌حد کافی امن تشخیص ندادند. رضا رادمنش دبیر کمیته مرکزی حزب توده از جمله افرادی بود که مدتی در عراق بسر برد. بعدها فریدون کشاورز به‌کمیته مرکزی اصرار کرد که باید مرکز فعالیت خود را به‌کشور همسایه ایران یعنی عراق منتقل ساخته و کسانی را برای تجدید سازمان حزب به‌داخل اعزام دارد. علاوه بر این اختلاف‌هایی بین او و کمیته مرکزی بروز کرده بود که رسماً اعلام نشد نتیجه این اختلاف‌ها تمرد کشاورز از پذیرفتن دستور حزب یعنی نرفتن به‌عراق بود، که منجر به‌اخراج او از حزب شد. فریدون کشاورز پس از مدتی کوشش برای ایجاد سازمان مستقل سرانجام به‌الجزیره رفت و به‌حرفه خود که پزشک متخصص کودکان بود پرداخت. در سال ۳۹ که فعالیت‌های عمومی زیر عنوان جبهه ملی شروع شد، حزب توده نه خود شبکه‌ای در ایران داشت و نه باشبکه‌های مؤثر در این فعالیتها ارتباط داشت. همانطور که گفته شد، شبکه‌های توده‌ای که بهر حال حاضر به‌تماس با کمیته مرکزی بودند در سال ۳۸ بازداشت شدند.

در این موقع یعنی سال ۳۹ و ۴۰ فقط کمیته اصفهان که يك تماس غیر مؤثر و ابتدائی با خارج داشت با حزب توده در ارتباط بود. حزب توده از طریق رادیو پیک ایران در مسائل داخلی اظهار نظر می‌کرد.

اختلاف‌های ایران و شوروی که طی این سالها ادامه یافت به‌حزب توده امکان داد که

حملاتی هرچه شدیدتر به رژیم کرده و مانند رادیوی صدای ملی شنونده زیادی داشته باشد. حزب توده در سالهای ۳۹-۴۲ از جبهه ملی حمایت می کرد و اعتصاب ها و اعتراض های داخلی را از رادیوی خود منعکس می کرد.

هنگامی که پس از سقوط امینی رفرم های ارضی و اجتماعی رژیم مطرح شد کمیته مرکزی در مقابل آن مردد ماند. زیرا در این موقع (در اواخر ۴۱) بین ایران و شوروی مذاکراتی بعمل آمده بود و جنگ تبلیغاتی تمام شده بود. این مهمترین عاملی بود که حزب توده را در خارج دچار مشکل ساخته بود. درست در شرایطی که آزادی های زودگذر در سالهای ۳۹ به بعد داشت پایان می یافت و رژیم به خشونت کامل گرایش پیدا می کرد حزب توده از شدت حملات خود بر ضد آن کاست. سرانجام در واقعه ۱۵ خرداد این تردیدها نتیجه خود را آشکار ساخت. رادیو پیک ایران ۱۵ خرداد را محکوم ساخت و آنرا کوششی ارتجاعی از سوی قشریون مذهبی اعلام کرد. در این موقع پیک ایران از آزادی زنان و برابری زن و مرد، ضرورت اصلاحات عمیق اجتماعی و ارضی سخن می گفت معذالک همین سیاست نیز دیری نپائید و با آشکار شدن موضع جریان های مترقی داخلی نسبت به ۱۵ خرداد ناچار شد نظر خود را تلویحاً پس بگیرد. بعدها بتدریج اصلاحات ارضی را تفسیر کرد و باز با توجه بهروابطی که ایران و شوروی بهم زده بودند تئوری خود را در تأیید کلی اصلاحات ارضی اعلام کرد. سرانجام حزب توده بود که درسایه روابط ایران و شوروی تغییر پایگاه اجتماعی رژیم را از فتودالیزم به بورژوازی کمپرادور اعلام کرد و نتیجه ای که در تعیین خط مشی مبارزه از این تحلیل گرفت، نتیجه اپورتونیستی بود که به بی عملی منجر می شد. در سالهای ۴۳ تا ۴۵ و بطور کلی تا ۴۹ حزب توده بین مشی های مختلف نوسان می کرد. در همان حال که اصلاحات ارضی را می پذیرفت برای نضج مبارزه، رشد و تکامل نظام سرمایه داری در ایران را ضروری می دانست، اثر معروف چه گوارا یعنی (جنگ گریلانی) را هر شب از رادیوی خود پخش می کرد، با این مقدمه که برای دست زدن به مبارزه مسلحانه جمع شدن شرایط عینی و ذهنی لازم است و با این تأکید مقدماتی در حقیقت آنچه را که پخش می کرد، نفی می کرد. این عمل حزب توده صرفاً به خاطر جلب شنونده نبود و نشان دهنده تشمت فکری در درون رهبری حزب بود. تا آنجا که بر ما آشکار است این تشمت صورت یک جناح بندی مشخص ایدئولوژیک را نداشت بلکه همان رهبرانی که دستور پخش جنگ گریلانی را می دادند خط مشی سیاسی ضد آنرا نیز بیان می کردند. از جمله رادمنش در همین موقع که مقارن با پس از قیام بهمن قشقائی در فارس بود، در مقاله ای در مجله دنیا ارگان تئوریک حزب توده نوشت که اگرچه خود حزب در شرایط حاضر قادر به آغاز رهبری مبارزه مسلحانه نیست ولی از هر جریان و از هر حرکتی در این جهت حمایت می کند.

اینها نشان تشمت فکری و مشکلاتی بود که رهبری حزب توده در اتخاذ خط مشی با آن روبرو شده بود. یک جنبه این اقدامات خلع سلاح کردن سازمان های رقیب در اروپا بود. در

این موقع سازمان انقلابی و سازمان توفان و محفل‌های دیگر با تبلیغ راه قهرآمیز با حزب توده رقابت می‌کردند. حزب توده می‌اندیشید: حال که دعوا بر سر دفاع لفظی است و تبلیغ کاغذی جنبش مسلحانه چرا من (یعنی حزب توده) از دیگران عقب بمانم. پس از سال ۴۶ نیز این تشنت ادامه یافت ولی نه بصورت رسمی بلکه کوشش‌های متضاد و پراکنده مثل تماس‌هایی که در عراق با بختیار گرفته شد و یا تصویب اقدامات سازمان جنبی تشکیلات تهران، بهره‌بری عباس شهریاری که نوعی تدارک و عملیات نظامی را در بر می‌گرفت، نمونه‌ای از این سردرگمی در خط مشی است. پس از آشکار شدن نقش عباس شهریاری و خیانت‌های او، رادمنش مورد انتقاد قرار گرفت و از کاربرکنار شد. سرانجام جای او را ایرج اسکندری گرفت.

از جمله رویدادهای دیگری که در این بحث باید به آن اشاره شود، سرنوشت فرقه دمکرات آذربایجان است.

در سال ۳۸ پس از بازداشت شبکه تبریز بین فرقه و حزب توده مذاکراتی انجام شد که به ادغام دو جریان انجامید و به فعالیت مستقل فرقه خاتمه داد. سرانجام در روبرو شدن با جنبش مسلحانه، حزب توده، بدترین و شاید بزرگترین اشتباه خود را پس از ۲۸ مرداد آشکار ساخت. حزب توده که قبلاً در موقع برخورد گروه‌های سیاسی و نظامی یا گروهانی که در صدد پیاده کردن مبارزه مسلحانه بودند مانند دیگر جریان‌های خارج از کشور از بازداشت‌شدگان حمایت می‌کرد، پس از رستاخیز سیاهکل در صدد ایفای نقش دوگانه‌ای برآمد یعنی از یکسو می‌خواست مثل گذشته از مبارزان داخلی حمایت کرده و با شهدا همدردی نشان دهد و از سوی دیگر به مقابله با مشی مسلحانه بر خیزد.

کمیته مرکزی نیز مانند رژیم فکر می‌کرد که پس از برخورد نظامی سیاهگل و اعدام ۱۳ نفر مبارزان، جنبش مسلحانه با شکست حتمی روبرو شده و جز نوحه‌خوانی برای شهدا و بهره‌برداری تدریجی ایدئولوژیک در جهت مشی مسالمت‌آمیز و تأیید خط مشی تسلیم طلبانه خود که به‌صورت بی عملی و در پیش گرفتن سیاست انتظار کاری برایش باقی نمانده بود، وقتی که دید سیاهکل و جنبش مسلحانه از مرحله نقطه‌ای خود عبور کرده و در سطح جامعه متولد شده است، به مبارزه ایدئولوژیک با آن دست زد و سرانجام به‌بخش برنامه‌های منظم بر ضد جنبش مباردت ورزید. از سوی دیگر، باورشکستگی مفتضحانه آخرین کوشش سیاسی رهبری در شبکه‌های تهران و جنوب و آذربایجان رهبری کمیته مرکزی مجدداً به‌لاک خود در خارج پناه برد و با توجه به‌موضع سیاسی خود و سیاست شوروی در ایران که روی حزب توده انعکاس می‌یابد و امکان حملات سیاسی شدید به رژیم را از دست داده و حتی رادیوی آن فاقد شنونده شده است. در حال حاضر حزب توده تنها به‌تأیید ضمنی شوروی و حزب‌های کمونیست مخالف چین متکی است و در اروپا نیز موقعیت کاملاً ضعیفی در میان ایرانیان اروپای غربی دارد.

تشکیلات تهران حزب توده و تشکیلات جنوب و آذربایجان

فعالیت‌های عمومی سالهای ۳۹ تا ۴۱ عده‌ای از اعضای حزب در خارج را بفکر فعالیت در داخل انداخت. در حقیقت این بار نیز حزب توده از قافله عقب مانده و هنگامیکه به فکر تجدید فعالیت در داخل افتاد که آنها از آسیاب افتاده بود. پرویز حکمت‌جو از افسران فراری سازمان نظامی حزب توده که به خارج از کشور گریخته بود در سال ۴۱ برای مطالعه در امر تشکیل یک شبکه از مرز عراق به ایران می‌آید و پس از تماس و مطالعه با شوهر خواهر خود ارسلان رزم آرا، از مرز آستارا و اردبیل به خارج باز می‌گردد. پس از مذاکره با هیئت اجرایی و شخص رادمنش با سه نفر دیگر به اسامی علی خاوری، علی حکیمی، عباس شهریاری به ایران باز می‌گردد. علی خاوری از اعضای قدیمی حزب و از مؤسسين شعبه حزب در خراسان بود و از سال ۳۸ در شوروی و چین بسر برده بود. خاوری پس از شروع اختلاف به اروپای شرقی بازگشته و با نظر رادمنش برای رهبری سیاسی حزب در داخل اعزام می‌شود. حکمت‌جو نیز مدت‌ها در رومانی بسر برده و خانواده هر دو نفر در خارج بسر می‌برند، علی حکیمی بسر صمد حکیمی عضو کمیته مرکزی حزب توده بود و از مسئولین متوسط سازمان جوانان بود که پس از ۲۸ مرداد برای تحصیل به خارج رفته و همراه هیئت اعزامی به ایران بازگشت. عباس شهریاری از مسئولین درجه سه حزب بود که به خارج رفته و مانند عده کثیری از این قبیل افراد دوروبر کمیته مرکزی پرسه می‌زد از اوایل سال ۴۲ این عده شروع به فعالیت کردند. علی خاوری با نام مستعار توکلی و حکمت‌جو با نام مستعار... حکیمی با نام مستعار نصیری و شهریاری با نام مستعار اسلامی فعالیت می‌کردند. خاوری سمت دبیر سیاسی هیئت را داشت و بقیه امور بین سه نفر دیگر تقسیم شده بود.

این افراد از آشنائی‌های خود با بقایای افراد حزبی استفاده کرده و در صدد جلب افراد گروه‌ها برآمدند. اولین افرادی که تماس با حزب را از این طریق پذیرفتند، همه اطلاعات خود را در اختیار کمیته گذاشته و از این طریق تعدادی از گروه‌ها و عناصر فعال از طریق این هیئت شناسائی شدند. با توجه به اینکه شهریاری از اروپا در خدمت دشمن قرار گرفته بود، باید دانست که آنچه از این تاریخ چه مستقیم و چه غیر مستقیم در اختیار او قرار گرفته عیناً در اختیار پلیس گذاشته شده است.

تشکیلات تهران از سال ۴۲ نشریه‌ای بنام «ضمیمه مردم» منتشر کرد و با این وسیله برای خود حیثیت کسب کرد. در آغاز تشکیلات تهران برای خنثی کردن اعتراض‌هایی که افراد به کمیته مرکزی داشتند برای راحت کردن خود از تعیین خط مشی عنوان می‌کرد که هدف از آغاز فعالیت فراهم کردن زمینه تشکیل کنگره است. تشکیلات تهران از نظر فرم و محتوی درست دنبال شبکه‌های حزب در سال ۳۴ بود. (پخش روزنامه و گاهگاهی اعلامیه و جمع آوری کمک، تشکیل حوزه و کار توضیحی در محیط کار و تحصیل). با چنین برنامه‌هایی کسانی جذب تشکیلات شدند که طی این سالها همان افکار سالهای قبل از ۳۴ را داشتند و با تعصب از رهبری حزب توده حمایت می‌کردند. عده‌ای از کسانی که فاقد سابقه عضویت در حزب و سازمان‌های وابسته به آن بودند از

طریق اعضای سابق حزب، جذب تشکیلات شدند. اولین ضرب‌های که شهر یاری زد، از بین بردن يك شبکه كوچك برای خارج کردن افراد از مرز شوروی بود. این شبکه نه تنها ایرانی‌ها بلکه به‌طور عمده کمونیست‌های عراقی را که از کودتای بعثی‌ها بر ضد قاسم گریخته بود به شوروی می‌رساند. این افراد در سال ۴۲ بازداشت شدند. کمیته ضمن جذب افراد در مورد خط مشی مطالعاتی می‌کرد. سرانجام در سال ۴۳ نتیجه این مطالعات بصورت يك نامه به امضای چهار نفر برای کمیته مرکزی تنظیم شد و خاوری عازم شوروی گشت. حکمت جو خاوری را بدرقه می‌کرد. در آن نامه توصیه شده بود که با توجه به افکار عمومی، تشکیلات و گروه‌ها و افراد غیر تشکیلاتی باید يك شاخه از سازمان نظامی یا شبه نظامی برای آمادگی‌های نظامی و احیاناً عملیات نظامی در آینده تشکیل شود. بهر حال پلیس نمی‌توانست اجازه دهد خاوری با این نامه بخارج باز گردد. پس در فاصله هشتپر تا آستارا او را همراه سه تن دیگر به اسامی حکمت جو، معتمدان و عمارلو بازداشت کرد. نحوه تعقیب و بازداشت و اطلاعاتی که سازمان امنیت از همان روز نخست در اختیار داشت بخوبی نشان می‌داد که پلیس در ردیف بالای تشکیلات نفوذ کرده است ولی خاوری و حکمت جو این حقیقت را بسختی می‌پذیرفتند و تازه سوءظن خود را متوجه معتمدان که با آنها در بند بودند می‌کردند. عدم شناخت شهر یاری در این مرحله دلیلی بر کمبود تجارب مبارزاتی و عقب ماندن این افراد از پلیس است.

از سوی دیگر در همان ماه‌های نخست در محیط کار مخفی شایع بود که در تشکیلات تهران پلیس نفوذ کرده است. خاوری و حکمت جو همراه با پنج تن دیگر محاکمه شدند. خاوری از حزب و سوسیالیزم دفاع کرد و هر دو به اعدام محکوم شدند ولی حکم آنها تبدیل به زندان ابد شد. بقیه به حبس‌های بین ۵ تا ۱۰ سال محکوم شدند. با بازداشت خاوری و حکمت جو شهر یاری در تشکیلات تهران فعال‌میشا شد زیرا حکمتی دارای موقعیتی نبود که بتواند او را کنترل کند.

در سال ۴۵ (اواخر آن) اعتراضی بر ضد سوء سیاست رومانی نسبت به دولت ایران (ضمیمه مردم) منتشر کرد. این می‌توانست مقدمه‌ای از نافرمانی باشد. گرچه اختلاف نامحسوس رومانی و شوروی این زمینه را باز گذاشته بود، در این مقاله به رژیم حمله شد و رومانی متهم به سازش با ایران شده بود. پلیس به‌نحو مسخره‌ای چاپخانه ضمیمه مردم را کشف کرد دو تن گردانندگان چاپخانه یعنی صابر محمدزاده و آصف رزم دیده را بازداشت کرد. این دو تن از حزب توده دفاع کردند و محکوم به شش، هفت سال زندان شدند.

نحوه بازداشت این دو تن و کشف چاپخانه دلیل دیگری بر نفوذ پلیس در تشکیلات تهران بود. در سال ۴۶ علی حکیمی و چهار تن دیگر تصادفاً توسط شهر بانی بازداشت می‌شوند. این بازداشت می‌توانست، به نقشه‌های سازمان امنیت آسیب برساند، بنابراین علیرغم نشریاتی که از آنها بدست آمده بود، پس از یکماه بدون عذر و بهانه منطقی

شهربانی آنها را آزاد کرد. حکیمی در صدد فرار برآمد و برای اینکار از شهرباری کمک گرفت ولی بموقع تور پلیس روی او فرود آمد. علی حکیمی که از همان نخست شناخته شده بود پس از دو سال که بلاتکلیف در زندان ماند و با پلیس سازش کرد و به خدمت آن در آمد، آزاد شد.

همه این کثافت کاریها افراد تشکیلات تهران و رهبران خارج را متوجه نفوذ پلیس در این شبکه نکرد. پس از بازداشت حکمت جو و خاوری، شهرباری در خوزستان شبکه‌ای بنام تشکیلات جنوب راه انداخت که ارگان آن نیز شعله جنوب بود. در آذربایجان نیز تشکیلات مشابهی بوجود آمده بود. مجموعه این سه شبکه نه فقط افراد را بدام خود می‌انداختند بلکه از هر طریق اطلاعاتی بدست آورده و در اختیار پلیس قرار می‌دادند در این جریانها افراد صادق و ساده لوح بهترین سیر و ماسک برای پلیس بودند تعدادی کارگر ساده و با تربیت و بدآموزیهای حزب طی حدود سه دهه وسیله‌ای برای فریب جوانان بی تجربه شده بودند. در مدت ده سال فعالیت تشکیلات تهران بیش از همه کوششهای خود سازمان امنیت، این شبکه برای پلیس کار می‌کرد. از سال ۴۷ يك سازمان به اصطلاح جنبی برای فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی بوجود آمد. شهرباری دائم با عراق در ارتباط بود و پس از استقرار بختیار در آنجا با او نیز رابطه برقرار کرده بود. پای رادمنش و حزب توده نیز به این ماجرا کشیده شده بود.

شهرباری بنام سازمان نظامی خود که سه تن از افراد آن از مأموران رسمی سازمان امنیت بودند، توانست خدمات گرانبهایی به دشمن بکند.

شاهکار آخری شهرباری اعزام عوامل سازمان امنیت به عراق بود بنام افراد داوطلب چریک که پیرامون بختیار گرد آمدند و متقابلاً مقادیر هنگفتی سلاح، مهمات، بی سیم و دیگر تجهیزات به خرج بختیار به ایران فرستاده شد و به حملات ساختگی چریکی توسط مسئولان تیم‌های چریکی (اینها مأموران سازمان امنیت بودند) انجام گرفت و چند خبر جعلی از رادبو عراق پخش شد. سرانجام بختیار بدست عوامل سازمان امنیت کشته شد. پس از آن بود که دیگر رسوائی شهرباری و تشکیلات سه گانه از پرده بیرون آمد. آنچه جالب است اینکه از طریق‌های مختلف از سال ۴۳ به بعد گزارش‌های مبتنی بر نفوذ پلیس در این تشکیلات به کمیته مرکزی رسیده و بخصوص طی سال ۴۸ رسماً ماهیت اسلامی به کمیته مرکزی اعلام شده بود. ولی رهبران حزب به این گزارش‌ها وقعی نگذاشته و شاهکار آخرین خود را بوجود آوردند.

پس از برملا شدن موقعیت تشکیلات تهران فقط ۲۲ نفر بازداشت شدند. این ۲۲ تن کسانی بودند که در تابستان سال ۴۹ در پلنومی در تهران شرکت کرده بودند. از جمله این افراد پنج تن نمایندگان تشکیلات بودند که به خارج اعزام شده و با کمیته مرکزی ملاقات کرده بودند.

همکاران شهرباری علاوه بر مأموران رسمی سازمان امنیت عبارت بودند از:

خزاعی، سلیمانی، واحدپور، اکبر بشردوست، کریم چهار باشیان، محمد خلیلی و دیگران. این افراد حداکثر دو ماه در سال ۴۹ بازداشت شدند و بعد با تشکر از دهسال همکاریشان با پلیس، با خفت از زندان آزاد شدند. بدین ترتیب ترازوی فجیع کمیته مرکزی حزب توده در داخل کشور پایان یافت. بررسی این فجایع تشکیلاتی و این اشتباهات سیاسی تمامی نشان دهنده این است که سازمان حزب توده در خارج از کشور که بنام حزب طبقه کارگر ایران عمل می‌کند برای همیشه محکوم به انحراف و اشتباهات است تنها چاره این پروسه ننگ زده، تسلیم بلاشرط آن به‌جنش انقلابی مارکسیست - لنینیستی و صرفنظر کردن از عنوان داعیه خود است. این امر دیر یا زود با گسترش و تکامل جنبش انقلابی مسلحانه جامعه عمل خواهد پوشید.

در اینجا بحث ما پیرامون ادامه فعالیت حزب توده خاتمه می‌یابد.

گروه‌های مستقل مارکسیست - لنینیست

پس از شکست حزب توده، در حالیکه عده‌ای از اعضای حزب و سازمان‌های آن برای ادامه فعالیت همکاری با کمیته مرکزی حزب را اساساً پذیرفته و در سازمان‌هایی متشکل شده بودند، که خود را ادامه حزب توده دانسته و در مقابل رهبری آن احساس مسئولیت می‌کردند عده‌ای نیز در حالیکه خود را جدا از حزب نمی‌دانستند یعنی پراکندگی حزب را علت اصلی جدائی خود تلقی می‌کردند، با توجه به اشتباهات و انحراف‌های رهبری حاضر به پذیرش تماس با مرکزیت کمیته مرکزی مقیم خارج نبودند. به عبارت دیگر این افراد وضع دوگانه‌ای پیدا کرده بودند. از یک طرف حزب را قبول داشتند و از سوی دیگر کمیته مرکزی را بعنوان رهبری حزب نمی‌پذیرفتند برای حل این تناقض استدلال‌هایی نیز می‌شد که مهمترین آنها بشرح زیر بود:

(۱) رهبری در روبرو شدن با دشمن نشان داد که فاقد خصوصیات لازم بود و ضعف رهبران حزب یک پدیده استثنائی و فردی بشمار نمی‌رود و دلیل ضعف و عدم صلاحیت مجموع رهبری است و رهبران بازداشت نشده، تفاوت اصولی با بازداشت شدگان ندارند.

(۲) رهبری مقیم خارج نمی‌تواند صلاحیت رهبری و هدایت حزب و جریان‌های داخلی را داشته باشد بخصوص که ارتباطی با جریان‌های داخلی ندارد.

(۳) اصول رهبری حزب که منتخب سال ۲۷ در کنگره علنی حزب است نمی‌تواند پس از قریب دهسال هنوز مدعی رهبری باشد.

(۴) کمیته مرکزی خارج باید علل شکست‌ها و انحراف‌های خود را تحلیل کرده و اعلام کند، قبول پاره‌ای انتقادات و انحرافات و اشتباهات یعنی آنچه در پلنوم چهارم سال ۳۵ بعمل آمده برای اعاده موقعیت رهبری کافی نیست. باید ریشه‌های انحراف شناخته شده و از بین برود.

با این اوضاع بود که این گروه‌ها از سال ۳۶ به بعد وجود آمدند و بخصوص پس از سال

۳۷ و کودتای عراق (۲۳ تیر ۳۷) رو به رشد و گسترش گذاشتند.

این گروهها در آغاز تشکل خود شباهت کامل به گروههای دسته اول (کمیته‌های ذکر شده در مبحث قبل) داشتند. هدف اولیه آنها جمع آوری افراد مؤمن حزب و سازمان و حفظ آن از فساد و انحطاط سیاسی تربیت سیاسی آنها برای رسیدن به وحدت حزبی زیر یک رهبری شایسته و دارای صلاحیت بود. طی سالهای ۳۶ تا ۳۸ این گروهها به فعالیت‌های صرفاً درون گروهی می‌پرداختند. طی این دوره تعداد این گروهها کم نبود، اما اعضای هر گروه نسبت به اعضای کمیته‌های ذکر شده در پیش کمتر بود. در سال ۳۸ پاره‌ای از این گروهها دست به فعالیت‌های سیاسی برون گروهی زدند و در صدد انتخاب خط مشی جدا از خط مشی حزب توده برآمدند. از آن پس مسأله وحدت حزبی ضرورت خود را از دست داد و واقعیت جدائی از حزب پذیرفته شد. ضرباتی که در سال ۳۸ به گروهها وارد شد برای اولین بار ضعف گروههای صرفاً سیاسی مخفی را آشکار ساخت. برای این گروهها مسئله مقابله با فشار پلیس رژیم و در پیش گرفتن تاکتیک‌هایی برای محافظت خود مطرح شده بود. با بازداشت یک رشته گروهها در سال ۳۸، ماشین شکنجه دوباره بکار افتاد، دادگاههای نظامی دسته دسته اعضای گروهها و کمیته‌ها را به زندان‌های سنگین محکوم می‌کردند. پلیس از نفوذی که در گروهها و جریان‌های مخفی کرده بود با یک تهاجم عمومی بهره برداری کرد. معذالک همه گروهها لو نرفتند و بدام نیفتادند ولی ادامه حیات آنها با تاکتیک‌های تشکیلاتی و سیاسی قبلی مورد سؤال قرار گرفته بود. عده‌ای در مقابل این مسئله پیشنهاد می‌کردند که در جنب گروههای سیاسی یک شبکه یا سازمان نظامی بوجود بیاید. ضمن داشتن فعالیت‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، به عملیات انتقامی بر علیه سازمان امنیت و دیگر سرویس‌های پلیسی دست بزنند. این افکار جامه عمل نپوشید ولی تمایلات مبهم مسلحانه را تقویت کرد. مسئله دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که پس از ۲۸ مرداد اعضای حزب توده مصراً تقاضای عکس‌العمل نظامی، نسبت به دشمن داشتند. پس از شکست حزب این تقاضا بصورت تمایلات قهرآمیز ادامه یافت. طی این سالها عناصر مبارز به کوهنوردی روی آورده بودند و بطور مبهم به عملیات پارتیزانی فکر می‌کردند. ولی اشکالی که مسئله حزب بوجود آورده بود، فکر کردن جدی به این مسئله را از میان می‌برد. پس از ضربات سال ۳۸ این تمایلات مسلحانه در گروهها رشد کرد. با آغاز فعالیت‌های علنی عمومی این تمایلات از رشد باز ماند. گروهها که اغلب از سال ۳۸ به دخالت در فعالیت‌های صنفی و سیاسی پرداخته بودند، بتدریج به این مبارزات کشانده شدند. گروههایی که به این ترتیب فعالیت می‌کردند در پایان به دوره فعالیت‌های علنی، تکامل یافتند.

اینک به نمونه‌هایی از این گروهها اشاره می‌کنیم:

در سال ۳۸ گروهی زیر نام محفل‌های مارکسیستی - لنینیستی ایران کشف و بازداشت شدند. فعالین و مؤسسين این گروه هاشم بنی طرفی، سراجی، آژیده، رحیم عابدینی،

محرم ایادی و دیگران بودند که به زندان‌های سنگین محکوم شدند و در مقابل رژیم از خود مقاومت نشان دادند.

در سال ۴۲ (کمیته انقلابی حزب توده) بازداشت شد. کمیته انقلابی که چند سال فعالیت مخفی کرده بود نشریه‌ای بنام «روزبه» داشت و اعضای آن نسبتاً زیاد بودند. نام گروه و ارگان آن نشانه داعیه این گروه بر توده‌ای بودن آن است. از سوی دیگر با تأکید بر انقلابی بودن خود را از رهبری حزب توده جدا می‌کنند و با عنوان کردن نام روزبه خود را وارث سنن مبارزاتی حزب اعلام می‌کنند. این گروه ارتباطی با کمیته مرکزی و شبکه‌های آن نداشت (در این موقع تشکیلات تهران آغاز بکار کرده بود) مؤسسين و فعالان این گروه عبارت بودند از گالیک، سلیمی، ذوالقدر، شرقی و دیگران. عده‌ای از افراد این گروه تسلیم شدند و بعضی از آنها حتی به خدمت پلیس درآمدند، مثل سلیمی.

با ایجاد تشکیلات تهران به اغلب این گروه‌ها پیشنهاد همکاری داده شد، بعضی پذیرفتند و در تشکیلات تهران ادغام شدند و بعضی به فعالیت خود ادامه دادند.

از جمله در سال ۴۵ عده‌ای را بنام گروه‌های متحده بازداشت کردند، این عده از ۴ گروه کوچک جمع شده بودند که عبارت بود از گروه ارانی، گروه توده، گروه پیوند و گروه آرش. بعضی از این گروه‌ها به نحوی با تشکیلات تهران تماس گرفته بودند و از آن ضربه خوردند. گروه آرش گویا توانست عده‌ای از افراد خود را حفظ کند ولی بعد فعالیتی از این افراد دیده نشد. اعضای فعال این گروه‌ها عبارت بودند از منصف، علی‌اصغری، صفاری آشتیانی، فرمینی، دانا، خویلی، مفتخری و دیگران. اکثریت افراد این گروه در دادگاه اظهار ندامت کردند ولی منصف و چند تن دیگر حاضر به ندامت نشدند. همانطوری که گفته شد گروه‌های مستقل کوچک و بزرگ گمنام بسیاری از سالهای ۳۵ تا ۴۵ بوجود آمده و دست به انتشار اعلامیه و نشریه زده و بنابر توان خود در جریانها عمومی کم و بیش شرکت داشتند.

گروه‌های سیاسی - نظامی که از سال ۴۲ به بعد بوجود آمدند بطور کلی در این زده بندی قرار می‌گیرند. عده‌ای از افراد این گروه‌ها بطور کلی قبل از سال ۴۲ پروسه‌های قبلی را طی کرده و پس از پایان یافتن مبارزات علنی و عمومی ضرورتاً به گروه‌های سیاسی نظامی تبدیل شدند. به موقعیت و نقش این گروه‌ها جدا رسیدگی خواهیم کرد.

گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیستی ضد توده‌ای

گروه‌ها و شبکه‌هایی را که در دو دسته قبل دسته بندی کردیم اساساً به هدف مبارزه با رژیم و دشمن طبقاتی و انجام رسالت پیشاهنگی طبقه کارگر تشکیل می‌شدند. حتی آنهایی که حزب توده را دیگر بعنوان يك جریان مثبت نمی‌شناختند و همکاری با آن را رد می‌کردند، مبارزات ایدئولوژیک با آنرا تابع مبارزات با دشمن می‌کردند، حال آنکه گروه‌ها و محفل‌هایی را که

در دسته سوم جا می‌دهیم گرچه ظاهراً برای تدارك مبارزه با دشمن طبقاتی و اشاعه مارکسیسم بوجود می‌آمدند، در عمل هدف خود را، مبارزه با حزب توده قرار می‌دادند. این گروه‌ها که خود را جریان اصیل کمونیستی اعلام می‌کردند، بطور کلی معتقد بودند که ریشه کن ساختن حزب توده باید مقدم بر مبارزه با دشمن طبقاتی انجام بگیرد، اغلب این گروه‌ها نه فقط فعالیتی بر ضد رژیم نداشتند بلکه در تئوری نیز ادامه يك خط مشی را ضروری نمی‌دیدند و طی سالهای فعالیت درون گروهی بندرت قدمی در راه شناخت شرایط اجتماعی از جانب این گروه‌ها برداشته شد و آن موارد نادر نیز کوشش نافرجام و یا نیم بند در این راه بود.

عامل دیگری که وجه اشتراك اغلب این گروه‌هاست نفوذ و نقش افراد و جریانهای انشعابی از حزب توده در آنهاست. منظور از انشعابی‌ها، افراد و جریان‌هاییست که در فاصله سالهای ۲۰ تا ۳۲ (و بطور کلی تا هنگامیکه حزب توده نقش خود را بعنوان يك حزب از دست داد) از آن جدا شده بودند. ممکن است ظاهراً این مسئله مهم بنظر نیاید، اما با توجه باینکه تا شکست حزب توده این حزب بعنوان رهبر جنبش کارگری در ایران فعالیت داشت با همه ضعفها و انحراف‌هایش وحدت این جنبش در آن تأمین شده بود. جریانهای انقلابی فقط می‌توانست در درون این حزب رشد کرده و از این راه در صدد تکامل بخشیدن به جنبش طبقه کارگر و ایجاد يك پیشاهنگ انقلابی برای آن برآید. با این توضیح جریان‌هایی که طی این مدت از حزب توده جدا شده و به مبارزه با آن پرداختند، خواه این جدائی در وهله نخست با اعتراض انقلابی نمایان انجام پذیرفته باشد و خواه با اعتراض محافظه‌کارانه، نه فقط از حزب توده بلکه از جنبش کارگری انشعاب کردند. مبارزه آنها بر ضد حزب توده عملاً آنها را به مبارزه برضد جنبش کشانده و به همین دلیل تشکل و فعالیت‌های آنها با اغماض دستگاه حاکمه نسبت به این گروه‌ها امری تصادفی نیست. مشی آنها یعنی مبارزه با حزب توده و بعدها با گروه‌هایی که حاضر نبودند مبارزه را با حزب توده وظیفه اصلی خود تلقی کرده و آنرا مقدم بر مبارزه با رژیم قرار دهند و در عوض موکول کردن مبارزه با دشمن به يك آینده دور و نامعین، آنها را به جریان‌های بی خطر برای دستگاه حاکمه و بازدارنده، برای جنبش (حتی جنبش ملی) تبدیل کرده موجب می‌شود، دستگاه حاکمه و پلیس این جریان‌ها را نادیده بگیرند و ادامه حیات آنها را میسر گردانند. حزب توده نیز در حمله متقابل به این گروه‌ها و محفل‌ها همواره سعی می‌کرد آنها را جریان‌هایی وابسته به پلیس و خدمت‌گذار دشمن اعلام کرده و با این حربه آنها را رسوا کرده و از جنبش جدا نماید. ولی این حربه پس از شکست حزب و آشکار شدن ضعف رهبری (ضعف شدید) که از جانب معترضین به آن خیانت اعلام می‌شد، دیگر کاری نبود. تحلیل درست و واقع بینانه از ماهیت این گروه‌ها و مشی آنها می‌توانست نقش اخلاک‌گرانه آنها را برملا سازد. اینک به یادآوری معروفترین این گروه‌ها و محفل‌ها می‌پردازیم.

از کورژوك تا ساكا

باقر امامی فرزند يك خانواده اشرافی بود که توسط معلم خود با افکار سوسیالیستی آشنا شد. و برای آموختن مارکسیزم به شوروی پس از انقلاب رفت. امامی در شوروی آموزش‌هایی دید و به ایران بازگشت، ولی داخل حزب کمونیست نشد و شبکه‌ای را بوجود آورد که در اوایل دههٔ دوم حکومت رضاشاه به اتهام جاسوسی برای شوروی کشف و افراد آن بازداشت شدند. امامی از اعدام گریخت و به حبس ابد محکوم شد. در زندان با اعضای حزب کمونیست و بعدها با گروه ۵۳ نفر آشنا شد، پس از شهریور آزاد شد و در جنب حزب توده شروع به فعالیت کرد. امامی طی مدت زندان از يك فرد متهم به جاسوسی موضع خود را به يك فرد سیاسی تغییر داد. این موضع را پس از آزادی حفظ کرد تا مقارن تشکیل کنگره اول حزب توده در سال ۲۳ امامی در درون حزب مسائلی را مطرح کرد که همه آنها را به تأکید در ضرورت آموزش مارکسیزم - لنینیزم در حزب و اعلام ایدئولوژی طبقه کارگر بعنوان ایدئولوژی حزب مربوط می‌شد. حزب توده در این مدت به امامی اجازه داد که در درون یا بهتر بگوئیم در جنب حزب کلاسی برای آموزش مارکسیزم تشکیل دهد ولی پس از کنگره اول که حزب رسماً موضع خود را تعیین کرد امامی از آن جدا شد و عده‌ای را نیز به نام کورژوك (که در زبان روسی به معنای محفل است) جمع کرد و به تبلیغ نظرات خود پرداخت. حزب توده کورژوك را محکوم کرد و محافل شوروی نیز امامی را مرتد از جنبش کارگری اعلام کردند ولی امامی به فعالیت خود ادامه داد (فعالیت محدود خود).

مقارن این جریان، جریان دیگری از جانب آپریم در حزب توده بوجود آمد که از نظر موضع گیری نزدیک به جریان امامی بود. آپریم مسأله آموزش ایدئولوژی طبقه کارگر را ضروری دانسته و خواستار ایجاد يك هسته پیشرو و با انضباط از نیروهای حزب بود که بتواند در مقابل رژیم دست به اعمال قدرت زده در موقع مقتضی عملیات مسلحانه‌ای بر پا کند. حزب مشی آپریم را چپ‌روی خواند و نخست او را از حزب با مسالمت راند و هنگامی که آپریم و همکارانش زیر عنوان «آوانگاردیست‌ها» معروف شدند و از طرف حزب توده مورد حمله قرار گرفتند ولی آپریم بکار خود خاتمه داد و همکارانش به حزب بازگشتند. کورژوك‌ها پس از جدائی به فعالیت‌های تئوریک پرداختند و از ایفای نقش سیاسی در جامعه باز ماندند. موقعیت حزب توده و گرایش‌ها و نظرات امامی آنها را به يك محفل تئوریک صرف تبدیل کرد. کورژوك‌ها در وقایع آذربایجان و انشعاب ملکی بی تفاوت ماندند و بتدریج تحلیل رفتند. پس از بهمن ۲۷ امامی که صحنه را خالی می‌دید افرادی را که برایش مانده بودند جمع کرد و فعالیت تازه‌ای را آغاز کرد. این بار امامی نام «شوروی‌ها» را بر خود گذاشت.

در سال ۲۸ نشریه‌ای منتشر کرد بنام «به پیش» این نشریه با رنگ سرخ چاپ می‌شد و

تاریخ سی ساله سیاسی (فصل اول) ۱۰۳

درست هنگامی که حزب توده در حال عقب‌نشینی بود رنگ‌وبوی تند و تیزی داشت. پلیس امامی و همکارانش را بازداشت کرد. از جمله همکاران امامی در این مرحله این افراد بودند: پیروزی، متین دژ، پیروجو، بسطامی، آوانس مرادیان، و آلبرت سهرابیان و دیگران.

امامی به پنج سال زندان محکوم شد و همکارانش به سه سال زندان و کمتر. امامی در سال ۳۱ با دو سال تخفیف آزاد شد. در این مدت دوباره حزب توده قدرت گرفته بود و در پلنوم کمیته مرکزی مارکسیسم - لنینیسم بعنوان ایدئولوژی حزب اعلام شده و بحث بر سر اعلام حزب توده بعنوان حزب طبقه کارگر یا حزب طبقات زحمتکش بود. عده‌ای از همکاران امامی به حزب توده پیوستند از جمله پیروزی و متین دژ. در اواخر سال ۳۱ (مقارن فوت استالین) متین دژ در يك برخورد خیابانی بر اثر اصابت گاز اشک‌آور بشهادت رسید. امامی پس از آزادی، فعالیت‌های مشکوکی را آغاز کرد. او با اداره آگاهی تماس گرفت و از این پس تماس خود را با محافل پلیس حفظ کرد. عده‌ای از همکاران قدیمی امامی از این تماس‌ها خبر داشتند ولی امامی تماس خود را جنبه ضد اطلاعاتی داد و قصد خود را کسب اطلاعات از پلیس و فریب دادن آن اعلام می‌کرد.

در این موقع امامی «یارد» کمونیستی ایران را به وجود آورد. «یارد» در زبان روسی بمعنی هسته است. مخفف این عنوان کلمه «یکا» می‌شود. امامی برای تعلیم افراد کمتر از کتاب‌ها و آثار مستقیم مارکسیستی استفاده می‌کرد. خودش رساله‌ای نوشته بود بنام «القبای مارکسیزم» که آنرا بارها مورد تجدید نظر قرار داد. در این رساله برداشتی مسخ شده و ناقص از مارکسیسم - لنینیسم ارائه شده بود. افرادی که تحت تعلیم امامی قرار می‌گرفتند بزودی خصلت‌های مبارزه جویانه را از دست می‌دادند و تبدیل به عناصری بی عمل و نظریه‌باف می‌شدند. این نحوه تعلیم و تربیت با مقاصد و برنامه‌های امامی هماهنگی داشت.

پلیس از همان نخست از وجود «یکا» اطلاع داشت. پس از ۲۸ مرداد تماس‌های اصلی «یکا» ادامه داشت، از سوی دیگر امامی خود با گروه دیگری که در تأسیس آن نقش اساسی داشت همکاری داشت. این گروه زیر عنوان «ک.د.س.ک. الف» یا کارگران، دهقانان، و سربازان کمونیست ایران افرادی را جمع کرده بود. امامی که با ساختن این عناوین می‌خواست جریان کمبادهای اساسی این گروه‌ها یعنی کمبود عناصر مبارزاتی را در آنها بکند سرانجام دو جریانی را که بوجود آورده بود درهم ادغام کرد. حمید ستارزاده و علی‌نیا از مسئولان «کدسکا» بودند که به «یکا» پیوستند. پس از چند سال در جریان وحدتی که بوجود آمده بود بی انضباطی روی داد و عده‌ای زیر نام «گاما» جدا شدند. این خیمه شب بازی که زیر نظر پلیس انجام می‌گرفت همچنان ادامه داشت. طی این سالها افرادی به این گروه‌ها کشیده می‌شدند، و محیط مسموم‌کننده این روابط بتدریج از آنها عناصری حراف با برداشت‌های بیگانه با روح و جوهر مارکسیزم - لنینیزم و حتی بیگانه با تئوری‌های اصیل مارکسیزم - لنینیزم بوجود می‌آورد. امامی در حالیکه فوتوت شده و خصوصیات اخلاقی

زشتی از خود نشان می‌داد در حالی‌که در يك رشته روابط گروهی محفلی و پلیسی گیر کرده بود، در وایل سال ۴۶ خودکشی کرد. در وایل سال ۴۷ «یکا» و «گاما» که از یکدیگر جدا شده بودند درهم ادغام شدند و «ساکا» سازمان انقلابی کمونیستی ایران را بوجود آوردند. کادر مرکزی ساکا در آخرین دوره فعالیتش از افراد زیر تشکیل شده بود: حمید ستارزاده، هونان عاشق، فشارکی، اردین، گوران.

ساکا در تهران، مشهد و اصفهان و دیگر شهرها شبکه‌هایی بوجود آورده بود. در این شبکه‌ها برنامه اصلی همچنان کادر سازی بود. عده‌ای از افراد ساده و صادق که به‌تور افراد کهنه کار و همکاران قدیمی امامی خورده بودند وسیله‌ای برای جلب افراد جوان و بی‌تجربه به‌ساکا شده بودند. این افراد ساده و بی‌تجربه مثل همیشه بهترین پوشش برای پنهان کردن قبح مقاصد اشخاص مزوری بودند که خود اعتقادی به‌مبارزه نداشتند و گروه را وسیله‌ای برای ارضای جاه طلبی‌های خود قرار داده بودند. ساکا مانند تشکیلات تهران، اطلاعات افراد خود را از جریان‌های سیاسی مخفی جمع می‌کرد و توسط عوامل پلیس که در آن نفوذ کرده بودند دراختیار پلیس قرار می‌داد. چند تن از اعضای مؤثر ساکا بازداشت و آزاد شده بودند و می‌دانستند که پلیس از زیر و روی فعالیت‌شان اطلاع دارد. در سال ۴۹ عده‌ای از افراد ساکا بتدریج خود را از کنترل مرکزیت ساکا خارج کردند و بی‌توجه به‌ماهیت و خصوصیت ساکا مشی دیگری در پیش گرفتند. هادی پاکزاد، عبدالله مهری، دکتر طباطبائی و بهروز صنعتی از جمله این افراد بودند که تماس‌هایی با گروه‌های سیاسی - نظامی گرفته در جهت مشی مسلحانه عمل می‌کردند. این عده دست به‌اقداماتی زدند که عناصر قدیمی ساکا را به‌وحشت انداخت و موجب شد که در نیمه دوم سال ۴۹ ساکا رسماً منحل شود، ولی این انحلال نتوانست شبکه‌های ساکا را کاملاً از هم متلاشی کند. پلیس در تعقیب این جناح جدا شده از ساکا بود که با علنی شدن جنبش مسلحانه روبرو شد و در این شرایط باقی گذاشتن شبکه‌ها و افراد جوان ساکا خطرناک تشخیص داده شد و پلیس شروع به‌بازداشت اعضای ساکا کرد. حمید ستارزاده که نقش دبیری ساکا را داشت در همان روزهای نخست مثل عده‌ای از اعضای ساده ساکا آزاد شد. اکثریت قاطع افراد ساکا در مراحل بازجویی و دادگاه تسلیم شدند. بخصوص مسئولان و افراد مؤثر و قدیمی ساکا بطور کامل تسلیم پلیس شدند. جناح مبارزی که از ساکا جدا شده بود جداگانه محاکمه و به‌زندان‌های سنگین محکوم شدند.

پروسه مارکسیست - لنینیست ایران

این محفل بین سال‌های ۳۶ تا ۳۸ تشکیل شد. مؤسسان آن عده‌ای از انشعابیون حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان و چند تن از مخالفان حزب پس از شکست آن بودند. این محفل کار خود را با انتقاد از حزب توده شروع کرد. در سال ۳۸ اثر از جانب این محفل منتشر شد بنام «تحلیل حزب

توده ایران». در این تحلیل که حجم زیادی داشت حزب توده از تأسیس تا پلنوم ۳۵ مورد بررسی قرار گرفته بود. در این بررسیها اشتباههای حزب توده بیان شده و خصوصیات فردی و جمعی رهبری مورد حمله شدید قرار گرفته بود. نتیجه‌ای که تحلیل از جریان حزب توده گرفته بود از این حکایت می‌کرد که اولاً حزب توده حزب خرده بورژوازی ایران بوده و ایدئولوژی آن يك ایدئولوژی خرده بورژوازی است. ثانیاً رهبران حزب توده خیانت کرده‌اند. نقص عمده این تحلیل عدم توجه به زمینه‌های اجتماعی و موقعیت تاریخی حزب توده و پروسه رشد آن و نادیده گرفتن علل انحراف رهبری حزب توده بود. این اثر معلول را بصورت بیان اشتباهها نشان داده بود. ولی علت را نشاخته بود. بهترین علتی که این محفل برای توجیه اشتباهات و شکست‌های حزب توده ذکر می‌کرده، عدم درك مارکسیسم - لنینیسم و یا بطور ساده نداشتن سواد مارکسیستی بود. نتیجه‌ی منطقی این تحلیل و شاید تنها نتیجه‌ی عملی آن، رفع این کمبود اساسی یعنی پرداختن جدی به آموزش تئوری مارکسیزم بود و این توجیه‌کننده برنامه‌ای بود که این محفل در پیش گرفته بود. افراد مربوط به این محفل کار خود را با انتقاد به حزب توده شروع کردند و با مطالعه کتب و آثار مارکسیستی ادامه داده و با همان نیز تمام می‌کردند.

در سال‌های ۳۹ تا ۴۲ مبارزه سیاسی که زمینه عمومی پیدا کرده بود، عده‌ای از افراد این محفل را جلب کرد ولی هیچگاه فعالیت این افراد به عنوان يك برنامه گروهی تأیید نشد. برعکس این اقدامات فردی مورد انتقاد قرار می‌گرفت و به عنوان پرداختن به اعمال بیهوده و بی نتیجه تلقی شده و به افراد توصیه می‌شد که به همان لاک محفلی خود بازگشته و به مطالعه تئوریک و تربیت افراد تازه وارد بپردازند. طی سالهای ۳۹-۴۱ در این محفل انشعابی رخ داد و عده‌ای از آن جدا شدند. این عده خود را حزب کمونیست ایران نامیدند. ظاهراً این عده پس از چند سال فعالیت مخفی به این نتیجه رسیده بودند که شرایط برای تشکیل حزب فراهم شده و خود آنها صلاحیت انجام این رسالت تاریخی را پیدا کرده‌اند. حزب کمونیست کار خود را با اثری بنام «چه باید کرد» آشکار ساخت.

در «چه باید کرد» شرایط اجتماعی ایران مورد بحث قرار گرفته نتیجه گیری شده بود. اولاً در ایران نظام فئودالی حاکم است و بورژوازی بخصوص بورژوازی کمپرادور بر علیه آن مبارزه می‌کند، ثانیاً در ایران امپریالیزم انگلیس حاکم است و متحد فئودالیزم است، حال آنکه امپریالیزم آمریکا متکی به بورژوازی کمپرادور است و خواستار دگرگونی در نظام ایران. ثالثاً نیروهای مترقی از جمله طبقه کارگر در این تضاد باید جانب بورژوازی کمپرادور را گرفته برضد فئودالیزم مبارزه کند. شعاری که به این ترتیب از طرف حزب کمونیست داده می‌شد این بود: «اگر نگوئیم زنده باد امپریالیزم آمریکا، زنده باد بورژوازی کمپرادور باید بگوئیم پیروزیاد امپریالیزم آمریکا، پیروزیاد بورژوازی کمپرادور» این تجزیه و تحلیل نام حزب کمونیست ایران را به «مارکسیست‌های آمریکائی» تغییر داد بطوری که هیچکس نام حزب کمونیست را نمی‌دانست اما نه فقط مارکسیست‌های آمریکائی را می‌شناختند بلکه نام زعماء و گردانندگان و افراد این جریان را هم می‌دانستند. اما «چه باید کرد» به این بسنده نکرده بود. خلیل ملکی (در سال ۳۵) در

يك مقاله این تحلیل را از اجتماع ایران کرده بود و نویسنده چه باید کرد در بیان مجدد آن زحمت زیادی متحمل نشده بود ولی نبوغ نویسنده و محافل حزب کمونیست موقعی به اوج خود می‌رسد که مطالب زیر را با صراحت بیان می‌کند، اصلاحات ارضی و سرکار آمدن امینی از برنامه‌های انگلیس‌هاست. این مهمترین بلوف امپریالیزم کهنه کار انگلیس بر ضد آمریکای ساده دل است. حاکمیت امپریالیزم آمریکا بهتر از حاکمیت انگلیس است زیرا این امپریالیزم کهنه کار و مودی و فاسد کننده است و دیگری باز و آشکار عمل می‌کند. به این ترتیب دو جریان یعنی «پروسه» و مارکسیست‌های آمریکائی بصورت گروه‌هایی تئوری‌یاف ادامه پیدا کردند. در هر دو گروه بعدها انشعاب‌ها و جدائی‌ها پیش آمد ولی روابط محفلی آنها ادامه یافت. در سال ۴۳ ظاهراً «پروسه» که به «جریان» نیز شهرت داشت خود را منحل ساخت. مارکسیست‌های آمریکائی نیز ظاهراً خود را منحل کردند. این تصمیم به این خاطر گرفته شده بود که دیگر هیچکس حتی زعمای خود این محافل نمی‌توانستند انکار کنند که پلیس از همه چیز آنها اطلاع دارد ولی علیرغم این ادعا (انحلال) بقایای این جریان‌ها ادامه یافت و طی چند سال پس از آن عناصر وابسته به این جریان‌ها با گروه‌ها و محفل‌های تازه کار تماس برقرار کرده و کوشش می‌کردند که طرز تربیت و تفکر خود را به آنها منتقل سازند. نحوه برخورد این جریان‌ها با مسائل بین‌المللی به این ترتیب بود که در سالهای اول حمله‌ای به شوروی نمی‌کردند. هنگامیکه تحلیل نوشته شد يك نسخه آن تحویل شوروی‌ها شد تا بعنوان يك دلیل قاطع بر ضد حزب توده و به سود پروسه پذیرفته شود، ولی حزب کمونیست شوروی این تحلیل را در اختیار حزب توده گذاشت و پیک ایران حمله به آنرا آغاز کرد و اعلام نمود که این دستی است که از آستین سازمان امنیت بیرون آمده. بعداً که اختلاف در اردوگاه سوسیالیستی آغاز شد، مارکسیست‌های آمریکائی جانب چین را گرفتند و علیرغم شناختی که از امپریالیزم آمریکا داشتند، مائوئیست شدند. از مؤسسين و سردمداران و فعالان پروسه و مارکسیست‌های آمریکائی و محافل انشعابی از آنها نام افراد زیر سر زبان است:

از مؤسسين آن پیرو زجو (پیرو زجو از همکاران سابق امامی بود) محمود توکلی (توکلی از اعضای فرقه دمکرات بود) پرویز بابائی و از فعالان و افرادی که بعداً به این جریان‌ها پیوستند، اشجه‌ای سلیمانی، علی‌اکبر اکبری فیلسوف، مصطفی شجاعیان، مستر رحمانی (در مورد گروه رحمانی، دامغانی و راد که در سال ۴۷ بازداشت شدند نیز به موقع توضیح داده خواهد شد) دامغانی، راد، عظیم رحیمی، مرتضی حجازی، محمدعلی فرزانه، ایروانی، امیرحسین آریان‌پور نیز با مارکسیست‌های آمریکائی بطور غیررسمی همکاری داشتند. این جریان‌ها در حالیکه در موقع حیات خود موقعیت مناسبی نیز پیدا کردند، هرگز نتوانستند در محیط خود مبارزه‌ای بر ضد دستگاه حاکمه بوجود آورند. همواره لبه تیز حمله آنها متوجه جریان‌های مبارزاتی خواه توده‌ای و خواه غیرتوده‌ای بود. برداشت‌های ذهنی و تفسیرهای مغایر واقعیت آنها حتی از نظر فکری و ایجاد تشتت در ذهن عناصر کم تجربه

نقشی ایفا نکرده است به همین دلیل رژیم علیرغم اطلاعاتی که طی سالها از آنها داشت همواره با دیده اغماض به آنها نگریسته و هراسی از فعالیت آنان به دل راه نداده است. در حال حاضر خطری که از جانب این محفل‌ها جنبش را تهدید می‌کند نقش نیمه پلیسی است که عده‌ای از عناصر قدیمی و کهنه‌کار در تماس با جریان‌های کم‌تجربه ایفای می‌کنند و سعی می‌کنند اولاً آنها را از حرکت بازدارند ثانیاً از نظر برداشتهای تئوریک آنها را منحرف ساخته و ثالثاً مستقیم و غیر مستقیم موقعیت آنان را در اختیار پلیس قرار دهند.

تضادیون

جعفر طاهری از کارگران قدیمی بود که به مارکسیسم روی آورده و قبل از شهریور ۲۰ فعالیتهای محدود کمونیستی داشت. طاهری بعدها با شورای متحده مرکزی و دبیر آن رضا روستا اختلاف پیدا کرد و از حزب توده جدا شد. در دوره علنی نشریه‌ای بنام «تضاد» منتشر کرد و در آن از حزب طبقه کارگر که جایی برای روشنفکران نداشته باشد حرف می‌زد. بعدها طاهری عده‌ای را دور خود جمع کرد و اصولی برای گروه خود وضع کرد که نتیجه آن ایجاد يك سازمان صد درصد کارگری بود. از معیارهای عضویت آن اشتغال به کار بدی، نداشتن هیچگونه مالکیت غیرمنقول و نداشتن هیچگونه مالکیت منقول بیش از دو هزار تومان بود. طاهری با افراد خود سرگرم بود و آزارش به کسی و جایی نمی‌رسید. چند تن را جمع کرده و آنها را زیر تبلیغات مارکسیستی قرار داده بود خودش ظاهراً دستفروش بود و لباس دست دوم می‌فروخت ولی اغلب زندگی خود را بصورت انگل می‌گذراند.

در سال ۴۰ طاهری توسط افراد خود توانست چند تن درجه‌دار را به‌تور بزند و این حرکت او باعث عکس‌العمل پلیس شد. طاهری و همکارانش به‌سرعت بازداشت شدند و نتیجه تعلیمات چند ساله طاهری در معرض تماشای دوست و دشمن قرار گرفت. شرح کثافتکاری طاهری و همکارانش در مراحل قبل از بازداشت و در جریان تحقیقات و در زندان خارج از حد این بررسی فشرده است. ولی همین قدر کافی است گفته شود که او و همکارانش آنچنان زبونی و درماندگی ظاهر ساختند که در کمتر محفلی شبیه به آن دیده شده است. بدیهی است طاهری و همکارانش بدون محاکمه آزاد شدند تا در صورت لزوم به‌کار خود ادامه دهند.

۶. نگاهی به رویدادهای اقتصادی و سیاسی (پس از ۲۸ مرداد)

کودتای ۲۸ مرداد ضربه بازدارنده‌ای بود که سیر رشد و تکامل جامعه را منحرف ساخت. با

این ضربه حاکمیت نسبی بورژوازی ملی که ضامن رشد اقتصادی این طبقه بود از بین رفت و زمینه مساعدی که برای گسترش جنبش رهایی بخش فراهم شده بود، جای خود را به عوامل بازدارنده و سرکوب‌کننده داد. بورژوازی کمپرادور تجاری که با قطع درآمد ارزی نفت و در نتیجه آن محدودیت شدید واردات کالا از کشورهای استعمارگر طی زمامداری مصدق آسیب دیده بود. از سال ۳۳ به بعد با سرعتی بی سابقه شروع به رشد کرد. همانگونه که رشد بورژوازی ملی مانع رشد بورژوازی کمپرادور شده بود حالا این بورژوازی ملی بود که در معرض خطر قرار داشت. وامهای کشورهای امپریالیستی بخصوص وامهای آمریکا همراه با افزایش سریع درآمد نفت، بورژوازی کمپرادور را رشد داده و بورژوازی ملی را وادار کرد بین نابودی و یا تسلیم شدن به نقش کمپرادوری یکی را انتخاب کند، نتیجه یکسان بود. بورژوازی ملی به سود بورژوازی کمپرادور تحلیل رفت. فتودالیزم که در دوره مصدق به خطر افتاده بود و بخصوص در مبارزه مصدق با دربار و ارتش موقعیت خود را در خطر جدی می دید با کودتای ۲۸ مرداد و تأمین حاکمیت سیاسی فتودالیزم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور بود، نفس راحتی کشید و حرکتی را که داشت تبدیل به جنبش ضد فتودالی می شد، سرکوب کرد. این سرکوبی نه فقط با مجازات دهقانان معترض و پراکنده کردن هرگونه حرکت متشکل دهقانان انجام پذیرفت، بلکه با الغای قانون ۲۰٪ بهره مالکانه (و تبدیل آن به ۵٪ آنهم در اختیار مقامات دولتی) پایان هرگونه کوشش برای محدود ساختن فتودالیزم را اعلام کرد. ولی واقعیت تاریخی این بود که فتودالیزم می باید چند دهه قبل در ایران ملغی گردد، ولی حمایت امپریالیستها و رشد ظاهری شیوه های استثمار بورژوازی کمپرادور (بصورت بورژوازی اداری و تجاری) باعث ادامه روابط فتودالی شده بود (ولو با دگرگونی هائی در صورت ظاهری شیوه های استثمار در ایران). بدین ترتیب در حالیکه فتودالها با پیروزی کودتا و سرکوب شدن جبهه ملی و حزب توده احساس امنیت می کردند، رشد بورژوازی کمپرادور که در وهله اول بطور عمده جنبه تجاری داشت، بتدریج جنبه مالی و صنعتی پیدا کرد، آنان را با خطر غیر منتظره ای روبرو ساخت. در حقیقت هنگامیکه تضاد عمده بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یکسو و فتودالیزم از سوی دیگر وجود داشت، تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فتودالیزم از رشد و تعرض بازمانده بود. پس از یک دوره رشد بورژوازی کمپرادور، تضاد فرعی بین بورژوازی کمپرادور و فتودالیزم جانشین آن شده و حاکمیت نسبی بورژوازی کمپرادور (یعنی مشارکتی که در حاکمیت سیاسی با فتودالیزم داشت، همراه با رشد خود بتدریج سهم بیشتری در این حاکمیت پیدا کرد.) در این میان تسلطی که امپریالیستها بر هر دو جناح داشتند، باعث شد که این تضاد از طریق رفرم، به سود بورژوازی کمپرادور حل شود.

۲۸ مرداد کوشش مشترک امپریالیستهای آمریکا و انگلیس بود. کوششهای آمریکا برای سهمیدن در منابع اقتصادی ایران که مهمترین آن نفت بود با قرارداد کنسرسیوم به نتیجه رسید. از این پس آمریکا نقش فعالی در تعیین مشی داخلی و خارجی ایران پیدا کرد. در واقع سرکوبی جنبش و تحکیم موقعیت ارتجاع بدون همکاری مستمر آمریکا غیر ممکن

بود ولی همه اینها به این معنی نبود که امپریالیزم آمریکا در ایران نقش درجه اول را ایفا کند. امپریالیزم انگلیس پیوند دیرینه‌ای با مؤثرترین قشر بورژوازی کمپرادور ایران یعنی بورژوازی اداری داشت.

نفوذالیزم نیز بنا بر تقدم تاریخ امپریالیزم انگلیس با آن روابط کهن داشت. روحانیون مرتجع که وابسته به نفوذالیزم بودند پایگاه مؤثر دیگری برای انگلستان به حساب می آمدند. اینها امتیازات انگلیس در مقابل حریف مقتدر و مهاجم خود یعنی آمریکا بود.

امپریالیزم آمریکا در این زمینه برای رشد بورژوازی کمپرادور تجاری نقش مؤثرتری از انگلستان داشت. ویژگیهای اقتصادی سیاسی و فرهنگی امپریالیزم آمریکا بیشتر با مصالح و مسیر تکامل این قشر بورژوازی مطابقت می کرد. در قشر اداری و نظامی نیز امپریالیزم آمریکا نقش چشمگیری ایفا می کرد. معذالك نباید نقش و نفوذ آمریکا را در حد پایگاهها و عوامل آن به حساب آورد. زیرا عوامل صد درصد انگلیسی نیز محتاج تأیید و حمایت آمریکا بودند. هنگامیکه امپریالیزم آمریکا احساس کرد که زمینه برای تهاجمی تازه بر رقیب آماده شده و در این حال انگلیس هراسان از گسترش نفوذ آمریکا، در صدد استوار ساختن موقعیت خود و جلوگیری از این نفوذ فزاینده است، فشار خود را آغاز کرد. این کشمکش که بصورت همه جانبه‌ای وسعت یافته و روی همه عوامل و جریانهای جامعه انعکاس یافته بود، در آغاز دهه چهل به سود امپریالیزم آمریکا پایان یافت. و موازنه‌ی تازه‌ای با حاکمیت امپریالیزم آمریکا در ایران برقرار شد. از این پس شدت تضادهای امپریالیستها در ایران کاسته شده و این تضادها يك دوره همزیستی را در پیش گرفتند.

اتحاد شوروی که در دوره دوم حکومت مصدق در صدد اجرای سیاست فعالتری در ایران برآمده بود و همکاری حزب توده با مصدق تضادی را که می توانست مانع این فعالیت شوروی (سیاست او) شود، از سر راه برداشته و راه را برای آن باز کرد، با کودتای ۲۸ مرداد خود را پس کشید، پس از کنگره نوزدهم حزب کمونیست شوروی، مشی جهانی شوروی نسبت به جنبشهای رهایی بخش که زیر رهبری نیروهای بورژوازی ملی (بهر حال جدا از جنبشها و احزاب کارگری) جریان داشت، آغاز به دگرگونی کرد. شعار «هر کس با مانیست. دشمن ماست» که نتیجه آن پرهیز از همکاری و تأیید جنبشهای غیر کمونیستی بود جای خود را به شعار «هر کس با دشمن ما نیست دوست ماست» داد. جنبش ضد امپریالیستی ایران، قبل از اینکه این سیاست جامه عمل بپوشد. شکست خورد. سیاست جدید شوروی از سال ۱۹۴۵ به بعد در موارد مختلف خودنمایی کرد. دولت شوروی که با سقوط مصدق روبرو شده و شکست حزب توده امید آنرا به تجدید يك جریان مرفقی که بتواند در جهت سیاست شوروی حرکت کند، به یأس مبدل کرده بود، اقداماتی در جهت بهبود روابط خود با ایران آغاز کرد. در همان هنگام که رژیم کودتا مشغول سرکوبی حزب توده بود مذاکراتی بین شوروی و ایران برای حل اختلافهای مرزی و بازپرداخت مطالبات ایران آغاز شد و در مدتی نسبتاً کوتاه به نتیجه رسید. به دنبال این حرکت مقدماتی، دولت

شوروی در صدد نزدیکی بیشتر با ایران برآمد. ولی امپریالیزم انگلیس با طرح پیمان بغداد اولین نشانه مخالفت را نشان داد. این حرکت مورد حمایت جدی آمریکا بود. معهذ این نشانه‌ها باعث دلسردی شوروی نشد. شوروی امیدوار بود که بتواند علیرغم موقعیتی که پیمان بغداد ایجاد می‌کرد. روابط بازرگانی خود را با ایران گسترش داده و آنرا نقطه اتکای سیاست خود قرار دهد. ولی کوششهای شوروی در این زمینه با مخالفت امپریالیستها بخصوص امپریالیزم آمریکا روبرو شد. آمریکا که در صحنه جهانی نیاز به کنترل سیاست خارجی ایران داشت و دورنمای اقتصادی ایران را قلمرو خود می‌دید، با همکاری انگلستان دست شوروی را که به‌سوی دولت ایران دراز شده بود پس زد. تشدید تضادهای شوروی با انگلیس و آمریکا در خاورمیانه که به‌صورت تقویت پیمان بغداد و پیوستن آمریکا به آن و تهاجم شوروی در جبهه مصر و کشورهای عربی نمایان شد. جنگ سرد بین کشورهای وابسته با امپریالیزم را با شوروی بوجود آورد. سقوط رژیم سلطنتی در عراق و همبستگی عراق و شوروی این جنگ را به‌اوج خود رسانید. این مبارزه تبلیغاتی که از سال ۳۵ شروع شده و در سالهای ۳۸ تا ۴۰ به‌اوج خود رسیده بود در نیمه دوم سال چهل و یک با مذاکرات ایران و شوروی پایان یافت. در واقع پس از حدود دهسال شوروی به‌آنچه نظر داشت، رسید. روابط بازرگانی و همکاری اقتصادی خود را با ایران بسرعت گسترش داد و ایران نیز در خاورمیانه از ایفای نقش بلندگوی ضد شوروی دست کشید و در صحنه جهانی سیاست خود را در مقابل شوروی تا حدود زیادی تعدیل کرد. بدیهی است این دگرگونی در رابطه ایران و شوروی جدا از جو تازه‌ای که در روابط شوروی و بطور کلی اردوگاه سوسیالیستی با امپریالیستها ایجاد شده بود، نمی‌توانست روی دهد. نقطه نظرهای امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی نیز که در مورد روابط ایران و شوروی با هم اختلاف محسوس داشتند و منافع و مصالح دستگاه حاکمه ایران نیز عوامل دیگری در راه موفقیت این روابط تازه بود. به‌این ترتیب شوروی بدون اینکه نیازی به محاسبه روی جنبش ضد امپریالیستی و جنبش کارگری در ایران داشته باشد موقعیت خود را تحکیم کرد. در حقیقت ضعف جنبشهای یاد شده و اینکه این جنبشها قادر نبودند در صحنه سیاسی ایران نقش تعیین کننده و یا مؤثری داشته باشند، به‌شوروی این امکان را داد که در ایجاد مناسبات جدید با دستگاه حاکمه ایران به‌موقعیت جنبش ترقی خواهانه توجهی نکند و در عمل نیز با موفقیت روبرو شد. رویدادهائی که در زیر از آنها نام خواهیم برد، در چنین زمینه اقتصادی و سیاسی روی داده و نموداری است از آنچه در این مختصر تحلیل شد. دولت زاهدی نمودار وحدت عمل امپریالیستها بود. وی در این دولت به‌علت حساس بودن موقعیت و ضرورت حمایت، نقش درجه اول را ایفا کرد، زاهدی نخست وزیر و علی امینی وزیر دارائی از کاربرترین مهره‌های آمریکائی بودند. وظیفه اولی کنترل سیاسی کشور و سرکوبی جنبش و وظیفه‌ی دومی تثبیت موقعیت اقتصادی ایران و حل مسئله نفت بود. در تیر ماه ۱۳۳۳ مذاکرات ایران با کنسرسیوم بین‌المللی پایان یافت و در شهریور همان سال

قرارداد منعقد و در بهمن ۳۳ بهره‌برداری از نفت مجدداً آغاز شد. در قرارداد کنسرسیوم شرکت‌های آمریکائی حدد ۴۰٪ و شرکت‌ها سهامداران انگلیسی ۴۵/۶٪ منافع داشتند. بقیه سهام عبارت بود از ۸/۴ درصد هلندی و ۶٪ فرانسوی، عده‌ای این نسبت را میزان نفوذ و اقتدار دو امپریالیست در ایران معرفی کردند. ولی با توجه به اینکه اولاً در گذشته نفت ایران صد درصد متعلق به انگلیسی‌ها بود و ثانیاً کارتل جهانی نفت با توجه به موقعیت امپریالیزم انگلیس این نسبت‌ها را تعیین کرده بود. این نسبت‌ها نمی‌تواند میزان اقتدار دو رقیب را نشان دهد. در فروردین ۳۴ با کناره‌گیری زاهدی از نخست‌وزیری، وظایف اولین دولت کودتا (یعنی سرکوبی جنبش و حل مسئله نفت) پایان یافت. حسین علاکه نماینده جناح انگلیسی دربار بود، جای او را گرفت و با روی کار آمدن علا، جناح انگلیسی و دربار کوشش کردند پیشروی آمریکا را کند کرده و موقعیت خود را تثبیت کنند.

در سال ۳۴ در حالیکه شوروی اولین قدم را در راه بهبود روابط خود با ایران برداشته بود در خرداد ماه، یازده تن طلا برای بازپرداخت مطالبات ایران در دوره اشغال ایران تحویل داد، علامت‌گذاری مرزی که از مدتها پیش شروع شده بود، در تیر ماه همان سال خاتمه یافت و دعوت دولت شوروی از شاه و ملکه رسماً معلوم شد (در ۲۶ تیر ماه ۳۴ سفر رسمی شاه و ملکه به شوروی اعلام شد و در ۲۶ مرداد یعنی یکماه پس از آن شش تن افسران سازمان نظامی اعدام شدند. این تقارن، احساسات مردم و بخصوص اعضای حزب توده را سخت جریحه دار کرد و اولین تمایلات جدائی طلبانه را در صفوف و گروه‌های کمونیستی از شوروی بوجود آورد، ولی این تمایلات با آغاز مبارزه تبلیغاتی شوروی رشد نیافت). مذاکرات ایران و ترکیه برای انعقاد یک پیمان دفاعی به نتیجه رسید و در مهر ماه ۳۴ ایران رسماً به پیمان بغداد محلق شد. ظاهراً دولت شوروی دچار تناقض شد. از یک سو در جهت حسن روابط با ایران کوشید و از سوی دیگر ناچار به اعتراض رسمی به الحاق ایران به پیمان بغداد شده بود. اعتراض شوروی از جانب ایران رد شد. در عین حال شوروی پیمان بغداد را چندان جدی ننگریست. زیرا که هنوز پای آمریکا در میان نبود. در آبان ماه یکروز قبل از اینکه علا برای شرکت در کنفرانس عازم بغداد شود در مسجد شاه هدف تیراندازی ذوالقدر از فدائیان اسلام قرار گرفت. ولی آسیبی ندید. (پس از این واقعه فدائیان اسلام بازداشت و در ۲۱/۱۰/۳۴ چهار تن از آنها اعدام شدند).

در روز ۲۲ آبان کنفرانس نخست وزیران در بغداد آغاز بکار کرد و نخست وزیران پنج کشور ایران، عراق، ترکیه، پاکستان و انگلستان در این کنفرانس شرکت کردند. در این کنفرانس دولت ترکیه نمایندگی ضمنی آمریکا را بعهدہ داشت. شوروی بتدریج نسبت به پیمان بغداد، بی‌تحملی نشان می‌داد ولی هنوز امیدوار بود که سیاست تازه‌ای در ایران ادامه یابد. معذالک روابط دو کشور رو به تیرگی گذاشته بود. در ماه‌های آخر سال ۳۴ کشمکش شوروی و ایران وارد مرحله تازه‌ای شد. بازداشت «کوزتسف» معاون وابسته به شوروی با استوار رجائی که یک صحنه سازی جاسوسی بود و اخراج کوزتسف، ابعاد

تازه‌ای در برخورد دو دولت داشت (رجائی که ظاهراً می‌بایست اعدام شود پاداش سنگینی گرفت و به‌درجه افسری ارتقاء یافت و همین نشانه ساختگی بودن ماجرا بود.) در فروردین ۳۵ آمریکا به‌کمپته‌ی اقتصادی پیمان بغداد پیوست.

علیرغم این رویدادها سفر شاه و ملکه که از سال قبل اعلام شده بود، به‌شوروی انجام شد و کلاً تشریفات، رونقی نداشت و این سفر نتوانست در مسیری که روابط دو کشور در پیش گرفته بودند تأثیری بگذارد. مقارن این جریانها هیئت بازرگانی شوروی جواب رد شنید و دست خالی به‌کشور خود بازگشت. مبارزه تبلیغاتی شوروی بر ضد رژیم ایران شروع شد. آمریکا قدمی به‌جلو برداشت و در بهمن سال ۳۵ اعلام کرد که حمله به‌خاک ایران به‌منزله حمله به‌خاک آمریکاست و این مقدمه پیمان دو جانبه ایران و آمریکا بود که در سال ۳۸ رسماً و نه علناً بین ایران و آمریکا منعقد شد.

در فروردین سال ۳۶ حسین علا استعفا داد و منوچهر اقبال نخست وزیر شد. در پایان سال ۳۵ فرمانداری نظامی تهران که از ۲۸ مرداد نقش اساسی در سرکوبی جنبش داشت و متمرکزترین و فعال‌ترین دستگاه پلیسی رژیم شده بود رسماً به‌صورت یک سازمان پلیسی سیاسی درآمد، نام سازمان امنیت کشور را بر خود گذاشت. این تغییر نام بمنزله تثبیت سیستم پیشرفته پلیسی در کشور بود. به‌همین دلیل دیگر ضرورت نداشت که مقررات حکومت نظامی ادامه یابد. زیرا این مقررات بطور دائمی برقرار شده و نیازی به‌حفظ عنوان پر سر و صدای حکومت نظامی نداشت. اقبال پایان حکومت نظامی را اعلام کرد و برنامه‌ای برای اصلاح ادارات مطرح ساخت که به‌قانون «از کجا آورده‌ای» مشهور شد و به‌موجب این قانون کارمندان دولت باید صورت دارائی خود را در اختیار دولت بگذارند و دارائی آنها کنترل شود، تا اموال و ثروت عمومی را اختلاس نکنند ولی طی ۳/۵ سال نخست وزیری اقبال، این قانون تبدیل به‌شوخی عمومی شد و هیچ اثری در مبارزه با فساد اداری بجا نگذاشت. در سال ۳۶ مذاکراتی برای انعقاد قرارداد تازه‌ای با شرکت نفت ایتالیائی (ای) بعمل آمد و با نسبت ۲۵ به ۷۵ قراردادی امضا شد. این قرارداد گرچه میدان عمل محدودی داشت ولی یک حرکت سمبولیک به‌حساب می‌آمد و نشانه چانه زدن دستگاه حاکمه با شرکت‌های نفتی بود. دولتهای علا و اقبال اساساً انگلیسی بودند. پس از کناره‌گیری زاهدی، فعالیت عناصر آمریکائی بسیار محدود شده بود. اوایل سال ۳۷ سرلشگر «قره‌نی» رئیس رکن دوم ستاد ارتش و چند تن از همکاران او بازداشت شدند. «قره‌نی» مورد توجه آمریکا بود. گفته شد قصد کودتا داشته، ضمناً شایع شد که کودتای او را شوروی‌ها به‌اطلاع دربار رسانده‌اند علیرغم این اتهام «قره‌نی» به‌دو سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شد. این توطئه به‌منزله لبریز شدن کاسه صبر آمریکا تلقی شد. مهمترین واقعه سال ۳۷ سقوط رژیم سلطنتی وابسته به‌انگلیس در عراق بود. نوری سعید مهره کهنه کار و سرشناس انگلیس از دور قیمومت انگلیس بر عراق حکومت می‌کرد و گرداننده‌ی اصلی رژیم عراق بود. به‌دنبال کودتای عراق کشته شد. فیصل و عبدالله نایب

السلطنه او به قتل رسیدند. به این ترتیب جنبش ضد امپریالیستی عراق با کودتا به حاکمیت وابستگان امپریالیزم خاتمه داد. نقشی که عراق در خاورمیانه و پیمان بغداد داشت و همبستگی دیرینه دربار ایران با رژیم وابسته انگلیس در عراق، زنگهای خطر را به صدا در آورده بود و در عمل معلوم شد که پیمان بغداد در جلوگیری از جنبش ضد امپریالیستی چقدر بیهوده است. همانطور که سقوط دیکتاتوری سلطنتی عراق در برانگیختن گروهها و عناصر مبارز ایران اثر گذاشت در بهراس افتادن دستگاه حاکمه نیز تأثیر گذاشت. به دنبال این رویداد منطقه ای حملات شوروی به ایران افزایش یافت و رادیوی صدای ملی شروع به پخش برنامه برضد رژیم کرد. ایران به شوروی، رومانی، لهستان اعتراض کرد. انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی به حالت تعطیل درآمد. در سال ۲۸ مذاکراتی پنهانی برای توافق دو دولت شروع شد. ولی به نتیجه نرسید و امضای پیمان دوجانبه ایران و آمریکا و ادامه کمکهای نظامی و مالی آمریکا به ایران، مجدداً جنگ تبلیغاتی را دامن زد و رادیو پیک ایران نیز از برلن شروع به سخن پرانی برضد ایران کرد. در سال ۲۸ از یک سو جنبشهای اعتراضی مثل اعتصاب کوره پزخانه ها، تاکسیرانان در ۲۰ دی رخ داد. از سوی دیگر بورژوازی کمپرادور که طی این سالها سرعت رشد کرده بود. با مانع بحران اقتصادی روبرو شد. بورژوازی کمپرادور مالی که به صورت دهها بانک مشترک و ایرانی رشد کرده بود، همه سرمایه و اعتبار خود را در جهت توسعه بازرگانی که به رشد بورژوازی کمپرادور و تجاری منجر شد بکار انداخته بود، ورود بی حد و حساب کالاهای خارجی، اعطای اعتبارات وارداتی بی حساب، بحران را به صورت تورم اعتباراتی ظاهر ساخت. دهها بازرگان معتبر ورشکست شدند. زمین بازی که نوعی بورس بازی پرسود بود، ناگهان متوقف ماند. دستگاه حاکمه درگیر این گرفتاریهای سیاسی و داخلی و خارجی مشکلات و بحران اقتصادی بود که در خرداد ۳۹ با کودتای ترکیه روبرو شد و خطر را تا استخوان لمس کرد.

۷. عقب نشینی دیکتاتوری (یک دوره تنفس از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲)

(یک دوره تنفس از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۴۲) رویدادهای یکساله قبل از تیر ماه ۳۹، دستگاه حاکمه را بر آن داشت، که دست به عقب نشینی حساب شده بزند. عواملی که دستگاه را وادار به عقب نشینی کرد عبارت بودند از:

۱) بحران اقتصادی که نمودی از تضاد درونی سیستم حاکمه یعنی نظام فئودال - کمپرادور بود. می بایست راهی برای ادامه رشد بورژوازی که اساساً خصلت کمپرادوری داشت گشوده می شد. تنظیم لایحه اصلاحات ارضی در سال ۳۸ یعنی در دوره نخست وزیر اقبال نشان می دهد که ضرورت تحولات اقتصادی و اجتماعی از جانب دستگاه حاکمه احساس می شد. ۲) تضادهای خلق با طبقات حاکمه که از سال ۳۲ به بعد سرکوب شده بود. بصورت اعتصابات و اعتراضهای سیاسی مخفی نمودار شده بود.

۳) در مجاورت ایران تحولات سیاسی پرخروشی روی داده و متحدان منطقه‌ای رژیم هدف این تحولات قرار گرفته بودند. جنبش ضد امپریالیستی در عراق، رژیم وابسته به امپریالیزم را سرنگون کرده بود.

در ترکیه دیکتاتوری پاپامندرس که نقطه اتکای نظامی - سیاسی آمریکا در منطقه بود با جنبشهای ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی روبرو شده، جناحهای مختلف ارتش را وادار به احترام کرده بود. در ترکیه به دنبال اعتراضهای دانشجویی که به سرعت به مردم شهری کشیده شد، ارتش دست به کودتا بر ضد دولت زد. در این حرکت عده‌ای از افسران آزادیخواه شرکت داشتند که در چند مرحله تصفیه شده و جناح مرتجع ارتش بطور کامل حاکم شد. در این میان مبارزه تبلیغاتی بین ایران و شوروی به شدت ادامه داشت. بین ایران و عراق نیز مبارزه‌ای درگیر شده بود که می‌توانست به برخورد دو دولت منجر شود. ۴) در آمریکا جناحهایی تقاضای تجدید نظر در رابطه با رژیم‌های دیکتاتوری را می‌کردند و ضرورت اصلاحات اجتماعی و اداری را در این کشورها، شعار خود قرار داده بودند. در سنای آمریکا دموکراتها تهاجم انتخاباتی خود را آغاز کردند و در چنین موقعیتی رژیم نمی‌توانست از حمایت نامحدود آمریکا استفاده کند. ضرورت داشت که برای پایان دادن به بحران اقتصادی و کاستن از وخامت اوضاع سیاسی، رژیم از خود آمادگی نشان داده و فرصت لازم را برای تثبیت اوضاع به دست آورد. این‌ها مهمترین دلایل عقب‌نشینی رژیم در تابستان سال ۳۹ است.

دستگاه حاکمه قصد نداشت که براستی میدانی برای مخالفان بگشاید، همچنین اصلاحات ارضی را جدی نگرفت و آنرا از حد حرف جلوتر نبرده بود. بدین ترتیب پس از آنکه تهاجم عمومی بر ضد فعالیت‌های مخفی با موفقیت انجام گرفت و با اعدام پنج تن از کمیته تبریز، رژیم سرنیزه خود را به رخ مردم کشیده، سرانجام رخنه‌ای برای حرکت و اظهار نظر نیروهای بالقوه اپوزیسیون گشوده شد. این رخنه از محتوای کلام شاه در فرمان شروع انتخابات دوره بیستم رسمیت یافت. شایعاتی را که قبلاً درباره دادن آزادیهای محسوس و محدود (آزادی فعالیت‌های انتخاباتی) پخش شده بود، شاه به این اشاره که (انتخابات برای همه آزاد خواهد بود) رسمیت داد. این اشاره برای محافل و عناصر سیاسی که مترصد آن بودند، کافی بود تا به جنب و جوش بیفتند. اولین کسانی که در جو تازه به حرکت در آمدند مظفریقائی بود او که عده‌ای از اعضای حزب زحمتکشان را پیرامون خود جمع کرده بود، توسط چند تن از دانشجویان طرفدار خود، از دانشجویان دعوت کرد، در ایجاد سازمانی برای نظارت بر آزادی انتخابات شرکت کنند. سوابق بقائی و شناختی که عناصر پیشرو دانشجویی از او داشتند، مانع جمع شدن دانشجویان گرد او شد. بقائی که توسط چند تن از دانشجویان برای الله‌یار صالح تقاضای همکاری در نظارت بر آزادی انتخابات را داده صالح نیز تمایلات مثبت خود را بیان کرده ولی مقارن این جریان اولین تجمع رجال و رهبران جبهه ملی در خانه آیت الله فیروزآبادی تشکیل شد و با

اظهار نظر دیگر رجال صالح نظر موافق خود را پس گرفت. در اولین جلسه که در حقیقت مبدأ آغاز فعالیت جبهه ملی دوم است، تقریباً تمام همکاران مصدق شرکت کردند بجز عبدالله معظمی، این جلسه تصمیمی برای شروع فعالیت علنی گرفت. الله یار صالح نامی سرگشاده‌ای دوباره انتخابات منتشر کرد و کاندیدائی خود را از کاشان اعلام کرد. این نامه بطور محدود پخش شد. این جلسات مقارن تعطیل دانشگاه بود. ولی از همان نخست عده‌ای از دانشجویان وارد فعالیت شده و تقاضا داشتند رهبران جبهه ملی از مردم برای شرکت در اجتماعات دعوت عمومی بعمل آورند. ترکیب دانشجویان به این ترتیب بود: گروهی طرفداران بازرگان و طالقانی و دیگران که وارد نهضت مقاومت بودند، و گروهی از اعضای حزب ملت ایران (پان ایرانیزم)، داریوش فروهر، گروهی از اعضای حزب مردم ایران و عده‌ای از دانشجویان منفرد جبهه‌ای، عناصری از دانشجویان چپی که منفرد و یا متشکل بودند، پیرامون این فعالیت (و نه داخل مناسبات و روابط جبهه ملی) از همان نخست فعالیت می‌کردند. عده‌ای از اعضای جامعه سوسیالیستهای ملکی نیز در آغاز گاهی در درون و گاهی بیرون از این مناسبات دیده می‌شدند. دانشجویان طرفدار صالح و اعضای حزب ایران و اعضای حزب سوسیالیست خنجی پایای رجال و رهبران گام بر می‌داشتند و از همان نخست طرفدار جناح رهبری بودند.

اولین اجتماع علنی و قانونی پس از ۲۸ مرداد در روز ۲۶ مرداد سال ۳۹ زیر عنوان «میتینگ دانشجویان طرفدار جبهه ملی» در حاشیه جنوبی میدان جلالیه برگزار شد. دعوت به این میتینگ قبلاً توسط خود دانشجویان بعمل آمده بود. در این میتینگ سه تن سخنرانی‌های مختصری کردند که از نهضتی‌ها و اعضای حزب فروهر بودند. یکی از سخنرانان عباس شیبانی بود که مشخص‌ترین چهره دانشجویان نهضتی بشمار می‌رفت و در یکماه قبل از میتینگ از سخنگویان دانشجویان در مقابل رهبران محسوب می‌شد و برای برگزاری میتینگ فعالیت کرده بود. شیبانی در سال ۳۵ پس از جنگ کانال سوئز، در برگزار کردن تظاهرات همدردی با مصر فعالیت می‌کرد و برای یکسال تحصیلی به دانشگاه مشهد تبعید شد ولی دوباره به دانشکده پزشکی تهران بازگشته بود. در دومین اجتماع از رهبران جبهه در خانه علی بابائی پیشنهاد برگزاری میتینگ جبهه ملی از جانب رجال و رهبران رد شده بود و به همین لحاظ میتینگ زیر عنوان دانشجویان طرفدار جبهه ملی برگزار شد و هیچک از رهبران شرکت نکردند. در این میتینگ جمعیتی در حدود سه هزار تن شرکت کرده بودند و پس از پایان میتینگ که زیر نظارت مأموران پلیس برگزار شده بود جمعیت در يك صف نسبتاً منظم از بلوار تا چهارراه پهلوی حرکت کرد. به این ترتیب می‌بینیم که نقش اپوزیسیون در انتخابات تابستانی دوره بیستم محدود می‌شد به دو اجتماع از رجال و فعالان جبهه در خانه اشخاص، یکرشته فعالیت‌های پراکنده دانشجویی و سرانجام صدور يك نامه سرگشاده و يك میتینگ کوچک، ولی علاوه بر این فعالیت‌ها، فعالیت‌های دیگری نیز آغاز شده بود. علی‌امینی عاقد قرارداد کنسرسیوم عنصر شناخته شده آمریکائی، در همین ایام

با همکاری اسدالله رشیدیان، فرود و سیدجعفر بهبهانی، جناحی برای نظارت بر آزادی انتخابات و شرکت فعالانه در آن بوجود آورده بود. در این همکاری نکته‌ای که غیر عادی بنظر می‌رسید ترکیب این جناح بود. چنانکه کسی در وابستگی رشیدیان و فرود به‌دربار تردید نداشت. اگرچه رهبران جبهه ملی هنوز جو تازه را درك نکرده و محافظه کارانه در لاک خود فرو رفته بودند و جسارت خود را برای يك حرکت سریع باز نیافته بودند، این جناح وابسته به‌دستگاه حاکمه بود. امکانات زیادی برای خودنمایی داشت. امینی و همکارانش میتینگ‌های محدود انتخاباتی در نواحی مختلف تهران پیا کردند. و در روز اخذ رأی از حوزه‌ها نیز در اوایل شهریور پایان انتخابات تهران اعلام شد و امینی و همکارانش بر علیه آن اعلام جرم کردند. اقبال در روز ۵ شهریور استعفا داد و بلافاصله انتخابات در سراسر کشور متوقف شد. شریف امامی تشکیل کابینه داد و شاه در پیامی که به‌مناسبت متوقف شدن انتخابات صادر کرد، به‌نمایندگان منتخب توصیه کرد، استعفا بدهند. به این ترتیب ابطال انتخابات و استعفای اقبال حرکات سریع بود که تردیدی در شروع يك مرحله تازه سیاسی باقی نگذاشت. با سقوط اقبال فعالیت‌ها به‌سرعت گسترش یافت. انتخابات دوره بیستم که می‌بایست تجدید شود فعالیت‌های زیادی را برانگیخت. امینی در صدد ایجاد يك جریان سیاسی، با برنامه‌ای تدوین شده بود. طی نیمه دوم سال ۳۹ امینی، همکاران آینده خود را برگزیده ولی همکاری او با جناح انگلیسی تا انتخابات زمستانی دوره بیستم ادامه داشت.

جبهه ملی نیز پس از ابطال انتخابات به‌فعالیت خود افزود. سرانجام رهبران جبهه با دعوت مردم به میتینگ موافقت کردند. پس از کشمکش بر سر محل میتینگ در روز سیزده شهریور مردم به میدان جلالیه دعوت شدند. ولی دستگاه اجازه برگزاری این میتینگ را نداد و میتینگ تبدیل به تظاهرات خیابانی و برخورد با پلیس شد. یکی دو ماه بعد خانه بزرگ و مخروبه‌ای در خیابان فخرآباد (دروازه شیمیران) توسط یکی از اعضای مؤثر در اختیار جبهه ملی قرار گرفت و تحت نام خانه ۱۴۳ نقش پایگاه جبهه ملی را پیدا کرد. این باشگاه تا پایان انتخابات زمستانی (اواخر بهمن) محل برگزاری میتینگ‌های جبهه ملی بود. با شروع سال تحصیلی ۴۰-۳۹ فعالیت‌های سیاسی دانشگاه به‌سرعت نضج گرفت. از همان روزهای نخست جناح گیری چپ و راست در جبهه ملی ظاهر شد. حزب ایران و حزب سوسیالیست خنجی رجال منفرد در يك صف قرار گرفته و نهضتی‌ها و حزب ملت ایران و عناصر مصدقی در صف مقابل حزب مردم ایران تجزیه شده و در بین دو جناح تقسیم شده بود. ولی سرانجام اکثریت اعضای فعال این حزب به جناح راست کشیده شدند. دانشجویان چپی که شامل اعضای گروه‌های مختلف و افراد منفرد می‌شدند در پیرامون جبهه و گاه در درون آن فعالیت می‌کردند. اکثریت قاطع نیروی پشتیبان جناح چپ جبهه بودند. با تشکیل سازمان دانشجویان جبهه ملی عناصر وابسته به جناح راست، زیر رهبری اعضای حزب خنجی در صدد مخالفت با شرکت دانشجویان چپی یا مارکسیست

که گاهی بنابر شهرت عمومی حزب توده در دوره قدرت این حزب بطور کلی توده‌ای نامیده می‌شدند) در صفوف جبهه ملی برآمد و این کوششها تا تهیه صورت اسامی دانشجویان چپی پیش رفت. در این موقع بین گروههای مخفی کمونیست، این بحث درگیر شده بود که آیا اصلاً باید در این فعالیتهای شرکت کرد یا نه؟ گروههایی در همان ماههای اول به این فعالیتها پیوستند ولی سرانجام بقیه نیز با تأخیر در استفاده از امکانات مبارزه علنی و عمومی شرکت کردند، اما درباره مشی این نیروها در جبهه ملی و دورو بر آن از اول وحدت نظر وجود نداشت ولی اکثریت قاطع در جهت تقویت جناح چپ و پیش راندن جبهه عمل می‌کرد. مسائلی که در مقابل این نیروهای نیمه متشکل قرار گرفت بنابر تقدم عبارت بودند از:

۱) مبارزه با طرفداران خلیل ملکی که علناً نقش مبارزه با کمونیستها و معرفی کردن آنها را در پیش گرفته بودند. مسئله عضویت ملکی و جامعه سوسیالیستها در جبهه ملی با مخالفت عده‌ای از رجال (دکتر صدیقی) و احزاب (مثل حزب ملت ایران و حزب خنجی) قرار گرفته بود. عناصر چپی نیز در این مبارزه به‌زیان جناح ملکی شرکت کردند. سرانجام ملکی به عضویت جبهه ملی دوم در نیامد.

۲) کوشش در راه وسعت بخشیدن به فعالیتهای جبهه ملی که از همان تابستان ۳۹ در مسئله میتینگ جلالیه شروع شده و در تمام طول حیات جبهه ملی دوم ادامه یافت. چپی‌ها خواستار شرکت وسیع‌تر مردم و آگاه کردن آنها و دعوت از همه قشرها و طبقات مردم در مبارزه بودند. این تقاضا با تأیید در نشان دادن قاطعیت در مقابل رژیم و در پیش گرفتن يك برنامه مترقی تکمیل می‌شد. دوم حرکت یا مبارزه‌ای داخلی برای تعیین تاکتیک‌ها در می‌گرفت. چپی‌ها خواستار بکار بردن تاکتیک‌های دیپلماتیک و سیاست مذاکره و چانه زدن بودند. عناصر آگاه و متشکل کمونیست که می‌دانستند مبارزات جبهه ملی به نتیجه نخواهد رسید، می‌خواستند هرچه بیشتر زمینه برای يك مبارزه پیگیر و قاطع فراهم کرده، به توده‌ها دسترسی پیدا کنند.

۳) «مسئله فرم جبهه ملی» در حالیکه جناح راست و در رأس همه خنجی و همکارانش می‌خواستند جبهه را به يك حزب تبدیل کنند بهمین دلیل مسئله تشکیلات را مهمترین مسئله و ضعف جبهه ملی تلقی می‌کردند. دیگر نیروها از فرم جبهه دفاع کرده، جبهه را مرکز همکاری اعضا و دسته‌های سیاسی می‌دانستند که برای اجرای يك برنامه مترقی ضد امپریالیستی و ضد استبدادی با یکدیگر متحد شده‌اند. مسئله فرم جبهه ملی دوم ابتدا مهمترین عامل اختلاف جناح‌ها در جبهه ملی بود.

۴) در موقع تشکیل نهضت آزادی، عناصر چپی از نهضت آزادی در مقابل جناح راست جبهه ملی حمایت می‌کردند. خصلت مبارزه جوئی و قاطعیت نسبی نهضت آزادی را ملاک موضع‌گیری خود قرار دادند و فریب نظرات و افکار رسمی احزاب و جریان‌ها را نخوردند. اصولاً در این دوره می‌بینیم که نیروهای چپی بدون توجه به افکار و نظرات رسمی احزاب و

دستجات، با توجه به مشی و خصوصیات عملی و واقعی آنها موضع خود را انتخاب می‌کنند. چنانکه در تمام این مدت بطور کلی در کنار نهضتی‌ها و حزب ملت ایران و عناصر منفرد مصدقی قرار داشتند و نه در کنار حزب سوسیالیست خنجی و یا جامعه سوسیالیست‌ها و یا حزب سوسیالیست ایران و مردم ایران.

۵) در برخورد با دولت امینی، این نیروها معتقد بودند که جبهه ملی باید فعالانه از جوی که بوجود آمده برای گسترش مبارزه خود استفاده کند و رابطه با امینی یک جانبه و تنها به سود او نباشد. در این مورد امینی سعی می‌کرد در تضادی که با دربار و ارتش داشت از حمایت غیر فعال جبهه ملی استفاده کند و برای ادامه حیات خود جبهه ملی را وادار به شدت عمل می‌کرد. اما این اعتقاد بهیچ وجه ایجاب نمی‌کرد که برای ساقط کردن امینی، با عوامل مخالف او یعنی جناح دربار و فئودالها همکاری علنی یا مخفی بعمل آید. حال آنکه جناح راست جبهه در ماجرای اول بهمن راه را برای ساقط کردن امینی فراهم کرده بود. از اول بهمن سال ۴۰ ماجرای اول بهمن تبدیل به کشمکش دو جناح در جبهه‌ی ملی شده بود و تا کنگره ادامه یافت.

۶) در کنگره اول جبهه ملی، نمایندگان چپی خواستار اعلام يك برنامه مترقی در مقابل برنامه‌های رژیم بودند و همراه با نمایندگان نهضت آزادی و حزب ملت ایران و منفردین اقلیت کنگره را تشکیل می‌دادند. پس از کنگره در جدائی دو جناح از یکدیگر، نیروهای چپی در صف مصدقیها قرار گرفتند. همکاری خود را با این نیروها تا پایان یافتن امکان مبارزه علنی ادامه دادند. با این جمع‌بندی کلی از نقش عناصر و نیروهای آگاه مارکسیست که در پیرامون و درون جبهه ملی فعالیت می‌کردند، بشرح رویدادهای مهم این دوره از مبارزات و جریانهای جبهه ملی می‌پردازیم.

پیش از شروع انتخابات زمستانی علاوه بر جبهه ملی، امینی و همکارانش از یکسو و بقائی و ملکی از سوی دیگر فعالیت می‌کردند. بقائی حزب خود را تبدیل به جمعیتی به نام «سازمان نگهبانان آزادی» کرده و در خیابان آشیخ هادی باشگاهی گرفته بود. در این محل اجتماعاتی برگزار می‌شد. باشگاه مهرگان نیز مرکز فعالیتهای امینی شده بود، (باشگاه مهرگان ظاهراً باشگاه فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی یا فرهنگیان بود و درخشش، ریاست آنرا به عهده داشت). هنگامیکه در بهمن سال ۳۹ انتخابات مجلس بیستم تجدید شد، عده‌ای از رهبران جبهه ملی در مجلس سنا متحصن شدند و تقاضای تضمین آزادی انتخابات را کردند. مقارن این تحصن، تظاهرات وسیعی در دانشگاه تهران انجام شد. در ۱۳ بهمن دانشجویان از دانشگاه خارج شدند و دست به تظاهرات خیابانی زدند این تظاهرات نزدیک به دو هفته ادامه یافت. صدها تن بازداشت شدند، بازار بارها تعطیل شد، مردم بتدریج به فعالیتهای سیاسی روی می‌آوردند. الله یار صالح که در انتخابات قبلی نیز کاندید مجلس شورا از کاشان بود در این انتخابات از کاشان انتخاب شد و به مجلس راه یافت. مجلس در اسفند گشایش یافت. در این دوره مانند دوره‌های قبل نمایندگان فئودالها

و مرتجعین تحت حمایت ارتش به مجلس راه یافته و کرسیهای مجلس به قیمتهای گزافی فروخته شده بود. دانشگاه تهران به دنبال این تظاهرات تا ۱۴ فروردین سال ۴۰ تعطیل شد. فرهاد رئیس دانشگاه که وابسته به جناح امینی بود در این جریان با دخالت پلیس در داخل دانشگاه مخالفت کرده و بطور ضمنی از تظاهرات دانشجویان حمایت می کرد. شریف امامی در مقابل امواج مخالف از حرکت بازمانده بود و از این مبارزات بیش از همه امینی و همکارانش بهره جستند. واقعه ای که در تشدید این فعالیتها و بازتر شدن میدان برای مخالفان دولت تأثیر گذاشت، انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا بود. با شکست نیکسون که شاه ایران در صف طرفداران او قرار داشت برای انتخاب او مبلغ هنگفتی به صندوق انتخاباتی حزب جمهوریخواه کمک کرده بود موقعیت به زیان جناح حاکم و به سود جناح امینی دگرگون شد. اصلاحات ارضی و اداری دیگر نمی توانست در حد حرف باقی بماند و لازم بود کسی زمام دولت را بدست گیرد که قادر به اجرای اصلاحات باشد. حرکت دیگری که شریف امامی شروع کرده و ناتمام مانده اصلاح رابطه با شوروی بود. در آغاز زمامداری شریف امامی، شاه و خروشف پیمانهائی مبادله کردند. مذاکراتی بین دو دولت شروع شد. و یکف سفیر شوروی پس از يك غیبت طولانی به ایران آمد و روابط دو دولت در يك کمیسیون سرّی مورد مذاکره قرار گرفت ولی این مذاکرات با سقوط شریف امامی در اردیبهشت سال چهل ناتمام ماند و جنگ تبلیغاتی تا پایان دوره دولت امینی با شدت و ضعفهایی ادامه یافت.

در اردیبهشت سال ۴۰ فعالیت معلمین تهران که در باشگاه مهرگان متمرکز شده و زیر رهبری عده ای از نمایندگان آنها به ریاست محمد درخشش قرار داشت، به اعتصاب يك پارچه ای منجر شد. خواست اعتصاب افزایش اشل حقوق و متناسب شدن آن با هزینه زندگی بود، حداقل از حدود ۱۴۰ تومان می بایست به ۵۰۰ تومان افزایش یابد، در ۱۲ اردیبهشت تظاهرات معلمان در مقابل مجلس به برخورد با پلیس منجر شده خانعلی از دبیران تهران با گلوله سرگرد ناصر شهرستانی کشته شد. کشته شدن خانعلی احساسات مردم و در درجه اول حرکت دانشجویان و محصلین را برانگیخت و طی روزهای بعد تظاهرات وسیعی در شهر بخصوص در مقابل مجلس برگزار شده شعار اعتصاب از اضافه دستمزد به مجازات قاتل و سپس تقاضای استعفای دولت منجر شد. در مجلس شریف امامی استیضاح شد (از جانب دو نماینده) در ۱۴ اردیبهشت کابینه شریف امامی سقوط کرد و در شانزدهم اردیبهشت علی امینی کابینه خود را معرفی کرد. بدین ترتیب فعالیتهایی که از سه ماه قبل آغاز شده و بتدریج وسعت و شدت بیشتری گرفته بود روی تضادهای درونی دستگاه حاکمه اثر گذاشت و امینی و جناح او را به زمامداری رساند. اولین اقدام امینی انحلال مجلسین بود. تا بحال نسبت به انتخابات دوره بیستم مجلس شورا اعتراض می شد و صحبتی از مجلس سنا در میان نبود، ولی امینی تقاضای انحلال هر دو مجلس را کرد و شاه نیز در فرمان انحلال اشاره ای به ضرورت اصلاحات کرده و تلویحاً مجلس را منحل و مانع اصلاحات

معرفی کرد. این اشارات به تقاضای امینی در فرمان گنج‌نیده شده بود. با اینکه شریف‌امامی سقوط کرده بود هنوز معلمین به خواست‌های اقتصادی خود نرسیده بودند. بنابراین اعتصاب ادامه یافت. درخشش از همان روز اول وزیر فرهنگ (آموزش و پرورش) کابینه امینی بود ولی تا پایان اعتصاب معلمان در ۲۵ اردیبهشت رسماً وزارت او اعلام نشد. معلمان تقریباً صد درصد به خواست‌های خود رسیدند. با سر کار آمدن امینی، جناح اصلاح طلب انگلیسی تقریباً خلع سلاح شدند و پرچم اصلاحات بطور کامل بدست امینی و همکارانش افتاد. از این پس رشیدیان، فرود، بهبهانی در مقابل امینی قرار گرفتند. بهانه ظاهری آنها انحلال مجلسین و طفره رفتن از انتخابات بود. امینی برنامه چند جانبه‌ای را طرح کرد. مهمترین وظایف کابینه امینی اجرای برنامه اصلاحات ارضی، اصلاح دستگاه اداری و نظامی و ترمیم اوضاع مالی و اقتصادی کشور بود. به‌فراخور این برنامه‌ها، امینی همکاران خود را برگزید. ارسنجانی وزیر این وزارتخانه (وزارت کشاورزی) طرح برنامه‌های مبارزه با بیسوادی را وظیفه خود قرار داد و فعالیت او بیشتر جنبه تبلیغاتی و جمع آوری نیرو برای دولت را داشت. قانون اصلاحات ارضی قبلاً طرح شده بود ولی به آن صورت قابل اجرا نبود. در قانون اول، مالکیت ارضی به‌شصت هکتار محدود می‌شد و درواقع می‌بایست فنودالیزم در يك مرحله ساقط شود. علیرغم اهمیتی که اصلاحات ارضی داشت، امینی منتظر ماند تا موقعیت خود را تحکیم کرده و مخالفان متنفذ ارادرموقعیت دفاعی قرار دهد و سپس با تعدیل قانون و چند مرحله‌ای کردن آن دست به‌عمل بزند. بهمین دلیل برنامه اصلاحات اداری مقدم بر اصلاحات ارضی قرار گرفت ولی برخلاف، برنامه ظاهری، این برنامه یعنی اصلاحات اداری هدفش چیز دیگری بود. طی دهه قبل امرای ارتش که خود از فنودال‌های بنام بودند در عین حال ماشین ارتش را نیز در دست داشتند، نه فقط بر ارتش و نیروهای مسلح بلکه به‌مهمترین سازمان‌های غیر نظامی دولتی بخصوص سازمان‌های مالی و اقتصادی حکمرانی داشتند مثلاً وزارت دارائی، انحصارات گمرکات، شیلات، بنگاه برق و شرکت واحد اتوبوس رانی و مانند آن تحت اداره نظامی یا نظامیان بازنشسته قرار داشت.

از سوی دیگر نظامیان مقتدر، در امور سیاسی مستقیماً دخالت می‌کردند. برای نمونه سپهبد حاج علی کیا رئیس رکن دوم ستاد ارتش و سپهبد مهدیقلی مقدم وزیر کشور در انتخابات دوره بیستم کرسی‌های مجلس شورا را کنترل و نظر سیاسی خود را در مجلس تأمین کردند.

بختیار رئیس سازمان امنیت، دوم شخص مملکت حساب می‌شد و نه فقط در امور داخلی بلکه در امور منطقه‌ای و جهانی ایران، مستقیماً دخالت می‌کرد و مافوق کابینه و دولت بشمار می‌رفت. در عین حال نفوذ بختیار شاه را نیز به‌مراس انداخته بود. هنگامی که بختیار با برنامه عقب نشینی موقتی دیکتاتوری و اساساً برنامه اصلاحات مخالفت کرد، فرصتی پیش آمد تا شاه از او بخواهد که موقتاً از کار کناره گیری کند و بنابراین بختیار در

حالی که با شاه در يك جناح قرار داشت از ریاست سازمان امنیت کنار رفت ولی موقعیت خود را در دستگاه حاکمه، کم و بیش حفظ کرده و با روی کار آمدن امینی نقش لولو را برای ترساندن امینی و اپوزیسیون بازی می کرد. به این ترتیب بختیار نیز به صف جدی مخالفان امینی پیوسته بود. فتودالها و ارتشیان مرتجع در تشخیص موقعیتشان دچار اشتباه شدند. آنها فکر می کردند مثل همیشه شاه و دربار حامی آنهاست ولی این موقعیت تاریخی خلاف قول و قرارهایی بود که شاه گذاشته بود. در موقعیت جدید شاه مجبور به تغییر پایگاه شد و در حالیکه سعی می کرد بر امینی چیره شود نمی توانست در مقابل برنامه های او مخالفت جدی از خود نشان دهد. در عین حال تحول دیگری در رابطه شاه با دولت در شرف تکوین بود. شاه که خود را مجبور می دید بین از دست دادن قدرت و پذیرفتن رفرم های ارضی و اجتماعی یکی را انتخاب کند تصمیم گرفته بود مستقیماً و علناً در امور سیاسی کشور دخالت کند و بر ضد رقیب خود یعنی امینی وارد میدان شود. ادامه راه می توانست به دیکتاتوری مطلقه شاه بینجامد.

جبهه ملی که نه رهبری انقلابی و نه نیروهای وسیع و با تجربه داشت، قادر نبود در این میان تأثیر چشمگیری بر جریان امور بگذارد، جناح راست جبهه ملی تحت رهبری الله یار صالح چشم به حمایت آمریکا دوخته بود و آمریکا با حاکمیت امینی انتخاب خود را کرده بود. بنابراین صالح و همکارانش بایست برای جلب آمریکا و بدست آوردن موقعیت در صف نوبت بایستند. نیروی جناح چپ علیرغم تقاضاهای مثبت و نه انقلابی خود، قادر نبود مردم را به مبارزه ای سازمان یافته و مؤثر کشانده و حرکت فزاینده و تکامل یابنده ای را در جهت يك جنبش رهایی بخش آغاز کند. نتیجه این شده بود که جبهه ملی از نظر شعار و برنامه تقریباً خلع سلاح شود و مطالبه «حکومت قانونی» و تأکید بر آزادی های اجتماعی ظرفیت و کشش کافی برای توده ها نداشت. اینها زمینه و زیربنای حرکات و اقداماتی بود که از این پس روی داد. چند ماه پس از نخست وزیری امینی پنج تن از امرای ارتش به اتهام سوءاستفاده از اموال دولتی، تحت تعقیب قرار گرفتند. این پنج نفر عبارت بودند از سپهبد کیا، علوی مقدم، سرلشکر ضرغام، سرتیپ آجودانی دادگستری که همیشه مرعوب ارتش و دربار بود و اینک جایی تازه گرفته و خودنمایی می کرد. بازداشت این عده تحت عنوان سوء استفاده مالی انجام می گرفت. یکماه بعد سپهبد آزموده دادستان مخفوف ارتش بازداشت شد که این حمله متوجه دیکتاتوری نظامی می شد نه شخص آزموده. بازداشت ها و از بین بردن حیثیت امرای ارتش کم و بیش ادامه یافت. بعدها ارتشید هدایت و سرلشکر دفتری و سپهبد وثوق و دیگران نیز بازداشت و محاکمه شدند. نتیجه این حرکات اصلاح اداری نبود. هدف اول خنثی کردن نفوذ این عده بمشابه نمایندگان فتودالیزم در ارتش و هدف بعدی خارج کردن ارتش از زیر کنترل امرای طرفدار انگلستان بود. آمریکا که ارتش را به چشم پایگاه آینده خود می دید. می بایست امرای کهنه کار را با این اعمال مرعوب کرده اغلب آنها را برکنار نموده و به بقیه بفهماند که باد از کدام سو

می‌وزد. در خرداد ۴۰ امینی عملیات خود را برای تثبیت موقعیت اقتصادی خود آغاز و دولت از فروش ارز برای واردات کالاهای لوکس از جمله مشروبات الکلی، لوازم آرایش، پارچه نخی، کولر و یخچال، تلویزیون، لوازم اتومبیل سواری و غیره خودداری کرد. حتی ارز ۴۰۰ تن محصلین خارجی قطع شده ظاهراً این محصلین فرزندان متنفذین بودند. ولی تردیدی نیست که در این میان حساب عده‌ای از مخالفان سیاسی نیز تصفیه شد. در همین زمینه یعنی خروج ارز مسافرت به خارج محدود شد. در سالهای قبل بطور متوسط صد هزار نفر بخارج سفر کرده که بین هفت تا صد میلیون دلار از این طریق ارز خارج شده بود (۱). در شهریور ماه اعزام محصل به خارج نیز محدود شده بود) با ایجاد محدودیت در مصرف از طرحهایی که می‌بایست بورژوازی تجاری را در جهت صنعتی‌کالانیزه کند، طرح شد. امینی تقاضای يك وام ۷۵۰ میلیون دلاری طویل‌المدت از آمریکا کرد ولی آمریکا وام را موکول به اصلاحات عمیق ارضی کرد و از پرداخت آن خودداری نمود. دولت تقاضای وام هنگفتی از آلمان کرد. آمریکا دقیقاً اوضاع ایران را در نظر گرفته بود. در مرداد ۴۰ چستریال معاون وزارت خارجه آمریکا به ایران آمد و مذاکرات همه جانبه‌ای بین امینی و شاه با مقامات آمریکائی انجام گرفت. سرانجام زمینه برای آغاز اصلاحات ارضی فراهم شد. آمریکا نیز کمک‌های مالی خود را بصورت اقساط پرداخت کرد. در فاصله چند ماه، مقامات مالی و اقتصادی آمریکا به ایران آمدند (در شهریور ماه روشنی یکی از رؤسای بانک بین‌المللی به تهران آمد). به‌دنبال او «فرانسیس کوانین» قائم مقام سازمان کار (سازمان کمک‌های آمریکا برای کشورهای توسعه نیافته) به تهران سفر کرد. در آبان نمایندگان صندوق طرح‌های عمرانی آمریکا به ریاست استوک وارد ایران شدند. وزیر کشاورزی آمریکا نیز در مهر ماه به ایران آمد نتیجه مذاکرات سیاسی و اقتصادی يك حرکت سمبلیک نیز به‌دنبال آورد.

در اواخر مهرماه ایران با طرح شش دولت در مورد اعتراض به آزمایشات اتمی شوروی پیوست. در این میان شوروی به فشار تبلیغاتی خود افزوده بود و مناسبات دو دولت بشدت تیره شده بود، به‌نحوی که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد وزیر خارجه ایران به حملات خصمانه شوروی اعتراض کرد. رادیوهای رسمی و غیر رسمی شوروی بیسابقه‌ترین حملات خود را مقارن تظاهرات ۳۰ تیر ۴۰ متوجه رژیم ایران کرده بودند. اینها نشان دهنده احساس خطری بود که شوروی نسبت به نفوذ آمریکا در ایران می‌کرد. تصفیه حساب امینی با مخالفان غیر نظامی‌اش نیز آغاز شد. صرف‌نظر از درگیری با جبهه ملی، با جناح انگلیس که تا چندی پیش با آن در زمینه انتخابات همکاری می‌کرد، درگیر شد. احمد آرامش سرپرست سازمان برنامه در کابینه شریف امامی بود. آرامش مدیرعامل سازمان برنامه یعنی ابتهاج را مورد انتقاد علنی قرار داد و در مورد نحوه عمل شرکت‌های خارجی و حیف و میل در وام‌ها و منابع مالی در مصاحبه رسمی افشاگری کرده بود. ابتهاج از عناصر شناخته شده آمریکا بود. امینی در اوایل تیر ماه احمد آرامش را بازداشت کرد و

افشاگری‌های آرامش نسبت به ابتهاج باعث شد که ابتهاج نیز به اتهام سوء استفاده از ۶۹ میلیون دلار کمک آمریکا تحت تعقیب قرار گیرد. در واقع بازداشت ابتهاج هم نتوانست دهان معترضین را ببندد و عاملی را که از بخشش ارباب سوء استفاده کرده بود گوشمالی دهد. مهمان شهردار سابق تهران نیز به اتهام سوء استفاده تعقیب شد و برای او ۶۱ میلیون تومان تمام وجه‌الضمان صادر شد تا بالاچار در زندان بماند. ولی مهدی باتمانقلیچ که از فتودالها و کمپرادورهای معروف بود وجه‌الضمان را تأمین کرد. این تصفیه حساب‌ها زمینه را برای اعلام شروع اصلاحات آماده کرد. قانون اصلاحات ارضی تعدیل شد و فرمول هر ده شش‌دانگ برای هر مالک به‌استثنای اراضی مکانیزه و موقوفات در قانون گنجانیده شد. امینی در اجتماع قضات دادگستری گفت من به‌هم طبقه‌های خود اعلام جنگ می‌دهم. اگر یک سلسله اصلاحات تند در کشور نشود، کشور دچار تشنجات خیلی خطرناک خواهد شد. درست قبل از تصویب نهائی قانون در هیئت دولت و امضای شاه «بابک» رئیس اداره امور ایران در وزارت امور خارجه آمریکا به ایران آمد و در یک توقف دو روزه آخرین توافقات را بعمل آورد. چهل روز بعد در ششم دیماه اصلاحات ارضی به تصویب رسید و برای اجرا ابلاغ شد. جالب این بود که وزیر دارائی امینی یعنی بهمنیار بعنوان مخالفت با اصلاحات ارضی از کابینه استعفا کرد. مخالفان آماده شدند تا امینی را تا قبل از تقسیم اراضی ساقط کنند.

از اول بهمن تا سوم بهمن تظاهرات خونینی روی داد که منجر به کشته شدن یک نفر و مجروح شدن عده کثیری از دانشجویان شد. (این رویدادها در بررسی نقش جبهه ملی تشریح خواهد شد) آمریکا در چهارم بهمن ۱۸ میلیون دلار برای اجرای اصلاحات ارضی و تشکیل صندوق روستائی وام داد. یکماه قبل از آن نیز ۲۰ میلیون دلار وام به ایران داده بود. همراه با بازداشت رهبران و اعضای جبهه ملی، بهبهانی، فرودو رشیدیان نیز بازداشت شدند و در پنجم بهمن تیمور بختیار به‌خارج تبعید شد. بختیار در فرودگاه رم در یک مصاحبه رسمی به برنامه اصلاحات ارضی اعتراض کرد. در ۸ بهمن «هریمن» وزیر کشاورزی آمریکا کتباً اجرای اصلاحات ارضی را به وزیر کشاورزی ایران تبریک گفت. «چستربالز» در بیستم بهمن به ایران آمد و در ملاقاتی با شاه، خشنودی رئیس جمهوری آمریکا را از اصلاحات ارضی ابلاغ کرد و از این برنامه تمجید کرد. فردای این روز بود که امینی در اجتماع عده‌ای از مالکین برای اولین بار اصلاحات ارضی را انقلاب سفید نامید. در ۲۲ اسفند اولین مرحله اجرای اصلاحات ارضی در مراغه پایان یافت و در این روز شاه در قریه ورجوی در شش کیلومتری مراغه، اسناد مالکیت زارعین را به آنها داد. بدین ترتیب برنامه اصلاحات ارضی آغاز شد.

می‌توان گفت که تصویب و امضای قانون اصلاحات ارضی از جانب شاه نقطه عطفی در مناسبات او با فتودالها و کمپرادورها بود. شاه که از مدتی پیش موقعیت مرددی بین نیروهای داخلی و امپریالیست‌های خارجی پیدا کرده بود، سرانجام انتخاب خود را کرده و

بورژوازی کمپرادور را بمثابة عمده‌ترین قشر حاکم پذیرفت و نقش خود را در جهت استقرار نظام سرمایه داری وابسته به‌عهده گرفت. همچنین موقعیت امپریالیزم آمریکا را به‌مثابه امپریالیزم درجه اول مورد تأیید قرار داد و در صدد ایجاد موازنه تازه‌ای بین امپریالیست‌ها و دیگر عوامل جهانی بر آمد. سفر شاه در فروردین ۴۱ به آمریکا به‌منزله رسمیت بخشیدن به این موقعیت جدید بود. هنگام خروج از ایران شاه عکس خود را به ارسنجان، مهمترین مدعی اصلاحات ارضی و طرف مقابل مخالفان، داد و روی آن نوشت «به جناب ارسنجان بیاس خدمات او در راه اصلاحات ارضی» از آنجا که گفتیم ارسنجان مهمترین مدعی اصلاحات ارضی و طرف مقابل مخالفان اصلاحات ارضی بود، و این حرکت شاه به معنی اعلام نظر خصوصی او نسبت به اصلاحات تلقی می‌گردد. با همه اینها نباید فکر کرد که شاه از ادامه حکومت امینی خرسند بود و یا در بست خود را در اختیار آمریکائی‌ها قرار داده بود.

روشنائی که امینی در پیش گرفته بود به موقعیت دربار و شاه آسیب می‌رساند. محاکمه امرای ارتش در جهت تضعیف دربار و دیکتاتوری نظامی بود. کندی نیز روی فرم و نحوه اداره کشورهای وابسته، طالب حفظ دموکراسی ظاهری بود که با سوابق شاه و روش‌های دربار و نظامیان مطابقت نمی‌کرد. از سوی دیگر شاه و دستگاه حاکمه روی حساسیت شوروی‌ها و موقعیت ویژه ایران حساب می‌کرد و در این مورد مشی امپریالیزم انگلستان می‌توانست دستگاه حاکمه را از دردسرهای چند ساله آسوده کند. نتیجه این تضاد این بود که شاه می‌خواست اولاً خود را در رأس قدرت قرار داده شخصاً در تمام امور سیاسی، اقتصادی و نظامی مداخله کند و با به رسمیت شناختن موقعیت و منافع آمریکا خود مجری خواسته‌های آمریکا باشد و همکاران سیاسی و نظامی خود را حاکم اوضاع تازه کند. بنابراین يك نخست وزیر فعال مایشاء نه فقط مغایر این هدف بود بلکه می‌توانست وضع را بدتر کند. ثانیاً شاه نیز می‌خواست امپریالیست‌ها حتی المقدور از نفوذ مستقیم در دولت خودداری کرده و امور خود را توسط رژیم که کاملاً تحت کنترل خودش باشد حل و فصل کنند. به این حساب امپریالیست‌ها باید اختلافات و کشمکش‌های خود را به دست شاه تصفیه کنند. به این ترتیب شاه به‌گره ارتباط کلیه عوامل حاکم داخلی و خارجی در ایران مبدل می‌شد. ثانیاً آمریکا می‌بایست موقعیت ایران را در مجاورت شوروی درک کرده و در استفاده نظامی و سیاسی از ایران بر ضد شوروی حدودی نگهدارد و به رژیم ایران اجازه دهد که حتی المقدور اختلاف را که متوجه دستگاه حاکمه و منافع امپریالیست‌ها می‌شد رفع کند. رابعاً اصلاحات ارضی با پاره‌ای اصلاحات اداری و اجتماعی که همه در جهت اضمحلال فنودالیزم و حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته بود می‌بایست بدون توسل به دموکراسی انجام پذیرد و دیکتاتوری نظامی و استبداد شاه و دربار همچنان ادامه یابد. در این مورد نیز شاه موقعیت خاص ایران و سوابق تاریخی جنبش ضد امپریالیستی را تأکید می‌کرد. در این خواسته‌ها شاه (قشر عالی بورژوازی اداری و نظامی و بورژوازی بزرگ) که

کمپرادور بود و آینده را متعلق به خود می‌دید. امپریالیزم انگلیس نیز سهم بود و از او حمایت می‌کرد. به این ترتیب نقش امینی بعنوان آغاز کننده رفرم و گشاینده راه رشد بورژوازی کمپرادور پایان می‌یافت و با توافق آمریکا همانطور که آمده بود می‌توانست مرخص شود. سرانجام امینی در آخر تیر ماه ۴۱ در حالیکه اختلاف‌هایی بر سر بودجه سازمان نظامی و کنترل این سازمانها با دربار پیدا کرده بود بدون سر و صدا استعفا داد و اسدالله علم عنصر مورد اعتماد شاه جای او را گرفت. قبلاً شاه ادامه اصلاحات را در تمام زمینه‌ها تضمین کرده بود و به همین دلیل ارسنجانی مهمترین مهره کابینه امینی پست خود را در کابینه علم حفظ کرد. محاکمات و تعقیب امرا نیز به اتهام سوء استفاده ادامه یافت. از اقدامات خصوصی امینی واگذاری املاک شخصی خود در لشت نشا و کهریزک به دولت بود که یکماه قبل از برکنار شدنش تقسیم شده بود. به این ترتیب امینی در حالیکه حیثیت خود را از دست نداده بود و به اصطلاح زنده از میدان خارج شد و کوشش‌های رقبایش برای تلافی جوئی، از او کشاندنش به محاکمه و بازپرسی به اتهام سوء استفاده بجائی نرسید و پس از مدتی عازم سوئیس شد.

جبهه ملی و دانشجویان در دوره امینی

همانطور که گفتیم دانشجویان و دانش آموزان در اعتصاب معلمان به حمایت از ایشان پرداخته و در تبدیل شعارهای اقتصادی به شعارهای سیاسی دخالت و نقش موثری داشتند. پس از اینکه امینی نخست وزیر شد و دو مجلس را منحل کرد. این امر با استقبال دانشجویان روبرو شد و تظاهرات کوچکی نیز در موافقت با این امر در دانشگاه براه انداختند. جبهه ملی که خود را در روی کار آمدن امینی صاحب سهم می‌دانست در ۲۸ اردیبهشت سال ۴۰ با موافقت دولت میتینگ در میدان جلالیه برگزار کرد که اولین و در ضمن آخرین میتینگ قانونی و رسمی جبهه ملی دوم محسوب می‌شد. در این میتینگ جمعیتی در حدود ۸۰ هزار نفر شرکت کردند. چند تن از رهبران جبهه در آن سخنرانی کردند و برای انجام انتخابات آزاد به دولت اولتیماتوم دادند. اولتیماتومی که هرگز جدی گرفته نشد و با مذاکراتی که بین رهبران جبهه و دولت بطور پراکنده بعمل آمد و فشار آوردن به امینی برای انجام انتخابات عملاً صرف نظر شد. افراد و طرفداران جبهه ملی که بی حرکتی رهبران را دیدند به آنها برای گرفتن حقوق سیاسی فشار می‌آوردند. جبهه ملی در یکی از خیابان‌های فرعی شمال شهر خانه کوچکی به عنوان باشگاه گرفت که تابلوی آن چند بار پائین کشیده شد و سرانجام نیز بدون تابلو ماند. معذک رهبری جبهه ناچار شد به مناسبت سالروز سی ام تیر تظاهراتی اعلام کند. این تظاهرات با استقبال مردم روبرو شد و تبدیل به تظاهرات خیابانی نسبتاً وسیعی شد و با پلیس برخوردهای شدیدی بوجود آورد. شاه و مرتجعین در حالیکه از امینی ناراضی بودند در حرکات جبهه ملی گذشته، تظاهرات

خونینی را بیاد می‌آوردند. شاه تصمیم گرفت برای مقابله با جبهه ملی و نخست وزیر خود امینی، شخصاً میتینگ در دوشان تپه برگزار کند و نیروی خود را بازیابد. در روز ۲۸ مرداد سال ۴۰ میتینگ فرمایشی شاه برگزار شد. اتوبوس‌های شرکت واحد و احزاب و دستجات درباری مردم را به میتینگ می‌بردند. در حقیقت در میدان دوشان تپه ملقمه‌ای بوجود آمده بود که به همه چیز شباهت داشت جز يك اجتماع سیاسی. معذلك شاه اولین سخنرانی سیاسی خود را در همین بازار آشفته ایراد کرد و گذشته را بیاد مخالفان خود آورد و به آنها هشدار داد. در تظاهرات ۳۰ تیر عده کثیری از اعضای جبهه ملی دوم و مردم بازداشت‌شدند و عده‌ای از رهبران جبهه نیز به زندان افتادند. علاوه بر تظاهرات سیاسی، اعتراض‌های اقتصادی نیز در محیط تازه‌ای که بوجود آمده بود ظاهر شد. چند اعتصاب کم اهمیت در تهران مثل اعتصاب کارمندان بانک‌ها و اعتصاب‌های توأم با تظاهرات در اصفهان برپا شد و صحبت از اعتصاب کارگران نفت در خوزستان در میان بود. در آبان ماه بدنبال اعتصاب کارگران ریسنده و بافنده شبکه حزب توده کشف شد. افراد آن بازداشت شدند که قبلاً شرح آنرا خوانده ایم. اما تظاهرات دانشجویان پس از برخوردهائی که در اعتصاب معلمین با پلیس کردند تا پایان سال تحصیلی منجر به میتینگ شد. تلویحاً به حمایت از امینی که در آن بر ضد کودتاچیان احتمالی (منظور بختیار بود که در مقابل امینی قرار گرفته بود) سخنانی گفته بود. سازمان دانشجویان از پیشنهاد درخشش مبنی بر تأسیس کلاسهای مبارزه با بیسوادی استقبال کرد و عده کثیری داوطلب تدریس در این کلاس‌ها شدند ولی پیشنهاد سازمان پذیرفته نشد. در ماجرای سیلی که جاری شد و به محلات جنوبی شهر آسیب رسانده بود دانشجویان به کمک مردم شتافتند و به خرج خود روی نهر فاضلاب جودیه پل ساختند و این امر را به يك کار توده‌ای تبدیل ساختند. همچنانکه در ماجرای زلزله فروین گروههای جمع آوری اعانه و کمک به زلزله زدگان تشکیل دادند و در ساختمان يك قریه نیز شرکت کردند. در حقیقت این اقدامات به معنی تأیید ضمنی امینی در مقابل دربار تلقی می‌شد. در چهار دهم آبان سال ۴۰ سازمان دانشجویان به همدردی با انقلاب الجزایر تظاهراتی بر پا کردند. این تظاهرات مقارن با جنجالى شد که به مخالفت با آزمایشات اتمی شوروی از جانب آمریکا و بستگانش دامن زده می‌شد. (همانطور که گفتیم دولت ایران رسماً طرح این اعتراض را چند روز قبل از تظاهرات امضا کرده بود) عده‌ای بی آنکه تصویب شود با شعارى مبنی بر محکوم کردن آزمایشات اتمی شوروی به تظاهرات همدردی با خلق الجزایر آمده بودند که موجب اختلاف ناآشکاری بین گردانندگان تظاهرات شد و پس از چند دقیقه این شعار جمع آوری شد. ولی این امر در روزنامه ستاره امروز منعکس شد.

روزنامه ستاره امروز که توسط ناصر خدایار منتشر می‌شد ازارگان‌های دولتی امینی به حساب می‌آمد، خدایار با همکاری احسان نراقی با عده‌ای از گردانندگان سازمان دانشجویان تماس‌هائی برقرار کرده بود. خدایار و نراقی و افراد دیگر از قبیل آنها سعی

می کردند سازمان دانشجویان را در جهت مشی دولت امینی کشانده از آن به سود مقاصد آمریکا استفاده کنند. در ۱۶ آذر سال ۴۰ مراسمی با شکوه تر از همیشه برگزار شد. جبهه ملی و دانشجویان روی انتخابات آزاد و تأمین آزادی های اجتماعی و سیاسی تأکید می کردند.

در این دوره نشریه پیام دانشجو با تیراژ زیاد بصورت چاپی (نه پلی کپی) منتشر می شد. دانشگاه و مراکز دانشجویی برای سازمان بمثابة باشگاه بود ولی جبهه ملی امکانات سیاسی نداشت. پس از ۳۰ تیر همان باشگاه کوچک غیر رسمی نیز تعطیل شده بود. باشگاه نهضت آزادی نیز که مقارن باشگاه جبهه تأسیس شده بود، در این روز تعطیل شد. جبهه ملی حتی یک نشریه رسمی نداشت. سازمان دانشجویان و جبهه ملی در چنین موقعیتی بسر می بردند که واقعه اول بهمن بوجود آمد این واقعه با مشی عمومی رهبری جبهه ملی مغایرت داشت. با مشی جناح چپ جبهه نیز که مخالف همکاری با مخالفان امینی و با رسوا کردن او به سود دربار بود، تضاد داشت. معذالک یک جناح مرتجع با همکاری و کارگردانی دارو دسته خنجی مدارس را به تظاهرات کشاندند و پای دانشگاه را به میان آورده و شدت عمل نیروهای مسلح که از قبل آماده این برخورد شده بودند، تظاهرات را به خون کشید. ضایعات و شدت برخورد این واقعه برای سقوط یک نخست وزیر مستمسک خوبی بود ولی امینی از حمایت فعال آمریکا برخوردار بود و مخالفان نتوانستند او را برکنار کنند. دولت یک کمیسیون تحقیق تشکیل داد و دانشجویان بازداشت شده به این کمیسیون احضار شدند ولی نتیجه منتشر نشد. نتیجه تحقیقات محکومیت مسئولان و فرماندهان نظامی در حمله غیر ضروری به دانشگاه تهران بود. در کنار فعالین جبهه ملی مخالفان دست راستی امینی نیز بازداشت شدند و بختیار به اروپا تبعید شد.

پس از اول بهمن، روز چهارم بهمن خنجی و همکارانش عده ای از رهبران را اغوا کردند که مردم را دعوت به اعتصاب عمومی کنند. این دعوت بعمل آمد ولی بدون زمینه بود و از جانب مردم پاسخ دریافت نکرد. دانشگاه تهران تا پایان سال تحصیلی تعطیل شد، در سال تحصیلی بعد امینی برکنار شده بود. مشی سازمان دانشجویان و جبهه را در مقابل امینی میتوان چنین جمع بندی کرد:

(۱) بی عملی رهبران جبهه در مقابل امینی بخاطر حفظ او نه فقط با مصالح جبهه مطابقت نمی کرد، بلکه نهایتاً به سود امینی هم نبود. جبهه ملی می بایست با جلب مردم به مبارزه نقش مؤثری در اوضاع بازی کند بطوریکه حمایت یا عدم حمایت او از امینی تأثیری واقعی داشته باشد.

(۲) فشار جناح چپ جبهه برای بدست آوردن حقوق و امکانات سیاسی بجا بود.

(۳) در تضاد دربار و امینی می بایست عملاً از امینی حمایت می شد تا زمینه های رشد جنبش حفظ شود و گسترش یابد. سقوط امینی عملاً به معنی بازگشت دیکتاتوری بود.

(۴) زد و بند همکاری مرتجعین جبهه ملی با مخالفان امینی صریحاً مغایر با خصلت

جنبش ملی بود و اقدام آگاهانه در این جهت بمنزله خیانت تلقی می‌شد.

جریان‌های داخلی جبهه ملی

اختلاف‌های بازرگان و همکارانش با دیگر رهبران، سرانجام در اردیبهشت سال ۴۰ منجر به تشکیل نهضت آزادی شد. در روز افتتاح باشگاه نهضت آزادی (در خیابان کاخ) جمعیت قابل توجهی گرد آمده که نشانه نارضایتی افراد جبهه از مشی رهبری بود. طی شش ماه دوم سال ۳۹ در جریان اعتصاب معلمان و دانش آموزان تهران - فعالیت‌های چشمگیری از خود نشان دادند و از تشکّل نمایندگان آنها، سازمان جوانان جبهه ملی بوجود آمد، که يك کمیته هفت نفری در رأس آن قرار داشت. این کمیته از خود دانش آموزان تشکیل شده بود. در سازمان جوانان و کمیته ان عناصر چپی نقش اساسی داشتند. در دانشگاه نیز سازمان دانشجویی جبهه ملی از حمایت عناصر چپی برخوردار بود و جناح چپ جبهه ملی با همکاری این نیرو در آن اکثریت قاطع داشت (در سازمان کارگران و اصناف و دیگر سازمان‌های بین احزاب داشتند). محمدعلی خنجی که حزب سوسیالیست خود را منحل کرده بود با شعار انحلال احزاب در جبهه و تشکیل يك حزب متمرکز واحد، رهبری فکری و سازمانی جناح راست را بعهده داشت. او در قبال تعیین رهبری آینده در رجال حزب ایران و عده‌ای از رجال منفرد در حزب واحد می‌توانست تربیت ایدئولوژیک و سازماندهی آنرا برای خود نگهدارد. به این دلیل رهبران حزب ایران رسماً نظرات او را رد نمی‌کردند و به او میدان می‌دادند. از سوی خنجی و افرادش توجه کننده ضعف‌ها و بی عملی رهبری بودند. رهبری به يك چنین مبلغی نیاز داشت. خنجی و همکارانش هیچ برنامه‌ای اقتصادی - اجتماعی ارائه نمی‌دادند و در جزوه‌هایی که منتشر می‌کردند منکر وجود طبقات حاکم در ایران شده و می‌گفتند در ایران يك دستگاه حاکمه که جیره خوار امپریالیزم است وجود دارد و بس. بنابراین شعار آنها ظاهراً مبارزه با دستگاه حاکم می‌شود. اما این مبارزه بصورت کار تشکیلاتی و حداکثر تأکید روی شعار حکومت قانونی جامعه عمل می‌بوشد.

در روابط سازمانی خنجی سیستم کنترل خطرناکی را تبلیغ می‌کرد. که می‌توانست به راحتی شعبه‌ای از اداره پلیس به حساب آید. در عمل نیز خنجی و دارو دسته‌اش به جهات ضد کمونیستی کشیده شدند و لیست‌هایی از افراد کمونیست درون و پیرامون جبهه ملی تهیه کردند. گفته شد این لیست‌ها بدست پلیس انداخته شد. این دارو دسته که در دانشگاه شکست خورده بودند، سازمان جوانان را مورد تهاجم قرار دادند. در ۳۰ تیر سال ۴۰ عده‌ای زیاد از فعالین سازمان جوانان از جمله اعضای کمیته مرکزی آن بازداشت شدند. مسعود حجازی معاون خنجی از این موقعیت استفاده کرده و عده‌ای از دانشجویان وابسته بخود را در رأس سازمان جوانان قرار داد. پس از آزادی فعالین سازمان که همه دانش آموز بوده و در مدارس نفوذ واقعی داشتند بین آنها و دارو دسته خنجی و حجازی

مبارزه‌ای درگیر شد که با نظر رهبران جبهه از جمله سنجایی نزدیک به ۹۰ نفر از سازمان جوانان به اتهام داشتن تمایلات کمونیستی اخراج شدند ولی این اقدام باعث تضعیف موقعیت عناصر چپی در مدارس تهران نشد و مبارزه بر ضد جناح راست خنجی در مدارس ادامه یافت. اخراج شدگان از حمایت سازمان دانشجویان بخصوص عناصر چپ برخوردار بودند و عملاً در پیرامون جبهه ماندند. هر کدام که وارد دانشگاه شدند به طرف سازمان دانشجویان راه یافتند.

در جریان اول بهمن دارو دسته خنجی توسط مسعود حجازی و با مخالفان امنیتی تماس برقرار کرده و در يك جهت قرار گرفته بودند. اخراج چند تن از دانش آموزان مدارس تهران مستمسکی برای تظاهرات و اعتصابات عمومی شد. سازمان جوانان که درست در اختیار این دارو دسته قرار گرفته بود مرکز اداری و سیاسی این تظاهرات بود. دانشجویانی که وابسته به این دارو دسته بودند با آنها همکاری می کردند. جناح چپ جبهه از جمله سازمان دانشجویان غافلگیر شد و از توطئه سر در نیاورد. صبح بدون برنامه قبلی دانشگاه تهران به تظاهرات کشیده شد. اخبار صحیح و جعلی از قبیل کشتار دسته جمعی محصلین احساسات دانشجویان را برانگیخت. افراد وابسته به باند خنجی آتش هیجان را دامن می زدند. دانشجویان در مقابل دانشگاه با پلیس زد و خورد می کردند. تمام محوطه جنوبی دانشگاه از گاز اشك آور انباشته شده بود. حدود ساعت یازده، دانشجویان از محوطه جنوبی خارج شده و در وسط دانشگاه بلاتکلیف مانده بودند. تظاهرات رو به خاموشی بود. ممکن بود توطئه ناتمام بماند. کینیلی عامل سازمان امنیت و کارمند دبیرخانه دانشگاه که در توطئه شریک بود به نیروی انتظامی تلفن کرد و خبر داد که دانشجویان می خواهند مجسمه شاه را پائین بکشند در حالی که اساساً چنین حرکتی مطرح نبود. در حالیکه دانشجویان با چشمان سرخ شده از گاز در محوطه مرکزی و شمالی جمع شده بودند از چند طرف مورد هجوم نیروهای چتر باز، پلیس و سرباز قرار گرفتند. مهاجمان دانشجویان را تا انتهای کریدور و تا آخرین طبقات ساختمانها تعقیب کردند. صدها تن بسختی مجروح شدند. کلاسها و آزمایشگاهها و حتی اتومبیلها استادان در داخل دانشگاه به سختی آسیب دید. ولی دانشگاه در اشغال نماند و مهاجمان بعد از ظهر از آن خارج شدند. بازداشت فعالان سازمان دانشجویان آغاز شد و زندانها انباشته گشت. بدین ترتیب این واقعه به سازمان دانشجویان و بخصوص به جناح چپ آن که اگر هوشیار می بود می توانست آنرا خنثی کند تحمیل شد و مخالفان از آن بهره برداری کردند.

در خیابانها بین محصلین و پلیس زد و خورد شد. در روز سوم بهمن کلهر دانش آموز دبیرستان دارالفنون کشته شد. در تحقیقاتی که از طرف جناح چپ جبهه بعمل آمد معلوم شد دو روز قبل مسعود حجازی از جانب شهربانی احضار شده و عملاً آزاد شده تا برگزاری تظاهرات بهمانعی بر نخورد. همچنان حجازی کمیته ویژه‌ای برای تحمیل برنامه خود و کشاندن دانش آموزان و دانشجویان به تظاهرات تشکیل داده بود که بعداً اسرار آن

برملا شد و مسلم شد که برنامه از قبل تنظیم شده بود.

پس از اول بهمن مبارزه بین دو جناح شدت یافت و رهبری متهم به بی‌لیاقتی شد. سازمان دانشجویان و حزب ملت ایران و نهضت آزادی از این واقعه برای رسوا کردن دارودسته خنجی و حجازی بهره برداری کردند و آنرا به مبارزه با رهبران محافظه کار و مرتجعین جبهه ملی تبدیل کردند. جبهه نیز ناچار شد کمیسیونی برای تحقیق انتخاب کند که اعضای آن مظهر بی‌لیاقتی و محافظه کاری بودند. تحقیقات این کمیسیون هرگز چیزی را روشن نکرد.

در اولین کنگره جبهه ملی در زمستان ۴۱، مجدداً مسئله اول بهمن مطرح شد و از جمله مسائل مورد نزاع بود. مهمترین واقعه پس از سقوط امینی برگزاری کنگره جبهه ملی بود. در این کنگره رهبری و دارودسته خنجی، حجازی همراه احزاب ایران و مردم ایران در یکسو قرار گرفتند. و نهضت آزادی، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان و عده‌ای منفرد مصدقی در سوی دیگر. جمع رأی دهندگان تهران کمی بیش از ۴۰ هزار تن بود که نیمی از آنها در سازمان دانشجویان رای داده بودند ولی سازمان دانشجویان یا نیمی از کل آرا فقط سی نماینده در کنگره داشت. حال آنکه جمع نمایندگان بیش از ۱۵۰ نفر بود. از نمایندگان منتخب دانشجویان تنها چهار تن وابسته به دارودسته‌گذائی و طرفدار جناح راست بودند در عین حال قابل توجه است که علیرغم مخالفت کمیته انتخابات کنگره در دانشگاه از کاندیدا شدن عده‌ای از فعالان چپی، حدود سیزده تن از انتخاب شدگان چپی بودند و بقیه از منفردین مصدقی.

حزب ملت ایران و نهضت آزادی

جمع نمایندگان جناح چپ در کنگره پنجاه و چند تن بودند که هنگام ترك یکی از جلسات عده آنها قطعیت یافت. نمایندگان نهضت آزادی رسماً بنام نهضت در کنگره شرکت کرده بودند. کسانی منتخب دانشگاه بودند و رهبران نیز بعنوان شخصیت منفرد دعوت شده بودند علاوه بر نمایندگان منتخب اعضای شورای مرکزی موقت و نمایندگان احزاب در کنگره شرکت داشتند. غرض از ذکر این جزئیات این است که تصویری از کمیته و کیفیت جبهه ملی بدست آید. بدین ترتیب خنجی و رهبری توانستند با توسل به دوز و کلک‌های انتخاباتی و استفاده از اختیارات کامل در تنظیم مقررات انتخابات، اکثریت کنگره را در دست داشته باشند، ولی ببینیم از این اکثریت چه استفاده شد، در حالیکه رژیم و جناحهای دستگاه حاکم شعارهای پیشرفته‌ای داشتند و تحولات مهمی در شرف تکوین بود، اکثریت ساختگی کنگره جبهه ملی فقط توانست جلو هرگونه پیشنهاد برای تنظیم و تصویب يك برنامه مرفقی را بگیرد و انتقادات جبهه و رهبری را متوقف سازد و با چند جلسه نشست و برخاست، شورای تازه‌ای انتخاب کند که به‌مراتب از شورای قبلی ضعیف‌تر باشد.

کنگره با پیام مصدق آغاز بکار کرده بود، بدون اینکه نتیجه سیاسی بدست آورد، تمام

شد، ولی جدائی در جناحها را تا حدود زیادی رسمیت بخشید. در پیام مصدق رهبری جبهه و مشی آن محکوم شده بود. از آن پس سازمان دانشجویان عملاً از رهبری منتخب کنگره تبعیت نکرد و شورای جبهه از جانب جناح چپ تحریم شد. جناح چپ نیز جز انتقاد از رهبری و اظهار نظرهای پراکنده در زمینه ضرورت داشتن برنامه و شعار مرفقی، طرح و برنامه‌ای نداشت. فقدان يك سازمان با تجربه در آغاز این دوره مبارزه اثر خود را بخوبی آشکار ساخته بود. هیچ نیروی انقلابی متشکلی که بتواند نقش پیشاهنگ را ایفا کند در جامعه وجود نداشت و تجارب گروه‌ها و عناصر پراکنده به حدی نبود که بتواند چنین نقشی را بعهده بگیرد. جناح چپ جبهه نه سازمان لازم و نه خط مشی واحد و معینی داشت. به این ترتیب سرنوشت این مبارزه روشن بود. این مبارزات فقط می‌توانست به مثابه زمینه‌ای برای آینده به حساب آید.

مهمترین حرکت جبهه پس از کنگره روبرو شدن با واقعه ۶ بهمن در رفتارند بود. جبهه که اصلاحات ارضی را نپذیرفته بود و از دستگاه عقب مانده بود، اینک با مشکل رفتارند روبرو شده بود. سازمان دانشجویان از روز سوم بهمن شعار «اصلاحات ارضی بلی، دیکتاتوری شاه نه» را مطرح ساخت و تظاهرات پیوسته‌ای را بر ضد دیکتاتوری آغاز کرد. رهبری جبهه که در مقابل امینی دست به حرکتی مثل ۳۰ تیر می‌زد و بر اول بهمن صحنه می‌گذاشت، اینک گنج و مردد از حرکت باز مانده بود.

تظاهرات دانشگاه از روز ۴ بهمن با هجوم کماندوها و چتربازان روبرو شد. مهاجمان به لباس کارگری و دهقانان در آمده بودند ولی پوتین‌های ارتشی را عوض نکرده بودند. عده زیادی بازداشت شدند و از جمله رهبران نهضت آزادی و عده‌ای از رهبران جبهه دستگیر گردیدند. در این روز شاه به قم رفت و در صحن قم سخنرانی غرّاً و شدادی کرد و روحانیون را تهدید کرد. رهبران جبهه چند ماه در زندان ماندند و پس از ۱۵ خرداد در آستانه انتخابات دوره ۲۱ آذر گردیدند، آنهم نه برای فعالیت انتخاباتی بلکه برای جلوگیری از تظاهرات مردم که به دعوت سازمان دانشجویان در ۱۵ شهریور دعوت به میتینگ شده بودند. این آخرین تماس رهبران جبهه ملی و شورای آن با سازمان دانشجویان بود. از آن پس این سازمان کاملاً مستقل از رهبری جبهه عمل می‌کرد ولی دیگر زمینه‌ای برای فعالیت چشمگیر این سازمان نمانده بود. سازمان دانشجویان پس از باز شدن دانشگاه، پس از تعطیلات اول سال ۴۲ تظاهراتی برای آزادی دانشجویان بازداشت شده و رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی برگزار کردند. در این دوره تظاهرات شعارها بسیار حاد شده و صراحتاً نام شاه به میان آمده بود. دومین تظاهرات در سال ۴۲، تظاهرات قبل از ۱۵ خرداد بود. این تظاهرات چند روز ادامه داشت. بازاری‌ها و میدانی‌ها با شعارهای مذهبی و طرفداری از خمینی به جلو دانشگاه آمدند. دانشجویان با شعار ضد دیکتاتوری و «مصدق پیروز است» با آن همکاری می‌کردند. در این روزها دانشگاه در شرف تعطیل بود و جمعیت کمی در تظاهرات شرکت می‌کردند. در روز ۱۵ خرداد از ساعت یازده تظاهرات در

جلو دانشگاه شروع شد و شعاری بر سر در دانشگاه نصب شد. به این مضمون «شاه جلاّد و خون آشام خون خلق را می‌ریزد» این تظاهرات همراه با پرتاب سنگ به ماشینهای ارتش و تانک‌هائی بود که عازم سرکوبی مردم بوده‌اند که تا ساعت چهار بعد از ظهر ادامه یافت. رژیم تصمیم گرفته بود که به‌هیچوجه از دانشجویان نکشد تا بتواند قیام و شورش را به حساب مرتجعین بگذارد ولی در ساعت چهار بعد از ظهر نظامیان عازم دانشگاه شدند و با تیراندازی هوائی بسوی دانشگاه تظاهرات را پراکنده کردند ولی در پیاده‌روهای مقابل دانشگاه که عده‌ای از مردم جمع شده بودند، جمعیت را به گلوله بستند. عده‌ای را مجروح و یکی دو تن را کشتند که از دانشجویان نبودند. ظرف این روزها عده‌ای از دانشجویان بازداشت شدند. حرکت بعدی سازمان دانشجویان مقارن انتخابات دوره ۲۱ شهریور ۴۲ بود. سازمان دانشجویان مردم را به میتینگی در میدان بهارستان دعوت کرد. قبل از روز ۱۵ شهریور چند تن از رهبران جبهه آزاد شدند و اعضای کمیته دانشگاه را زیر فشار گذاشتند تا میتینگ را منتفی سازند. سرانجام در ۱۵ شهریور اعضای کمیته دانشگاه تسلیم رهبران شدند ولی از آن پس از رهبری بریدند.

در ۱۶ آذر ۴۲ مراسم با شعارهائی به سود رهبران نهضت آزادی که در حال محاکمه بودند انجام گرفت. طرفداران رهبری جبهه که عده محدودی بودند سعی کردند از این تظاهرات جلوگیری کنند ولی تظاهرات برقرار شد و مورد حمله پلیس قرار گرفت. از آن پس تا شهریور سال ۴۴ سازمان دانشجویان با همکاری دانشجویان وابسته به جناح چپ به حیات سازمانی خود ادامه داد. و پیام دانشجوی منتشر شد. ولی فعالیت‌های صنفی که زیر شعار «لغو شهریه» انجام می‌شد مهمترین حرکات جمعی دانشجویی را تشکیل می‌داد.

توضیحاتی درباره احزاب و دستجات جبهه ملی

نهضت در اردیبهشت سال ۴۰ رسمیت یافت. نهضت آزادی دارای مشی روشن در مسائل سیاسی و مبارزاتی نبود. وجه تمایز آن با جبهه ملی در پاره‌ای از گرایش‌ها و خصلت‌های سیاسی آن بود. نهضتی‌ها نسبت به شخص مصدق تأکید اساسی داشتند. در مقابل رهبران محافظه کار مثل صالح، سنجابی و صدیقی از خود جسارت و قاطعیت نسبی نشان می‌دادند. مع الوصف این جسارت و قاطعیت مبتنی بر يك مشی معین و شناخته شده‌ای نبود. نهضتی‌ها معتقد بودند عده‌ای از اعضای مؤثر جبهه با عناصر مشكوك رابطه داشته و عده‌ای دیگر جز جاه طلبی انگیزه‌ای ندارند. روش این رهبران یعنی مذاکره و دفع الوقت مورد انتقاد نهضتی‌ها بود.

نهضت آزادی در درون خود دارای دو جناح بود. يك جناح فاقد تمایلات سوسیالیستی بود ولی در عوض تعصب مذهبی و پایداری و پیگیری بیشتری در مقابل با دستگاه داشتند. در راس این جناح مهدی بازرگان، آیت الله طالقانی سحابی و دیگران قرار داشتند.

جناح دیگر روی مذهب و آداب و مراسم آن تعصب کمتری داشت و در عوض افکار و تمایلات سوسیالیستی یا شبه سوسیالیستی داشت در رأس این جناح رحیم عطائی، رادیا و عباس سیمعی و دیگران قرار داشتند. عده‌ای که تعدادشان کم نیز نبود تلفیقی بین این دو جبهه کردند یعنی از مذهب و سرسختی جناح مذهبی پایه گرفته و از تمایلات سوسیالیستی نیز متأثر شده بودند. اغلب دانشجویان عضو نهضت آزادی بطور کلی چنین موضعی داشتند. عباس شیبانی نمونه همین دانشجویان بود.

پس از شکست عمومی جبهه و بازداشت بازرگان، طالقانی، سنجابی و سحابی و عده‌ای از اعضای نهضت و محکوم شدن آنها به حبس‌های سنگین، از میان عناصر جوان بخصوص دانشجویان و فارغ التحصیلان عضو نهضت آزادی عده‌ای بوجود آمدند. سرانجام مشی مسلحانه را پذیرفته و در این راه به حرکت خود ادامه دادند.

حزب ملت ایران در سال ۴۰ کنگره‌ای تشکیل داد و در آن قسمت‌هایی از اساسنامه را تغییر داد. از جمله این تغییرات حذف بنیاد حزب یعنی پان ایرانیزم از عنوان حزب بود. پاره‌ای از تشریفات تقلیدی از نازی‌ها از مراسم حزب و یا از صورت اجباری در آمد. روی جنبه‌های اقتصادی توجه شد و کوشیدند که برنامه اقتصادی و اجتماعی خود را کامل کنند. با همه اینها کمبود اصلی یعنی نداشتن يك خط مشی مشخص که مبتنی بر شناخت جامعه و موقعیت ویژه آن باشد همچنان مورد بی‌توجهی قرار گرفت. داریوش فروهر و همکارانش بیشتر بر سر نحوه عمل جبهه ملی با رهبران اختلاف داشتند و نه بر سر شعارها و خط‌مشی مشخص. این کمبودها باعث شد که پس از پیشروی دیکتاتوری در حالیکه این حزب مانند بقیه جناح چپ جبهه‌ملی سیاست (صبر و انتظار) صالح را رد می‌کردند، عملاً همین سیاست را در پیش گیرند و موقعیت خود را بتدریج از دست بدهند و فقط با بازداشت‌های گاه و بیگاه شخص فروهر، نامی از آن به‌میان آید. آخرین اقدام این حزب صدور اعلامیه‌ای درباره واگذاری بحرین در اول سال ۴۹ بود.

این اعلامیه که انتقاد بر سیاست دستگاه حاکمه در مورد بحرین بشمار می‌رفت قبل از توزیع از جانب پلیس ضبط شد و فروهر و سه تن از همکارانش بازداشت شدند. ضرورت صدور اعلامیه از آنجا ناشی شده بود که حزب ملت ایران طی تاریخ حیات خود همواره، بحرین را جزء لایتجزای ایران اعلام کرده بود و نمی‌توانست این واقعه را به‌ادعای ایران برای همیشه خاتمه‌میداد، به‌سکوت برگزار کند. حزب مردم ایران که در سالهای ۳۹ تا ۴۱ (حتی در کنگره جبهه ملی) در کنار جناح راست قرار داشت. پس از کنگره که سیاست صبر و انتظار اعلام شد موضع مصدق کاملاً مشخص گردید (تلویحاً همکاری با جناح چپ را پذیرفت).

قبلاً عده‌ای از اعضای فعال این حزب بخصوص در دانشگاه جذب باند خنجی شده بودند و از این حزب کناره گیری کرده بودند. از سوی دیگر عده‌ای از اعضای مؤثر حزب نمی‌توانستند مشی رهبری حزب را طی سال‌های ۳۹ تا ۴۲ و پس از آن بپذیرند و

اختلاف‌هایی با حسین رازی و دیگر مسئولین حزب داشتند. همچنانکه قبلاً گفته شد ایدئولوژی این حزب سوسیالیزم اسلامی و چنانچه خود می‌نامیدند «سوسیالیست‌های خداپرست» بود. در سال ۴۳ حبیب‌الله پیمان و سامی گروهی را بوجود آوردند که تمایلات مسلحانه داشتند. این گروه تابع مرکزیت حزب مردم ایران نبوده عده‌ای از اعضای حزب را در تهران و شمال متشکل کرد و سرانجام در سال ۴۴ اعلامیه‌هایی با امضای «جاما» یا «جبهه آزادیبخش ملی ایران» پخش کردند. در این اعلامیه‌ها ازمبارزه‌قهرآمیز حمایت‌شده بود و حتی در آنها فرمول ساختن مواد منفجره نوشته شده بود. در حقیقت این گروه می‌خواست مشی مسلحانه را به‌طریق مسالمت‌آمیز تبلیغ کند. گروه در اواسط سال ۴۴ بازداشت شد و اعضای آن به حبس‌های نسبتاً سبک محکوم شدند. خود حسین رازی در جبهه ملی سوم شرکت کرد و پس از بازداشت، شدیدتر از نمایندگان احزاب دیگر ندامت کرد و آزاد شد و به‌حیثیت این حزب آسیب جدی زد. (تفاوت رازی با دیگران در این بود که آنها سمبل‌های احزاب خود نبودند، عباس سمیعی سمبل نهضت آزادی و علی اصغر بهنام سمبل حزب ملت ایران نبودند) و جامعه سوسیالیست‌ها نیز مثل دیگر جریان‌های جبهه ملی در اروپا عده‌ای عضو داشت ولی تفاوت اعضای جامعه در این بود که آنها بدون توجه به‌مشی خلیل ملکی به‌سبب وقایع جهانی و جریان‌های ایرانی خارج از کشور موضع گیری می‌کردند. این استقلال نسبی باعث شده بود که بین خلیل ملکی و جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا اختلافاتی بروز کند.

از سال ۴۲ به‌بعد اختلاف‌هایی که قبلاً در جامعه سوسیالیست‌ها در داخل وجود داشت رشد کرد و به‌جریان‌های خارج از کشور مزبوط شد. حسین سرشار و عده‌ای از همکارانش در مقابل ملکی قرار گرفتند. تعدادی از دانشجویان جامعه سوسیالیست‌ها نیز در دو جناح در مقابل هم قرار گرفتند ولی این جناح گیری تبدیل به یک انشعاب رسمی نشد. در جریان جبهه ملی سوم پای هر دو جناح در جامعه سوسیالیست‌ها به‌میان آمد و ملکی و پیروانش نیز بازداشت شدند. پس از مدتی ملکی محاکمه شد و در دادگاه از افکار سابق خود حمایت کرد و بطور کلی در مقابل جنبش قرار گرفت. خارج از جریان‌های جبهه ملی باید به‌پایان کار بقائی نیز اشاره کنیم.

بقائی که با همکاری ملکی سازمان «نگاهبانان آزادی» را بوجود آورده بود، در جریان اعتصاب در سال ۳۹ تظاهراتی براه انداخت که از حدود خیابان آشپخ هادی فراتر نرفت. معذالک برای کسب وجه او را نیز بازداشت کردند و محاکمه‌ای ترتیب دادند که در حقیقت فرصتی بود برای مبارزه جوئی در مقابل جبهه ملی و تاخت و تاز به‌نهضت ملی و شخص مصدق. پس از انجام این رسالت بقائی تبرئه شد و از آن پس دکانش تخته شد.

جبهه ملی سوم

در سال ۴۴ کوشش‌هایی برای تشکیل جبهه ملی سوم بعمل آمد و چند اعلامیه نیز در این زمینه تنظیم شد ولی پلیس این حرکت را در نطفه خفه کرد و نمایندگان دستجات تشکیل دهنده جبهه را بازداشت کرد. این دسته عبارت بودند از نهضت آزادی، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و جامعه سوسیالیست‌ها. سازمان دانشجویان نیز نماینده‌ای در جبهه داشت. نمایندگان بازداشت شده، ضعف شدیدی از خود نشان دادند و با سپردن تضمین عدم فعالیت سیاسی، آزاد شدند. به این ترتیب جبهه ملی دوم و سوم خاتمه یافت و فقط احزاب جبهه ملی بقایا و سازمان خود را حفظ کردند. دارو دسته خنجی و حجازی تبدیل به یک محفل پاسیو شدند و عملاً بر همه این دستجات سیاست صبر و انتظار که در سال ۴۲ رسماً از جانب صالح مطرح شده بود حاکم شد.

نتیجه گیری از پروسه جبهه ملی و فعالیت‌های حاشیه‌ای آن

(۱) جبهه ملی دوم فاقد آمادگی برای رهبری توده‌ها بود و طی سالهای ۳۲ تا ۳۹ احزاب و محافل جبهه‌ای خود را آماده چنین حرکتی نکرده بودند.
(۲) از مبارزات گذشته تحلیلی به عمل نیامده و نیروهای جوانی که در آغاز جلب شده فاقد شناخت از گذشته و ادراکی از حال و آینده بودند. برای این نیروها رهبری جبهه ملی مقدس بود. فقط جریان عمل شناخت صحیحی به این نیروها از ماهیت رهبری و مشی جبهه داد.

(۳) جناح چپ جبهه ملی گرچه مترقی تر از جناح راست بود ولی فاقد شرایط و خصوصیات لازم برای رهبری توده‌ها بود. در نتیجه جبهه ملی بطور کلی فاقد برنامه و خط مشی روشنی بود و از جناح‌های اصلاح طلب دستگاه عقب مانده بود.

(۴) دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی پس از ۴۲ در جهت انحلال بورژوازی ملی و برنامه اصلاحات ارضی که زیر رهبری بورژوازی کمپرادور انجام یافت، عملاً جبهه ملی را بعنوان سازمان سیاسی بورژوازی ملی خلع سلاح کرده بود و دیگر این جریان نمی‌توانست در قالب‌های پیشین خود نقشی در جامعه ایفا کند.

۸. بازگشت دیکتاتوری (پایان تنفس)

اسدالله علم از سر سپردگان دربار بود. مشی محافظه کارانه او دست بدست سوابق خانوادگیش داده، اعتماد مرتجعین را به او جلب می‌کرد. در دوره اقبال، علم حزب مردم را

به‌عنوان رقیب ملیون اقبال تأسیس کرده بود. رشیدیان و فرود از جمله وابستگان به‌دربار و علم بودند. پس از ۱۵ ماه حکومت جنجالی امینی نخست وزیری علم از جانب فتودالها بمثابه مرحمی بر زخمهایشان تلقی می‌شد. آنها امیدوار بودند که جنجال‌ها با رفتن امینی تمام شود ولی اصلاحات ارضی امری بود که به‌امینی وابسته نبود. شاه و جناح درباری موضع خود را قبلاً انتخاب کرده و به‌آمریکا نیز تضمین ادامه رفم را سپرده بودند. اگر این کابینه مسئول صلح و تثبیت مرزهای بدست آمده بود، علم می‌بایست تضادهای داخلی را پایان داده و تضادهای خارجی را تسکین دهد. به‌این ترتیب نه فقط می‌بایست موافقت آمریکا و انگلیس نسبت بهم تثبیت شود، بلکه میبایست سیاست تازه‌ای که شریف امامی در صدد اعمال آن بود و با سقوط او متوقف مانده بود بر روابط ایران و شوروی حاکم شود. علم مرتجع راه آرام کردن جبهه ملی را بهتر از امینی ترقیخواه می‌دانست. او یکرشته مذاکرات بی نتیجه را با رهبران جبهه ملی آغاز کرد و در عین حال از خود انعطاف نشان داد و مزاحمت‌های جبهه ملی را موقتاً از سر راه خود پاک کرد. تشکیل کنگره جبهه ملی محصول این شرایط بود.

مذاکرات با دولت شوروی تقریباً بلافاصله شروع شد «یکف» سفیر شوروی چند روز پس از تشکیل کابینه علم با او ملاقات کرد روابط دو دولت خیلی سریع رو به‌بهبود گذاشت. در ۲۴ شهریور ۴۱ دولت ایران یادداشتی به‌دولت شوروی تسلیم کرد و در آن تأکید کرد که دولت ایران پایگاه موشکی به‌هیچ کشوری نخواهد داد. به‌دنبال این یادداشت و مذاکراتی که پس از آن انجام شد روزنامه «ایزوستیا» اعلام کرد که اختلاف ایران و شوروی پایان یافته است. اگر بخواهیم بهبود روابط ایران و شوروی را فقط ناشی از تعهد ایران در ندادن پایگاه موشکی به‌آمریکا بدانیم دچار اشتباه شده‌ایم. این توافق به‌مناسبات عمومی شوروی و آمریکا بی‌ارتباط نبود. مسئله پایگاه موشکی در شرف پایان بود و این پایگاه‌ها اهمیت استراتژیک خود را از دست داده بود ولی همکاری ایران و شوروی ابعاد بزرگی داشت. آمریکا تنها عامل تعیین کننده این سیاست نبود. دستگاه حاکمه ایران و انگلیس در این مورد مصالح ویژه‌ای داشتند. نارضائی آمریکا از جهتی که مذاکرات ایران و شوروی در آغاز دوره علم در پیش گرفته بود، از سخنرانی کندی در شهریور ماه و سفر جانسون به‌ایران آشکار می‌شود. کندی در ۸ شهریور اعلام کرد که ایران، پاکستان و ترکیه زیر فشار مستقیم شوروی قرار دارند و عدم کمک به‌ایران اشتباه محض است. جانسون در تهران، به‌ایران پیشنهاد کمک مؤثر نظامی کرد ولی همه اینها مسیر روابط ایران و شوروی را تغییر نداد. تبلیغات رادیوئی شوروی و حزب توده سرعت رو به‌آرامش گذاشت. بطوریکه در روزهای پس از فرارندم ششم بهمن، یعنی در فاصله چند ماه، روزنامه ایزوستیا و رادیو مسکو تلویحاً از اصلاحات ایران حمایت کرده و از نیکبختی مردم ایران سخن می‌گفتند. خبرگزاری تاس رپرتاژهایی از ایران فرستاد که عنوان آن «همه امیدوارند» بود. برنامه اصلاحات ارضی ادامه یافت.

فارس با موقعیت عشایری که داشت از مناطقی بود که اصلاحات ارضی می‌توانست در آنجا با اشکال روبرو شود. در آبان ۴۱ مهندس ملک عابدی رئیس اصلاحات ارضی در یکی از مناطق فارس، توسط عده‌ای از افراد عشایر یاغی کشته شد. یاغیان توجهی به شغل و موقعیت ملک عابدی نداشتند و رهنمای عادی بودند ولی شاه و ارتش حادثه را مستمسک قرار داده و برای خوانین و عشایر فارس خط و نشان کشیدند. علم که خود از آشناترین سیاستمداران رژیم به منطقه فارس بود جریان را از پشت صحنه رهبری می‌کرد. بلافاصله عده‌ای از خوانین و کلانتران عشایر فارس بازداشت شدند. ارسنجانی اعلام کرد که تا ۴۵ روز دیگر اثری از فتودالیت در فارس نمی‌گذاریم. در دیماه فرمان خلع سلاح عشایر صادر شد. خوانین بازداشت شده، احساس خطر کردند و چند تن از ایشان آماده برخورد شدند. در میان عشایر شایعاتی که احساسات آنان را تحریک می‌کرد، پخش شد. از جمله مجله‌ای که عکس دختری را در لباس سربازی روی جلد خود چاپ کرده بود در میان آنان پخش شد و گفته شد دولت و ارتش می‌خواهند دختران را به‌زور به خدمت سربازی ببرند. آزادی زنان و اعتراض‌هایی که از جانب محافل روحانی آغاز شده بود. زمینه را برای برخورد خوانین بوجود آورد. عبدالله ضرغام پور و حسن شهبازی در رأس شورشیان قرار گرفتند و اولین برخورد نظامی در اسفند ۴۱ روی داد. در اواخر اسفند آریانا برای سرکوبی عشایر فارس اعزام شد.

با فرماند ششم بهمن که علاوه بر اصلاحات ارضی حق شرکت در انتخابات برای زنان، ملی شدن جنگلها، سهم شدن کارگران در سود ویژه کارخانه‌ها، سپاه دانش و غیره را در برداشت، شاه خود را در صف تحولات قرارداد و به‌عقب ماندگی جناح خود در مقابل امینی و همکارانش خاتمه داد. معذالک هنگامی که روحانیت و خوانین مخالفتشان با این برنامه بالا گرفت شاه و علم صلاح را در این دیدند که آهنگ اصلاحات ارضی را کندتر کنند. ارسنجانی مجری برنامه اصلاحات ارضی نمی‌توانست این عقب نشینی را شخصاً بمورد اجرا بگذارد. پس بین او و علم اختلاف بروز کرد و مقارن آغاز سرکوبی جنبش فارس از وزارت کشاورزی استعفا داد و علم نیز علت استعفای او را اختلاف در مصالح اقتصادی اعلام کرد.

فراندم شش بهمن از جانب جبهه ملی، عناصر چپی و روحانیون تحریم شد. معذالک دستگاه برای آن بیش از پنج میلیون رأی شمرد و البته جناحها و عناصری بودند که در مقابل فرماند نظر موافق داشتند و حتی رأی دادن را تبلیغ می‌کردند و این جریان‌ها نقش اساسی را در اپوزیسیون نداشتند. اینک مسیر جنبش جانی رسیده، که بدون يك بررسی اجمالی از موقعیت روحانیون، تعقیب رویدادها و کل جنبش ناقص خواهد بود ولی قبل از پرداختن به آن باختصار کار دولت علم را پایان می‌دهیم. علم که در ماههای اول حکومت خود انعطاف زیادی نشان می‌داد جناح‌های متخاصم را در حالت همزیستی قرار داده بود. با آشکار شدن عکس العمل خوانین عشایر فارس و همراه با آن مخالفت و مبارزه جوئی

رهبران روحانی، مجری سیاست خشن شد.

دستگاه در این دوره از یکسوم ماشین نظامی خود را بکار انداخت و عشایر جنوب را منکوب کرد، از سوی دیگر در برخورد با جنبش عمومی مردم تهران و سایر شهرستان‌ها حداکثر قساوت و خشونت را نشان داد ولی برای تسکین زخم‌های فتودال‌ها در مورد برنامه اصلاحات ارضی دست به عقب نشینی زد و در دو نوبت از حدود املاک مشمول اصلاحات ارضی کاست و به مالکان اجازه داد دهات زیادی را به نام هسران و فرزندان‌شان برای خودنگه دارند ولی این عقب نشینی بمنزله خاتمه دادن برنامه اصلاحات ارضی نبود.

در پایان سال ۴۲ (۱۷ اسفند) علم کناره گیری کرد و حسنعلی منصور نخست وزیر شد. منصور و همکارانش جناح جدیدی را تشکیل داده بودند و در زیر نام حزب ایران نوین نمایندگان واقعی بورژوازی کمپرادور (اعم از قشرهای خصوصی و اداری) جمع شده بودند. این حزب که پایگاه جدید امپریالیست‌ها و دربار بود نقش فردی شاه را در حاکمیت مطلق صحنه گذاشت و امور اقتصادی و اداری را بنابر مشی کل طبقه حاکم و امپریالیست‌های حامی آن اداره می‌کردند. با توجه به نقش درجه اول امپریالیزم امریکا منصور و بطور کلی حزب ایران نوین در درجه اول چشم به امریکا دوخته بودند. منصور در اول بهمن ۴۳ بضرط گلوله فدائیان اسلام کشته شد ولی شاه برای اثبات بی اثر بودن نقش این قبیل کارمندان، هویدا را به نخست وزیری گماشت و علیرغم شایعات و تصورات همه که خیال می‌کردند کابینه هویدا يك کابینه مجلل است (یعنی موقت و زودگذر و فقط برای پر کردن خلأ بین دو کابینه) او را تا امروز در پست نخست وزیری نگاه داشته است.

منصور اقداماتی کرد که احساسات مردم را بر ضد امپریالیزم امریکا برانگیخت. تحریک آمیزترین این اقدامات، دادن حق کاپیتولاسیون به مستشاران و کارمندان آمریکائی در ایران بود. (یعنی حقوقی که محاکمه آنها را در صورت ارتکاب جرم از دادگاههای ایران سلب میکرد). این هدیه‌ای بود به ارباب که با توجه به سر و صدائی که برانگیخت چندان به مذاق ارباب خوش نیامد و باعث شد که در محافل خصوصی آمریکائی او را دولت احمق خود بنامند ولی هدایای با ارزش تری نیز به امریکا تقدیم شد و از آن جمله امضای قرار داد تازه نفت بود که بیش از ۸۵٪ از امتیازات نفت فلات قاره را به شرکت‌های آمریکائی می‌داد. در واقع این بار نیز در حالی که منصور همین لایحه قرار داد نفت را به مجلس می‌برد به سرنوشت رزم آرا دچار شد و آنهم توسط همان دسته‌ای که رزم آرا را کشته بودند ولی این بار برخلاف اثری که ترور رزم آرا در موقعیت سیاسی سال ۲۹ گذاشت، قتل منصور نتایج مثبتی ببار نیاورد و حرکت رزم را متوقف یا کند نکرد.

دیکتاتوری پس از ترور منصور با همان شتاب به پیش رفت و سازمان‌های مخفی انقلابی نیز در تاثیر این حرکت به تکیه نیافتادند و این حرکت ادامه پیدا نکرد و از ترور عادی به ترور انقلابی بدل نشد.

نگاهی به موقعیت کاست روحانی و نقش آن

همانطور که در فصول گذشته این متن آمده، روحانیون ایران از ماجرای رژی تا جنبش ملی شدن نفت نقشی دوگانه ایفا کردند. باین معنی که اولاً دارای جناح‌های دوگانه‌ای بودند که در مقابل هم موضع گیری کرده بودند و در حالیکه يك جناح نماینده بورژوازی ملی و طرفدار جنبش ضد امپریالیستی بود، جناح دیگر متحد ارتجاع و یاور امپریالیزم به حساب می‌آمد. ثانیاً جناح مترقی نیز در مراحل مختلف جنبش تغییر موضع داده و بطور ثابت به يك وضع نمانده است. در این جا صحبت بر سر جناح‌ها و جنبش‌های ملی که از مذهب نیز مانند ناسیونالیزم بعنوان ایدئولوژی استفاده می‌کنند، نیست. مطلب بر سر نقش صنف یا کاست روحانی است که اداره کننده سازمان‌های مذهبی کشورند.

تا سال ۱۳۲۳ آیت الله ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید بود. دستگاه مذهبی در سال‌های آخر حکومت رضاشاه بشدت سرکوب شده و منکوب دیکتاتوری سلطنتی و نظامی شده بود. پس از شهریور ۲۰ فشارهای احمقانه‌ای که حکومت به قشرهای مذهبی و در مجموع به مردم وارد می‌ساخت باعث اعتلای تمایلات مذهبی در مردم ساده و تحکیم موقعیت سازمان مذهبی و رهبری آن شد. معذالك اصفهانی نقش سیاسی در جامعه بازی نکرد.

پس از فوت او در مدتی کوتاه، آیت‌الله بروجردي جانشین او شد. در جانشینی بروجردي جناح‌های مرتجع و در رأس همه دربار نقش مؤثری داشتند. بطور کلی مقام رسمی مرجع تقلید شیعیان پستی است که بیشتر به‌تایید حکومت و دربار بستگی داشته است تا پذیرش مردم و قشرهای روحانی، بروجردي در جنبش ملی سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد نقشی نداشت و آیت الله ابولقاسم کاشانی معتبرترین و متنفذترین روحانی آن دوره بود. برای شناخت نقش روحانیت در آن دوره باید به بررسی موقعیت کاشانی پرداخت و ما در فصول گذشته آنرا بررسی کردیم.

با جدا شدن جناحهای سازشکار از مصدق نه فقط کاشانی و مریدانش دشمن جنبش شدند، بلکه مرجع تقلید و روحانیون وابسته به ارتجاع و دربار به‌شدت به‌تکاپو افتادند و برای ساقط کردن مصدق تلاش کردند. ۲۵ مرداد هم مرتجعین از جمله بروجردي را بوحشت انداخت. بروجردي و رهبران روحانی تا آنجا پیش رفتند که برای همدردی با غربت شاه دستور دادند در مساجد و تکایا و خانه‌ها مجالس سوگواری برگزار شده و روضه حضرت مسلم خوانده شود. در ۲۸ مرداد بروجردي تلگرافی به روم کرد و بشاه گفت بیا که با آمدن تو به ایران دین و امنیت در مملکت حفظ خواهد شد. چندی بعد در جواب تلگراف زاهدی نوشت که خدا شما را در حفظ بیضه اسلام و سرکوبی دشمنان مملکت مؤید کند. در این جریان معدودی از روحانیون صادقانه در درون جنبش و کنار جبهه ملی ماندند، از

قبیل آیت‌الله طالقانی و تا حدودی میلانی (آیت‌الله برقه‌ای قمی که معروف به آیت‌الله فرخ شده بود به جنوب تبعید و تقریباً برای همیشه خانه نشین شد.) این عده بخصوص دو نفر اول همواره جدا از مشی روحانیون به مثابه رجال ملی عمل کردند. علاوه بر بروجردی و کاشانی، آیت‌الله بهبهانی از فعالترین و مرتجعترین روحانیون بود که با دربار رابطه مستقیم داشت. از جمله اقدامات ارتجاعی روحانیون و شخص بروجردی موضع گیری او در قبال انقلاب عراق بود که قتل پادشاه عراق را بعنوان نسبتی که خانواده هاشمی با پیغمبر داشت سخت مورد انتقاد و اعتراض قرار داد و از منبرها رژیم عراق را مورد نکوهش و سرزنش شدید قرار داد و این درست مقارن با مبارزه تبلیغاتی ایران و عراق بود. به این ترتیب کسانی که هنگام کشتار فرزندان خلق ایران رسماً جنایات رژیم را تایید می‌کردند حالا برای درباریان عراق و نوری سعیدها عزاداری می‌کردند. در فروردین سال ۴۱ بروجردی فوت کرد. جناحها و دستجات مذهبی همراه قشر مذهبی و عده کثیری از مردم تشییع جنازه با شکوهی از او به عمل آوردند از جمله اعضا و دانشجویان نهضتی (هنوز رسماً نهضت آزادی تاسیس نشده بود) با چند اتوبوس به قم رفتند. از همان روز مبارزه برای تعیین مرجع تقلید شروع شد. دربار انتخاب خود را کرده بود. شاه تلگراف تسلیت خود را به آیت‌الله محسن حکیم که ساکن نجف بود ارسال داشت ولی جناحهای مذهبی در شهرهای مختلف از پیشوایان مختلفی حمایت و تبعیت می‌کردند. آیت‌الله شریعتمداری بیشتر از طرف بازاریان و روحانیون آذربایجان و آیت‌الله میلانی در مشهد حمایت می‌شدند. ولی جناحهای سیاسی مرفقی که تمایلات مذهبی داشتند از خمینی حمایت میکردند و با او ارتباط بقرار کردند. نتیجه این فعالیتها این بود که مرجع اعظم تقلید تعیین نشد و رقابت ادامه یافت. اینها زمینه‌ای بود برای حرکاتی از جانب رهبران روحانی و قشر مذهبی که مقارن ششم بهمن و ماههای پس از آن آشکار شد.

نقش روحانیون در ۱۵ خرداد

کاست روحانی علاوه بر نقشی که به نمایندگی از جانب قشرها و طبقات مختلف بعهدہ دارد و از این جهت موضع گیری‌های مختلف می‌کند، خود دارای منافع و مصالح صنفی است. رهبران روحانی و دستگاه مذهبی در طول تاریخ فتودالیزم در ایران بمثابة يك مرجع سیاسی و قضائی به حساب آمده و در حاکمیت با دربار و خوانین شریک بودند. در گذشته بارها شاهد کشمکش قشر بالائی دستگاه مذهبی با دربار و حکام بر سر حدود و نفوذ فرمانروائی و مالکیت ارضی بوده‌ایم.

ادوار معاصر، ورود استعمارگران و نفوذ سیاسی و فرهنگی آنها آینده قشر روحانی را با خطر روبرو می‌ساخت. بدین ترتیب در حالیکه فتودالیزم ایران از ورود مسالمت آمیز استعمارگران بخصوص هنگامیکه استعمار مستقیم عمل میکرد، احساس خطر نمی‌کرد.

روحانیون که ثبات موقعیت آن‌ها به ادامه و تحکیم فرهنگ مذهبی و موقعیت مذهبی در جامعه بستگی دارد از این نفوذ استعمار ناراضی بودند. رشد بورژوازی باعث شد که جناحانی از قشرهای مذهبی باین طبقه رو به رشد تکیه کند و به نمایندگی آن در مقابل دربار و استعمار مقاومت نماید. این جناح روحانی نمی‌توانست در چهارچوب اعتقادات کهنه و ارتجاعی مذهبی باقی بماند و از خود تمایلات ترقیخواهانه نشان دهد. جناحهای ارتجاعی که با فتودالیزم پیوند داشتند در مقابل جناحهای مرفقی قرار گرفتند ولی در آنجا که پای مصالح قشری به میان می‌آید یعنی موقعیت دستگاه مذهبی از جانب رژیم دوجانبه بخطر می‌افتاد. در عین تضادهای سیاسی، همبستگی‌های صنفی و لو بصورت موقت ظاهر می‌شد. شاه به نمایندگی نظام فتودال کمپرادوری برای تحکیم موقعیت رژیم و تحقّق بخشیدن بر سیستم اداری - نظامی خود در صدد پایمال کردن حقوق قشر روحانی برآمد. روحانیون اعم از آنهاست که با فتودالیزم کهنه و قدیمی که در مقابل رفهمای رژیم مقاومت می‌کردند، پیوند داشتند و یا آنها که با انگیزه‌های صنفی در مقابل دیکتاتوری از سنگر روحانیت مقاومت می‌کردند، دست بدست هم داده صنف تقریباً متحدی را تشکیل دادند. رضاشاه و نظامیان او نیز با اعمال قوه قهریه و بخون کشیدن مردم در صحن امام رضا و قم مقاومت روحانیون را درهم شکستند. در آن موقع مسئله کشف حجاب و تغییر مبانی مطرح بود، و از سوی دیگر رژیم می‌خواست از دستگاه روحانی بعنوان یکی از ادارات یا دستگاههای تابع خود استفاده کرده استقلال این دستگاه را از بین ببرد. نتیجه این مبارزه گرچه شکست قشر روحانیون و قشر مذهبی بود ولی اعمال زور و بکار بستن روشهای اختناق آمیز و خصلتها و ماهیت‌های ضد توده‌ای رژیم زمینه‌هایی مساعد برای رهبران روحانی در میان توده‌ها بوجود آورد که حاصل آن پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان آشکار شد. این بار مسئله اصلاحات ارضی مطرح بود که ضربه مستقیمی به فتودالیزم وارد می‌آورد و جناح مرتجع روحانی را از پایگاه تاریخی خود بی‌نصب می‌ساخت. از سوی دیگر پیش‌بینی می‌شد که اصلاحات ارضی مستقیماً منافع قشر عالی روحانی را در اراضی وسیع موقوفه بخطر اندازد. علاوه بر اینها دادن حق رأی زنان گرچه بمعنی آزادی زنان نبود اما ضربه‌ای را متوجه موقعیت مذهبیون قشری و در نتیجه قشر عالی روحانی می‌ساخت. این بار نیز رژیم می‌خواست به حقوق تاریخی دستگاه مذهبی تجاوز کاری را که رضاشاه شروع کرده بود بپایان برساند. هدف این بود که دستگاه مذهبی تابع محض رژیم گردد. پس برای جناح مذهبی دو انگیزه برای حرکت وجود داشت.

(۱) بخطر افتادن موقعیت فتودالیزم

(۲) بخطر افتادن مصالح صنفی و قشری آنها

اما روحانیون مرفقی نیز دو انگیزه برای حرکت خود داشتند:

(۱) مقاومت در مقابل دیکتاتوری رژیم که جنبش ملی را خفه میکرد.

(۲) بخطر افتادن مصالح صنفی و قشری آنها

بدین ترتیب در جریان‌هایی که از اواخر سال ۴۱ شروع شد و به ۱۵ خرداد کشید نه فقط بر خمینی بلکه بر اکثریت قاطع روحانیون بزرگ، نقش و تاثیر داشت. آیت الله خمینی، محلاتی، بهبهانی، شریعتمداری، میلانی و خوانساری کم و بیش در رأس جریان قرار داشتند. در این میان آیت الله خمینی توانست شخصیت ویژه‌ای از خود نشان دهد. خمینی در حد اعتراض به رفرم دستگاه نماند و دیکتاتوری رژیم و شخص شاه را مورد حمله قرار داد و این علت اساسی شهرت و محبوبیت او شد. ادامه این مقاومت که به زندان و تبعید او منجر گردید برای خمینی موفقیت ملی ایجاد کرد. هنگامی که دستگاه روحانی عقب‌نشینی کرده به دیکتاتوری رژیم گردن نهاد عملاً خمینی را تنها گذاشت. چهره خمینی از دیگران تفکیک شد. خمینی در قم سخنرانی‌هایی بر ضد رژیم کرده بود. این سخنرانی‌ها بتدریج لحن صریح‌تر و شدیدتری بخود گرفت و برای دستگاه غیر قابل تحمل شد. دیگر روسای مذهبی کم و بیش از او حمایت و جناح‌های مذهبی سیاسی سعی می‌کردند بین خمینی و دیگران بخصوص شریعتمداری و میلانی وحدت ایجاد کنند. ولی نداشتن انگیزه‌های واحد مانع اساسی وحدت آنها بود و جاه طلبی‌های صنفی نیز ظاهراً مانع همبستگی رهبران روحانی می‌شد. در تهران آیت الله بهبهانی که سال‌های کهنولت رامی‌گذراند (بهبهانی در سال... فوت کرد) توسط پسر خود جعفر بهبهانی با جناح‌های مختلف و مخالف اصلاحات ارضی تماس داشت. با جدائی این جناح‌ها از دربار، بهبهانی برای اولین بار در مقابل دربار قرار گرفت. بهبهانی در میان بازار و بخصوص مردم جنوب شهر و میدانی‌ها نفوذ مذهبی داشت. طبیب حاج رضائی و دارو دسته او از طرفداران و مریدان بهبهانی بودند و همواره با اشاره او نقش ضد ملی خود را ایفا کرده بودند. این بار روحانیون مرتجع در مقابل دربار و رژیم دیکتاتوری قرار داشتند. او باشان که همواره آلت فعل آنها بودند می‌توانستند از حمایت توده‌های عقب مانده مذهبی برخوردار باشند. در گذشته طبیب و امثال او می‌توانستند چند صد لمپن و نیمه لمپن را بدنبال خود راه بیندازند ولی این بار مردمان جنوب شهر و میدان در مقابل رژیم سرکردگی آنان را پذیرفتند. به این ترتیب که طبیب و همکارانش پس از سال‌ها رجاله بازی برای اولین بار در مقابل رژیم قرار گرفتند و از حمایت توده‌های مردم برخوردار شدند. عکس‌العمل بازاریان انگیزه‌های دیگری داشت. روحانیون روی قشرهای بازاری و کسبه مثل همیشه نفوذ مذهبی داشتند ولی این بار موضع آنها با موضع طبقاتی بقایای بورژوازی ملی و قشرهای وسیع خرده بورژوازی همراه و هم جهت شده بود و این نفوذ مذهبی می‌توانست نیروهای زیادی را به حرکت در آورد. بازاریان و کسبه دومین نیروی جنبش ۱۵ خرداد بودند. این نیرو از رهبری واحد و با تجربه محروم بود و فقدان رهبری بشدت احساس می‌شد. گروه‌های محدودی از روشنفکران آگاهانه موضع خود را در جهت جنبش انتخاب کرده و نقش روحانیون مرتجع مخالف رفرم باعث گمراهی آنان نشد. ولی این نیروی آگاه با توده‌ها تماس نداشت و قادر به رهبری آنان نبود. و نمی‌توانست نقش موثری در جنبش ایفا کند. باین ترتیب روشنفکران

که همیشه نقش بسیار موثری در جنبش ملی داشتند در این جریان شرکت موثر نداشتند. طبقه کارگر بخصوص کارگران صنعتی در غیاب پیشاهنگ خود از درك عمیق جریان غافل مانده و رفرمی که بدست بورژوازی کمپرادور در شرف تکوین بود آنان را نسبت به حرکات روحانیون و قشرهای بازاری و مذهبی بدبین ساخته بود. فقط آگاهی سیاسی زیر رهبری يك پیشاهنگ آگاه و انقلابی می توانست طبقه کارگر را به حرکت فعال و تعیین کننده در چنین جنبشی بکشاند. با این دلایل در حالیکه قشرهای محروم شهری که پاره‌ای از آنها محروم‌تر از طبقه کارگر نیز بودند بطور کور به جنبش گشانده شدند. پیشرفته‌ترین و با انضباط‌ترین قشر طبقه کارگر یعنی کارگران صنعتی از جنبش دور ماندند. مجموعه این عوامل نشان دهنده این بود که جنبش شورشی ۱۵ خرداد در غیاب پیشاهنگ توده‌ها ظاهر شده و عوامل رهبریتی کننده موقعیت بسیار ضعیفی برای رهبری و هدایت چنان نیروئی داشته و در نتیجه جنبش اساساً خصوصیات يك حرکت خود انگیزه را پیدا می‌کند. تظاهرات خونین ۱۵ خرداد در تهران از چند روز قبل بصورت تظاهرات نیمه مذهبی، نیمه سیاسی شروع شد. حمله به مدرسه فیضیه قم و سپس بازداشت خمینی در ۱۳ خرداد باعث شد که تظاهرات در روز ۱۵ خرداد (دو روز بعد از عاشورا) ابعاد و شدت بی سابقه‌ای پیدا کند. خصلت شورشی تظاهرات باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن انبوه انسانی به خیابانها شده، دسته‌های محدود تظاهر کننده در اوایل روز (محدود نسبت به جمعیت تظاهر کننده در طی روز در شهر) و با بکار بردن مواد آتش زا (مثل فسفر) و تخریب و هجوم به پاره‌ای از سازمانهای دولتی، چند باشگاه از جمله باشگاه شعبان بی مخ، پلیس و نیروهای نظامی را وادار به بکار بردن اسلحه کردند. این امر بسرعت زندگی را در شهر مختل کرد. طرح‌های ضد شورشی بمورد اجرا گذاشته شد.

خیابانهای مهم شهر توسط نیروی نظامی از یکدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه تانک و زره پوش و جیپ‌های حامل مسلسل سنگین مردم را اعم از تظاهر کننده یا عابر به گلوله بست. مردم از خیابانهای مرکزی به خیابانهای اطراف پخش شدند و جمعیتی که داوطلبانه یا به اجبار کار را تعطیل کرده بود، هیجان زده در خیابانها اطراف شهر سنگربندی کرده و در هر جا نغمه‌ای ساز کرده بودند. نیروی مسلح به خیابانهای اطراف شهر اعزام شد و در منطقه‌ای وسیع که از شرق به خیابان دلگشا و سه راه شکوفه می‌رسید و از غرب تا انتهای خیابان آذربایجان، کشتار با ابعادی وحشیانه آغاز شد. چنین سرکوبی خونین به هیچوجه متناسب با امکانات و نیروی شورشیان نبود. شاه از خانه خاتمی فرمانده نیروی هوائی در جریان امور قرار داشت و دستور حداکثر اعمال خشونت را صادر می‌کرد. مردم که جز چوب و سنگ سلاحی نداشتند قادر به هیچگونه مقاومتی نبودند. اشغال نظامی شهر ادامه یافت. در روز ۱۶ نیز با کوچک‌ترین تجمعی آتش نظامیان عده‌ای را از پا در می‌آورد. توده که از سلاحی رژیم بخشم آمده بودند مشتهای خالی خود را با خمشی جون آسا می‌نگریست و بسیار کسانی بودند که از شدت نومیدی می‌گریستند.

میدانی‌ها و بازاری‌ها در همان ساعات اول تظاهرات در مقابل کشتار رژیم عقب نشستند. ولی توده محروم شهری، شاگرد بازاری‌ها، کسبه جزء و خرده پا، دوره گرد‌ها، دستفروش‌ها، کارگران کارگاه‌های سنتی شهری مثل نانوا، نجار، آهنگر، حلبی ساز و خیاط و عده قلیلی روشنفکر پیشرو در خیابان‌ها ماندند و یا تازه به‌خیابان‌ها می‌آمدند.

جنبه مذهبی تظاهرات، دهقانان اطراف تهران را نیز به‌حرکت در آورد. گروهی خود را به‌شهر رساندند و در تظاهرات شرکت کردند و عده‌ای نیز با نیروی مسلح ارتش و ژاندارمری هر دو روبرو شدند. از جمله در سر پل باقرآباد ورامین سلاخی وحشیانه‌ای از دهقانان شد که عازم جهاد با دشمنان دین بودند. گفته شد که در این نقطه ۴۰۰ تن قربانی شدند. عصر پانزدهم خرداد در بیمارستان‌ها و هر جای دیگر که نام درمانگاه و درمان‌های طبی و بهداشت داشت، انباشته از زخمی و کشته شده بود. این کشتگان کسانی بودند که زنده باین مراکز رسیده بودند والا اجساد کشته شدگان در خیابان‌ها توسط ارتش جمع آوری میشد و بطور جمعی منهدم می‌گشت. گفته‌اند تعداد زیادی از اجساد در دریاچه قم ریخته شد و مقادیری نیز در چاله‌های عظیم انباشته شد و با بولدوزر روی آنها پوشانده شد.

رقم قطعی کشته شدگان در دست نیست از ۴۰۰۰ تا ۲۰ هزار گفته شده (در تهران، قم و مشهد) باین ترتیب بود که ۱۵ خرداد نقطه عطفی در رابطه رژیم با مردم شد. نقطه عطفی که در جریان‌های سیاسی علنی و مخفی اثر بزرگ گذاشت.

در جریان ۱۵ خرداد عده کثیری از روحانیون، میدانی‌ها، دانشجویان و فعالین جبهه ملی بازداشت شدند. آیت‌الله قمی و محلاتی جزو بازداشت شدگان بودند. در مرداد ۴۲ خمینی به یک خانه خصوصی در داودیه منتقل شد و محلاتی و قمی آزاد شدند. در این خانه مردم برای دیدن خمینی ازدحام کردند و صف‌های طولیل تشکیل دادند. پس از اندکی خمینی را به‌قم منتقل کردند و از آنجا به‌ترکیه فرستادند ولی دولت ترکیه نتوانست نقش زندانبان خمینی را رسماً بعده بگیرد و با انعکاس این مطلب که مرجع تقلید شیعیان را در ترکیه زندانی کرده‌اند بعنوان مهمان خوانده شد و خمینی به‌نجف رفت و از آن پس در عراق بسر برده و کم و بیش بر ضد رژیم مبارزه کرده است. با این سوابق خمینی در میان توده بخصوص در بین قشرهای کاسبکار خرده بورژوازی از محبوبیت بی‌سابقه‌ای برخوردار است و در صورت امکان فعالیت سیاسی نسبتاً آزاد، موقعیت بی‌سابقه‌ای خواهد داشت، بمراتب بیش از قدرت کاشانی در جنبش ملی کردن نفت. بنابراین نقش او می‌تواند

بر جنبش بخصوص آنجا که نیروی اصلی قشرهای بازاری و مذهبی است بسیار مؤثر باشد. لکن در شرایط حاضر اختناق امکان چنین فعالیت‌های سیاسی را نمی‌دهد ثانیاً بازاریان و کسبه قادر به‌نشان دادن حرکتی انقلابی که قادر به‌خنثی کردن دیکتاتوری نظامی رژیم باشد، نیستند. و ثالثاً قشر روحانی در حالت تدافعی بسر برده و حاکمیت رژیم را بذیرفته‌اند. خمینی و روحانیون وابسته به‌او قادر به‌اعمال یک نقش تعیین کننده و یا واقعاً

موثر نیستند. طیب حاج رضائی و حاج اسماعیل رضائی همراه ۱۶ نفر دیگر از همکاران و حامیانشان (حاج علی نوری که متهم به پرداخت مبلغ گزافی کمک به گردانندگان میدانی‌ها بود و محکوم به تادیبه چندین میلیون تومان خسارت علاوه بر زندان ابد شد در مرداد ۴۲ محاکمه شدند و در آبان همان سال دو نفر اول اعدام شدند). بقیه طی سالهای بعد بتدریج آزاد شدند.

این عده فاقد دید سیاسی و تربیت اجتماعی لازم بودند باین ترتیب حاج رضائی که سالها بصورت عامل کثیف رژیم نقش ایفا کرده بود (برای آخرین بار در زمستان ۳۹ طیب با دارو دسته‌اش به باشگاه جبهه ملی حمله کرد) و در حمله مرداد از جمله سرمداران بنام او باشان و اراذل بود و خود را در بازگرداندن شاه صاحب حق می‌شناخت. در اولین نوبتی که ندانسته در مقابل رژیم قرار گرفت با بیرحمی رژیم شاه مواجه گشت، شایع است که طیب در حضور بهیمنی گفته بود هر کس شتر را بالای بام برده خودش هم آنرا بزر خواهد آورد. حرکت دستگاه روحانی و شخصی خمینی در این دوره روی کل جنبش نیز اثر گذاشت و جناحهای سیاسی را که از مذهب بعنوان یک بخش از ایدئولوژی و تاکتیک خود استفاده می‌کردند، به گرفتن رنگ مذهبی کامل کشاند. شکست جبهه ملی بعنوان سازمان سیاسی بورژوازی ملی در تند شدن این گرایشها تاثیر داشت. این جناحها می‌دیدند در حالیکه رهبران و احزاب ظاهراً مرفقی جبهه از حرکت بازمانده‌اند جناح مذهبی و شخص خمینی با شورشی خونین چون ۱۵ خرداد در مقابل رژیم مقاومت می‌کند. باین ترتیب در حالیکه ناسیونالیسم بورژوازی از حرکت بازماند، مذهب به‌زندگی خود ادامه داد و نیروهای مبارزی را نیز بسوی خود جذب کرد و البته این یکی از عوامل افزایش گرایشهای مذهبی در سازمانها و گروههای خرده بورژوازی طی دهه اخیر است.

۹. نگاهی به فعالیت‌های خارج از کشور

با شکست جبهه ملی دوم و سرکوب شدن جنبش توده‌ای که در سالهای ۳۹ تا ۴۲ رشد کرده بود، نیروهائی که از آگاهی سیاسی به درجات مختلف برخوردار بودند، در مقابل «چه باید کرد» قرار گرفتند. مساله این بود، اگر مبارزه با دستگاه حاکمه ضروری است، این مبارزه چه شکلی می‌تواند داشته باشد و چه خط مشی‌ای باید در پیش گرفته شود. مبارزات سه ساله، تجارب عملی و شناخت زنده‌ای از دوست و دشمن به‌عناصر آگاه بخشیده بود. برای افراد متشکل یا نسبتاً متشکل تجارب فعالیتهای گروهی در سالهای ۳۵ تا ۳۹ نیز در تعیین فرم و محتوای مبارزات آینده اثر گذاشته بود. تجارب انقلاب کوبا و مبارزه ایدئولوژیک چین و شوروی نیز زمینه فکری مثبتی را بسوی مشی قهرآمیز ایجاد کرده بود. پیروزی انقلاب الجزیره و شدت گرفتن جنگ توده‌ای در ویتنام، این تمایلات را افزایش می‌داد. اینها زمینه‌های مادی و فکری فعالیتهائی بود که به‌صورت مخفی از سال ۴۲ در ایران

آغاز شده و نمودهای آن طی سالهای ۴۳ تا ۴۹ ظاهر شده است و در بحث‌های آینده این فعالیتها را به اختصار تشریح خواهیم کرد ولی در خارج از کشور نیز فعالیت‌هایی در جریان بود. قبلاً به فعالیت‌های حزب توده در خارج اشاره کردیم اینک به جریان‌های مارکسیستی جدا از حزب توده می‌پردازیم و بعد به جریان‌های داخلی باز می‌گردیم.

سازمان‌های مارکسیستی خارج از حزب توده

در فاصله سالهای ۳۵ تا ۴۰ عده‌ای از دانشجویان ایرانی در اروپای غربی بسوی حزب توده جلب شدند و همکاری با آنرا پذیرفتند. معدودی از این افراد در گذشته تماس‌هایی با سازمان جوانان حزب توده یا احزاب جبهه ملی داشتند ولی تقریباً فعالین آن بدون استثنا از جمله کسانی بودند که پس از شکست ۲۸ مرداد و سرکوبی حزب، بدنبال آن از فعالیت مخفی دست کشیده و پاسو (منفی) شده بودند. این عده نیز مانند بسیاری دیگر از محصلین (بخصوص فارغ‌التحصیلان مدارس متوسطه) فاقد تجربه مبارزاتی در داخل بوده و از پروسه حزب توده و جبهه ملی يك تحلیل مارکسیستی نداشتند. بنابراین با ورود به محیط آزاد اروپای غربی تمایلات آزادیخواهانه و ملی در آنها زمینه مساعدی برای ظهور پیدا کرد، ولی بی‌تجربگی، آنان را مجذوب شبکه‌های حزب در خارج کرد. اگرچه این افراد بطور کلی دارای موقعیت اجتماعی نسبت به دانشجویان داخلی بودند ولی باید دو وجه مشخصه را در مورد آنان تأیید کرد:

۱) منشأ اجتماعی و طبقاتی این عناصر اغلب به قشرهای مرفه خرده بورژوازی می‌رسد در حالیکه بنابر آنچه در داخل می‌بینیم عناصر مبارز دانشجوی عمده‌تاً از قشرهای میانی یا محروم خرده بورژوازی منشأ گرفته‌اند.

۲) عاملی که به مراتب مهمتر است قطع رابطه مستقیم این دانشجویان با مردم و جامعه خود است. این عوامل می‌توانند حتی عناصری را که تربیت ایدئولوژیک و تجارب مبارزاتی دارند و در يك مدت دراز تبدیل به عناصری غیر فعال که دچار برداشتهای صرفاً ذهنی هستند بنماید. بدین ترتیب دانشجویان خارج به مراتب بیش از دانشجویان داخل دچار برداشتهای ذهنی هستند. این نحوه زندگی در خارج از جامعه برای مارکسیست‌ها همواره مسایل خطیری را بوجود آورده و در ادبیات مارکسیستی همواره مورد توجه رهبران و پایه گذاران ایدئولوژی طبقه کارگر قرار گرفته است (بیاد بیاوریم مبارزات و مجادلات لنین را با بر گزار کنندگان کنگره لبکا یعنی مهاجران سیاسی روسیه در اروپای غربی).

با آغاز اختلاف‌های چین و شوروی و مطرح شدن راه قهرآمیز و راه مسالمت آمیز جریان‌های خارج از کشور نیز باین مساله برخورد کردند، چیزی که هست اگر گروه‌ها و سازمان‌های داخلی ضرورت مشی قهرآمیز را در تجارب مبارزاتی خود می‌یافتند و بحث‌های ایدئولوژیک بر این ضرورت پرتو می‌افکند، اگر پیروزی انقلاب کوبا جریان‌های داخلی را

در جهت گزیرهای عملی، از آن می‌راند. برای افرادی که در اروپا زندگی و مبارزه می‌کردند و همه این رویدادها جنبه نظری پیدا می‌کرد. بهمین دلیل در حزب توده بحث‌هایی پیش آمد که اولین انشعاب را بوجود آورد. از آن پس همواره جریان‌های خارج در معرض «افکار» و «نظریه‌های» مختلف جهانی قرار داشتند و در بین آنها نوسان می‌کردند. لمس نکردن محیط واقعی و ضرورت‌های ناشی از مبارزه رو در رو با رژیم و قطع تماس با مردم و زندگی آنها، منجر به عدم شناخت موقعیت اجتماعی و درک ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی و شناختن حالت و کیفیت توده‌ها و دشمن به صورت طبقات و رژیم شد و به عبارت دیگر این اصل اساسی مورد توجه این نیروها قرار گرفت که مهاجران سیاسی و مبارزان خارج از کشور فقط تا آن اندازه می‌توانند حرکات خود را در جهت حرکت جامعه منطبق سازند و رسالت مبارزاتی خود را به درستی جامعه عمل ببوشانند که با جامعه و مردم خود در ارتباط دائمی بوده و از جریان‌ات مبارزاتی داخل الهام می‌گیرند. بدین دلایل جریان‌های انشعابی از حزب توده نتوانستند خود را از عوارضی که گریبانگیر جریان قدیمی شده بود نجات دهند. ضعف‌های ناشی از این موقعیت نه فقط به صورت نوسان‌های فکری و بحث‌ها و گفتگوهای جناحی تئوریک ظاهر شده، بلکه به صورت ضعف‌های شدید و غیر قابل انکار در پراتیک و بخصوص در مواردی که برای پیاده کردن برداشتهای ذهنی خود در داخل ایران دست به کوشش زدند، آشکار گشته و انعکاس آن عناصر و سازمان‌های خارج از کشور را تحت تاثیر قرار داد. با شروع فعالیت‌های عمومی بخصوص حرکات سیاسی و صنفی دانشجویان در داخل در سال ۳۹ دانشجویان خارج از کشور به تدریج به حرکات جمعی سیاسی به پشتیبانی جریان‌های داخلی دست زدند.

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا که يك اتحادیه دانشجویی بود و فعالیت چشمگیری تا این تاریخ نداشت تبدیل به مرکز تشکل و تلاقی جریان‌های خارج از کشور شد. در آغاز کار دو جریان در کنفدراسیون وجود داشت، یکی وابستگان و طرفداران حزب توده و دیگری اعضا و طرفداران جبهه ملی، با انشعاب‌های جریان‌ات کمونیستی عوامل مؤثر در کنفدراسیون دگرگون شد. کنفدراسیون در کشورهای مختلف دارای کمیته‌ها و مسئولین بود که در انتخاب این کمیته‌ها و هیئت‌های مسئول و در انتخاب مسئولین کل کنفدراسیون رقابت می‌شد. پس از سال ۴۲ به تدریج نفوذ حزب توده در کنفدراسیون تضعیف شد و جای آنرا نفوذ سازمان‌های رقیب حزب توده گرفت. طی يك دوره نسبتاً طولانی سازمان انقلابی حزب توده نقش عمده‌ای در گرداندگی کنفدراسیون پیدا کرد. این تاثیر علاوه بر تضعیف موضع حزب توده به همکاری با عناصر (بطور کلی) وابسته به جبهه ملی، وسعت بخشید.

عناصر جبهه ملی همواره جناح مؤثری را در این سازمان دانشجویی تشکیل می‌دادند ولی از آنجا که خود دچار تفرقه بوده و از تشکل مستحکمی برخوردار نبودند برای سازمان‌های مارکسیستی بخصوص آنها که مخالف حزب توده و شوروی بودند راه باز می‌شد. کنفدراسیون نشریات زیادی منتشر ساخته که از آن جمله است نشریه ۱۶ آذر،

نامه پارسی، پیمان، ایران ریپورت، پژواک، دانشجو، روشنفکر، اول بهمن و غیره....
 نامه پارسی و پاره‌ای از این نشریات ارگان همه کنفدراسیون و بعضی جنبه محلی دارند.
 پس از آنکه حزب توده با مقابله سازمانهای رقیب (با همکاری جبهه ملی و کنفدراسیون) روبرو شد خود را از آن کنار کشید و از آن پس همواره از جانب کنفدراسیون متهم به مخالفت با فعالیتهای دانشجویی و عدم حمایت از مبارزات داخلی شده است.
 حزب توده در اوایل کوششهایی برای رد اتهام از خود به عمل آورد و مقالات و نشریاتی در رد اتهام منتشر ساخت ولی فشار کنفدراسیون در مواردی بجائی رسید که از پیک ایران برای رد اتهام استفاده شد و حزب توده به انتشار آمار اقداماتی که در پشتیبانی از جریانهای دانشجویی بعمل آورده و حمایتهایی که از جریانهای داخلی کرده است، پرداخت.

پیدایش سازمان انقلابی حزب توده

قبلاً گفتیم که فریدون کشاورز برسر خط مشی حزب بطور کلی و بخصوص در مورد استفاده از عراق برای تجدید سازمان در داخل، با کمیته مرکزی اختلافاتی پیدا کرده بود که منجر به جدائی او از حزب توده گشت. با علنی شدن اختلافهای چین و شوروی، کشاورز سفری به چین کرد و در اروپای غربی با همکاری مهدی خانبابا تهرانی، کورش لاشائی، محسن رضوانی و بیژن حکمت سازمان انقلابی را پایه گذارد. پیش از آنکه سازمان انقلابی رسماً پایه گذاری شود، پرویز نیکخواه که تازه از حزب توده جدا شده بود، با این عده همکاری نزدیکی داشت و در حقیقت ادامه این روابط بود که بصورت سازمان انقلابی درآمد. نیکخواه که در عین حال از فعالان کنفدراسیون بود و در مبارزه با نفوذ حزب توده در کنفدراسیون مبارزه شدیدی را کرده و رسماً نقطه نظرهای چین را پذیرفته بود، با عده‌ای از همکاران خود در اواخر سال ۴۲ به ایران بازگشت و گروهی را بوجود آورد. در حقیقت اولین اقدام سازمان انقلابی در ایران به صورت فعالیتهای نیکخواه و همکارانش ظاهر شد. این پروسه را به موقع خود مورد بررسی قرار خواهیم داد اما تا آنجا که مستقیماً به سازمان انقلابی مربوط می‌شود، این است که نیکخواه در ایران فقط نقطه نظرهای آن موقع سازمان انقلابی را پیاده کرده و در صدد تبلیغ نقطه نظرهای چینی و پیاده کردن جنگ توده‌ای دهقانی برآمده بود. بازداشت نیکخواه و همکارانش و سر و صدای دادگاه به سازمان انقلابی موقعیت مساعدی برای گسترش سازمان خود داد. باین ترتیب گرچه بازداشت نیکخواه و همکارانش ضربه‌ای به امکانات مبارزاتی سازمان انقلابی به حساب می‌آید ولی از نظر تبلیغاتی آنرا تقویت کرد.

پس از آنکه قاسمی، فروتن و سخائی از حزب توده خارج شدند، مذاکراتی را با سازمان انقلابی آغاز کردند. این مذاکرات باین دلیل که قاسمی و فروتن تمایلات برتری جویانه داشتند و حاضر نبودند از حزب توده طی سالهای گذشته انتقاد کنند و در واقع اشتباهات خود را بپذیرند، بجائی نرسید و در نتیجه بوحدت نرسیدند. یکی از وجوه اختلاف بین قاسمی و فروتن با سازمان انقلابی نظرات دوطرف درباره حزب توده بود. قاسمی خود

را وارث حزب توده می‌شناخت و خواستار احیای آن در داخل بود، ولی سازمان انقلابی‌ها خواستار ایجاد حزب طبقه کارگر بودند و حزب توده را به‌عنوان حزب طرازنوین طبقه کارگر نمی‌شناختند. پس از آنکه مذاکرات به‌شکست انجامید، قاسمی و فروتن به‌محفل که قبلاً بوجود آمده بود پیوستند و سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان را بوجود آوردند که تمایلات رسمی چینی داشت. و نشریه‌ای بنام «طوفان» منتشر ساخت.

در سال ۴۳ سازمان انقلابی کوششی برای ایجاد يك کانون چریکی بعمل آورد و از موقعیت قشقائی استفاده کرد و او را تشویق به حرکت به ایران و برپا ساختن جنگ چریکی در جنوب کرد. برادران کشکولی همراه او به ایران آمدند، اقدامات بهمن قشقائی به‌موقع خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. تا سال ۴۴ نقطه نظرهای سازمان انقلابی مخلوطی از نظریات حزب کمونیست چین و نظرات کاسترو بود. از آنجا که قبل از علنی شدن اختلافهای چین و شوروی عده‌ای از دانشجویان از حزب توده جدا شده بودند و نتایج انقلاب کوبا نیز قبل از ظاهر شدن این اختلافها در جهان منعکس شده مؤسسين سازمان انقلابی برای پیاده کردن مشی قهرآمیز تمایلات کاستروئی پیدا کرده بودند. با ظهور اختلاف چین و شوروی و تشدید این اختلافها، جناحهایی در سازمانهای انقلابی مشی چینی پیدا کرده و این دوگانگی فکری در سازمان انقلابی تا مدت‌ها ادامه یافت و گاهی بصورت عناصر و یا جناحهایی ظاهر شد. در این دوره اعضای موثر سازمان مسافرت‌هایی به کوبا کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که مشی چین و توصیه‌های این حزب با مبانی مارکسیزم - لنینیزم بیشتر مطابقت می‌کند و راه حل‌های چینی را با استفاده از تجارب حزب کمونیست چین در پیش گرفتند. سازمان انقلابی محیط دانشجویی را زمینه کار خود، انتخاب کرده و دقت خود را صرف فعالیت‌های ایدئولوژیک می‌کرد. جوانانی که از حزب توده و جبهه ملی ناامید شده بودند آماده بودند به این قبیل سازمانها جلب شوند. بهمین دلیل سازمان انقلابی توانست به تعداد اعضای خود بیفزاید. سازمان انقلابی نشریات متعددی بنا بر مسائلی که با آن روبرو بود منتشر می‌کرد. نشریه توده ارگان منظم سازمان بود که در مقالاتی مثل وحدتی اصولی، نظر سازمان را درباره مشی سازمان که از تجارب چین الگو برداری شده بود بیان می‌کرد.

با رسمیت یافتن مشی چینی، عناصر کاستریست ناچار یا تغییر نظر دادند و یا از سازمان کناره گرفتند زیرا از این پس ایدئولوژی رسمی سازمان مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون بود و کسانی که جزء آخر آنرا نمی‌پذیرفتند، نمی‌توانستند عضویت سازمان را داشته باشند. باین ترتیب اختلاف نظر بین سازمان طوفان و سازمان انقلابی از نظر موضع‌گیری جهانی مرتفع شد ولی برخورد آنها با مسائل مختلف بوده و کوشش برای وحدت بین دو جریان بعمل نیامد. مسأله‌ای که همواره بین سازمانهای خارج از کشور مطرح بود و باعث گفتگوی زیادی بین آنها میشد، وظایف مبارزاتی آنها در داخل کشور است. سازمان انقلابی که در صدد ایجاد حزب طرازنوین طبقه کارگر در ایران بود، نمی‌توانست این کمبود اساسی را مورد توجه قرار ندهد. در حالیکه منظم از مشی قهرآمیز و انقلاب دهقانی بحث می‌شد، افراد سازمان دردمو کراسی‌های بورژوازی اروپای غربی

هیچگونه امکانی برای پیاده کردن نظرات خود نداشتند. از سوئی افراد ساده سازمان وعده‌ای از مسئولین فشار وارد می‌شد که در این مورد عمل صریحی آغاز شود و با اصطلاح سازمان تئوریه‌ای خود را به عمل نزدیک سازد. هرچه از حیات سازمان می‌گذشت، این ضرورت فشار بیشتری وارد می‌کرد. انقلابی بودن سازمان اینک در گرو مبارزه انقلابی بود بدون پراتیک انقلابی حرف زدن از تئوری انقلابی غیر قابل تحمل بود. بدنبال این فشارها، سازمان یکباره تصمیم گرفت کلیه انتشارات خود را قطع کرده و دست از کار سیاسی عمومی و علنی کشیده نیروی خود را صرف تدارک مبارزه انقلابی در داخل کند. اینجا بود که انشعابی در سازمان روی داده و کسانی که معتقد به کار در داخل ایران بودند، سازمانی بوجود آورده و مصمم شدند افرادی را به ایران اعزام کنند. پس از این جدائی بود که کورش لاشائی، سراجی و چند تن دیگر از افراد سازمان به عراق اعزام شدند مبارزه مسلحانه‌ای که در کردستان درگیر شده بود این عده را به عراق کشاند (جنبش شریف زاده و سلیمان معینی) ولی مثل دیگر موارد رفقای خارج از کشور هنگامی به معرکه رسیدند که شورش شکست خورده رهبران آن شهید شده بودند. پس از آن مذاکراتی با طالبانی و پناهیان انجام شد ولی این مذاکرات منجر به هیچ حرکت عملی نشد در این موقع معروف‌ترین چهره سیاسی که معرف سازمان انقلابی و شاخص افکار و تمایلات آن در ایران شناخته می‌شد پرویز نیکخواه بود.

در اوایل سالهای ۴۹ ماهیت نیکخواه آشکار شد و ضربه‌ای گیج کننده به کادرهای سازمان انقلابی وارد آمد. هنوز گنجی این ضربه برطرف نشده بود که پارسا نژاد و همکارانش که از سوی سازمان انقلابی برای تدارک مبارزه به ایران اعزام شده بودند پا جای پای نیکخواه گذاشته بودند و تو زرد از آب در آمدند. لاشائی و دیگر مسئولان سازمان پس از کشته شدن بختیار به اروپا بازگشتند و به ترمیم ضربات وارده پرداختند. علاوه بر پارسا نژاد و دوستانش عده دیگری از اعضای سازمان انقلابی در سال ۴۷ یا ۴۸ به ایران آمده و در صدد پیاده کردن مشی جنگ دهقانی برآمده بودند. سیروس نهاوندی، محمود جلایر و عده‌ای از همکارانشان از جمله این افراد بودند. این عده گروهی تشکیل دادند و تقریباً مستقل از سازمان خارج از کشور شروع به فعالیت کردند. عده‌ای از مبارزین داخلی نیز با آنها همکاری کرده و نهایتاً سازمان رهائی‌بخش را بوجود آوردند. نحوه فعالیت‌های این سازمان را بعداً شرح خواهیم داد. ولی تا آنجا که به سازمان انقلابی مربوط می‌شود اینست که این رفقا نتوانستند مشی سازمان انقلابی را در ایران پیاده کنند و عملاً بسوی تاکتیک‌های چریک شهری متمایل شده و با دست زدن به مصادره بانک و طرح ربودن سفیر آمریکا درست در نقطه مقابل سازمان انقلابی عمل کردند. مسئله مهم دیگری که خصوصیات دیگر سازمان انقلابی را روشن می‌کند، نحوه تلقی آنها نسبت به مبارزات داخلی است. این سازمان در حالیکه در کادر کنفدراسیون از مبارزان داخلی بطور کلی دفاع کرده است در تحلیل جریان‌های داخلی کاملاً محبوس برداشتهای ذهنی خود بودند. همینکه یک جریان در قطب گیری جهانی با مشی سازمان انقلابی مطابقت نمی‌کرد، آنرا رد

می کردند. و اساساً در شناخت جریانهای داخلی جز معیار چینی، شوروی و کاستریسم، معیار دیگری نمی شناختند. در اغلب موارد اطلاعات آنها محدود به اطلاعات روزنامه ای می شد و در منعکس کردن جریانهای داخلی بنابر مصالح سازمانی خود عمل می کردند چنانکه در سالهای ۴۴ تا ۴۹ آتی از تبلیغ برای نیکخواه کوتاهی نکردند. عواقب این شناخت صرفاً ذهنی به صورت ضرباتی که نیکخواه و پارسائزاد و دیگران به جنبش و بخصوص به سازمان انقلابی وارد آوردند، ظاهر شد. قطعی ترین حالتی که برخورد غیر اصولی و فرصت طلبانه سازمان انقلابی را برملا می سازد برخورد آنها با جنبش مسلحانه است. از همان نخست سازمان انقلابی بجای کوشش در جهت شناخت پروسه های مبارزاتی در این زمینه با معیارهای ذهنی خود آنها را به عنوان تمایلات کاستریستی تخطئه کرد. سرانجام پس از رستاخیز سیاهکل این جنبش را مشی خرده بورژوازی و کاستریستی اعلام کرده حرکت سیاهکل را همان «کانون شورشی» شناخته و آنرا برخلاف مشی مارکسیست-لنینیستی و اندیشه های مائوتسه دون اعلام کردند. و مانند دیگر سازمانهای فرصت طلب به رد ایدئولوژیک آن دست زدند طی سالهای اخیر در سازمان انقلابی انشعاباتی رخ داد که ما بدرستی از کم و کیف آن با خبر نیستیم ولی اساس این اختلافها نوسانهای فکری سازمان و سردرگمی آن از نظر خط مشی بوده است. بدیهی است مادامیکه سازمان انقلابی به عنوان یک سازمان خارج از کشور عمل می کند محکوم به محدودیتهای شناخت ذهنی از جامعه و از مارکسیسم-لنینیسم بوده و قادر نخواهد بود یک خط مشی انقلابی در پیش گرفته و افراد مؤمن و صادقی را برای جامه عمل پوشانیدن به آن تربیت کند.

اشاره ای به فعالیت های جبهه ملی در خارج از کشور

قبلاً یادآور شده ایم که احزاب جبهه ملی نیز سازمانهایی داشتند که بنام آنها شبکه هایی تشکیل داده بودند. مهمترین نیروی این سازمانها را دانشجویان ایرانی تشکیل می دارند که در اروپای غربی و آمریکا درس می خواندند. در حالی که هر یک از احزاب برای خود شبکه ای داشت در کنفدراسیون دانشجویان و مجامع جبهه ای این افراد با هم همکاری می کردند ولی این همکاریها نیز مانند جریانهای داخلی از یکپارچگی برخوردار نبود و اختلافهای درونی جبهه ملی در آنها منعکس می شد. تعدادی از گروهها و شبکه ها خود را تابع جبهه ملی دوم می دانستند و شورای منتخب کنگره را قبول داشتند. عده ای طرفداران جبهه ملی سوم بودند که از احزاب چهارگانه و سازمان دانشجویان تشکیل شده بود. عده ای نیز طرفدار جبهه ملی چهارم، که در اروپا حرف آن بمیان آمده بود. شکست جبهه ملی در داخل موجب ضعف عمومی نیروهای جبهه ای در خارج از ایران شد و نیروهای جوان و فعال آن اغلب جذب گروهها و سازمانهای مارکسیستی شدند و یا به صورت محفلهای بینابینی در آمدند، بطوریکه عناصر خالص جبهه ای کمتر در خارج بصورت فعال دیده می شوند. منظور از عناصر خالص جبهه ای کسانی هستند که در حد افکار جبهه ملی و

احزاب وابسته به آن مانده باشند. و تمایلات انقلابی و لوذهنی نداشته باشند. مهمترین مرکز فعالیت طرفداران جبهه ملی، کنفدراسیون است که با همکاری گروهها و عناصر مارکسیست آنرا اداره می‌کنند. از جمله افراد فعال جبهه‌ای در کنفدراسیون خسرو کلاتری و ماسالی هستند. عده دیگری از فعالین جبهه ملی که طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ در داخل فعالیت می‌کردند. بعدها به خارج رفته و بهجریان‌های جبهه‌ای خارج از کشور پیوستند. اختلافاتی که این افراد داشتند عیناً مثل داخل در خارج نیز ادامه یافت. ازجمله رهبران جبهه ملی در خارج از کشور شایگان است که پس از آزادی به آمریکا رفته و در آنجا سکونت کرده با سازمان‌های جبهه ملی در آمریکا ارتباط دارد.

برادران قشقائی نیز چند ماه پس از ۲۸ مرداد به خارج از کشور تبعید شدند. ناصر قشقائی که سمت ریاست عشایر را داشت عملاً از فعالیتهای سیاسی کناره گرفت ولی خسرو قشقائی به فعالیتهای خود ادامه داد و سویس را مرکز فعالیت خود قرار داد. خسرو قشقائی طی سالها روزنامه «باختر امروز» را که قبلاً در داخل توسط حسین فاطمی منتشر می‌شد در اروپا انتشار می‌داد و این نشریه از سخنگویان جبهه ملی در خارج به حساب می‌آید. نخشب رهبر حزب مردم ایران نیز (پس از ۲۸ مرداد) به خارج رفته در آنجا فعالیت می‌کند. عده‌ای از افراد حزب ملت ایران نیز در اروپا و آمریکا نام این حزب را در آنجا حفظ کردند، و زیر عنوان سازمان برون مرزی حزب ملت ایران گاهی اعلامیه‌ای نیز صادر می‌کنند. آخرین اقدام جبهه ملی ایجاد يك مرکز در بیروت است که فعالیت‌های جبهه ملی را در خاورمیانه زیر نظر دارد. عده‌ای از فعالین جبهه ملی طی سالهای اخیر با دولت عراق تماسهایی برقرار کرده و در صدد استفاده از موقعیت عراق نیز برآمده بودند. بطور کلی نیروها و سازمان‌های جبهه ملی و در زمینه تبلیغاتی و افشاگری از رژیم و همدردی با جنبشهای داخلی می‌توانند نقشی داشته باشند.

در میان عناصر فعال جبهه ملی در خارج نیز تمایلات انقلابی نفوذ کرده و در اغلب موارد این نیروها از جنبش انقلابی داخلی حمایت کرده‌اند. موقعیت این سازمانها حتی در حد همان وظیفه افشاگری و تبلیغات هنگامی می‌تواند قرین موفقیت باشد که مستقیماً از جریان‌های داخلی الهام بگیرند و متناسب با آن حرکت کنند.

۱۰. رشد گرایش‌های قهرآمیز، پیدایش جریان‌های سیاسی-نظامی

با توجه به مطالبی که در فصول قبل آمد، زمینه‌ها و علل رشد گرایشهای قهرآمیز از سال ۴۲ به بعد را می‌توان بشرح زیر جمع بندی کرد:

- (۱) از سر گرفته شدن دیکتاتوری نظامی که با کودتای ۲۸ مرداد استقرار یافته و با سرکوبیهای آخر سال ۴۱ و ۴۲ شدت تازه‌ای یافته بود.
- (۲) شکست فعالیتهای مخفی از سال ۳۵ به بعد که بی اثر بودن فعالیتهای سیاسی

گروهی را ثابت می‌کرد.

۳) شکست فعالیتهای جبهه ملی دوم و از بین رفتن امکانات قانونی و سرخوردگی از فعالیتهای علنی و عمومی.

۴) به میدان آمدن نسل تازه‌ای از مبارزان طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ که نیروی لازم برای جریانهای بعدی را فراهم نمودند.

۵) انعکاس پیروزیهای انقلاب الجزایر در جهت تأیید مشی قهرآمیز و نتایج انقلاب کوبا در زمینه مسائل مشی حزب طبقه کارگر و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه انعکاس نبرد ویتنام و جنبشهای انقلابی آفریقا (مثل کنگو) در جهت تشدید تمایلات مسلحانه.

۶) انعکاس برخورد ایدئولوژیک چین و شوروی در جهت تأکید در ضرورت گذار قهرآمیز و تأکید بر جنبشهای رهائی بخش ضد امپریالیستی.

این زمینه‌ها موجب تشکیل گروهها و محفل‌های جدیدی شد که در درجات مختلف و با ایدئولوژی‌های مختلف در صدد پیاده کردن مشی جدید قهرآمیز برآمدند. علاوه بر جریانهایی که مستقیماً دنباله جنبشهای قبلی بودند جریانهایی نیز در ارتباط با جریانهای خارج فعالیتهائی را شروع کردند و تعدادی از این افراد داخلی را نیز به همکاری خود جلب کردند. اینک به اختصار به‌مهمترین این جریانات اشاره خواهیم کرد.

ترور منصور بازداشت فدائیان اسلام که در صفحات گذشته به فدائیان اسلام اشاره کردیم. پس از بروز اختلاف بین روحانیون و رژیم آغاز فعالیتهای خمینی هیئت‌های مذهبی که خمینی را به عنوان مرجع تقلید و رهبری خود قبول داشتند به توصیه او با یکدیگر شروع به همکاری کردند. این هیئت‌ها در تهران دست به تشکیل گروههای ۱۰ نفری زدند و از هر گروه یک نفر برای ایجاد تمرکز بالا می‌رفت. فدائیان اسلام با این هیئت‌ها تماس گرفتند. این هیئت‌های مولفه معروف شدند. فدائیان اسلام بنا بر مشی قدیمی خود درصد کشتن یکی از افراد زبده رژیم بودند. حسن علی منصور با دادن کاپیتولاسیون به آمریکائیان هدف حمله شدید مخالفان رژیم به خصوص آیت‌الله خمینی قرار گرفت. فدائیان اسلام پس از شکست فعالیتهای علنی عده‌ای از جوانان را جلب کرده بودند. از جمله آنها محمد بخارائی بود که سابقه فعالیت در جریان جبهه ملی داشت. در میان فدائیان صحبت از ترور شاه بود و سرانجام تصمیم به ترور منصور گرفته شد. در آن روزها لایحه واگذاری نفت فلات قاره در مجلس مطرح بود و منصور هنگام ورود به مجلس مورد اصابت گلوله‌های بخارائی قرار گرفت. به‌جز بخارائی محمد صفاری هرندی و مرتضی نیک نژاد هم در محل بودند و گلوله‌هایی شلیک کرده بودند. بخارائی در بازجویی مقاومت کرد ولی با شناسائی او و رفت و آمدهای او و همکارانش به خانه و آشنائی با این افراد، رفقاییش بازداشت شدند و در بازجوییها شبکه فدائیان لو رفت پس از تحقیقات و محاکمه سرانجام چهار نفر به اسامی محمد بخارائی، صفاری هرندی، مرتضی نیک نژاد و صادق امامی به شهادت رسیدند و بقیه به زندانهای سنگین محکوم شدند. ترور منصور در اول بهمن ۴۳ از نظر فدائیان اسلام

دنباله ترورهای سیاسی آنها بود. و با تاکتیک‌های مبارزه مسلحانه انقلابی مطابقت نمی‌کرد. اما با توجه به زمینه‌های جنبش مسلحانه در این دوره که قبلاً یادآور شدیم کشته شدن منصور در جو عمومی اثر گذاشت و در افزایش تمایلات مسلحانه به‌خصوص در بین عناصر مذهبی و غیر مارکسیست بی تأثیر نبود. از جمله کسانی که در این شبکه محکوم شدند باید از حاج مهدی عراقی، هاشم عبائی، معین‌الدین انوری، عسکر اولادی کلافچی، شاه بدافلو (معروف به حاج شهاب) اییکچی و مدرس فرد نام برد.

شبکه فدائیان اسلام از نظر طرز تفکر سخت مذهبی و متعصب بود و معتقد به اجرای بی‌چون و چرای قوانین شرع بودند و تحت تأثیر افکار اخوان المسلمین قرار داشتند. عده‌ای از افراد این گروه در عمل و زندگی روزمره و در برخورد با رژیم از شیوه‌های تعصب‌آمیز و خشک مذهبی پیروی می‌کردند و صرف‌نظر از درستی یا نادرستی مشی خود صداقت داشتند. کسانی نیز فاقد این صداقت بودند.

گروه واقعه کاخ مرمر

پرویز نیکخواه تا سال ۳۳ عضو سازمان جوانان حزب توده بود و برادر و خواهران نیکخواه که از او بزرگتر بودند عضو سازمان بودند. (در فاصله سال ۳۳ تا پایان تحصیلات متوسطه در دبیرستان ادیب حدود سال ۳۷، نیکخواه فعالیتی نداشت. پس از مسافرت به اروپا برای ادامه تحصیل مانند بسیاری دیگر از دانشجویان خارج از کشور به‌حزب توده پیوست و سوابق او در این امر بی‌تأثیر نبود ولی نیکخواه از جمله جوانانی بود که با حزب بر سر مشی آن اختلاف پیدا کرد و همراه عده‌ای دیگر از آن جدا شد با همه اینها زمینه فعالیت‌های نیکخواه کنفدراسیون دانشجویان بود، که از سال ۳۹ به‌بعد نقش مؤثری در سازماندهی فعالیت‌های خارج از کشور داشت. با فروکش کردن نسبی این فعالیتها در حالی که سازمان انقلابی حزب توده مراحل اول خود را طی می‌کرد نیکخواه فارغ‌التحصیل شده و به ایران بازگشت (اواخر سال ۴۲ یا اوایل ۴۳) و علیرغم فعالیت‌هایی که در اروپا بر ضد رژیم کرده بود با تحقیقات مختصری مورد اغماض قرار گرفت و در پلی تکنیک تهران مشغول تدریس شد.

نیکخواه در تهران عده‌ای از فارغ‌التحصیلان خارج به‌خصوص انگلستان را که قبلاً با آنها همکاری‌هایی داشت گرد آورد و گروهی را در سال ۴۳ بوجود آورد. این افراد عبارت بودند از: احمد منصوری، پورکاشانی، رسولی مقدم و شیروانلو. گروه برنامه خود را تعلیمات و تبلیغات ایدئولوژیک و تدارک عملیات پارتیزانی قرار داد. از نظر ایدئولوژیک نیکخواه و یارانش معتقد به مارکسیسم - لنینیسم و نظرات مائو و حزب کمونیست چین بودند و جزوات و نشریه‌ها و مقالات حزب کمونیست چین و رادیو پکن را ترجمه و تکتیر می‌کردند. از نظر پراتیک، جمع آوری و آشنائی به جنگل‌های شمال و روستاهای آن و تهیه وسایل

لازم برای عملیات پارتیزانی هدف گروه بود.

تا فاصله اردیبهشت ۴۴ این عده توانسته بودند افراد زیر را به همکاری جلب کنند: ففرح وشی، اکبرنیا، تهرانی، زرین اکبرین و دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا و احمد کامرانی، علاوه بر اینها نیکخواه با عده‌ای از دوستان سابق خود تماس گرفته بود که از آن جمله بودند: نوائی و کیلی که هر دو اعضای سابق سازمان جوانان بودند و در گذشته وکیلی مسئول نوائی و نیکخواه بود. نوائی همکاری جنبی کمی با نیکخواه کردولی وکیلی همکاری با او را رد کرده بود. دو سه برنامه کوهنوردی در ناحیه الموت و نور از جانب این عده انجام گرفت اصولاً به صورت کوهنوردی عادی تلقی شده و فاقد خصوصیات لازم برای منطقه‌شناسی بود. در این موقع گروه معتقد بود که با نفوذ در میان دهقانان باید به جنگ چریکی دهقانی روی آورده و در مناطق روستائی دست به عملیات بزنند. گروه کوشش‌هایی نیز برای وارد کردن فرستنده رادیویی بعمل آورده بود. معذالک گروه هیچگونه آمادگی در جهت عملیات نداشت. احمد کامرانی طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ در کاشان در فعالیت‌های جبهه ملی شرکت داشت. جبهه ملی در کاشان موقعیت ویژه‌ای داشت. کامرانی و رضا شمس‌آبادی که از طفولیت با هم بودند هر دو عضو حزب مردم ایران شده و در سال (۴۰) با بالا گرفتن هیستری ضد کمونیستی بر جناح راست جبهه ملی، این دو نفر در کاشان به همین علت از حزب مردم ایران کنار گذاشته شدند. کامرانی موفق به پایان تحصیلات متوسطه شد و به تهران آمد و با علاقه و اسنادی که در برق و رادیو و بی سیم داشت در بخش مونتاز رادیو کارخانه ارج استخدام شد. احمد منصوری مهندس این بخش کارخانه بود. با کامرانی آشنا شد و او را به گروه جلب کرد. پس از مدتی کامرانی از کارخانه اخراج شد و در جوادیه مغازه رادیو سازی باز کرد. او شریکی بنام طلائی داشت. رضا شمس‌آبادی از سال ۴۲ مشغول خدمت سربازی بود و از آنجا که از حیث انضباط و مجموعه خصوصیات نظامی درجه عالی داشت، برای خدمت در گارد شاهنشاهی انتخاب شده بود. شمس‌آبادی برای دیدن کامرانی چند بار به مغازه او رفته بود و کامرانی نیز برای ملاقات شمس‌آبادی يك دو بار به کاخ مراجعه کرده بود. از سوی دیگر باید دانست که منشأ کمونیستی کامرانی و شمس‌آبادی که موجب اخراج آنها از جبهه ملی شده بود چه کسانی بودند. شمس‌آبادی کارگر کشبافی بود، استادی داشت که از توده‌ای‌های سابق بود. در محیط کار و زندگی کامرانی و شمس‌آبادی افراد دیگری با سوابق توده‌ای وجود داشتند. معرفی آنها به جبهه ملی توسط معلم آنها که شریف نام داشت بعمل آمده بود. در فروردین ۴۴ شمس‌آبادی ماههای آخر خدمت را می‌گذراند. در این زمان بود که شمس‌آبادی که نظر خود را مبنی بر ترور شاه به کامرانی اظهار داشت و کامرانی نیز این مطلب را در اختیار منصوری گذاشت. منصوری از این جریان یک‌ه خورد ولی آنرا جدی نگرفت، موضوع را بطور سربسته در کمیته مطرح کرد و توسط نیکخواه و دیگران رد شد ولی شمس‌آبادی تحت کنترل این گروه نبود.

در روز ۲۱ فروردین شمس آبادی از آخرین فرصتی که پیدا شده بود استفاده کرد و بی آنکه کسی را در جریان گذاشته باشد با مسلسل دستی به‌سوی شاه شلیک کرد. شاه از آتش گریخت و دونفر محافظین او از پای درآمدند. از چند طرف به‌سوی شمس آبادی آتش کردند. شمس آبادی درجا کشته شد و چند تن دیگر در این برخورد کشته و زخمی شدند. همان روز در شهر شایع شد که شاه مورد حمله قرار گرفته مقامات پلیس نیز برای توجیه تیراندازی در کاخ که در همه جا پیچیده بود همان روز مطالبی مجعول در اختیار جراید گذاشتند ولی این هشدار برای کامرانی کافی بود و کامرانی به‌منصوری مراجعه کرده و او را در جریان گذاشت. منصوری وحشت زده و گیج شده بود و قادر به تصمیم نبود. کامرانی از او خواست که مبلغی در اختیارش بگذارد تا فرار کند. منصوری حتی پس از تجدید قرار پولی به او نداد و خطر را دست کم گرفت. نیکخواه و دیگران که از ماجرا مطلع شده بودند عکس‌العمل مناسبی نشان ندادند حتی به افراد دستور مخفی شدن هم ندادند. کامرانی مایوس از منصوری به شریف مراجعه کرد. شریف نیز کم‌وبیش در جریان تصمیم شمس آبادی قرار گرفته بود. شریف مبلغ قلیلی در حدود سه هزار تومان در اختیار کامرانی قرار داد و کامرانی با این پول به کاشان گریخت و پس از پاک کردن خانه خود و شمس آبادی منتظر حوادث ماند و پلیس از طریق طلایی (شریک کامرانی) به روابط کامرانی و شمس آبادی و سپس کامرانی با منصوری پی برد (منصوری نیز به‌مغازه کامرانی مراجعه می‌کرد) گفته شد که کامرانی در خدمت پلیس بوده است. از سوی دیگر حرکات نیکخواه و همکارانش خارج از کنترل پلیس بنود ولی پیگیری این پرونده توسط ضد اطلاعات ارتش بعمل می‌آمد نه سازمان امنیت. بزودی منصوری، کامرانی و سپس بقیه افراد گروه بازداشت شدند. دبیرخانه گروه مملو از نشریات به‌دست پلیس افتاد. نیکخواه و دیگران که مشغول زندگی عادی خود بودند بازداشت شدند. در ضد اطلاعات فشار شدید بود. رکن دوم میخواست به هر قیمتی شده دست‌های پشت پرده را بشناسد. روابط این گروه، ترور شاه را توجیه نمی‌کرد. منصوری و کامرانی و اغلب افراد هراسان شده از عواقب ترور شاه روحیه خود را باخته بودند. منصوری در این لحظات سخت که دیگر اطلاعاتی برای افشا نداشت ولی ماموران به‌هیچوجه دست از سر او بر نمی‌داشتند، حيله متهم ساختن ماموران را ابداع کرد و با شاه ملاقات کرد و در آنجا اعتراف کرد که این حيله برای رهائی از شکنجه بود والا دیگر اطلاعاتی ندارد و هیچ دستی پشت پرده وجود ندارد. پس از این ملاقات بود که پرونده کاخ مرمر به‌سازمان امنیت ارجاع شد و این در اواسط اردیبهشت بود. تحقیقات در سازمان امنیت ادامه یافت ولی از این پس مسئولان درجه يك شکنجه نشدند. در این مرحله تمام کسانی که به‌گروه وابستگی داشتند و یا ارتباطی با آن گرفته بودند لو رفتند و بازداشت شدند.

کیانی دانشجوی پلی تکنیک متهم شده بود که کتاب «جنگ چریکی» چه گوارا را به‌فرح‌وشی داده و از این طریق پایش به‌معرکه کشیده شد. کیانی در طول بازجویی منکر

این اتهام شد و در مواجهه نیز علیرغم اعتراف فرح وشی آنرا نپذیرفت و فعالیت خود را در حدود صنفی و جبهه‌ای قلمداد کرد. نیکخواه در رأس بازداشت شدگان، کلیه اطلاعات تشکیلاتی و حتی مسائل بسیار فرعی را در اختیار پلیس گذاشت و با ژستی رهبرمآبانه به افراد توصیه می‌کرد که به‌همه چیز اعتراف کنند. خود او منکر اطلاع دقیق و جدی از تصمیم شمس آبادی شد و گفت که در کمیته با ترور شاه بشدت مخالفت کرده است ولی داشتن مرام کمونیستی و طرفداری از نظرات چین را پذیرفت.

بازداشت این عده پس از واقعه کاخ مرمر در اروپا سر و صدای زیادی بپا کرد و رابطه نیکخواه و دیگران با سازمان انقلابی و سوابق آنها در کنفدراسیون برشدت و وسعت همدردی و تبلیغات خارجی افزود. از مجامع بین‌المللی برای نظارت بر محاکمه این عده به ایران آمدند. برای این هیئت مسئله اساسی مثل همیشه نحوه رعایت اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رسیدگی به‌امر شکنجه و نحوه تحقیقات بود و نیکخواه در این مرحله خود را به‌نفهمی زده و با توافقی که با سازمان بعمل آورده بود از مسئله شکنجه و حمله به رژیم خودداری کرد برعکس تمام وقت دادگاه را با حمله به حزب توده و شوروی و خروشیچف و مسایل جزئی پرونده گذراند، او از پاسخ گفتن به‌سؤالات هیئت خارجی در مورد نحوه تحقیقات طفره رفت. در آبان ۴۴ در داگاه اکثر متهمان اظهار ندامت و وفاداری کردند. در دادگاه اول منصوری و کامرانی به‌اعدام محکوم شدند و نیکخواه به‌حبس ابد و پورکاشانی به‌دهسال زندان محکوم شدند و دیگران به‌حبس‌های کمتر. چند تن به‌شش ماه یعنی مدتی که در بازداشت بودند محکوم شدند و کیانی و وکیلی تبرئه شدند. در دادگاه تجدید نظر نیکخواه به‌دهسال زندان محکوم شد ولی محکومیت اعدام منصوری و کامرانی مورد عفو شاه قرار گرفت و به‌ابد تبدیل شد. پس از اعلام عفو شاه به‌دو نفر محکوم، نیکخواه به‌آنها توصیه کرد که در روزنامه‌ها از شاه تشکر کنند و آنها این چنین کردند. نیکخواه و همکارانش در زندان به‌مشی چینی خود بشدت ادامه دادند و با عناصر توده‌ای طرفدار شوروی برخورد‌های تندی کردند که به‌زد و خورد نیز کشید. در پایان سال ۴۶ نیکخواه و منصوری به‌بروجرد تبعید شدند و در زندان بروجرد با تماس‌هایی که ساواک با نیکخواه برقرار کرد او چهره خود را که از همان روزهای نخست بازداشت برای عده‌ای شناخته شده بود و نه فقط در لباس يك نادم بلکه در نقش مدعی هرگونه مبارزه و مدافع رژیم ظاهر شد. در این موقع از این گروه سه نفر در زندان مانده بودند که عبارت بودند از: منصوری، پورکاشانی، کامرانی. نفر اول و سوم آماده ندامت بودند و با این عمل مورد عفو قرار گرفتند. ولی پورکاشانی حاضر به‌ندامت نشد و همچنان که در مراحل قبل از خود شدت وحدت نشان نمی‌داد در اینجا نیز با روش اعتدالی خود را از سقوط حفظ کرد. فعالیت‌های این گروه را می‌توان به‌شرح زیر جمع‌بندی کرد:

(۱) نیکخواه و همکارانش در خارج از کشور برداشتی ذهنی از مبارزه در ایران داشتند و

واقعیت اجتماعی و خصوصیت رژیم را نمی‌شناختند. بنابراین با همین برداشتها در تهران دست به تشکیل گروه زدند.

(۲) برنامه گروه و خط مشی آن درست نبود و تجارب قبلی آن را رد کرده بود. تبلیغات درون گروهی و تبلیغات چینی در پیرامون گروه فاقد ارزش‌های مبارزاتی بود. شناخت گروه از جامعه و استراتژی جنگ چریکی دهقانی الگو برداری نسنجیده‌ای از تجارب انقلاب چین بود.

(۳) اعضای گروه چه آنها که از خارج بازگشته بودند و چه آنها که در داخل بودند، سوابق مبارزاتی و برخوردی جدی با دشمن نداشتند و گرایش‌های شدید روشنفکرانه آنها را گرد هم آورده بود.

(۴) برداشته‌های ایدئولوژیک گروه در جانبداری و تبعیت از نظرات حزب کمونیست چین، صرف‌نظر از مسائل ایدئولوژیک در اتحاد خط مشی و تنظیم برنامه گروه اثر گذاشته و آن را از درک واقعیت دور کرده است.

(۵) نقش نیکخواه و تسلط فردی او بر گروه، مانع توجه گروه بر کمبودها و انحراف‌هایش شد و در مرحله تحقیقات و دادگاه و سپس در زندان و ندامت آن را بشدت رساند.

(۶) برخورد گروه با واقعه کاخ و عدم درک خطری که گروه را تهدید می‌کرد و سردرگمی و تردیدهایی که گروه در برخوردها با پلیس داشته به‌ضعف گروه در مقابل دشمن انجامید، نشانه عدم شناخت دشمن و شیوه‌های مبارزه با پلیس سیاسی است.

(۷) تبلیغات غیر منطقی روی فرد، بکار بستن رفیق بازی و تعصبات گروهی رابطه سازمان انقلابی با نیکخواه و استفاده از موقعیت او در مبارزه با رقبای خارج از کشور که منجر به بزرگ کردن بیش از حد نیکخواه شد، عملاً بصورت ضربه‌ای بر ضد جنبش بکار رفت. در این موارد باید تبلیغات اولاً مبتنی بر شناخت عمیق‌تر افراد و بخصوص مبتنی بر سوابق مبارزاتی و آزمایش‌های عملی آنها در مقابل دشمن و در لحظات حساس باشد. ثانیاً در مورد چنین افراد شناخته شده‌ای نیز نباید این تبلیغات از حد معینی در گذرد و بصورت ستایشی غیر منطقی فرد و بزرگ کردن او در آید.

(۸) حرکت شمس آبادی که جدا از کنترل و مرکزیت این گروه انجام گرفت در تشدید گرایش‌های قهرآمیز تأثیر داشت. عمل فدائی شمس آبادی زندگی و شخصیت او صرف‌نظر از فعالیت‌های این گروه باید مورد بررسی و ستایش قرار بگیرد. همانطور که ترور منصور می‌تواند در برانگیختن شمس آبادی و حرکت شجاعانه او اثر گذاشته باشد. نشانه این تأثیر را می‌توان در حرکت بارانی دید. بارانی سرباز وظیفه‌ای بود که در باغشاه در مهر ۴۴ نفرت خود را با کشتن سه سرهنگ که هیچگونه آشنائی و برخوردی با آنها نداشت نشان داد. بارانی در ۱۳ دیماه شجاعانه کشته شد.

قیام بهمن قشقایی

در قیام بهمن قشقایی قبلاً گفتیم که در اواخر سال ۴۱ عده‌ای از خوانین عشایر بویراحمدی و ممسنی در فارس شورش کردند و مدتی با نیروهای نظامی رژیم جنگیدند. خصوصیات این شورش در مجموع همان خصوصیات بود که شورشی‌های عشایری در چند دهه اخیر داشته‌اند. عشایر با سلاح‌های عقب مانده‌تر از سلاح‌های ارتش در منطقه کوهستانی به جنگ و گریز دست می‌زدند. آشنایی آنها به منطقه، شجاعت و ثابت قدمی آنها، امتیازاتی در مقابل سازویرگ و امکانات نظامی پیشرفته و کیفیت نیروهای دولتی به حساب می‌آمد. شورشیان تحت رهبری خان می‌جنگیدند و به دشمن شیبخون می‌زدند و سرزمین آنها در صورت امکان غارت می‌کردند. ارتش از نیروهای هوایی برای ضربه زدن به عشایر استفاده می‌کرد و تکنیک پیشرفته را در عین حال با حیل‌هایی کهنه همراه ساخته بود و برای نمونه حسن شهبازی از رؤسای مهم شورشی توسط نوکر خود که خودش را به دشمن فروخته بود با غدر و خیانت به قتل رسید.

ژاندارمری از تاکتیک قدیمی خود یعنی تعقیب و محاصره مناطق و پرهیز از درگیری مستقیم و خسته کردن حریف استفاده می‌کرد. در این شورش توده‌های عشایر آگاهی سیاسی و مبارزاتی نداشتند و مشقت زندگی و تحریک‌های خوانین و تمایلات رؤسایشان آنها را به جنگ کشیده بود. عشایر مثل همیشه ارتش و دولت را به حق مانع ادامه زندگی و فعالیت‌های اقتصادی خود می‌شناختند. مخالفت با کوچ آزادانه و استفاده از مراتع و خلع سلاح و سربازگیری جنبه‌هایی از برخورد عشایر با دولت بود. در چنین زمینه‌هایی خشکسالی همواره می‌تواند آخرین مانع را در آغاز شورش و در فرم محدودترش در باغی‌گری از میان بردارد. تمرکز ایل و سرپرستی خان عشایر را در یک اطاعت شبه نظامی دائمی قرار می‌دهد. سازش یا کشته شدن خان می‌تواند تمرکز و فرماندهی شورش را از میان برداشته عشایر را به راحتی از پای در آورد و چنین بود که با کشته شدن شهبازی و ضرغام پور و دیگر رؤسا، جنبش درهم کوبیده شد. بقایای شورش، بصورت دسته‌های کوچک باغی در منطقه پراکنده شد. مسیح و دشتی دو تن از سر دسته‌های این قبیل باغیگرها بودند. بهمن قشقایی خواهر زاده ناصر قشقایی و خسرو قشقایی بود و در انگلستان دوره پزشکی را می‌گذراند. به بهمن تمایلات مصدقی داشت ولی تحت تاثیر سازمان انقلابی حزب توده قرار گرفت. سازمان انقلابی برای پیاده کردن طرح‌های خود در زمینه برپا کردن جنگ پارتیزانی و دهقانی بهمن را تشویق به بازگشت به ایران و رفتن به منطقه قشقایی و برپا کردن شورش کرد. دو تن از اعضای سازمان انقلابی یعنی برادران کشکولی که خود از اهالی فارس بودند و سنت عشایری داشتند، همراه بهمن به ایران بازگشتند. بهمن امیدوار بود که در میان عشایر قشقایی زمینه مساعدی برای جمع آوری

نیرو پیدا کند. بهمن بصورت قانونی وارد ایران شد و توسط سازمان امنیت بازداشت گردید و با سپردن تعهد آزاد شد و زیر نظر قراز گرفت. پس از مدتی بهمن در تهران ناپدید شد و سراز منطقه در آورد. در آنجا به‌این حقیقت برخورد که عشایر قشقائی کمتر از همه عشایر جنوب آمادگی شورش دارند و کلانتر ایل قشقائی و رؤسای سایر ایلات حاضر به همکاری با او نشدند. بهمن توانست همکاری عشایر مسیح و دشتی را جلب کند و برای خود چند ده تن نیروی عشایری فراهم کند. برادران کشکولی در کنار او بودند. مدتی از سال ۴۳ و ۴۴ را بهمن به جنگ و گریز در منطقه پرداخت. مسیح و دشتی خواستار شیوه یاغیگری و به غنیمت گرفتن اشیاء و اموال هر کسی که در دست‌رسان قرار می‌گیرد بودند. ولی بهمن می‌خواست از آنها چریکهای مؤمن بسازد و آنها را زیر انضباط انقلابی قرار دهد. این مهمترین اختلاف بهمن با همکاران عشایرش بود که موجب جدائی آنها شد. سازمان امنیت در تهران مادر و خواهر بهمن را به گروگان گرفت و زاندارمیری فارس که پس از برخورد های سال ۴۲ کاملاً آگاهی و آمادگی جنگی داشت او را زیر فشار گذاشت، بهمن و یارانش در چند نوبت توانستند ضرباتی به دشمن بزنند ولی سرانجام نیروی آنها تحلیل رفت و در این مدت نتوانستند پشتیبانی توده و عشایر و یا خوانین و کلانتران را جلب کنند. سرانجام برادران کشکولی جان خود را در معرض خطر جدی دیدند و از معرکه گریختند و جان بدر بردند ولی بهمن از نا امیدی از ادامه مبارزه نظامی در شیراز خود را به اسدالله علم معرفی کرد. گفته شد که علم محرمانه برای او پیغام فرستاده بود که در صورت تسلیم شدن برایش تأمین بگیرد. به‌این ترتیب آخرین صحنه شبیه پایان یک رشته طغیان‌های عشایری شد و با ضربت خان و مهر کردن قرآن ماجرا تمام شد. بهمن قشقائی را در تهران اعدام کردند و سازمان انقلابی به تجارب خود یک شکست اضافه کرد. مهمترین علت شکست بهمن محاسبه ذهنی و اشتباه روی موقعیت خود و موقعیت و روحیه عشایر قشقائی بود. او نه موقعیت یک خان را داشت و نه عشایر، به خصوص عشایر قشقائی زمینه شورش خلقی را داشتند. پس از سرکوبی عشایر بویراحمد، جنبش عشایر فارس در حال عقب نشینی بود. اعدام هفت تن از سران عشایر جنوب پس از شکست شورش، در دیگران ترس و رعب ایجاد کرده جرأت بیا کردن شورش تازه‌ای را از آنان سلب کرده بود. به‌این ترتیب نه زمینه برای یک جنبش عشایری وجود داشت و نه موقعیت برای بسیج توده‌های عشایر در یک نبرد انقلابی در میان بود.

مختصری درباره حزب ملل اسلامی

سید کاظم بجنوردی از ایرانیان مقیم عراق بود که خانواده‌اش از چند نسل قبل به عراق مهاجرت کرده بودند. بجنوردی در دوره متوسطه در عراق به فعالیت‌های سیاسی جلب شده بود. کودتای قاسم و سقوط سلطنت جو عراق را کاملاً سیاسی کرده بود. بجنوردی ابتدا

تمایلات مارکسیستی پیدا کرد ولی کمی بعد جذب «حزب دعوت اسلامی» شد. بجنوردی در هیجده سالگی برای ادامه تحصیل به ایران آمد و در این موقع افکاری آمیخته از تمایلات سیاسی - مذهبی و سوسیالیستی داشت. بجنوردی خواهر زاده موسی آیت الله زاده اصفهانی بود که بر اثر تعقیب سیاسی به عراق متواری شده بود. سوابق آیت الله زاده می تواند به مثابه کمکی به انگیزه های فردی بجنوردی به حساب آید. بجنوردی در سال ۳۹ با دوستانی که در تهران پیدا کرده بود، گروهی محصل را بوجود آورد. در این موقع مدارس تهران جو سیاسی داشت. کاظم که بیش از نوزده سال نداشت به فعالیت های عمومی جبهه ملی جذب شد و دوستان خود را از میان کسانی برگزید که اولاً تمایلات صریح مذهبی داشتند ثانیاً مجذوب این فعالیت ها شده بودند.

در سال ۴۰ بجنوردی به رفقایش پیشنهاد تشکیل حزب را داد. این حزب نخست در بین خود موسسین حزب ملل نامیده شد. علائق بجنوردی در عراق به جنبش عرب و تمایلات مذهبی او باعث شده بود که نسبت به جریان های سیاسی داخلی توجه زیادی نکرد و بیشتر در چارچوب جریان های عراق و کشورهای عربی فکر کند. نام حزب نیز تحت تأثیر چنین افکاری بود. موسسین حزب در سال ۴۰ عبارت بودند از کاظم بجنوردی، هاشم آیت الله زاده، سید محمودی، طباطبائی، حسن عزیزی، عربشاهی و مولوی. هاشم آیت الله زاده بعدها با حزب اختلاف پیدا می کند و از آن کناره می گیرد. مرامنامه حزب مبتنی بر چهار اصل بود که محتوی این چهار اصل عبارت بود از: تأکید به اسلام، استناد به قرآن، سنت به عقل تأیید به همبستگی ملل و سرزمین های اسلامی و اعتقاد به انقلاب.

حزب تا اواخر سال ۴۱ و اوایل ۴۲ از رشد کمی برخوردار نبود و اعضای آن انگشت شمار بودند. از جمله افراد پیر آن مظاهری و کاظم آیت الله زاده بودند ولی پس از رشد جریان های سیاسی - مذهبی و به دنبال قیام ۱۵ خرداد، تمایلات قهرآمیز در حزب بالا گرفت و زمینه برای عضوگیری فراهم شد. در این هنگام حزب ارگان خود را بنام خلق منتشر کرد و مقالات و نشریه دیگری نیز برای تبلیغ و تعلیم مرام و رویه حزب منتشر می شد. از جمله مقاله ای تحت عنوان «ما و مرحله کنونی» بود که خط مشی حزب را معین می کرد. طی سالهای ۴۲ تا ۴۴ حزب بسرعت رشد کرد. عده زیادی جوان با تمایلات مذهبی عضو حزب شدند. سن اکثر آنها زیر ۲۰ سال بود. حزب به شبکه هایی تقسیم شده بود و حوزه های حزبی کلاس نامیده می شد. خط مشی حزب در آخرین ماه های فعالیتش شرح زیر بود:

حزب معتقد بود که باید رشد کمی خود را ادامه داده و افراد را تربیت سیاسی و عملی کند و در یک موقعیت مناسب دست بقیام بزند و به دنبال قیام، جنگ توده ای برپا سازد. به این ترتیب استراتژی حزب دارای سه مرحله بود: مرحله اول را، مرحله نزدیک و تعلیمات می نامیدند. مرحله دوم، استیلا به اقتصاد و مرحله سوم، قیام مسلحانه. قیام مسلحانه خود دارای سه مرحله بود: اول، آشوبگری مسالمت آمیز. دوم، آشوبگری قهرآمیز. سوم، جنگ چریکی دهقانی.

در مرحله ازدیاد و تعلیمات رشد کمی حزب و تعلیمات سیاسی مورد نظر بود. در مرحله دوم آموزش نظامی و تدارک تسلیحاتی شروع می‌شد و در مرحله سوم فعالیت حزب از صورت کاملاً پنهانی و درون حزبی خارج شده و در سطح جامعه عمل می‌کرد. آشوبگری مسالمت آمیز عبارت بود از شایعه پراکنی، پخش اعلامیه‌های تحریک آمیز و مانند آن. آشوبگری قهرآمیز شامل خرابکاری، ترور، حمله، سرقت مسلحانه و مانند آن بود.

ادامه این مرحله می‌بایست به‌جنگ دهقانی زیر رهبری حزب برسد. تعلیمات حزب مبتنی بر تشریح روح واقعی اسلام و انطباق آن با برداشت‌هایی از مارکسیزم بود. حزب از متون مارکسیستی بدون ذکر مأخذ، مطالبی را در نشریات خود می‌گنجانید. قرآن را نیز با چنین برداشتی تفسیر می‌کرد و هر جا که به‌اشکال بر می‌خورد مستقیماً از مارکسیزم کمک می‌گرفت. از آنجا که حزب هدف خود را بدست گرفتن حکومت تعیین کرده بود، کوشش زیادی در جهت تدوین برنامه دولتی بعمل آورده و در تدوین این برنامه از قرآن و مارکسیزم کمک گرفته شده بود. نام برنامه اقتصادی حزب را اقتصاد مشاع گذاشته بودند که جانشین اقتصاد سوسیالیستی بود. در برنامه دولت حزبی، دیکتاتوری یک حزبی که مبین دیکتاتوری پرولتاریاست پیش بینی شده بود.

عضوگیری: مؤسسين حزب اصرار داشتند که از افراد بدون سابقه بازداشت و فعالیت‌های سیاسی عضوگیری کنند. در میان اعضای حزب تعداد کسانی که بنحوی در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشتند نادر بود. افراد حزب بطور کلی می‌بایست اعتقاد مذهبی داشته باشند ولی تمایلات و اعتقادات آنها درجات مختلفی داشت. در میان اعضای حزب کسانی بودند که بطور جدی به‌مذهب و مراسم و مناسک آن نمی‌پرداختند و تمایلات سیاسی غیر مذهبی و احیاناً تمایلات مارکسیستی داشتند. کسی که برای عضویت مناسب تشخیص داده می‌شد مدتی دوره سمپاتی‌زانی را می‌گذراند و سوگند می‌خورد که اسرار و تعلیمات حزب را فاش نکند. پیشنهاد عضویت او کتباً به‌اطلاع کمیته مرکزی می‌رسید. این پیشنهاد در سلسله مراتب حزبی مورد مطالعه قرار می‌گرفت و در کمیته مرکزی باز شده و مورد بررسی و تصویب قرار گرفته و نتیجه به‌شاخه مربوط ابلاغ می‌شد نام او در دفتر ثبت می‌شد. اعضای حزب از نظر مالی امکان کمی داشتند و صرف‌نظر از هاشم آیت‌الله زاده که کمک‌های مؤثری برای تهیه پلی کپی و دیگر وسایل و مخارج به‌حزب کرده بود هر آن از نظر تهیه مخارج و لوازم حزبی در مضیقه بودند. اعضای مؤثر حزب در موقع کشف حزب بشرح زیر بودند:

اعضای کمیته مرکزی: بجنوردی، حسن عزیزی، عربشاهی، سیدمحمودی و بقیه. پیزانی، سرحدی زاده، مجتبی کرمانی، مظاهری، میرمحمد صادقی، آرامی، نورصادقی، مهشید، ابن‌رضا، کاظم آیت‌الله‌زاده، قریشی، عراقی و محمدباقر عباسی نیز از اعضای حزب ملل اسلامی بود. عملیات حزب علاوه بر انتشار مقالات و نشریات و تشکیل شبکه‌ها، از سال ۴۲ که منشی قهرآمیز جای خود را در کمیته مرکزی حزب باز کرد تدارک عملیات

مسلحانه مورد توجه قرار گرفت. کاظم بجنوردی دو قبضه سلاح کمری با مقداری فشنگ با خود آورد و سال ۴۴ نیز کاظم آیت الله زاده اصفهانی برای تهیه سلاحهای بیشتر به عراق رفته بود که با لو رفتن حزب مأموریت او منتفی شد. حزب طرح هائی برای برداشت تهیه کرده بود. اصطلاح برداشت برای مصادره و سرقت بانکها یا دیگر مراکز تجاری و مالی بکار می رفت ولی تا هنگام بازداشت حزب، عملاً هیچ اقدامی در این زمینه انجام نشده بود. طرحی نیز برای آدم ربائی مطرح بود که جامه عمل نپوشید.

کشف حزب و بازداشت اعضای آن: در اواخر مهر ۴۴ یکی از اعضای ساده حزب بنام صنوبری در شهر ری بازداشت می شود. صنوبری هنگام خروج از يك خانقاه در اواخر شب مورد سوء ظن قرار می گیرد و مأمورین مبارزه با قاچاق مواد مخدر او را تعقیب می کنند. صنوبری می گریزد و کیف دستی خود را پرتاب می کند که پس از بازداشت خود او از شاخه درختی پائین کشیده می شود. مأمورین با مشاهده محتویات کیف بعلت فرار صنوبری پی برده او را در اختیار اطلاعات شهربانی قرار می دهند. صنوبری پس از کمی مقاومت، میرمحمد صادقی را معرفی می کند و از طریق میرمحمد صادقی به سید محمودی می رسند. اعضای دبیرخانه از بازداشت سید محمودی مطلع شده ولی به موقع دبیرخانه را که مملو از اسناد و مدارك حزبی بوده تخلیه نمی کنند. در ۲۷ مهر سید محمودی که تقریباً مطمئن بود که دبیرخانه تخلیه شده در توجیه کلیدی که از او بدست آمده بود با مأمورین به دبیرخانه می آید و اسناد کشف می شود. در میان اسناد، دفتر اسامی اعضای حزب بود. در این موقع اعضا و طرفداران متصل به حزب در حدود ۱۴۰ نفر بودند. در ۲۶ مهر پس از اطلاع از بازداشت سید محمودی دوازده تن از اعضای مؤثر حزب برای مخفی شدن موقتی به دره شاه آباد تهران می روند و شب را در آنجا می گذرانند. دو قبضه سلاح همراه آنان بوده است. روز ۲۷ مهر عربشاهی ناظر ورود مأموران به دبیرخانه حزب در خیابان لرزاده بود و بلافاصله خود را به افرادی که در دره شاه آباد بسر می بردند رساند و آنان را در جریان می گذارد. به این ترتیب عربشاهی با آنها شش نفر می شوند. یکی از افراد که برای تهیه خانه و مخفیگاه به شهر رفته بود می بایست ساعت هشت به دره باز گردد. این فرد نورصادقی بود. او در ساعت مقرر باز نمی گردد ولی افراد در دره شاه آباد می مانند. در نیمه های شب با صدای شلیک گلوله مأموران شهربانی متوجه لو رفتن خود می شوند. در این موقع در دره شاه آباد شش نفر بودند. بجنوردی، عربشاهی، مظاهری، سرحدی زاده، عراقی و آرامی، با شلیک مأموران افراد هراسان بسوی انتهای دره عقب می نشینند. در این موقع بجنوردی از گلوله های خود استفاده می کند و گاهی شلیک می کند. مأموران با آنکه از نورصادقی و دیگران شنیده بودند که فقط دو قبضه سلاح کمری در دست مخفی شدگان است، احتیاط را از دست نداده، نیروی زیادی را برای بازداشت و تهاجم آنان بسیج کرده بودند. سرانجام بجنوردی تسلیم می شود. سرحدی زاده و آرامی بدون تیراندازی بازداشت می شوند ولی عربشاهی به عراق می رود. طی این جریان قریب هفتاد نفر بازداشت شدند که

۵۵ نفر آنها در دادگاه نظامی محاکمه شدند. برای هشت تن از آنان تقاضای اعدام شده بود ولی دادگاه فقط بجنوردی را محکوم به اعدام کرد که او نیز با يك درجه تخفیف عفو به حبس ابد محکوم شد. معذالك دادگاه بی اندازه سنگین بود. هیچ مناسبتی با فعالیت و جرائم آنان نداشت و در مقایسه با آرای دادگاه پرونده کاخ مرمر بسیار شدید بود. خصوصیات این شبکه رامی‌توان بشرح زیر جمع‌بندی کرد:

(۱) مؤسسين حزب از جامعه خود و از مبارزات جنبش ملی و کارگری هیچ تجربه‌ای نداشتند و (فرمی) را که برای فعالیت خود انتخاب کردند، به هیچ وجه مناسب شرایط جامعه نبود. بروکراسی حزبی و تشریفات و سلسله مراتب حزبی در عمل نتایج منفی خود را آشکار ساخت و پیش از اینکه گروه بتواند در سطح جامعه هرگونه اثر سیاسی و نظامی بگذارد، در اولین برخورد با دشمن سراسر شبکه لو رفت و از حرکت بازماند.

(۲) عضوگیری گروه از افراد جوان و بدون سابقه سیاسی و بازداشت، در حالیکه به اختفای حزب کمک مؤثر کرد، کمبودهایی اساسی در این سازمان بوجود آورد که مهمترین آن نداشتن تجربه مبارزه عملی و شناخت از محیط و دشمن بود. کمیته مرکزی مقاله‌ای در سال ۴۳ زیر عنوان «پس کو ساواک» در نشریه خود نوشته بود. او از ازدیاد اعضای خود غره شده و دشمن را دست کم گرفته و پلیس را مسخره می‌کرد. این نشانه عدم شناخت موقعیت خود و دشمن بود.

(۳) تمایلات قهرآمیز در حزب جنبه عملی نیافته و برای گذار از يك پروسه صرفاً سیاسی (که حتی فاقد تجارب مبارزات سیاسی و عملی بود) به يك پروسه سیاسی - نظامی هیچ طرح و برنامه قابل اجرایی نداشت. در حالیکه حزب خود را طرفدار مشی قهرآمیز می‌دانست، هیچ اقدام جدی جهت رسیدن به فرم لازم برای پیاده کردن راه قهرآمیز و تربیت افراد در این زمینه بعمل نیاورده بود. ظرفیت و کارایی واقعی حزب در این زمینه به هیچوجه متناسب با افکار و عقاید آن نبود. به عبارت دیگر کار کلیه این گروه تبلیغ و تدارک راه قهرآمیز صرفاً از طریق کار گروهی سیاسی و آن هم نا متناسب‌ترین فرم تشکیلاتی سیاسی بود.

(۴) ایدئولوژی این سازمان که آمیخته‌ای از افکار مذهبی و برداشت‌های سیاسی اسلامی با برداشت‌هایی از سوسیالیزم و مارکسیزم بود، در حقیقت پلی بود بین ایدئولوژی بورژوازی ملی و ایدئولوژی طبقه کارگر. از جنبه فلسفی پلی بود بین ایدآلیزم و ماتریالیزم و مثل همیشه با اشکالات ناشی از این دوگانگی و تضاد ایدئولوژیک روبرو شد.

(۵) آشکار شدن حزب ملل اسلامی، بازداشت و محاکمه آنها بخصوص مبالغه‌ای که پلیس برای نشان دادن قدرت خود از ماجرای دره شاه آباد کرد در افزایش تمایلات مسلحانه در محیط تأثیر مثبت گذاشت. و در سوق دادن جناح‌های جوان مذهبی به مشی مسلحانه کمک مؤثری کرد. طی سالهای ۴۸ تا ۴۹ عده‌ای از آزاد شدگان این گروه همراه عناصر مبارز دیگر در تشکیل يك گروه با تمایلات اسلام و مشی مسلحانه زیر عنوان

«حزب الله» شرکت کردند. تشریح کار این حزب خارج از این مقاله است.

۱۱. از محاکمه ۱۴ نفر در سال ۴۶ تا رستاخیز سیاهکل

طی ماههای دی و بهمن سال ۴۶ عده‌ای به اتهام تشکیل گروه کمونیستی با رویه مسلحانه بازداشت شدند. با سه نفر از همکارانشان که در تیر ۴۷ در مرز عراق دستگیر گردیدند، در بهمن ۴۷ بصورت یک گروه ۱۴ نفری محاکمه شدند. سوابق و خصوصیات این گروه بشرح زیر بود:

سابقه گروه - شبکه اولیه این گروه طی سالهای قبل از ۳۹ بصورت گروه سیاسی مخفی ایجاد شده بود. طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ عده‌ای از اعضای این گروه در فعالیتهای عمومی جبهه ملی و فعالیتهای دانشجویی و کارگری (فعالیت‌های صنفی) شرکت داشتند و در پایان سال ۴۱ با توجه به موقعیتی که بوجود آمده بود (ما قبلاً شرح آنرا داده‌ایم) این گروه تجدید سازمان یافته و به منظور تدارك عملی مشی قهرآمیز فعالیت‌هایی را شروع کرد. از سال ۴۲ تا ۴۶ این گروه از نظر فرم تشکیلاتی دارای شبکه مجزا از هم بود که هر شبکه در سطح معینی کار کرده وظایف مخصوص خود را داشت. یک شبکه برای اداره و سازماندهی فعالیت‌های نیمه قانونی و جریان‌های سیاسی و اقتصادی و عمومی تشکیل شد. و افراد نسبتاً زیادی را متشکل کرده بود و اعضای این شبکه اساساً طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ به مبارزه روی آورده بودند. در حقیقت وجود این شبکه نتیجه فعالیت‌های عناصر چپی در سازمان دانشجویی جبهه ملی و فعالیت‌های صنفی کارگری بود. اعضای این شبکه نقش سمپاتیزان‌های پیشرفته سازمان را داشتند.

یک شبکه از اعضای آماده با وظایف و فرم یک گروه سیاسی نظامی تشکیل شده بود که دارای تیم‌های شهر و کوه بود، عده‌ای از اعضای آن حرفه‌ای بودند این قسمت هسته اصلی و قلب گروه بود. شبکه دیگری از نیروی ذخیره تشکیل می‌شد که مولود فعالیت‌های مخفی سیاسی گروه بود. در سال ۴۵ چند تن از یک گروه دیگر به این گروه پیوستند و بقایای گروه خود را منحل کردند. در سال ۴۶ پلیس از قسمت دوم (یعنی همان بقایای سیاسی) به کادر مرکزی حمله کرد. کادر مرکزی فعالیت هر سه قسمت را زیر نظر داشت در سال ۴۶ چهارده تن از بازداشت شدگان در گروه موقعیتی بشرح زیر داشتند: از قسمت سوم با شبکه سیاسی - نظامی گروه و کادر مرکزی جمعاً نه تن به اسامی بیژن جزنی، حسن ظریفی، عباس سورکی، سعید کلانتری، عزیز سרمدی، احمد افشار، محمد چوپانزاده، محمد کیانزاد و زاهدیان بازداشت شدند. از قسمت اول سه نفر به اسامی فرخ نگهدار، مجید احسن، قاسم رشیدی و ضمناً کیومرث ایزدی از اعضای قدیمی سازمان که در سال ۴۲ از فعالیت کناره گیری کرده بود و حشمت الله شهرزاد که چهار ماه قبل از گروه اخراج شده بود بازداشت شدند. در این جریان منوچهر کلانتری که در اروپا بود

لو رفت. محمد صفاری آشتیانی و علی اکبر صفائی فراهانی شناخته و متواری شدند و چند نام مستعار مطرح شد که صاحبان آنها شناخته نشدند. در ابتدا برای ۱۱ نفر از اعضای گروه تقاضای اعدام شده بود ولی بعداً با تظاهرات نسبتاً شدیدی که در خارج از کشور بعمل آمده بود، و با توجه به موقعیت رژیم در داخل و اینکه بین گروه و رژیم برخورد خونینی نشده بود، کیفر خواست تغییر کرد و برای همه به موجب ماده ۱ مقدمین علیه امنیت کشوری تقاضای مجازات شده دادگاه در حضور يك هیئت ناظر خارجی و مخبرین داخلی و عده‌ای از تماشاچیان که از بستگان متهمان بودند طی جلسات متعددی تشکیل شد و سرانجام متهمان را مجدداً محاکمه کردند و بعداً کثیر مجازات تقاضا شده در کیفر خواست محکوم کردند.

نحوه لو رفتن: ناصر آقایان در قسمت دوم گروه، سرشاخه بود. او سابقه طولانی فعالیت داشت. (از حزب توده در سال ۳۰) او در پایان سال ۴۵ توسط سورکی با گروه ارتباط پیدا کرد. آقایان خود را به پلیس فروخته بود. پلیس از طریق آقایان توانسته بود سورکی، شهرزاد و زاهدیان را شناسائی کند و جزئی و سورکی را در حین تماس بازداشت کرد. معذالك سیستم ارتباطات گروه و شناسائی که پلیس در حمله به گروه به خرج داد باعث شد که نتواند اعضای بیشتری از گروه را شناسائی کند. علت شتاب پلیس احساس خطر از عملیات مسلحانه و ترور شاه بود. جزئی و سورکی حدود یکماه مقاومت کردند ولی در پایان این مدت شهرزاد که قبلاً زیر نظر بود بازداشت شد و با اندکی شکنجه قسمتی از اطلاعات خود را در اختیار پلیس گذاشت و از این طریق گروه لو رفت.

طرز تفکر و خط مشی گروه: مؤسسين گروه از اعضای سابق سازمان جوانان حزب توده بودند که از سال ۳۴ به بعد فعالیت مستقلی از حزب توده را داشتند. در موقع تجدید سازمان گروه در سال ۴۲ خصوصیات زیر را داشت:

ایدئولوژی گروه مارکسیسم - لنینیسم بود. در موضع گیری در اختلافات چین و شوروی رسماً معتقد به مشی مستقلی از این قطبها بود ولی در بین اعضای گروه تمایلاتی در دو جهت مخالف وجود داشت. تجارب کوبا از نظر نقش پیشاهنگ مسئله حزب با تجارب قبلی گروه مطابقت می‌کرد و مورد قبول آنها قرار گرفته بود. مشی مسلحانه و تدارك مسلحانه و انقلاب توده‌ای، استراتژی عمومی گروه بود و ابتدا به مبارزه چریکی در کوه و جنگل توجه اساسی می‌شد و شهر نقش موقتی داشت. هدف مرحله‌ای این اقدامات کانالیزه کردن جنبش در جهت مشی مسلحانه و تثبیت مبارزه مسلحانه بود. در مرحله بعدی که می‌بایست واحدهای چریک در مناطق روستائی بتوانند از پشتیبانی دهقانان برخوردار شوند و نیروهای شهری به این واحدها کمک رسانند. در شهر نیز اعتراض‌های توده‌ای بر ضد رژیم اوج بگیرد. ولی پس از شکل گرفتن اصلاحات ارضی و تجارب انقلابی امریکای لاتین در زمینه جنگ چریکی شهری، مسئله اقدام همزمان در شهر و کوه مورد نظر گروه قرار گرفت و به شهر بهای بیشتری از گذشته داده شد.

تعلیمات و تبلیغات آثار مارکسیستی و ادبیات انقلابی آمریکای لاتین مورد توجه گروه بود. کتاب جنگ گریلانی چه گوارا و مقالات چه گوارا و کاسترو مورد توجه بود. در اواخر کتاب دبره مورد بحث قرار گرفته بود. تعلیمات نظامی بصورت منطقه شناسی، اسلحه شناسی، تیراندازی، ساختن مواد منفجره، تعقیب و شناسائی شهری، کاراته، کوهنوردی در قسمت سیاسی نظامی بکار برده می شد. تاکتیکهای جنگ در جنگل و کوه و مراحل آن مصادره بانک، گروگان گیری و سابوتاژ مورد توجه گروه قرار گرفته بود و در آستانه مصادره یکی از بانکهای تهران گروه مورد حمله پلیس قرار گرفت. در این موقع گروه مقادیری سلاح، اتومبیل، خانه های امن و دیگر لوازم فعالیت چریکی را تهیه کرده و منطقه وسیعی از جنگلها و کوه ها را شناسائی کرده بود. با توجه به اینکه گروه ضمن اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم از مشی چین و شوروی پیروی نمی کرد و در زمینه مسئله حزب و در مشی قهرآمیز تجارب مبارزه آمریکای لاتین (کوبا و دیگر کشورها) مورد توجه آن قرار گرفته بود - در اذهان این گروه با تمایل کاستروئی شناخته شد. از سوی دیگر با توجه به اینکه در مقابل حزب توده، تاکتیک مخصوصی داشت، هر دو جناح توده و ضد توده از آن ناراضی بودند ولی مبارزات و نقش گروه در مقابل دستگاه مانع حملات رسمی این جناحها به آن گردید. سیاست گروه در قبال حزب توده مبتنی بر به رسمیت شناختن این حزب بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر بود و انحرافهای و اشتباههای این حزب و رهبری آن طی حیات سیاسیش مورد انتقاد قرار گرفته است. معذالک این شناخت به این معنی نبود که بجای مبارزه با دشمن، مبارزه با رهبری حزب برنامه کار گروه قرار بگیرد. بنظر گروه مبارزه با حزب توده و رهبری فرصت طلب آن در جریان مبارزه با دشمن انجام شده و در چهارچوب مبارزه درونی جنبش ترقیخواهانه قرار می گرفته است. قسمت اول این سیاست موجب نارضائی گروهها و جریانهای ضد توده ای بود و قسمت دوم آن مورد اعتراض و نارضائی حزب توده و اعضا و طرفداران آن قرار گرفته بود. همچنین مشی مستقل این گروه در برداشت از مارکسیزم - لنینیسم از يك سو موجب نارضائی طرفداران مشی چینی و از سوی دیگر موجب مخالفت طرفداران شوروی می شده است. در دادگاه گروه از کشیده شدن به موضع گیری ایدئولوژیک نسبت به چین یا شوروی و حزب توده آگاهانه خودداری کرده و فقط به اعتراض بر ضد دیکتاتوری رژیم و تشریح موقعیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و اعتراض به پایمال شدن حقوق انسانی و افشاگری نسبت به روش رژیم در سرکوبی خلق و توسل به شکنجه و آزار در تحقیقات ساواک اکتفا کرد.

ادامه کار گروه پس از ضربه ای که در سال ۴۶ به گروه وارد شد، گروه از اعضای لو نرفته خود تجدید سازمان یافته و با منحل کردن قسمت های اول و دوم بکار خود ادامه داد. صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی به عراق رفته و از آنجا به جنبش مسلحانه فلسطین می پیوندند و در سال ۴۹ به ایران بازگشته به گروه می پیوندند و در رهبری گروه شرکت می کنند. این گروه در فروردین ۵۰ پس از رستاخیز سپاهکل و اعدام فرسیو با گروه

دیگری که از نظر ایدئولوژی و خط مشی با آن وحدت داشت همکاری کرده و در «سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» ادغام شدند.

گروه تربت حیدریه (دامغانی - راد)

(دامغانی - راد) منوچهر دامغانی در دانشکده پزشکی با گروه معروف به «پروسه» آشنا شد و به عضویت آن درآمد. دامغانی در جبهه ملی فعالیت می‌کرد و در مبارزات جبهه ملی اغلب در مقابل عناصر چپی و درکنار باند خنجی قرار داشت و بهروز شه‌دوست راد دانشجوی دانشکده علوم بود و از طریق فعالیت‌های صنفی به فعالیت‌های جبهه ملی کشانده شد. راد روابط مخفی با دامغانی و «پروسه» داشت ولی در فعالیت علنی و نیمه علنی در نهضت آزادی شرکت کرده و از طرفداران جناح رحیم عطائی و همکارانش بود. معذالك نحوه عمل راد در سطح دانشگاه و در نهضت آزادی اغلب مبتنی بر تکرور و مخالفت خوانی بود که گاهی به اخلال می‌رسید. مشی پروسه در این نحوه عمل بی تأثیر نبود. چنانچه دامغانی نیز کم و بیش از همین رویه تبعیت می‌کرد. سرانجام راد از نهضت آزادی اخراج شد. در دیگر جریان‌ها نیز به سبب رویه و افکار خود راهی نداشت - پس از فروکش کردن فعالیت‌های راد در تماس با دامغانی تصمیم می‌گیرند مشی قهرآمیز را پیاده کنند و از آنجا که اعضا و طرفداران «پروسه» در زمینه مسائل ایدئولوژیک مشی چینی را برگزیده بودند اینها نیز نخست تحت تأثیر همین مشی قرار گرفته و در صدد تدارک جنگ چریکی دهقانی بر می‌آیند و دزد و سه نقطه (ناحیه) شروع به نفوذ در روستاها و کار دهقانی می‌کنند. در تربت حیدریه مزرعه‌ای می‌خرند و چند تن از اعضای گروه مشغول اداره مزرعه می‌شوند. هدف این بود که از این راه میان روستائیان نفوذ کرده و پایگاه دهقانی ایجاد شود. یکی دو تفنگ شکاری نیز برای تعلیمات نظامی و حفظ جنبه مسلحانه گروه تهیه می‌شود. بهروز راد و دو تن دیگر در ورامین یک بارکش می‌خرند و به بارکشی در بین ورامین - تهران پرداخته یکی از آنها زمینی را اجاره می‌کند و به زراعت مشغول می‌شود. دامغانی نیز که یک پزشک بود در کردستان چند تن از اعضای گروه را جمع آوری کرده و یک هسته دهقانی بوجود می‌آورند. در مزرعه تربت حیدریه علاوه بر چند مرد، دو زن نیز رفت و آمد داشتند. رفتار این عده دهقانان را مشکوک کرده و خبرهایی از آنها به ژاندارمری و پلیس می‌رسد. از سوی دیگر پروسه در جریان کلی فعالیت‌های این عده بود و با نفوذی که پلیس در آن داشت حرکات این عده را زیر نظر داشت. در سال ۴۷ ژاندارمری به مزرعه تربت حیدریه رفته و پسرها را همراه با یک دختر بازداشت می‌کنند.

علاوه بر تفنگ‌های شکاری یک ضبط صوت و چند حلقه نوار از آنها بدست می‌آید که روی نوارها برنامه فارسی رادیویکن ضبط شده و ضمناً برای سرگرمی اعضای گروه روی آنها ریپرتاژهای جنگی ضبط کرده بودند. راد، دامغانی و همکارانش به راحتی در دیگر نقاط

بازداشت می‌شوند. به‌خلاف شایعات گروه زیر شکنجه جدی قرار نمی‌گیرند و برادر راد بنام بهزاد توسط خود و همکارانش به‌شوخی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و دچار عارضه روانی می‌شود.

همه بازداشت‌شدگان که بیش از ۲۰ تن بودند بدون محاکمه آزاد می‌شوند و پنج تن از جمله دامغانی، راد و منصور رحمانی که هر سه سابقه عضویت در «پروسه» را داشتند به‌حس‌های نسبتاً سبک محکوم می‌شوند. در دادگاه همه محکومان اظهار ندامت کرده و بعدها در زندان نیز رفتاری بسیار زشت در پیش می‌گیرند. دامغانی از همان نخست در جشن‌های ارتجاعی شرکت می‌کند و راد به‌اخلال‌گری در بین زندانیان سیاسی پرداخته و عناصر ساده را به‌جان هم می‌اندازد. از آنجا که در طول فعالیت این گروه هیچ جنبه مثبتی وجود ندارد و چه در مرحله فعالیت‌های سیاسی و چه پس از آن فاقد ارزش‌های مبارزاتی هستند نیازی به‌تحلیل آن نمی‌باشد.

گروه فلسطین

با خاتمه یافتن فعالیت‌های سیاسی علنی در دانشگاه تهران، فعالیت‌های صنفی، زمینه رشد دانشجویان بیشتر شد. اکثریت قاطع اعضای گروه فلسطین دانشجویانی بودند که از سال ۴۲ به‌بعد به‌جنبش روی آورده و فعالیت‌های خود را از فعالیت‌های صنفی - سیاسی آغاز کرده بودند. گروه فلسطین از بهم پیوستن سه جریان بوجود آمده بود. جریان اول از همین جریانهای دانشجویی که دنباله فعالیت‌های ۳۹ تا ۴۲ بود، بوجود آمده و چند تن از فعالین جبهه ملی در آن شرکت داشتند. از جمله این افراد شکرالله پاک نژاد بود.

پاک‌نژاد اهل دزفول بود که پس از ورود به‌دانشگاه در سال ۳۹ به‌حزب ملت ایران پیوست و در جریان‌های دانشجویی و حزبی شرکت کرد. در پایان این دوره فعالیت‌ها، پاک‌نژاد به‌همراه عده‌ای دیگر از دانشگاه به‌سربازی فرستاده شد. پس از پایان خدمت سربازی پس از مدتی سرگردانی توانست از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شود. شکست فعالیت‌های جبهه ملی برای پاک‌نژاد نیز مسئله ادامه مبارزه را پیش آورد. پاک‌نژاد در سال ۴۴ همراه یکی دیگر از اعضای حزب ملت ایران در حالیکه متن کتاب «جنگ گریلاتی» چه گوارا را از رادیو پیک تایپ کرده بودند بازداشت شدند و چند ماهی در زندان بود. این نشانه آغاز تغییراتی در نحوه تفکر او بود. سالهای ۴۵ تا ۴۷ با فروهر و حزب ملت ایران اختلاف‌هایی پیدا کرد که منجر به‌جدائی از این حزب شد و به‌موازات این جدایی با عده‌ای از عناصر فعال دانشجویی مثل حسین ریاحی، رضوان جعفری، مسعود بطحائی (البته بطحائی دانشجوی نبود) کاخساز، بهروز ستوده و دیگران آشنا شد. در سال ۴۶ در جریان فوت تختی و تظاهراتی که در دانشگاه بعمل آمد عده‌ای از دانشجویان که روابط محفلی با یکدیگر داشتند بازداشت شدند و مدتی را در زندان بسر بردند. از جمله این افراد

رضوان جعفری، حسین ریاحی، ستوده، انزابی، شالگونی و دیگران بودند. پس از آزادی از زندان این دانشجویان به یکدیگر نزدیک شدند. پاک‌نژاد توسط حسین ریاحی و بطحائی با دیگران آشنا شدند.

جریان دوم از عده‌ای از دانشجویان آذربایجانی بوجود آمده بود که محفلی داشتند و کتابهای مارکسیستی را مطالعه می‌کردند. انزابی، شالگونی، سلطان زاده و چند تن دیگر از بازداشت شدگان گروه فلسطین جزو این محفل بودند. این محفل با گوشه‌ای از پروسه در تماس بود و از آن تغذیه می‌کرد.

جریان سوم محفلی بود از يك عده دانشجو که آنها نیز به مطالعه تئوریک مشغول بودند و ضمناً در دانشگاه در فعالیت صنفی شرکت می‌کردند. احمد صبوری، نواب بوشهری، سلامت رنجبر، محمد معزی و چند تن دیگر به این محفل وابسته بودند. در سال ۴۷ این سه جریان به یکدیگر نزدیک شدند ولی هیچگاه بصورت يك سازمان متشکل و متمرکز در نیامدند. تمایلات طرفدار چین بر این جریان سایه انداخته بود و بخصوص احمد صبوری و دوستانش از دیگران جلوتر می‌رفتند. احمد صبوری جوانی بود بدون هیچگونه سابقه مبارزاتی و از این حیث از دیگر همکاران خود در دو جریان دیگر عقب مانده بود ولی در عوض وقت خود را صرف مطالعه آثار مارکسیستی کرده بود و از این حیث بر دیگران برتری داشت. این امتیاز به او موقعیت مناسبی در گروه داده بود. خط مشی گروه - همانطور که گفته شد گروه از یکپارچگی و وحدت نظر برخوردار نبود و محفل‌ها و جریان‌های سه گانه تمایلات خود را کم و بیش در گروه حفظ کرده بودند. در اوایل سال ۴۸ رضوان جعفری و ستوده و بطحائی به افغانستان می‌روند تا از این طریق به چین رفته و امکانات تسلیحاتی از آنجا فراهم کنند و جعفری در افغانستان با نشریه «پرچم» که طرفدار چین بود و ارگان يك جریان سیاسی به حساب می‌آمد، همکاری می‌کند ولی از جانب سفارت چین هیچگونه کمک و همکاری و راهنمایی به او نمی‌شود و مراجعه‌اش به این سفارتخانه بدون نتیجه می‌ماند و به ایران باز می‌گردد. بعد گروه تصمیم می‌گیرد افرادی را به فلسطین اعزام کند. از اینجا نام فلسطین روی گروه قرار می‌گیرد. در این موقع گروه تمایلات قهرآمیز داشت. ولی خط مشی روشنی برای پیاده کردن آن نداشت و به جنگ چریکی در روستا و عملیات شهری توجه شده بود ولی برنامه دقیق و روشنی در این مورد وجود نداشت. گروه در صدد یافتن منطقه‌ای بود که بتواند افراد خود را تحت تعلیم نظامی قرار دهد و بعد از نوبدی از چین، فلسطین می‌توانست چنین منطقه‌ای محسوب شود.

نحوه لو رفتن گروه: در نیمه دوم سال ۴۸ احمد صبوری برای تحقیق درباره امکان خروج افراد از ایران و رفتن به فلسطین به عراق رفت و در آنجا با بختیار ملاقاتی کرد. در این ملاقات بختیار از وضع ایران جويا شد و راههایی برای خروج افراد در نظر گرفته شد. این راه در کنترل پلیس بود. اولین افرادی که قصد خروج را داشتند به دام افتادند. رمز رسیدن این افراد به عراق بدست پلیس افتاد. با ارسال آن برای بقیه، جمعا چهار دسته را به دام

انداخت. آخرین دسته متوجه خطر شد و راه دیگری را برای خروج در پیش گرفتند. اینها عبارت بودند از حسین ریاحی، رضوان جعفری و بهروز ستوده. این سه نفر در عراق با دیگر مهاجران ایرانی همکاری کرده و در اداره صدای فارسی رادیو بغداد شروع بکار کردند. از بازداشت شدگان در مرز تحقیقاتی انجام گرفت و جمعاً سی و چند تن بازداشت شدند که ۱۸ نفر آنها در دیماه ۴۹ محاکمه شدند. در فاصله جلسات همین دادگاه بود که احمد صبری تن به مصاحبه داد ولی پاك نژاد، بطحائی و کاخساز و عده‌ای دیگر از متهمان از عقاید و آرمانهای خود دفاع کردند و به زندان‌های سنگین محکوم شدند. عده‌ای نیز ندامت کرده و زندان کمتری گرفتند. پاك نژاد، بطحائی و کاخساز به زندان ابد محکوم شدند و صبری به سه سال زندان - بقیه محکومیت‌ها بشرح زیر بود. سلامت رنجبر، داود صلحدوست، محمدرضا شالگونی، هر يك ده سال. انزابی، رحیم خانی و سلطان زاده هفت سال. بهرام شالگونی چهار سال، ناصر جعفری و معزز سه سال. نواب بوشهری، اشرفی و جمالی و هاشم سگوند يك سال.

پس از دادگاه دفاعیه پاك نژاد و بطحائی در سطح جنبش منتشر شد. دفاعیه پاك نژاد اساساً در زمینه حمله به رژیم و افشاگری از شکنجه و دفاع از آرمان ملی بود و در ابعاد وسیع‌تری از دفاع بطحائی پخش شد. دفاع بطحائی بیشتر جنبه ایدئولوژیک داشت و مسائل جنبش را مطرح کرده بود. پس از انتشار دفاعیه‌ها، پاك نژاد مجدداً زیر فشار قرار گرفت و سرانجام اغلب اعضای مؤمن گروه تبعید شدند. گروه فلسطین يك گروه مارکسیستی بود که به‌راه قهرآمیز اعتقاد داشت و در صدد پیاده کردن آن در ایران بود.

جنبش مسلحانه در کردستان در سال ۴۷

در قسمت‌های قبل به آخرین جریان سیاسی کمونیستی در کردستان اشاره کردیم. در سال ۳۸ هنگامی که کمیته حزب دموکرات کردستان بازداشت شد، عده‌ای از افراد آن از جمله سلیمان معینی به عراق فرار کردند. بقایای این شبکه نیز در کردستان شروع به فعالیت کرد و با عده‌ای از دانشجویان کرد که در تهران متشکل شده بود کم و بیش در ارتباط بود. این دانشجویان خود را کمیته تهران حزب دموکرات می‌نامیدند. سراجی و شریف زاده از مسئولان این کمیته بودند. ابراهیم اسحاقی (نام مستعار احمدتوفیق) از اعضای حزب (پارتی) دموکرات کردستان بود که ضمناً رابط این حزب با جریان‌های خارج از کشور و محافل بین‌المللی بود. توفیق در چکسلواکی زیر رهبری و کنترل حزب توده قرار گرفت. به همین دلیل از حزب اخراج شد. (جانشین او رحمان قاسم لو بود که او نیز سرنوشت مشابهی داشت). احمد توفیق در عراق نشریه‌ای بنام «دیسان، بارزان» منتشر کرد که هدف‌های قیام ملا مصطفی را تشریح می‌نمود. احمد توفیق در عراق زیر نام (پارتی دموکرات) یا بطور خلاصه (پارتی) به فعالیت خود ادامه داد. در سال ۴۲ توفیق برای پارتی دست

به جمع‌آوری اعانه می‌زند. در ایران این عمل توسط شیخ معتمد حسامی انجام می‌گرفت که عامل پلیس بود. همین امر باعث شد که شبکه تهران و کردستان شناخته شده و تهاجم پلیس به این شبکه آغاز شد. از آنجا که عناصر پیشرو از دادن اعانه که بصورت اوراق قرضه جمع‌آوری می‌شد، استقبال کرده بودند. این امر سرنخی شد برای پیگیری پلیس و تعقیب عده کثیری از طرفداران حزب، گفته شد که در این تعقیب‌ها حدود ۲۰۰ نفر از کردستان و تهران بازداشت شدند. چند صدتن نیز به عراق متواری گشته‌اند. از جمله فراریان سراجی و شریف زاده از تهران، عبدالله معینی (برادر سلیمان بودند). به دنبال اختلافاتی که در عراق بین ملامصطفی و جلال طالبانی در گرفته بود و جلال در رأس پارتی دموکرات قرار داشت. مناسبات دو جناح بشدت تیره شد و در خرداد ۴۳ يك نیروی نه‌هزار نفری از جانب ملا برای پایان دادن بکار جلال عازم طاوت شدند. در برخورد بین نیروهای مسلح، طرفین تلفاتی دادند و جلال با حدود ۷۰۰ تن از یارانش به ایران پناهنده شدند. دولت ایران کوشش کرد که از پناهندگان بعنوان وسیله‌ای برای اعمال نظرات خود استفاده کند. ابتدا پناهندگان در همدان مسکن داده شدند و سران آنها به تهران آورده شدند. سپس دولت با ملامصطفی وارد مذاکره شد. ملا از این مذاکرات استقبال کرد. در موافقتی که بین طرفین به عمل آمد قرار شد افراد جلال از نواحی مرزی دور شوند و بازداشت شدگان (شبکه کردستان را ایران آزاد کند. سران پناهندگان را ملا تحویل بگیرد و کمک‌هائی را که قبلاً ایران به جلال طالبانی می‌گرد چند برابر شده به ملا پرداخت شود تا در جنگ بر ضد قوای ارتش عراق از آن استفاده کنند. این توافق تقریباً به‌مورد اجرا گذاشته شد. ایران از ۲۰۰ تن بازداشتی فقط ۱۳ تن را محاکمه کرد ولی نه ملا فراریان ایران را تحویل داد و نه ایران جلال طالبانی را به‌او تسلیم کرد. پس از این رویدادها ملامصطفی اعضای موثر پارتی دموکرات را خواسته و به آنها پست‌هائی را پیشنهاد کرد از جمله این عده احمد توفیق بود که بعنوان حاکم کرد به‌موصل فرستاده شد. ولی سلیمان معینی این شغل را قبول نکرد و به‌ملا نپیوست. در بهار سال ۴۵ رهبران پارتی دموکرات در اروپا مذاکراتی با دولت عراق بعمل آوردند و توافق شد که پناهندگان ایران به عراق باز گردند. جلال طالبانی و همکارانش به عراق رفته و در اطراف خانقین جا گرفتند و با دولت عراق بر ضد ملا وارد همکاری شدند. اسماعیل شریف زاده پس از فرار به عراق با ملا تماس گرفته و سراجی همکاری با ملا را کاملاً پذیرفته حتی چنان مورد اعتماد قرار گرفت که به‌لقب قاضی حزب معروف شد. ولی شریف زاده همکاری نکرد و بعدها سراجی از ملا جدا شد و به‌این عده پیوست. در این موقع بود که بین این عده و سازمان انقلابی در اروپا تماس برقرار شد و سازمان انقلابی حزب توده در صدد پیاده کردن استراتژی خود در کردستان برآمد. در این موقع تحلیلی از کردستان بعمل آمد که به‌موجب آن جامعه کردستان بعنوان جامعه‌ای نیمه فنودال - نیمه مستعمره اعلام شد و بپا کردن جنگ چریکی دهقانی استراتژی گروه قرار گرفت. می‌بایست عملیات بصورت پایگاه توده‌ای آغاز شود و به‌جنگ توده‌ای بینجامد.

گروه اکیپ‌هایی برای شناسائی و تعیین منطقه عملیات به ایران اعزام کرد و این اکیپ‌ها را افرادی که به کردستان آشنا بودند. بین ایران و عراق رفت و آمد می‌کردند، تشکیل می‌دادند. در زمستان ۴۵ يك رشته شناسائی بعمل آمد و در بهار بعد افراد به عراق بازگشته و در زمستان ۴۶ برای آغاز تدارك و ایجاد ارتباط با نیروهای داخلی وارد ایران شدند. گروه ابتدا به يك رشته تبلیغات علنی و نیمه علنی بر ضد مالدین و دولت دست زد و دهقانان را بر ضد حکومت می‌شوراند. بنابر آنچه گفته شد دهقانان ابتدا به این تبلیغات روی خوش نشان دادند. چريك‌ها نیز به دهقانان اعتماد کرده و در مواردی در پناه آنان قرار گرفتند. از سوی دیگر گروه سعی کرد بین مردم شهری بخصوص روشنفکران بارانی پیدا کند و در این مورد شریف زاده و سراجی از موقعیت دانشجویی خود استفاده کرده از جمله نتایج این کوشش‌ها و تماس آنها با علیرضا نابدل بود که مذاکراتی بین او و شریف زاده انجام شد و نظرات گروه مورد قبول نابدل قرار نگرفت و پاسخ دادن به گروه را موكول به مطالعه دقیق‌تری از مسائل کرد. جلو افتادن عملیات نظامی مانع از ادامه این تماس شده و منجر به قطع آن شده و تماس‌هایی نیز بین گروه با يك گروه سیاسی دیگر که در مهاباد و سنندج فعالیت داشت برقرار شد ولی سرانجام به نتیجه نرسید.

پس از زمستان ۴۶ افراد به عراق بازگشته و آماده اقدامات نظامی شدند. قرار شد افراد بصورت اکیپ‌های چند نفری وارد منطقه‌های مختلف شده، دست به عملیات نظامی بزنند. گروه پس از بازگشت به عراق در صدد جلب حمایت شوروی بر می‌آید و گویا مراجعه‌ای به سفارت شوروی در عراق می‌کند. تقاضای دریافت اسلحه می‌نماید ولی سفارت شوروی به آنها پاسخ می‌دهد که هنگامی می‌توانیم به شما کمک کنیم که شما به يك نیرو تبدیل شده باشید و بتوانید کمک ما را بپذیرید. بهر حال این حرکت گروه چنانکه انجام یافته باشد، نشان دهنده عدم شناخت موقعیت ایران و نشاختن روابط احزاب و جریان‌های بین‌المللی است. در اینجا لازم به تذکر است که گروه با یکی از فتودالها در عراق بنام محمد خادم (احمدخان احمدی معروف به گیواره) که پس از اصلاحات ارضی یاغی شده و به عراق متواری شده بود تماس گرفته و در صدد استفاده از امکانات او و افرادش برآمده بود و تعدادی از افراد او را بعنوان چريك یا پارتیزان پذیرفته بود. افراد مسلح محمد خادم در اکیپ‌های پراکنده پخش شده بودند. پلیس که قبلاً اخباری از رفت و آمد اعضای گروه به ایران پیدا کرده بود. این بار توسط خادم کاملاً در جریان قرار گرفت و تعداد زیادی ژاندارم به منطقه فرستاد و خود را آماده برخورد کرده بود. از جمله در هر ده چند ژاندارم پاسداری می‌کردند. واحدهای رزمی ژاندارمری نیز بحالت آماده باش درآمده بودند. ارتش و ژاندارمری منطقه کردستان را از سفر تا مهاباد و در جنوب از سنندج تا پاره میلناریزه کرده و تمام راه‌ها و خطوط ارتباطی را کنترل کرده و بالوین برخورد منطقه‌های مختلف را بصورت قرنطینه در آورد.

با همکاری ارتش و افراد بارزانی، مرز عراق نیز کنترل شده و در مراحل بعد نیروهای

ملا مصطفی راه عقب نشینی چریک‌ها را بستند. اولین اکیپ مسلح در زیر رهبری شریف زاده بود. یکی از افراد خادم در این اکیپ بود که به محض ورود به یکی از دهات بنای خرابکاری در اکیپ را گذاشته و با تیراندازی شریف زاده، مجبور به فرار می‌شود. اهالی شریف زاده را در جریان امر و آمادگی نیروهای دولتی می‌گذارند.

این گروه از چند تن تشکیل شده بود. شریف زاده با بقیه اکیپ که یکی دو تن بیشتر نبودند پس از درگیری با ژاندارمها از منطقه خطر خارج شده و در يك غار پناه می‌گیرند. دشمن در تعقیب چریک‌ها نیروی خود را بسیج می‌کند و کاوش آغاز می‌گردد. در یکی از کاوش‌ها دشمن به حدود غار می‌رسد و در اینجا با تیراندازی شریف زاده روبرو می‌شود. گفته شده علت پیشدستی شریف زاده، واقف شدن به خیانت خادم بود که گویا در همان گروه تعقیب شخصاً شرکت کرده بود و شریف زاده قصد اعدام او را داشته. در این برخورد شریف زاده و رفیق یا رفقاییش کشته می‌شوند. يك هفته پس از برخورد ملا آواره دست به عملیات نظامی می‌زند. ملا آواره از دهقانان بوده که با گروه تماس گرفته و در نظر داشت به آن بپیوندد.

ملا تمایلات مارکسیستی داشت و در محل بعنوان يك شاعر نیز معروف بود. ملا آواره و هم‌زمانش در يك برخورد با قهرمانی می‌جنگند و به شهادت می‌رسند. در همین زمان سلیمان معینی که برای مذاکره با ملا مصطفی بارزانی نزد او رفته بود توسط او دستگیر شده و چون معینی در مقابل ملا ایستادگی کرده و با جسارت به او پرخاش کرده و او را مورد اعتراض و انتقاد قرار می‌دهد، به فرمان ملا اعدام شده و جنازه‌اش تحویل نماینده دولت ایران نزد ملا می‌گردد. (سفیر ایران نزد ملا).

این خیانت ملا اثر سوئی می‌گذارد و مردم را سخت به او بدبین می‌کند. ارتش جنازه معینی را به ایران آورده و در شهرهای سردشت و بانه می‌گرداند. روی سینه او لوحه‌ای آویزان بود. به این مضمون (سزای خیانت مرگ است) مشاهده جنازه معینی مردم را سخت منقلب می‌سازد. جنازه را از ارتش به‌زور می‌گیرند و دفن می‌کنند. نفرت از ملا سخت بالا می‌گیرد. مردم روی سگها نام ملا را می‌نوشتند و در شهر رها می‌کردند. در تیر ماه ۴۷ چند تن از افراد اکیپ عبدالله معینی در صدد تماس با گروه‌ها و محفل‌های شهری بر می‌آیند ولی پس از مذاکره از جذب آنها نومید شده و سرانجام اکیپ نیز پس از برخورد مسلحانه به کوه زد و پس از بسیج دشمن در محاصره قرار گرفته و عده‌ای کشته شده و بقیه بلافاصله پس از بازداشت اعدام می‌شوند. آخرین اکیپ تحت فرماندهی قادر شریف که از افراد سابقه دار و از همکاران معینی بود به منطقه وارد شد و در يك سنگر کمین کرده و در برخورد با ژاندارمها گروه کثیری از آنها را نابود می‌کند. این اکیپ با موفقیت به عراق باز می‌گردد ولی در آنجا قادر شریف با توطئه ملا روبرو می‌شود. قادر شریف که زیر نظر نیروهای ملا و تقریباً در بازداشت آنها بود. در يك سو قصد و انفجار به شهادت می‌رسد. درباره برخورد این اکیپ با ژاندارمها که به پیروزی آنها انجامید، سرودهای زیادی از جانب مردم و

روستائیان ساخته شده و خوانده می شود. سراجی که قرار بود با اکیپ دیگری به ایران بیاید در حرکت خود مردد می شود. در این موقع که کوروش لاشائی و چند تن دیگر از افراد سازمان انقلابی برای کمک به گروه به عراق می آیند ولی نتیجه اقدامات آنها، بازگشت به اروپا می شود. سراجی نیز دیگر به ایران نمی آید.

پس از این رویدادها عده زیادی از افراد در ارتباط با گروه بازداشت شده و در مهاباد محاکمه می شوند و پس از محکوم شدن به حبس های سنگین در زندان رضائیه محبوس می شوند. ضمناً باید یادآور شد که یکی از اقدامات گروه اعدام چند تن از مالکین کرد برای برانگیختن دهقانان بر ضد دولت و مالکان بود. اتهام این عده جاسوسی و همکاری با دولت عراق بوده است. رژیم از این اقدامات به سود خود استفاده کرده و با تکیه بر همبستگی های قومی و خونی روستائیان و عشایر را به ضدیت با چریکها کشاند. در اواخر سال ۴۸ از جانب گروه محفلی بنام جنبش نوین کمونیستی و نشریه ای بنام «زنده باد مبارزه مسلحانه خلق کرد» منتشر می شود که جریان این گروه را تحریف کرده و اعلام کرده بود که در این جریان حدود ۸۰ نفر شهید شدند و چند تن دستگیر و تبعید شدند.

این جزوه نتیجه می گیرد که در شکست این جریان عوامل زیر نقش اساسی داشتند:

(۱) فقدان حزب مارکسیست - لنینیست بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر.

(۲) کمبود کار سیاسی در کادرهای گروه.

(۳) خیانت ملا مصطفی بارزانی.

(۴) نقش حزب توده و نقش حزب کمونیست عراق که فقط برای شهدا آه و ناله سر داده و مشی گروه را مورد حمله قرار دادند.

(۵) نقش شوروی که با رژیم شاه همکاری کرده و در ایران و عراق اثر می گذارد. این نشریه همچنان موقعیت ایران را نیمه فتودال نیمه مستعمره شناخته و استراتژی گروه های متمایل به چین را مطرح کرده و از آن به دفاع برخاسته است. در این مختصر، تحلیل این حرکت نمی گنجد ولی ویژگی ها و کمبودهای اساسی این جریان بشرح زیر جمع بندی میشود:

(۱) اشتباه در تحلیل موقعیت کردستان چه از نظر اجتماعی و اقتصادی و چه از نظر سیاسی، در کردستان بورژوازی از رشد اندکی برخوردار است و بقایای زندگی شبانی از نظر اقتصادی به چشم می خورد و از نظر فرهنگی ریشه های اساسی دارد. این بقایا بصورت زندگی و همبستگی های عشایری و ایلاتی تجسم می آید. بنابراین در کردستان شیوه تولید شبانی و بورژوازی ضعیف شهری در کنار هم وجود دارد (بخصوص این تحلیل مربوط به زمان این حرکت است).

(۲) عمده ترین تضاد کردستان، تضاد خلق کرد با رژیم مرکزی ایران است، ستم ملی و ستم مذهبی در کردستان حتی تضاد طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار داده است. به این ترتیب هر حرکت سیاسی و نظامی باید با توجه به این شناخت آغاز شده و تضاد طبقاتی از

کانال تضاد ملی عمل خواهد کرد. نشانه‌های بارز این امر در جنبش کرد و تاریخچه آن بخوبی هویدا است. مهمترین جنبش سیاسی در کردستان، جنبش حزب دموکرات و فرقه در سالهای ۲۳ و ۲۵ است که تقریباً سراسر ایران به جنبش آمده بود. این مبارزه ضد امپریالیستی در کردستان کمتر از همه جا انعکاس داشت. از سوی دیگر جنبش‌های سال‌های ۳۹ تا ۴۳ و جریان مذهبی تحت رهبری خمینی و دیگر جنبش‌های مذهبی و اساساً در کردستان بخصوص در منطقه‌ای که سنن انقلابی، دارد (یعنی کردستان شمالی) انعکاسی نداشته است. برعکس جنبش کردستان عراق و جنگ کردها با دولت عرب بغداد همواره ذهن توده‌های کرد را به خود مشغول داشته است. ملامصطفی علیرغم همکاری با رژیم ایران و خیانت‌هایی که بر ضد جنبش مسلحانه در کردستان انجام داد، از حمایت و احترام عظیمی در کردستان برخوردار بود. جنبش ضد امپریالیستی ایران در کردستان رنگ دیگری دارد. جنبش در آنجا می‌تواند مستقیماً بر ضد رژیم و دستگاه اداری آن وزیر شعار خودمختاری خلق کرد، انجام پذیری انقلاب توده‌ای در کردستان بدون تضمین این هدف نمی‌تواند قوام بگیرد.

۳) در کردستان مسئله عشایری و همبستگی‌های خونی نقش مهمی ایفا می‌کند که دست بدست تضاد ملی می‌دهد. مادامی که این عوامل اقتصادی و اجتماعی در کردستان عمل می‌کند بی توجهی به آن می‌تواند فاجعه انگیز باشد. حرکت ملا در کردستان عراق علی‌رغم انحراف‌ها و تمایلات ارتجاعی که در آن دیده می‌شود از این امتیاز برخوردار است که اولاً از تضاد عمده بنحو اکمل استفاده می‌کند (و علت ایزوله شدن جلال و شکست نهائی او اساساً نادیده گرفتن این تضاد عمده بود).

ثانیاً به روابط عشایری و همبستگی‌های قومی توجه کامل دارد. به همین دلایل در مقابل حملات ارتش عظیم عراق طی سالها مقاومت کرده و به پیروزی رسیده است. ابعاد خوانین کرد از جانب گروه نشانه بی توجهی کامل به این دو عامل اساسی است. شناخت گروه از موقعیت دهقانان و استراتژی آن در زمینه جنگ دهقانی باعث شد که در اولین حمله به دهقانان اعتماد کرده و اصول جنگ چریکی جنگلی و کوه را در مرحله اول زیر پا بگذارد.

آشنائی محلی چریک‌ها در حالیکه عامل مفید و مؤثری در مجموع حرکت آنها بشمار می‌آید نمی‌بایست موجب اعتماد کردن مردم محلی در مرحله نخست بشود. تحلیل تاکتیک‌های چریکی و نحوه ارتباط گروه با اعضای خود و با جریان‌های دیگر (مثلاً تماس با محمد خادم) و مسایل دیگر مستلزم اطلاعات دقیق‌تر و کامل‌تری از فعالیت این گروه است.

اینجا شرح و بررسی مختصری از جنبش کردستان با خاتمه می‌دهیم. طی دو سال اخیر سازمان‌ها و گروه‌ها و محفل‌های بسیاری ظهور کرده و یا در گذشته بصورت مخفی وجود داشته و ظاهر شده است. از این جمله‌اند «سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» سازمان

تاریخ سی ساله سیاسی (فصل اول) ۱۷۷

مجاهدین خلق ایران» «گروه ستاره سرخ» «گروه آرمان خلق» «حزب الله» و دهها جریان كوچك و بزرگ دیگر. عمده ترین این جریانه‌ها در چارچوب جنبش مسلحانه فعالیت کرده، علیرغم نداشتن وحدت در ایدئولوژی، از مشی واحدی پیروی می‌کنند. بررسی این جریانه‌ها و تحلیل استراتژی و تاکتیک‌های آنها در چهارچوب تحلیل مبارزات گذشته نمی‌گنجد زیرا که این مبارزه‌ای است که هم اکنون جریان دارد و درباره خط مشی و ایدئولوژی جریان‌های مختلف آن تحلیل‌های متعددی در دست است.



فهرست نام‌ها و مفهوما

- آ
- آبیک ۸۲
آبریم ۱۰۲
آذربایجان ۵، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۵۴، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۴۰، ۱۷۰
آذرشهر ۲۲، ۴۶
آذری - علی ۸۹
آرامش - احمد ۱۲۲، ۱۲۳
آرامی ۱۶۲، ۱۶۳
آرسن ۷۴، ۷۷
آریان‌پور - امیرحسین ۱۰۶
آریانا ۱۳۷
آزاد ۵۸
آزموده - شهید ۷۴، ۸۲، ۱۲۱
آژیده ۹۹
آستارا ۹۶، ۹۵
آفریقا ۱۵۳
آقا دانی ۸۴
آقاعمو ۸۴
آقایان - ناصر ۱۶۶
آل احمد - جلال ۳۱، ۳۲
آلمان ۵۳، ۱۲۲
آلمان شرقی ۹۱
آمریکا ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۴ تا ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۷۲، ۸۶، ۱۰۸ تا ۱۱۴، ۱۱۹
آوارگان پان ایرانیزم ۶۲
آوانسیان ۱۷
آوانگاردیست‌ها ۱۰۲
آیت‌الله‌زاده - کاظم ۱۶۱ تا ۱۶۳
آیت‌الله‌زاده - هاشم ۱۶۱، ۱۶۲
آیت‌الله‌زاده اصفهانی - موسی ۱۶۱
ایزنهور ۸۶
- ا
- ابن‌رضا ۱۶۲
ایورتونیزم ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۶۷، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۹۳
اتحادیه‌ی کارگران نفت ۱۹
اتحادیه‌های دهقانی ۴۶
اتحادیه‌های زرد ۲۴
احسان‌الله‌خان ۱۷
احسن - مجید ۱۶۵
احمدآباد ۶۱، ۸۲
احمدی - احمدخان ۱۷۳
اخوان‌المسلمین ۶۳، ۱۵۴
اداره اصل چهار ۳۶
اداره املاک بهلولی ۴۵
ارانی - تقی ۵، ۱۸، ۱۹، ۲۳
ارتش سرخ ۱۷، ۱۸، ۲۰ تا ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۳، ۴۶
اردبیل ۹۵
اردوگاه امپریالیستی ۳۴
اردوگاه سوسیالیستی ۳۵، ۱۰۶، ۱۱۰
اردین ۱۰۴
ارسنجانی ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۷
اروپا ۶۰، ۷۵، ۹۱، ۹۳ تا ۹۵، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۰
تا ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۵
اروپای شرقی ۹۱، ۹۵
اروپای غربی ۹۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱
ارمنی ۷۵
استالین ۲۰، ۲۳، ۵۷، ۹۲، ۱۰۳
استاندارد اوایل آمریکا ۲۰، ۳۶، ۵۲
استانیان - سروش ۷۴
استروک ۱۲۲
اسحاق - ابراهیم ۱۷۱
اسکندانی - سرگرد ۲۴
اسکندری - ایرج ۲۴، ۹۴
اسلام ۸۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴
اسماعیل آقا ۲۸
اشجه‌ای سلیمانی ۱۰۶
اشرفی ۱۷۱
اشکور ۴۶
اصغری - علی ۱۰۰
اصفهان ۴۴، ۵۱، ۹۰، ۱۰۴، ۱۲۶
اصفهانی - آیت‌الله ابوالحسن ۱۳۹

- اصلاحات ارضی ۱۹، ۲۵، ۹۳، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲ تا ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵ تا ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۳
- اعتصاب تاکسیرانان ۱۱۳
- اعتصاب کارگران ریسند و بافنده ۱۲۶
- اعتصاب کوره پزخانه‌ها ۷، ۴۱، ۱۱۳
- اعتضادی - ملکه ۶۵، ۸۲
- اعراب ۲۵
- اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۵۷
- افخمی ۷۱
- افشار - احمد ۱۶۵
- افشار طوس ۴۱، ۴۲، ۵۷، ۶۲
- افغانستان ۱۷۰
- اقبال ۳۳، ۶۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۳۶
- اقدام دوست - علی ۷۹
- اکبری - علی اکبر ۱۰۶
- اکیرنیا ۱۵۵
- الجزایر ۱۲۶، ۱۵۳
- الجزیره ۹۲
- الفیای مارکسیم ۱۰۳
- الموت ۱۵۵
- الن - جرج ۲۵
- امام رضا ۱۴۱
- امامزاده عبدالله ۵، ۲۳
- امامی - باقر ۵۳، ۶۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶
- امامی - صادق ۱۵۳
- امیرالایس + امیرالایست ۷، ۱۱، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۷۶
- امیرالایس آمریکا ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۸
- امیرالایس انگلیس ۱۹، ۴۲، ۵۵، ۶۱، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۸ تا ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۵
- امجدی ۶، ۷۲
- امیرعشایر ۲۹
- امیرمویر - نگاه کنید زرین کیا
- امین السلطان ۵۲
- امینی ۳۶، ۵۵، ۵۹، ۹۰، ۹۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷ تا ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷
- انتلیجنت سرویس ۵۹
- انجمن آذربایجان ۲۲
- انجمن ایرانیان هوادار صلح ۳۴
- انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی ۱۱۳
- انزایی ۱۷۰
- انزلی ۱۷
- انصاری خیابانی - حاج ۹۰
- انقلاب آمریکای لاتین ۱۶۷
- انقلاب الجزایر ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۳
- انقلاب چین ۱۵۸
- انقلاب سفید ۱۲۳
- انقلاب عراق ۱۴۰
- انقلاب کوبا ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳
- انگلیس ۱۸، ۱۹، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۳۸ تا ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۶۹، ۱۰۶، ۱۰۹ تا ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۹
- انوری - معین الدین ۱۵۴
- اتوشه ۷۷
- اولادی کلاچی - عسکر ۱۵۴
- ایادی - محرم ۱۰۰
- ایبکی ۱۵۴
- ایتالیا ۸۲، ۱۱۲
- ایدالیزم ۱۶۴
- ایران ۶، ۱۵، ۱۸ تا ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹ تا ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸ تا ۱۴۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵
- ایرانیزم ۶۲
- ایران‌شهر - مهندس ۸۹
- ایروانی ۱۰۶
- آیزدی - کیومرث ۱۶۵
- ایلات ۵
- ایل بارزانی ۲۹
- ایل بیران ۲۹
- ایل جلیلو ۴۶
- ایل شکاک ۲۸
- ایل قشاقی ۴۴، ۱۶۰
- ایل مامش ۲۹
- ایوبی ۲۸
- ب
- بابائی - پرویز ۱۰۶
- بابائی - علی ۱۱۵
- باتمانقلیچ - مهدی ۱۲۳
- بارانی ۱۵۸
- بارزانی - ملا مصطفی ۲۹ تا ۳۱، ۳۱ تا ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶،

بیریا ۲۷
بی سیم پهلوی ۴۴
بیست و یک آذر ۲۳
بیست و یک فروردین ۱۵۶
بیمارستان ارتش ۱۰
بیمارستان سینا ۳۹
بیمارستان شفا ۶۵

پ

پاپا مندرس ۱۱۴
پادگان قصر ۸۲
پارتی دموکرات ۱۷۱، ۱۷۲
پارسا نژاد ۱۵۰، ۱۵۱
پاریس ۴۲
پاکرزد - هادی ۱۰۴
پاکستان ۱۱۱، ۱۳۶
پاک نژاد - شکرالله ۱۶۹ تا ۱۷۱
پامنار ۳۹، ۵۸
پان ایرانیزم ۶۲، ۸۲، ۸۶، ۱۱۵، ۱۳۳
پاوه ۱۷۳
پانزده بهمن ۳۱، ۳۳، ۵۳، ۷۶، ۷۹، ۹۳، ۱۰۲
۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۲ تا ۱۴۵، ۱۶۱
پرولتاریا ۱۱، ۱۶۲
پزشکیور ۶۲
پکن ۹۲
پل باقرآباد ۱۴۴
پناهیان ۲۴، ۱۵۰
پنجاه و سه نفر - کتاب ۱۹
پورکاشانی ۱۵۴، ۱۵۷
پوریا - ارسلان ۷۵
پهلوی - اشرف ۴۲، ۶۰
پهلوی - علیرضا ۳۹
پیرانی ۱۶۲
پیروزیجو ۱۰۳، ۱۰۶
پیروزی ۱۰۳
پیشاهنگ ۵۱، ۶۷، ۸۱، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۱،
۱۴۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵
پیشه‌وری ۱۷، ۲۱ تا ۲۵
پیغمبر ۱۴۰
پیمان - حبیب‌الله ۱۳۴
پیمان بغداد ۱۱۰ تا ۱۱۳

ت

تاریخ بیست ساله ایران - کتاب ۵۸
تبریز ۲۳ تا ۲۶، ۳۰، ۹۴، ۱۱۴
تجربش ۸۴
تحلیل حزب توده ایران ۱۰۴
تختی - غلامرضا ۹، ۱۶۹

بالاخیان - وارطان ۷۲، ۷۴، ۷۷
بانک تعاونی توزیع ۹
بانک ۱۷۴
بایک ۱۲۳
بجنوردی - سید کاظم ۱۶۰ تا ۱۶۴
بحرین ۹۰، ۱۳۲
بخارانی ۱۵۳
بختیار - تیمور ۲۵، ۷۲، ۷۵، ۹۴، ۹۷، ۱۲۰،
۱۲۳، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۷۰
بختیار - شاپور ۶۲
بختیاری - ابوالقاسم خان ۵۷، ۵۹
بروجردی - آیت‌الله ۱۳۹، ۱۴۰
برادران کشکولی ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰
برقه‌ای قمی - آیت‌الله ۱۴۰
برلین ۹۱، ۱۱۳
بروجرد ۱۵۷
بزرگ‌نیا ۶۹
بسطامی ۱۰۳
بشردوست - اکبر ۹۸
بطحانی - مسعود ۱۶۹ تا ۱۷۱
بعث ۹۶
بغداد ۴۲، ۶۴، ۱۷۶
بقائی ۳۲، ۴۱، ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۴
بلوار ۱۱۵
بلورسازی هاشمی ۷
بلوریان - غنی ۸۹
بلوریان - وهاب ۲۸
بناب ۲۲
بنی طرفی - هاشم ۹۹
بورژوازی ۱۵، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۴۰، ۵۶، ۸۶،
۹۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴،
۱۲۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱ تا ۱۴۳، ۱۴۵،
۱۴۹، ۱۶۴، ۱۷۵
بوشهر ۲۵
بوشهری - نواب ۱۷۰، ۱۷۱
بوکان ۲۹
بویراحمد ۱۶۰
بویراحمادی ۱۵۹
بهارستان ۳۹، ۴۱
بهارمست ۴۶
بهبهانی - آیت‌الله ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵
بهبهانی - سیدجعفر ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳
بهبهانی - جعفر ۱۴۲
بهرامی - محمد ۷، ۴۸، ۷۴
بهزادی - بهزاد ۸۹
بهمنیار ۱۲۳
بهنام ۱۳۴
بهنیا ۶
بیروت ۱۵۲

جمعیت زندگی کرد - نگاه کنید به کوموله ز - ک

جمعیت مبارزه با استثمار ۲۹، ۴۳، ۷۰

جنبش بیست‌دی ۷

جنبش پارت‌ها ۲۲

جنبش چنگل ۱۸، ۵۱

جنبش دموکرات کردستان ۳۱

جنبش شریف‌زاده و سلیمان معینی ۱۵۰

جنبش کردستان عراق ۱۷۶

جنبش نوین کمونیستی ۱۷۵

جنگ چریکی - (کتاب) ۱۵۶

جنگ گریلاتی ۹۳، ۱۶۷، ۱۶۹

جوادی ۱۵۵

جودت ۱۷، ۴۸، ۵۰، ۷۴، ۷۵

تربت حیدریه ۱۶۸

ترك ۲۷، ۲۸

ترکیه ۲۸، ۳۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۴۴

ترومن ۳۶، ۳۸

تویخانه ۳۹

توکلی - نگاه کنید به خاوری - علی

توکلی - محمود ۱۰۶

توفیق - احمد ۱۷۱، ۱۷۲

تهران ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶

۵۶، ۶۴، ۸۲، ۸۴، ۹۴ تا ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶

۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۳

۱۴۳، ۱۴۴ تا ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰

۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲

تیکان تپه ۲۴

ث

ثابت - جیب ۸۸

ثابتی ۸۸، ۸۹

ثریا - ملکه ۴۲، ۱۱۱، ۱۱۲

ج

جاءورد ۷۲

جاده قدیم ۴۴

جاما = جبهه آزادیبخش ملی ایران ۱۳۴

جامعه سوسیالیست ۸۶، ۸۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۳۴، ۱۳۵

جاوید - دکتر ۱۷

جاوید - سلام الله ۲۳

جانشین ۱۳۶

جبهه آزادیبخش ملی ایران = جاما ۱۳۴

جبهه دموکراتیک ۲۳، ۵۳، ۶۱، ۶۲

جبهه ملی ۸، ۹، ۱۶، ۳۴ تا ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۵۱

۵۴، ۵۵، ۵۷ تا ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۰، ۷۹، ۸۱ تا ۸۵

۸۵، ۹۰ تا ۹۲، ۹۲ تا ۱۱۴، ۱۱۸ تا ۱۲۱، ۱۲۳ تا ۱۲۵

۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۲۷ تا ۱۳۲، ۱۳۲ تا ۱۳۹، ۱۴۴ تا ۱۴۹

۱۴۹، ۱۵۱ تا ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹

۱۶۹

جزیره خارک ۶۹

جزنی - بیژن ۵، ۶، ۷، ۱۶۵، ۱۶۶

جزنی - همسر بیژن ۱۰

جعفری - رضوان ۱۶۹ تا ۱۷۱

جعفری - شعبان (بی‌منع) ۳۹، ۵۷، ۶۵، ۶۹، ۸۴

۱۴۳

جعفری - ناصر ۱۷۱

جلالی - سیامک ۷۵

جلایر - محمود ۱۵۰

جلیلی - محمود ۹۰

جمالی ۱۷۱

جمعیت آزادی ایران ۳۷

ج

چالوس ۴۶

چتربال ۱۲۲، ۱۲۳

چکسلواکی ۱۷۱

چلنگر ۳۷

چوپان‌زاده - محمد ۷، ۱۶۵

چهارراه آب‌سردار ۳۹

چهارراه اسلامبول ۶۸

چهارراه پهلوی ۱۱۵

چهارراه سیدعلی ۶۸

چهارصد دستگاه ۵

چهارمحال بختیاری ۵۱

چه باید ۸ کرد ۱۰۵، ۱۰۶

چه‌گوارا ۹۳، ۱۵۶، ۱۶۹

چین ۲۶، ۵۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸

۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷

۱۶۸، ۱۷۰

ح

حانری‌زاده ۵۸

حاج رضائی - طیب ۶۵، ۶۹، ۱۲۲، ۱۴۵

حاج‌سیدجوادى ۸۶

حاج‌شهاب - نگاه کنید به شاه بدافلو

حجازی - مرتضی ۱۰۶

حجازی - مسعود ۸۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵

حزب آریا ۶۴

حزب اراده ملی ۶۴

حزب الله ۱۶۵، ۱۷۷

حزب ایران ۲۳، ۲۹، ۳۶، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۸۲

۸۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۰

حزب ایران نوین ۱۳۸

حزب پان‌ایرانیزم ۵۹، ۶۲، ۸۵

حزب توده ۱۶، ۶ تا ۱۸، ۲۰ تا ۲۴، ۲۷، ۲۹

۳۱، ۳۷ تا ۴۰، ۴۲ تا ۴۴، ۴۶ تا ۴۸، ۵۱

۱۳۰، ۱۳۳ تا ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۵
 حزب ملت ایران ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷ تا ۱۱۵
 ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۳ تا ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۹
 حزب ملل اسلامی ۱۶۰ تا ۱۶۲، ۱۶۴
 حزب میدای (امید) ۲۸
 حزب نازی آلمان ۶۲
 حسامی - معتمد ۱۷۲
 حسینی - مهندس ۳۹
 حسنین خان زال ۴۶
 حکمت - بیژن ۱۴۸
 حکمت جو - پرویز ۹۵ تا ۹۷
 حکیم - آیت الله محسن ۱۴۰
 حکیمی - علی ۹۵ تا ۹۷
 حکیمی - صمد ۹۵

خ
 خاتمی ۱۴۳
 خادم - محمد ۱۷۳
 خادم ۱۷۴
 خاطرات ایدن ۳۸
 خامنه‌ای - انور ۳۲، ۳۱
 خانابای تهرانی - مهدی ۱۴۸
 خاتعلی ۱۱۹
 خاتقین ۱۷۲
 خانواده هاشمی ۱۴۰
 خانه ۲۹، ۳۰
 خانه صلح ۳۵، ۳۷
 خاورمیانه ۱۱۳
 خاوری - علی ۹۵ تا ۹۷
 خبرگزاری تاس ۱۳۶
 خداپنده ۴۳، ۷۰
 خدایار - ناصر ۱۲۶
 خراسان ۷۰، ۹۵
 خرده بورژوازی ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۵۶، ۶۱، ۷۶، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱
 خشنودی - حسن ۸۹
 خزاعی ۹۸
 خروشچف ۹۲، ۱۱۹، ۱۵۷
 خمینی - آیت الله ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۶
 خنجی - محمد علی ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۸۳، ۸۵ تا ۸۵
 ۸۷، ۱۱۵ تا ۱۱۸، ۱۲۷ تا ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۶۸
 خوانساری - آیت الله ۱۴۲
 خوزستان ۱۹، ۲۴، ۴۳، ۹۰، ۹۷، ۱۲۶
 خویلی ۱۰۰
 خیابان آذربایجان ۱۴۳
 خیابان اشیرهادی ۱۱۸، ۱۳۴
 خیابان برق ۳۹
 خیابان بوذرجمهری ۳۹

۵۲ تا ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۰ تا ۸۰، ۸۲، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸ تا ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۶ تا ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۵ انتساب ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۸، ۵۰ تشکیلات کل شهرستانها (تکشی) ۴۸ روزنامه ۲۷، سازمان اطلاعات ۷، ۷۴، ۷۸ سازمان افسری ۶ سازمان انقلابی ۱۴۷ تا ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۷ تا ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۵ سازمان جوانان ۵، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۴ تا ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۶ سازمان دانشجویان ۱۳۱، ۱۳۲ سازمان زنان ۷۱ سازمان کارگران ۱۲۸، سازمان نظامی ۶، ۳۴، ۴۴، ۶۶، ۶۹، ۷۱ تا ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱ شورای متحده مرکزی کارگران ۲۰ شورای متحده مرکزی ۲۱، ۱۰۷، فراکسیون ۲۰، ۵۲، ۵۳، کمیته انقلابی ۱۰۰، کمیته ایالتی ۸۸، ۸۹ کمیته ایالتی در تبریز ۲۲ مرامنامه و اساسنامه ۱۹

حزب توده ایران چه می گوید و چه می خواهد ۱۹
 حزب جمهوریخواه ۱۱۹
 حزب جنگل ۴۶
 حزب دعوت اسلامی ۱۶۱
 حزب دموکرات ۲۴، ۳۱، ۶۲، ۶۴
 حزب دموکراتیک کردستان ۲۴، ۲۸ تا ۳۱، ۸۹، ۱۷۱، ۱۷۶
 حزب دموکرات کردستان عراق ۹۲
 حزب ذوالفقار ۶۵
 حزب زحمتکش ۳۲، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۱۱۴
 حزب سوسیال دموکرات ارمنستان ۷۵
 حزب سوسیالیست ۸۵، ۸۷، ۱۱۵ تا ۱۱۸، ۱۲۸
 حزب سومکا ۶۴
 حکومت شرعی اسلام ۶۳
 حزب طبقه زحمتکش ۴۹
 حزب طبقه کارگر ۴۹، ۵۱، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۳
 حزب عدالت ۱۷
 حزب کارگر انگلیس ۳۱
 حزب کمونیست ۱۰۲
 حزب کمونیست ایران ۱۷، ۱۸
 حزب کمونیست چین ۹۲، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۸
 حزب کمونیست شوروی ۲۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۹
 حزب کمونیست عراق ۹۲، ۱۷۵
 حزب مردم ۱۱۵، ۱۳۵
 حزب مردم ایران ۶۲، ۶۵، ۸۲، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۸

موازدهم خرداد ۵۳ - ۱۰
دیكتاتورى ۲۰، ۷۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۲

ذ

ذوالقدر ۶۴، ۱۰۰، ۱۱۱
ذولفقارى ۲۵

ر

راد ۱۰۶
رامنش - رضا ۹۲ تا ۹۵، ۹۷
رادنيا ۸۷، ۱۳۳
رانكو ۴۶۰
رادیو ایران ۲۳
رادیو بغداد ۹۲، ۱۷۱
رادیو بك ایران ۹۱ تا ۹۴، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۶۹
رادیو بكن ۹۲، ۱۵۴، ۱۶۸
رادیو صدای ملی ۹۳، ۱۱۳
رادیو عراق ۹۷
رادیو مسكو ۳۲، ۱۳۶
حسن رازی ۶۲، ۸۶، ۸۷، ۱۳۴
رجائی - استوار ۱۱۱
رحمانی - منصور ۱۰۶، ۱۶۹
رحیمی - عظیم ۱۰۶
رزم آرا - ارسلان ۹۵
رزم آرا - سپهبد ۳۴، ۳۵، ۵۴، ۶۴، ۱۳۸
رزم دیده - آصف ۹۶
رژی ۱۳۹
رساله نیروهای انقلاب مشروطیت ایران ۹
رستاخیز سپاهکل ۱۵۴
رشت ۱۸، ۲۴، ۲۷، ۷۹
رشد - جعفرخان ۴۶
رشیدی - قاسم ۱۶۵
رشیدیان - اسدالله ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۶
رضائی - حاج اسماعیل ۱۴۵
رضائیه ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۴۶
رضاشاه ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۹، ۴۵، ۵۲، ۵۶،
۱۰۲، ۱۳۹، ۱۴۱
رضوانی - محسن ۷۴، ۱۴۸
رضوی - احمد ۸۳، ۸۴
رضوی - شریعت ۶۹
رضوی - مهندس ۵۹
رفراندم ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۶۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷
رم ۱۲۳
رودبار ۴۶
رودسر ۴۶
روزبه ۳۴، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۸
روز شهدا ۱۸، ۳۳

خیابان خاتقاه ۶۵

خیابان خیام ۳۹
خیابان دلگشا ۱۳۳
خیابان زاله ۶۵
خیابان سیروس ۳۹
خیابان صفی علیشاه ۲۳
خیابان فردوسی ۳۵
خیابان کاخ ۱۲۸
خیابان لرزاده ۱۶۳
خیابان ناصر خسرو ۳۹

د

دادخواه - سرگرد
دادستان - سرلشکر ۶
دادستان - سرتیب ۷۲
دادگاه لاهه ۳۸، ۵۶
دارالفنون ۲۱، ۱۲۹
دالسی - آلن ۴۲
داشناکها ۷۵
دامغانی - منوچهر ۱۰۶، ۱۶۸، ۱۶۹
دانا ۱۰۰
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۸
دانشکده پزشکی تهران ۱۱۵، ۱۶۸
دانشکده پلی تکنیک تهران ۱۵۴، ۱۵۶
دانشکده حقوق ۱۶۹
دانشکده علوم ۱۶۸
دانشکده فنی ۶۹
دانشکده هنرهای زیبا ۱۵۵
دانشگاه تهران ۹، ۳۲، ۶۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸،
۱۲۵، ۱۲۷ تا ۱۳۲، ۱۶۹
دانشگاه مشهد ۱۱۵
داودیه ۷۳، ۷۴، ۱۴۴
دبره - رژی ۱۶۷
دربار ۸، ۳۶ تا ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۸،
۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۱ تا
۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲ تا ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸
تا ۱۴۰
دروازه شمیران ۱۱۶
درخشش ۱۱۸ تا ۱۲۰
دره شاه آباد ۱۶۳
دروازه دولت ۶۸
دریاچه قم ۱۴۴
دزفول ۱۶۹
دشت گرگان ۲۵
دشتی ۱۵۹، ۱۶۰
دفتری - سرتیب ۴۳، ۱۲۱
دموکراسی ۱۲۴، ۱۴۹
دوشان تپه ۱۲۶
دولت تزاری ۵۳

سازمان دانش آموزان و جوانان دموکرات ۵
 سازمان دانشجویان دانشگاه تهران ۸
 سازمان دانشجویان جبهه ملی ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۱

سازمان غفو بین المللی ۱۰
 سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان ۱۴۹
 سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۷۷
 سازمان ملل ۲۳، ۳۷
 سازمان نگهبانان آزادی ۱۱۸

ساقی ۸
 ساکا ۱۰۲، ۱۰۴
 سالاری - عمید ۷۲
 سایان - لونی ۲۴

سپهری ۶۴
 ستارزاده - حمید ۱۰۳، ۱۰۴
 ستوده - بهروز ۱۶۹ تا ۱۷۱
 سخایی ۱۳۲، ۱۳۳
 سخانی ۱۴۸

سراب ۲۲
 سراجی ۹۹، ۱۵۰، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۱۷۵
 سربازخانه باغ شاه ۴۲
 سربازخانه جمشیدیه ۴۲
 سربازخانه حشمیه ۴۲
 سربازخانه عشرت آباد ۴۲
 سرحدی زاده ۱۶۲، ۱۶۳
 سردشت ۲۴، ۲۹، ۱۷۴
 سرشار - حسین ۱۳۴

سرمندی ۱۶۵
 سعدآباد ۴۲
 سقانی ۹۲
 سقر ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۱۷۳
 سگوند - هاشم ۱۷۱

سلطان - نگاه کنید به طهوری - عبدالرحیم
 سلطان زاده ۱۷۰
 سلطانیان ۲۸، ۲۹
 سلیمان پور ۸۹
 سلیمانی ۹۰، ۹۸
 سلمانیه ۷۲
 سلیمی ۱۰۰

سمعی - عباس ۸۳، ۸۷، ۱۳۳، ۱۳۴
 سنجابی - دکتر ۵۶، ۶۱ تا ۶۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳
 سندیکای کارگران رستدگی و بافندگی ۹۰
 سنندج ۲۹، ۱۷۳
 سوتیس ۱۲۵، ۱۵۲
 سورکی عباس ۹، ۱۶۵، ۱۶۶
 سوریه ۲۸

سوسالیزم ۲۰، ۲۱، ۸۶، ۹۶، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۳۳،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴
 سوسالیزم اسلامی ۶۲، ۱۳۴

روزنامه آرمان ملت ۸۵

روزنامه اژیر ۲۲

روزنامه ایزوتیا ۳۷، ۱۳۶

روزنامه باختر امروز ۵۹، ۱۵۲

روزنامه بسوی آینده ۳۷، ۴۰

روزنامه رزم ۷۲، ۷۵

روزنامه ستاره امروز ۱۲۶

روزنامه شاهد ۳۹، ۵۸، ۶۲

روزنامه شهپاز ۳۹، ۴۰

روزنامه کردستان ۲۸

روزنامه مردم ۴۲، ۷۳

روستا - رضا ۱۰۷

روشنکی ۱۲۲

روم ۱۳۹

رومانی ۹۵، ۹۶، ۱۱۳

رنجیر - سلامت ۱۷۰، ۱۷۱

ریاحی - حسین ۱۶۹ تا ۱۷۱

ریاحی - سرتیپ ۸۲

ز

زاخاریان ۶۸، ۷۴، ۷۵

زاهدی فضل الله ۳۶، ۴۱، ۵۵، ۵۷ تا ۵۹

زاهدی - شریف ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۹

زاهدیان ۱۶۵، ۱۶۶

زرنندی ۸۸

زرین اکبری ۱۵۵

زرین کیا ۶۲

زنجان ۲۲، ۲۴

زنجانی - آیت الله ۸۳، ۸۴

زنداد اوین ۱۰

زنداد رضائیه ۱۷۵

زنداد قزل قلعه ۸، ۷۹، ۸۰

زنداد قصر ۶، ۱۰، ۳۴، ۷۸

زنداد قم ۱۰

زنگنه - دکتر ۵۵

زمانی ۷۲

زهتایی سرایی - حسن ۸۹

زیبائی ۷۲

ژ

ژاپن ۲۷

س

سازمان امنیت = ساواک ۸، ۱۰، ۸۸، ۹۶، ۹۷،

۹۹، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۶، ۱۵۷،

۱۶۰، ۱۶۷

سازمان انقلابی ۹۲

سازمان توفان ۹۴

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ۱۶۸، ۱۷۶

شهرزاد - حشمت الله ۱۶۵، ۱۶۶
 شهرستانی - سرگرد ناصر ۱۱۹
 شهریار - عباس = اسلامی ۹۴ تا ۹۷
 شهرویر بیست ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۶۱، ۶۴، ۷۰، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۳۹
 شبینی - عباس ۶۳، ۱۱۵، ۱۳۳
 شیراز ۹۰، ۴۴
 شیروانلو ۱۵۴

ص

صادقی - میرمحمد ۱۶۲، ۱۶۳
 صالح - الهیار ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۳
 صبری - احمد ۱۷۱، ۱۷۰
 صدرعاملی ۹۰
 صدیقی - غلامحسین ۶۰، ۶۱، ۱۱۷، ۱۳۴
 صفائی فراهانی - علی اکبر ۱۰، ۱۶۶، ۱۶۷
 صفاری اشتیانی ۱۰۰، ۱۶۶، ۱۶۷
 صفاری هرنندی - محمد ۱۵۳
 صفوی - نواب ۶۲، ۶۴
 صفایت - سیمحمد ۹۰
 صلحدوست - داود ۱۷۱
 صندوق طرح های عمرانی آمریکا ۱۲۲
 صنعی - بهروز ۱۰۴
 صنوبری ۱۶۳
 صنع الدوله ۵۲
 صوفی ۴۶

ض

ضد اطلاعات ارتش ۱۵۶
 ضرغام - سرلشکر ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۵۹

ط

طالبانی - جلال ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۶
 طالقانی - آیت الله ۸۳، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹
 طاوت ۱۷۲
 طاهری - جعفر ۱۰۷
 طایفه ی مادری ۲۹
 طباطبائی - دکتر ۱۰۴
 طباطبائی - سیدضیاء الدین ۲۰، ۵۱، ۵۲، ۶۴، ۱۶۱
 طبقه کارگر ۶، ۱۸، ۲۱، ۴۴، ۶۷، ۶۸، ۷۶ تا ۷۸، ۸۰، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۶۴
 طلانی ۱۵۵، ۱۵۶
 طهوری - عبدالرحیم ۸۱
 طهماسبی - خلیل ۵۵، ۶۴
 طیب - نگاه کنید به حاج رضانی - طیب
 ظریفی ۱۶۵

سیامک - سرهنگ ۶، ۷۰
 سیاهکل ۹۴، ۱۵۱
 سیر ۲۷، ۳۹، ۴۰ تا ۴۵، ۵۷، ۵۹ تا ۶۵، ۷۰
 ۸۱، ۸۵، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۱
 سیدمحمودی ۱۶۱ تا ۱۶۳
 سیرکونیزم در ایران کتاب ۷۵، ۸۰
 سهرابیان - البرت ۱۰۳
 سدره شکوفه ۱۴۳

ش

شالکونی - محمدرضا ۱۷۰، ۱۷۱
 شاندرمنی ۲۲
 شانزدهم آذر ۶۹، ۱۲۷، ۱۳۲
 شاه = محمدرضا پهلوی ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۹، ۷۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹ تا ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶ تا ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۵۴
 شاهد ۳۲
 شاهین - نگاه کنید به پوریا - ارسلان
 شایگان - دکتر ۵۹، ۸۳، ۸۴، ۱۵۲
 شرکت آجیب ۸۴
 شرقی ۱۰۰
 شرمینی - نادر ۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۸، ۷۴، ۷۵
 شریعتمداری - آیت الله ۱۴۰، ۱۴۲
 شریف - قادر ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۴
 شریف آباد ۲۲
 شریف امامی ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۶
 شریف زاده - اسماعیل ۸۹، ۱۵۰، ۱۷۱ تا ۱۷۴
 ششم بهمن ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷
 شعاعیان - مصطفی ۱۰۶
 شعبان بی مخ - نگاه کنید به جعفری - شعبان
 شریعت - حسن ۸۹
 شفیق ۲۵
 شمس آبادی - رضا ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸
 شمس خان دار - نگاه کنید به قنات آبادی - شمس
 شمشیری - حاج حسن ۶۹
 شناسائی ۸۹
 شوارتسکف ۴۲
 شوروی ۱۹ تا ۲۲، ۲۴ تا ۲۶، ۳۰ تا ۳۵، ۳۵، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۷۰، ۸۵، ۸۹، ۹۱ تا ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹ تا ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۵ تا ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۵
 شهبازی - حسن ۱۳۷، ۱۵۹
 شه دوست راد - بهروز ۱۶۸، ۱۶۹
 شه دوست راد - بهزاد ۱۶۹
 شهرری ۱۶۳

فاطمی - حسین ۳۰، ۴۲، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۸۳، ۸۴، ۱۵۲

فتودالیزم ۲۷، ۴۰، ۴۷، ۸۶، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱

فخرآباد ۱۱۶

فخرآرائی ۳۳، ۳۴

فدائیان اسلام ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۱۱۱

۱۲۸، ۱۵۳، ۱۵۴

فراتسه ۵۱، ۱۱۱

فرح‌وشی ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷

فرخ - آیت‌الله - نگاه کنید به برقه‌ای قمی - آیت‌الله

فرسیو ۱۶۷

فرزانه - محمدعلی ۱۰۶

فرقه دموکرات آذربایجان ۲۱ تا ۲۹، ۴۶، ۵۳، ۷۰

۷۶، ۸۹، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۶

فرقه دموکرات کردستان ۲۵، ۲۸، ۱۷۶

فرههینی ۱۰۰

فروتن ۵۰، ۹۲، ۱۴۸، ۱۴۹

فرود ۳۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۶

فروغی - جواد ۸۹

فروهر - داریوش ۲۳، ۶۲، ۶۳، ۸۵، ۸۶، ۱۱۵

۱۶۹، ۱۳۳

فرهاد ۱۱۹

فشارکی ۱۰۴

ففقوری - حسن ۸۹

فلسطين ۱۷۰، ۱۶۷

فولاد دژ ۷۱

فیروز - مظفر ۲۳

فیروزآبادی - آیت‌الله ۱۱۴

فیصل ۱۱۲

ق

قاجار ۵۱

قاسم - عبدالکریم ۳۰، ۹۶، ۱۶۰

قاسم‌لو - اسماعیل ۸۹

قاسم‌لو - رحمان ۱۷۱

قاسمی - احمد ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۶۷، ۹۲، ۱۴۸، ۱۴۹

قاضی - سیف ۳۰

قاضی - صدر ۲۸ تا ۳۰

قاضی محمد ۲۸، ۳۰، ۸۹

قانون اساسی ۱۸، ۱۹، ۳۸، ۵۳، ۶۰

قران ۱۶۰ تا ۱۶۲

قرارداد ۱۹۱۹ تا ۵۱

قره‌داغ ۲۲

قره‌نی - سرلشکر ۱۱۲

قریشی - امان‌الله ۴۸، ۷۴، ۷۵، ۱۶۲

قزوين ۲۲، ۸۲، ۱۲۶

ع

عابدینی - رحیم ۹۹

عاشق - هونان ۱۰۴

عاشورا ۱۴۳

عبانی - هاشم ۱۵۴

عباسی - محمدباقر ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۱۶۲

عبدالناصر - جمال ۸۵

عبدالله نایب السلطنه ۱۱۲

عبدخدائی ۵۹

عبری ۲۹

عثمانی ۲۸

عدن ۳۸، ۵۶

عراق ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۷۰، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۴

۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۲ تا ۱۱۴، ۱۴۴

۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۰ تا ۱۶۳، ۱۶۵

۱۶۷ تا ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵

عراقی - حاج‌مهدی ۱۵۴

عرب ۲۴، ۲۸، ۱۶۱، ۱۷۶

عربستان ۵۴

عربشاهی ۱۶۱ تا ۱۶۳

عزیزی - حسن ۱۶۱، ۱۶۲

عسکری - عظیم ۷۸، ۸۸

عشایر ۵، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۹

۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶

عشایر قشقائی ۲۵

عطائی - رحیم ۸۳، ۸۷، ۱۳۳، ۱۶۸

عظیمی - علی ۸۹

علا - حسین ۵۵، ۶۴، ۱۱۱، ۱۱۲

علم - اسدالله ۱۲۵، ۱۳۵ تا ۱۳۷، ۱۶۰

علوی ۴۸

علوی - محمد ۷۴

علوی - مهندس ۴۸

علوی مقدم ۲۴

علی بیك يك شوه - روشنفکر ۳۰

علی نیا ۱۰۳

عمارلو ۹۶

عمواوغلو - حیدر ۱۷

عنوانی ۷۷

غ

غارتلو ۴۲

غلام‌رحیمی ۲۲

غنیچه ۷۸

ف

فارس ۲۵، ۵۱، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۰

فارس = ایرانی ۲۷، ۲۸

فاتیسم ۲۰، ۷۵

کمونیسم ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۶، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۷
 کمیته اصفهان ۹۰، ۹۲
 کمیته دانشگاه تهران ۹۸
 کمیته فارس و جنوب ۹۰
 کمیته کردستان ۸۹
 کندی ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۶
 کنسرسیوم ۳۶، ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵
 کنفدراسیون جهانی ۱۰
 کنفدراسیون جهانی کارگران ۲۴
 کنفدراسیون دانشجویان ایرانی ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰
 تا ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷
 کنگره لیکا ۱۴۶
 کنگو ۱۵۳
 کوانیز - فرانسیس ۱۲۲
 کوبا ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷
 کوچک خان جنگلی ۱۸
 کوچک شوشتری - محمود ۷۲، ۷۴، ۷۷
 کودتا ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۱۱۲ تا ۱۱۴، ۱۶۰
 کودتای اول مرداد ۴۲
 کودتای ۲۵ مرداد ۴۲
 کودتای ۲۸ مرداد ۵، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۷ تا ۱۱۲، ۱۰۹
 ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲
 کودتای صغیر ۱۵ بهمن ۴۵
 کودتای نظامی ۴۹
 کودتای نهم اسفند ۶۰، ۵۷
 کودتای ۱۲۹۹ ۵۱
 کورژو ۱۰۲
 کوزتسف ۱۱۱
 کومه لهژ - ک ۲۸
 کومین تانگ ۲۷
 کهریزک ۱۲۵
 کیا - سپهبد حاج علی ۱۲۰، ۱۲۱
 کیانژاد - محمد ۱۶۵
 کیانوری ۳۴، ۴۸، ۵۰، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۵
 کیانی ۱۵۷
 کیوان ۷۷
 کینیلی ۱۲۹

گ

گارد شاهنشاهی ۲۲، ۴۳، ۱۵۵
 گالیک ۱۰۰
 گاما ۱۰۳، ۱۰۴
 گاردونی ۱۰
 گروه آرش ۱۰۰

قشقانی - بهمن ۹۳، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰
 قشقانی - خسرو ۵۶، ۱۵۲، ۱۵۹
 قشقانی - ناصر ۱۵۲، ۱۵۹
 قم ۱۰، ۱۳۱، ۱۴۰ تا ۱۴۳
 قمی - آیت الله ۱۴۴
 قنات آبادی - شمس ۳۹، ۵۸
 قندچی ۶۹
 قندهاری ۸۶، ۸۷
 قوام السلطنه ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۴

ک

کابینه صد روزه ۵۱
 کاپیتولاسیون ۱۲۸، ۱۵۳
 کاخساز ۱۶۹، ۱۷۱
 کاخ سعدآباد ۴۲
 کاخ مرمر ۳۵، ۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۴
 کارخانجات بلورسازی تهران ۷
 کارخانه ارج ۱۵۵
 کارنامه مصدق - کتاب ۷۵
 کاسترو ۱۴۹، ۱۶۷
 کاست روحانی ۱۳۹، ۱۴۰
 کاستریم ۱۴۹، ۱۵۱
 کاشان ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۵۵، ۱۵۶
 کاشانی - آیت الله ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴
 کافتارادز ۵۳
 کامبخش - عبدالصمد ۱۷، ۷۰
 کامرانی - احمد ۱۵۵ تا ۱۵۷
 کانال سوئز ۱۱۵
 کانون جوانان دمکرات ۳۷، ۶۲
 کانون چریکی ۱۴۹
 کتاب سیاه ۸۰
 کرج ۸۸
 کرد ۲۲، ۲۷، ۲۹ تا ۳۱
 کردستان ۸۹، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶
 کردستان عراق ۸۹
 کرمانی - مجتبی ۱۶۲
 کسروی ۵۳، ۶۴
 کشاورز - فریدون ۲۴، ۹۲، ۱۴۸
 کشتی ایتالیایی رزماری ۳۸، ۵۶
 کلاردشت ۴۲
 کلاتری - ایوب ۸۹
 کلاتری - خسرو ۱۵۲
 کلاتری - سعید ۸، ۱۶۵
 کلاتری - منوچهر ۱۶۵
 کلنل ۵۱
 کلهر - بهمن ۱۲۹

مبصر ۷۲
 متفقین ۵۲، ۲۱، ۱۹
 متقی - علی ۷۵، ۷۸، ۸۸
 متین دژ ۱۰۳
 مجلس شورای ملی ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۵۲ تا ۵۸، ۶۰، ۷۰، ۸۳، ۱۱۴ تا ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹ تا ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۳
 مجلس سنا ۵۵، ۱۱۸، ۱۱۹
 مجلس مؤسسان ۵۵
 مجله دنیا ۹۳
 مجله عبرت ۷۵، ۷۹
 مجله علم و زندگی ۳۲، ۸۶
 مجله کار و اندیشه ۳۲
 محفل پاسیو ۱۳۵
 محفل مارکسیستی ۱۸
 محفل‌های مارکسیستی - لنینیستی ایران ۹۹
 محلاتی - آیت الله ۱۲۲، ۱۴۴
 محمدزاده - صابر ۹۶
 مدرس ۵۳، ۱۵۴
 مدرسه اتحاد ۶۵
 مدرسه فیضیه ۱۴۳
 مرادیان - آوانی ۱۰۳
 مراغه ۲۲-۴۶، ۱۲۳
 مسجد سه‌سالار ۵۳، ۵۵، ۱۱۱
 حضرت مسلم ۱۳۹
 مسیح ۱۵۹، ۱۶۰
 مسیحا ۹۰
 مشروطیت ایران ۱۹، ۶۰
 مشهد ۱۰۴، ۱۴۰، ۱۴۴
 مصباح فاطمی ۲۵، ۲۴
 مصلح - محمد ۳۵، ۴۰ تا ۴۲، ۴۴ تا ۴۸، ۴۷، ۵۱، ۵۲ تا ۵۳، ۵۷ تا ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۹۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۰ تا ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۹
 مصر ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۵
 مظاهری ۱۶۱ تا ۱۶۳
 معظمی - عبدالله ۴۲، ۵۹، ۸۳، ۱۱۴
 معتمدان ۹۶
 معزز ۱۷۱
 معزی - محمد ۱۷۰
 معینی - سلیمان ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴
 معینی - عبدالله ۱۷۲، ۱۷۴
 مفتخری ۱۰۰
 مقدم - سیهید مهدیقلی ۱۲۰
 مقدم - علوی ۱۲۱
 ملک‌کی - جرج ۵۳
 مکی - حسین ۵۸
 ملاواره ۱۷۴

گروه آرمان خلق ۱۷۷
 گروه اوانی ۱۰۰
 گروه پروسه (جریان) ۱۰۶، ۱۶۸ تا ۱۷۰
 گروه پنجاه و سه نفر ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۱۰۲
 گروه پیوند ۱۰۰
 گروه تربیت حیدریه ۱۶۸
 گروه توده ۱۰۰
 گروه جزنی ۹
 گروه ستاره سرخ ۱۷۷
 گروه شناسائی ۹
 گروه فلسطین ۱۶۹ تا ۱۷۱
 گروه کدسکا ۱۰۳
 گروه‌های متحد ۱۰۰
 گردی ۳۷
 گس ۳۴، ۵۲
 گلشنایان ۳۴، ۵۲
 گنبد ۲۴
 گنجی - حسین ۸۹
 گوران ۱۰۴
 گیلان ۴۴ تا ۴۷
 گیواره - محمد خادم - نگاه کنبد به احمدی - احمدخان

ل

لاشائی - کورش ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۵
 لاهه ۳۷
 لاهیجان ۴۶، ۴۷، ۱۲۵
 لنگرانی - حسام‌الدین ۷۴
 لنین ۱۴۶
 لهستان ۱۱۳

م

مانو ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴
 مائوتیزم ۱۰۶
 ماتریالیزم ۱۶۴
 مارکسیست‌های آرکائی ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۶
 مارکسیسم ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۲، ۵۱، ۷۵، ۸۶، ۱۰۱ تا ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴
 مارکسیسم - لنینسم ۸، ۱۱، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۸۰، ۸۸، ۹۱، ۹۸، ۱۰۲ تا ۱۰۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵
 مازندران ۴۵
 مازوچی ۳۰
 ماسالی ۱۵۲
 ماکونی ۹۰
 ماهنامه مردم ۳۱
 مبشری ۶، ۷۱

- ملا احمد ۲۹، ۳۰
 ملك - حسين ۸۶
 ملك الشعرا بهار ۵۸
 ملك عابدى - مهندس ۱۳۷
 ملكى - خليل ۲۲، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۷۴، ۸۳، ۸۵ تا ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۴
 مليون ۵۱، ۵۲
 ممتاز - سرهنگ ۴۲، ۴۳
 ممسنى ۱۵۹
 منشويك ۴۹
 منشى زاده ۶۴، ۶۵
 منصف ۱۰۰
 منصور - حسنى ۵۴، ۵۵، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸
 منصورى - احمد ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷
 منطقه ۱۶۰
 موتمن الملك ۵۲
 موصل ۱۷۲
 مولونف ۲۳
 مولوى ۸۹، ۱۶۱
 مهآباد ۲۸ تا ۳۰، ۸۹، ۱۷۳، ۱۷۵
 مهام ۱۲۳
 مهدوى ۸۳
 مهرى - عبدالله ۱۰۴
 مهشيد ۱۶۲
 مياندواب ۲۹
 ميانه ۲۲
 ميدان بهارستان ۱۳۲
 ميدان جلاليه ۱۱۵ تا ۱۱۷، ۱۲۵
 ميدان سپه ۳۹
 ميدان فوزيه ۸، ۵۷
 ميلانى - آيت الله ۱۴۰، ۱۴۲
- ن
 نايدل - عليرضا ۱۷۳
 نادرى - جوانشير ۸۹
 نادرى - قدرت الله ۸۸
 نازى ها - ۱۳۳
 ناسيوناليست اسلامى ۸۷
 ناسيوناليسم ۲۸، ۳۸، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۸۶، ۸۷، ۱۳۹، ۱۴۵
 ناصرى ۸
 ناكى كمالي - رحيم ۹۰
 ناوبير ۷۷
 نجف ۱۴۰، ۱۴۴
 نخشب ۶۲، ۸۶، ۸۷، ۱۵۲
 نراقى - احسان ۱۲۶
 نشره اول بهمن ۱۴۸
- نشره ايران ريپورت ۱۴۸
 نشره به پيش ۱۰۲
 نشره پرچم ۱۷۰
 نشره پژواك ۱۲۸
 نشره پيام دانشجو ۱۲۷، ۱۳۲
 نشره پيمان ۱۴۸
 نشره تضاد ۱۰۷
 نشره توده ۱۴۹
 نشره خلق ۱۶۱
 نشره دانشجو ۱۴۸
 نشره ديسان، بارزان ۱۷۱
 نشره راه مصلق ۸۴
 نشره روزه ۱۰۰
 نشره روشنفكر ۱۲۸
 نشره زنده باد مبارزه سسلحانه خلق كرد ۱۷۵
 نشره ۱۶ آذر ۱۴۷
 نشره شعله جنوب ۹۷
 نشره ضميمه مردم ۹۵، ۹۶
 نشره طوفان ۱۴۹
 نشره نامه پارسي ۱۴۸
 نصيرى - سرهنگ ۴۲
 نصيرى - نگاه كنيد به حكيمى
 نفت ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۵۲ تا ۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۵، ۸۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۲ تا ۱۷۵، ۵۳، ۵۸، ۶۳، ۸۳، ۸۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳،

هشترودی ۸۸

هلندی ۱۱۱

همام‌فر ۷۲

همدان ۱۷۲

هندی ۲۴

هوشنگ‌پور ۷۷، ۷۴

هویدا ۱۳۸

هیئت مؤتلفه ۱۵۳، ۶۴

هیتلر ۵۳، ۶۲

هیتلری ۶۴

ی

یزدی - مرتضی ۶، ۲۴، ۴۸، ۵۰، ۷۴، ۷۵

یکا = یارد (هسته) کمونیستی ایران ۱۰۴، ۱۰۳

یکف ۱۳۶

یوزباشی - غلامحسین خان ۲۲

یوسفی - عزیر ۸۹

یهودیان ۲۹

نیکسون ۶۹، ۱۱۹

نیکخواه ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶ تا ۱۵۸

نیک‌نژاد - مرتضی ۱۵۳

و

واحدپور ۹۸

واحدی ۶۴

والی محمودی ۹۰

وثوق - سپهر ۱۲۱

ورامین ۱۴۴، ۱۶۸

ورجوی ۱۲۳

وکیللی ۶، ۱۵۵، ۱۵۷

ویقنام ۱۴۵، ۱۵۳

ویگن ۸۹

ه

هدایت - ارشدید ۱۲۱

هریمن - اورل ۳۶، ۵۵، ۱۲۳

هزیر ۵۳، ۶۴، ۹۶

